

CHECKED-8002

۱۲۱

۱۰۴۳

لایحه
مستند
کتابخانه
سازمان
آموزش
و تربیت

السلام

ای همه در پرده نهان از تو	ببخیر از خبا اتم کار تو	روزم که از دهم بخاتم
هر دو بشهر قدمت نام گم	پای سخن تنگ در باغ گل	بال قدم شکست میان رخ
حیرت اندیشه پاسبان تو	بخیزدیم روی شناس تو	سزاوارش شناسان تو

از نیایش گفتار بستایش کردار گراید و شکرش بختی شکرکاری جان آفرین
سعادت اندر دوزخ و دل بشکافت قلم بر پرده نهان دولت نامش است
برو تا بدین روشن بوشی غم قطره از دریا و خاک دره از ایوان پر گرفته بادوان
گروا در دوزخ ویرانگده گفتار و کردار با ساز و آه فصل مبارک را که پاسبان پرده نهان
ستایش پادشاهی می سزید و شاه هوار در بارش کاس گران دمی از دره نهان
سلاک مفاز و شرف شمال آن رنگ آمیز گارن و دیوار کمره ای که برین
بر سر زبیدی بر زنا خردیت که در خایشش آتش کار و سوزش که در خورشید
بر شناخته گان گردانده بود هر گاه خوشی را بجا روی رود کارش آورد و خوشی و دل

لایحه
مستند
کتابخانه
سازمان
آموزش
و تربیت

consideration

petitioner

body politic

نگارند و قهرمان خشم را فرمان پذیرا گهی دارند و غضب را بنیاد پیچیده دستی بر شیرو و دست بکسری کا
از اندازه نگذارند و بر فراز مدارا جای گیرند و نشان را دستمای بازگشت باشد و پوده بی آرمی
دریده نگردد و در وادی چنان و انامید که خود فرمان پذیرست و دادخواه کار فرما آرزو مند
براه انتظار نشینند و رضای آفریده در فرمان پذیری آفریننده طلبند و خوشنودی خلق در
مخالفت عقل بخوبی همواره جوایبی حق گویند باشد و از سخنان تلخ نمای شیرین اثر خشم
در نشود و مراتب سخن و مدارج گزارنده پس دارد و بدان قناعت نفرماید که خود شتم کند بل
در قلم روی بیداری زود همیشه اندیشه نگاه داشت صحت شخص زمانه و معالجه گوناگون بکار
داشته باشد چنانچه اعتدال مزاج از تکافوی عناصر پدید آید طبیعت عالمیان بتجدیل
مراتب روی در سوختند و از پر توکیا دلی و یجستی فراوان مردم یک تنه گردند جهانیان
از چهار گروه بیرون نباشد مبارزان در شخص عالم بسان آتش باشند از شعله عقل قهر آمیز
این گروه خفاشاک فتنه سازی شور بختان شورش از سوخته گردد و در آشوبگاه و
چراغ آسایش را فروز و پیشینه و ران و بازگامان بمنزله باد اندازد کاربرد و از می جهان
این طایفه فیض از روی پایستبول گیر و نسیم خوشدلی گلبن زندگی را با لاند اهل قلم چون
حکیم و طبیب محاسب و مهندس و اختر شناس نسبت آب دارند و بسیلک جویدار قلم و دانش
این گروه آگاه آبی در خشک سال گیتی پدید آید و سر استبان آفرینش از آبیاری شان
طراوتی خاص پذیرد و پذیرا ران و کشت و زران بشبانه خاک بدست آویزانیان بهر پای
زندگی سرانجام باید و از کار کرد ایشان تنومندی و شادمانی فراهم آید تا گریز فرمانروا آنکه
هر یک را در پایه خود داشته جهان آبادی پیش گیرد و کارا گهی را با قدر دانی همدوش دارد
هر گیتی بر آنگد گیاهای زمانه روی درستی هند و ترکیب روزگار با اعتدال گراید و همچنانکه

فرع علم خود را بنویسد

از باب خدمت و پیشگاه سلطنت پرستاری حضور اقدس فرم بشند و این جماعه
ترکیب جهان آرائی خاکی پایه اقدادگان شاه و پندگی و خاکساران خطگاه و مرتبه
از غل و غش بختیه بشند اکسیر وجود اند و زنه عبار چهره مقصود خواص قوری
شری و آبدار تو شکی کرک راق و مانند آن در سلک این طبقه نظام
دارند گاه از بختندی و اختر سعادت و یکتائی بدیداید که کلدسته چارچین اقبال باشد
و مسند آرای اقبال چنانچه شخص جهان را مرتبه آرائی شایسته نظامی بخشید یکسلطنت این
باصلاح این چهار گروه حسن نظام و در طایفه خرد و پربان پستانانی چاررکن سلطنت
محاشته اند سخت عامل درست کردار نگاهبان کشاورز پاسبان رعیت آباد
ساز ولایت مایه افزای خزینة و دهم تیار و آسپاه کار سازی منت سوم میر و داد
آزمندی و غرض پذیری رنگاری یافته بفر از زلف نگلی و درست بینی بر نشیند و مد
بر گواه و شتم نهاده بگو ناگون پریش پی بمقصد جزو چهارم جاسوس که سواخ روزگار
بیکاشگی و افزودگی رساند و سر رشته رستی و دوریابی از دست ندهد و نیز کار کپای
و اگر راناکر نیز آنکه بر اورنگ شناسائی بنشیند و چگونگی مردم را که عالم اسبوه از آن نگردد
بر شناسد و دانش افونع کردار بخت گزیده ترین فر و بهیده مودی که شایستگیها
ناگزیر وقت از شناسائی بکار کرد و آرد و چشمه سار نیکی در کوی او فروخته گشت و ک
و دیگران سر سبز گردانند و چنین قدسی بیکر بزمی و دولت آرائی خدیو جهان را سز او است
گذشت این سعادت پزوهی که رود بار حوب کرداری از برزن او بر نگذرد و از
و گری نگردد اگر چه عاطفت و احترام را در فر لیکن و الا پایه اعتبار را شایان نباشد
و باین تر ساه و لوحی که طراز نیکی بر استین کردار ندارد و بعبار ندی و بدر کردار

در یافت خود حسن عمل را نیک پیشوای جهان معنی و کار پروازی او را دران فراخانی
 گویای گوای که تواند اندازه گرفت و اگر نشانی نموده آید و نری چند بفر از گفت بر آید
 شنوایی را نیز و از کجا آورد و یابندگی را توانائی از که جوید همان بهتر که از ان هیچ خود را
 باز گیر و بر خن شگرف کاری عالم صورت بر طراز و آیین به روزی منزل و بر و بند
 سپاه و آبادی ملک که کارگاه فرمانروائی ازین سه در گذر و بسیرانی گزارش رود و
 از معانی پژوهندگان کارگاه آماده گردانند که هر که هم از ان و شوارنائی آسان بل
 آسان نمای و شوارست معانی شناسان دیده و در کار واران پاشان و درین اندیشه
 که پیشین فرماندهان بی این روشهای آگهی چگونه کار سلطنت است نظام بجهت شده اند
 و سر آستان دولت بی آبیاری این چشمه سا شناسائی چنان شاد و سیراب بود
 ازین رو این والا فقر بدان سه گونه آئین آرایش یافت و خن سپاسگزاری رسیدگی
 بجای آمده و چون قدری هندی الفاظ برای شناسائی آورده شد و یقین حرد
 کوشش رفت و اعراب آنرا بر نگاشت تا پژوهندگان و شوارسی نکشد و شورش
 تحریف گردد و چون انگیزه الف و لام مانند آن بنگاشتن نام رنگ اشتباه برود و چنانچه
 منبوقه روشن گردانید و مشابه آنرا بی قید گزارش نمود و هر فیکه در زمان فرس نیز بود
 بقید فارسی پرده از روی برگرفت چون پای پدید و حجم همین و کاف نگار و زای
 مرده و گاه با فزایش و نقطه پسند آمد و آنچه در پارسی گشتار هم یافته نشد آنرا هندی
 گفته از حیرت باز آورد و یای روی و تابی دست را به تختانی و فتوئی جدا گردانید
 و بای ادب را اطلاق روشن گراید و از نون و و او یای تختانی و با آنچه صریح بزرگان
 آید مطلق گذشت و آنچه بعنوان آشتام دیابند چون نون جان آنرا بجنی و پنهان

Remarks

پای بند ساخت و بر حروف ازان گونه باشد که نویسند بخوانند چون های فرخنده
و آنرا بکاتب گزارش رفت و ضم و کسر که روشنی نداشتند در قید مجبول آورد
چون ما قبل الف ناگزیر بر دارد و مخفی نبرسا که بود سخن می گفتند به سخت

Imperial Household (Regulations) of

فطرت بلند و مهتب عالی آنست که ذرات آفرینش را بی گزینگی فلان و بهمان جلوه گاه
نیز گلی از وی قدرت داند و باندازه آن چاشنی و نی و پیر و نی نماید و از وی شناسا
با خوشی و به گمانه هنگامه قدر دانی گرم دارد و اگر بدین پایه نرسد ناگزیر از آفرینش بهر چیز
و بهنجار آشتی پیش گیر و اگر تخر و گزینست بگرای خوبا خوشترین را ارسته گرداند و اگر از
و ابستگان عاشقانه دل و نظام آن بندد و آند خاطر زیند بزرگی صوری و معنوی از
سر انجام تقیر و قطمیر باز دارد و گزیده بندگی داد و در جهان آفرین شمارد اگر خود نیار و رسید
بترتف گاهی سخت و کار دانی درست یکد و فرو بهیده و در خنده پشوه بی تقصیر و کار
دل را بدست آورد و بدیده بانی اینان و گذارد و فرزان دانی که جز بزرگ کار با نیر و از و کار
از و شماری بزرگ نیرند اگر چه شناسندگان اضا ف گرای آن افسون زدگان دینی را
لحقی معذور دارند چه پیشتر خوش آمد گوین نقد دوست که سحلی سازی خود را و نیکو
و آنگذ گفتار تفاوت مراتب در پیش نظر آریند و بزرگان صحت را بخواب اندازند
و همگی اندیشه آنکه خود دکان آرای داد و دستد گرد و خانه خود را آباد گردانند و فرماندهان
سخت آرد جزیر از کل باز شناسند و به نیروی تأمید آلی بار دو عالم بر دوش مهت بکشند
و از او خاطر و سبکدوش باشند چنانچه حال گیهان خدیو زیانست بدین و دیده و در
و تابادی کارخانه که نخستین پایه جهان بانی است و پاستانیان از عظیم کسر برده خسته

وقرأوا

١٢

منہ

1

1

10

11

بسم الله الرحمن الرحيم

100

•

بنفس قدسی وارسد و آئینهای شایسته در هر جا برهند و اگر دوست او نیز که خدای تعالی
 رضامندی داد و از بجای بر شمارد و آبادی این شگرت کار بر دو چیز است از رو کفایت بر آرد
 و آگاهی احکام جهان اگر از صفو تکه خاطر سارگاه پیدائی آوردن و بجهت گزینا و در
 سپرده پاس آن در شستن با آنکه بیشتر کارگران بنویات در هر گیسپاه علفه مایند
 آن سال سی و نهم الهی سی کرد و رونود و یک لک و هشتاد و شش هزار و هفتصد و پنجاه
 بود و خارج این دولت چون داخل آن روز افزون از صد خانه متجاوز و هر یکی مثابه شهر
 بل ملکی شد و ام گاهی گیتی خداوند گزین سامان دارد و زمان زمان در حسن افزایش گیرد
 و از بختندی و روشن ستارگی هر چند دولت افزاید و غنمخواری و تیار داری افزون گردد
 و بر جی را از مرغانی برای آیدگان حقیقت پژوهی نویسد و چراغ بطنش کرد و بر افرو
 و چست که را که غازه شمول بر رود و هر سه آبادی را سرمایه در منزل آبادی گزارش یافت

آئین شریفه آبادی

آگاه دل شرف نگاه و ریابد که گزین از وی نیایش و بهین الهی پرستش از نظام دالون
 پراگندگی روزگار و فراهم آوردن پریشانی جهانیا است آن باز بسته آبادی دین و معبود
 منزل و سامان مجاهدان دولت و نیک کرداری سپاه و آن و گردانند نشی در ست و
 تیار داری مردم و اندوختن گزیده مال و خرج بفرمایش خرد با است شهری و صحرا
 بد و صورت گیرد و شایستگی هر دو گروه بدان انجام باید و او گران دیده و در اندیشه
 این ناگزیران و گردآوری آن ناگزیر و همان طرز که وارستگان تجرد پیشه را فرام
 آوردن خواسته و پند و پیش افزون تر از ناگزیر و کوهیده شمارند بر بهمت تعلیقان شهر بند
 نقیض آن نقش از روم دار و این سخن سرائی ظاهر نگهبان کوتاه بین است و در حقیقت

این پنج مجلد
 پدید و در دست
 هفتاد و هشت لک
 و بیست و نه هزار
 و ششصد و شصت
 و نه و پیم چهارده
 سنه ۱۲۵۰
 احمد
 دایره خیرات
 از چهل و صد و
 پنجاه و سه
 یک و پیم
 و این قدر که صاحب
 نوشته از
 صاحب
 سنه ۱۲۵۰

دو بنا که در آن وقت در گنجا پور تپه رستان سیدول از خورش و پوشش آن مایه برگزیده که
 وی پشوهش الکی بخشد و گرمی و سردی را پناه شود و کفایت دیگران گنجینه آما که
 در آنجا هم آوردن اسباب سطوت و دیگر امور و بدین سگالش و دان هنگام که گیتی خداوند تعالی
 برداشته و نظام مهات برخی توجیه فرمود اعتماد خان خواجه سرار شایسته خطاب داشته
 را زول بر دل نهاد و بدستایه کاروانی اوختی قدسی صنیر سارگاه کردار آمد و سپس مرتبه
 افزایش گرفت و گزین سامانی چهره برافروخت و خراج هر گونه بوم شرویش رفت شناسا
 کار و دیدگان رستی منش حسن انجام گرفت و بر ساسی که آشنا و بیگانه شناسا و اراخه
 و جایگاه جدا شد و یکیک کرد و بدیانت پیشگان جد گزین سپردند و تکیه شیر خیم همراه گردانید
 و برای هر یکی گنج خیمه
 که از بند گران از رخا نص پشوهش زود و آنچه برگزیده نوشته بهر سپارند و بدین سزیده خط
 رنگ بیداشتی بخود و رعیت از گوناگون ستم رهایی یافت و خسته فراوانی گرفت شمس
 جهانمافی ببالید چون ستم خیمه مال صفا پذیرفت خیمه جبر گزین کوتاه دست بجزئیة دیگر کل
 برگزیدند و داروغه و نویسند و بر و افروزد خیمه آرائی بکار رفت و کاراموری آئین
 شکر و نهادند چون دولت ام زد گنجور هم فرمود اسم شود و بالا درگاه آورده بدو سپارند
 چگونگی خواسته را ناکه همراه باشد و برای گردآوری پیشکش گنجینه واری جدا گانه گردیدند و
 مال بی خداوند را که بدی قرار گرفت و آنچه بنذر آوردند پاسبانی کار الکی باز گذاشتند
 و زربای وزن و خیرات را بسعادت سگالی سپردند و گوناگون خرج را گزین آئینها نهادند
 و گنجا پاسبان راستی کار و داروغگان شایسته و تمکین درست قلم جدا شدند و خرج سالیانه
 از خزینة دار جمیع گنجور خرج سپرده شود و بدست نوشته کار بند گردان و آره نویسی بر فراز سینه

بای بای
 و کار آمد
 چون آمد
 رازول بر دل نهاد
 افزایش گرفت
 کار و دیدگان
 و جایگاه جدا شد
 و برای هر یکی
 که از بند گران
 رنگ بیداشتی
 جهانمافی ببالید
 برگزیدند و داروغه
 شکر و نهادند
 چگونگی خواسته
 مال بی خداوند
 و زربای وزن
 و گنجا پاسبان
 از خزینة دار

سرا آمد و چمن زار فرماز و آبی شادابی پذیرفت بکثر زمانی که چهار برآموده شد و لشکر را افزایش گرفت
 و سرتانان کج گرای راه فرمان پذیری سپردند در ایران و توران خزانچی یکی بهشت دازین و
 در محاسبه سخن دراز برند و آرا بنویس مال و فرونی کار کرد و از ده خزانچی به تیاقداری اندوختها
 مقرر شدند برای گوناگون نفوذ و دسته جواهر و طلا و بر صاع اندوزند اندازه خزان ازان بیروت
 که بطینلی گزارشش آید و هر چند بیبیا شناسی و پادشاهش کردار نوازش و نکویش و دوزخگاه
 تعلق رونق پذیرد و بهر کارخانه گنجوری جدا گانه نامزد شد و شماره آهنا نزد یک بصدر
 دیده و ران بهوشمند روز بروز ماه به باه فصل افضل سال بسال سرشته داد و ستد برابر فرزند
 آزند و چپاسوی دینی گرمی افزاید و نیز حکم والا یکی از رستان سعادت که مودم زرها
 سنخ و سفید همواره در بارگاه عالم آماده دارد و بسا مستمندان خود به شکر سرخ انتظار کامیاب
 عشرت گردند و نیز یک کرد و دام در فضایی دو تخته آماده باشد هر هزار دام در تپا نشین گیسو
 اندازند آراستهم نشسته خوانند و فنج سین و سکون با و لون خنجر و فتح حسین و های مکتوب توده
 آنرا گنج و نیز والاهت گنجینه پر داز گردانند مبلغی حواله خاصان منباید که گاه و بیگاه میا
 باشد و بر خنجر و جعبه کرده بر سر دست دارند ازین روزم زبان روزگار خرج بسله
 گویند همه نیرنگی عاطفت گیتی خداوند دست و گوناگون تیار داری مردم هزار سال سما داد

آئین شربته جواهر

اگر بچندی و چونی آن پردازد در از روزگاری بایک گیتی ازان نگاشته هنگامه گوی فرام
 می آورد و از هر خرمی خوشه بر میدارد گیتی خداوند گنجوری شناسا دل شیر شرم درست کا
 با فرو فرمود و تکی کاروان راستی نشن همراه گردانند و جکاری سعادت آمود بدار و غن
 بر نشاند و دیده جوهریان با هم آهنا ز راه داد و نوزدین چهار استن بنای اساس این کارگاه

لایق بنای قدری
 نگهبانی و حفاظت
 گویند از سراسر
 چپاسوی پیش
 سفینه باز و خن
 و داد و ستد
 مقرون آن
 حساب روی
 دو کلب و پنجاه هزار
 رویه باشد
 احمد

بسته
 در بیان این
 دستان از پشت
 و خنجر و شکر
 بلای شایند
 جانوران شکاری
 برست دارند
 اینجاست از
 خنجر و کلبه
 رنبار
 معنی کلبه
 معنی

نموده آمد و هر جنس را بایه قرار داده رنگ دروای اشتباه گشتند ^{Rubies} لعل هر چه از ایشان
از هر ار هر کم نباشد در اولین پایه گزارند و از هر یک کم تا پانصد مهر دوم از یکصد کم
تا صد مهر سوم از صد کم تا دویست چهارم از دویست یک کم تا صد و پنجم از صد یک
کم تا شصت ششم از پنجاه و نه تا چهل و هفتم از سی و نه تا بیست و هشتم از بیست و نه تا ده
از ده پا و کم تا پنج و نهم از پنج پا و کم تا یک و دهم از چهار پا و کم تا ربع و یازدهم
وزیاده از این مرتبه ننموده آمد ^{Emeralds} الماس مرقم و یاقوت سبز و کبود و سبز بدین آیین
انتظام گیرند نخست سی مهر و زیاده دوم از سی پا و کم تا پانزده سوم پانزده پا و کم تا دوازده
چهارم دوازده پا و کم تا ده پنجم ده پا و کم تا هفت ششم هفت پا و کم تا پنج و هفتم پنج پا و کم
هشتم سه پا و کم تا دو و نهم دو پا و کم تا مهر و دهم یک مهر پا و روپیه کم تا پنجر و یازدهم
پنج پا و کم تا دو و روپیه دوازدهم دو روپیه پا و کم تا ربع و روپیه هر و ارید این گرامی گوشه از
گوند برشته اختیار در آمدی مهری و افزون را بست بست بر سیانی در آورده نخستین سبک
کشیدند و از سی پا و کم تا پانزده مهر دوم از پانزده ربع کم تا دوازده سوم از دوازده ربع کم
تا ده چهارم از ده پا و کم تا هفت پنجم از هفت ربع کم تا پنج و ششم از پنج ربع کم تا سه
هفتم از سه ربع کم تا دو و هشتم از دو ربع کم تا یک و نهم از مهر قدری کم تا پنجر و یازدهم
از پنج کم تا دو و روپیه یازدهم از دو کم تا یک و پیه پا و بالا دوازدهم از آن کم تا سی و ام سیزدهم
از سی کم تا بست و ام چهاردهم از بست کم تا ده و ام پانزدهم از ده کم تا پنجاه و ام شانزدهم
هر کدام را بشماره رتبه برشته ها در کشیدند و چنانچه آخرین در شانزده ریمان در آورده اند و
بر سر هر رشته مهر خاص شاهنشاهی شود از گرد و گرد گوی بر گردان باشد و مهر وارید را
بروشن بیانی نقش اشتباه بر نهاده آید و در سفین غیر از روپیه و ماهواره بدین ترتیب
^{Living pearls}

از هر ار هر کم نباشد در اولین پایه گزارند و از هر یک کم تا پانصد مهر دوم از یکصد کم تا صد مهر سوم از صد کم تا دویست چهارم از دویست یک کم تا صد و پنجم از صد یک کم تا شصت ششم از پنجاه و نه تا چهل و هفتم از سی و نه تا بیست و هشتم از بیست و نه تا ده از ده پا و کم تا پنج و نهم از پنج پا و کم تا یک و دهم از چهار پا و کم تا ربع و یازدهم

از هر ار هر کم نباشد در اولین پایه گزارند و از هر یک کم تا پانصد مهر دوم از یکصد کم تا صد مهر سوم از صد کم تا دویست چهارم از دویست یک کم تا صد و پنجم از صد یک کم تا شصت ششم از پنجاه و نه تا چهل و هفتم از سی و نه تا بیست و هشتم از بیست و نه تا ده از ده پا و کم تا پنج و نهم از پنج پا و کم تا یک و دهم از چهار پا و کم تا ربع و یازدهم

سفر روی دهد و بر پشتن غذای چند روزه و ششوارچه جامی فراوان ماه و سال آهیزی عنایت
 یاورانند و گرامی گوهری بر ساحل سپیدی افتاد و سرخ کشی سرمایۀ زندگی آماوه شد و از عنایت
 پیشانی صفت عبارات نمودن شایسته نیامد و پرستش الهی بگزیده آئین پریش گم گشتش
 او افزون از بنایست نهم اندام نیک مزه خوشبو ترکیب عنصری او قریب با اعتدال و
 نشان هر یکی از عناصر چهارگانه از چهره احوال و پیدا رنگ از آتش صفای هوا نرس
 از آب گردانی از خاک آبی بچشد از اینجا که فروع هستی بخش فراوان دارد و هیچکدام از
 آتش جهان گزند نتوانند و ساینده باشند مشهور و معروف و تاثیر نماید و آب بر در گاران گرگون
 نمکند و خاک نبویساند بخلاف دیگر فلزات آئین رود و حکمت نامهای پستانانی عقل را که
 تدبیر هر کار از او نظام یابد یا موسی که خوانند و زرا که اسباب دوزی بان باز بته ناموس
 اصغر گویند از گرامی انقلاب و حفاظ عدالت و تقویم کلی تقویم اشیایان رود و اساس
 معدلت بر آید و بیحال برای خد شکرزاری او نقره و مس اروانی داد و سرمایۀ روز بجه
 مردم زاد و گردانید و بدین دوزینی فرمان روایان داد و گرد و جهانانان بیدار بخت روح
 این نفوذ و صفت گماشته اند و در ضرب را برای عیار افرازی اینکار آباد ساخته و همواری
 که کار پردازان ساجد گزین آتی نشان افروزد و بدوام آبی دیدن ایشان پایه عمارت عالم نظام یابد

آتش جهان
 با لطف محدود
 خد و خدافت
 و عناصر چهار
 بنیادیست که
 خاک و باد و آتش
 و آب است از

دستار
 بجه نفعان
 و مددگار و
 شاکر و پیشانی
 برهان

Workmen of the	آئین و شیاران	mint.
<p>سخت و آرد و غله فرومیده مودی شناسا با آبی خرد و فراخی حوصله باز نالایم نه نشینان بردوش سبک و جی خف و هر یک را در کار و باز خویش سرگرم دارد و با جدکاری و استقامتی انجام بخشند و دوم صیقلی سر انجام این سترگ دولتخانه بعبار شناسی او وابسته و سر رشته در یافت مدارج نقد و بدست حق گزار آرد و از فراخی زمانه صرافان کاراگاه درین دولت فراهم مذمت بود</p>		

Assayers.

کیتی خداوند در وسیم بود الا پایگی رسید و در عجم آنرا و دهی نامند و عیار زر از ده پایه افزون
 ندانند و بهندی زبان باره پانی سیا و الف و فتح را و سکون با و با و الف کسه نو و سکون
 یای تختانی عیار را و دوازده گونه پندارند پیشتر طلا کی گفته میهن را بنیم با و سکون فون درست
 در و کن رواج دارد و گزیده و دشتی و عیار آنرا و در شمر دی و بجمک شناسی کیتی خداوند
 مهشت و نیم قرار گشت و طلای دنیا گر و خورد و طلائی را پایه و دوازدهمی انکاشتی امر و بد و نیم
 بر آمد کار و نامان این فن از ان تاریخ نامها بر سازند و با فسانه باز گذارند و زر کیسایند دارند
 می کنند طلای کافی بدین پایه نرسد بقدر سی توجه بدان عیار رسید و کار دیدگان
 در شدند نهانا و دیگر کمی پذیرد و بنیفا زاید سخن گذاران برستی منش و جهان نوز و ان درست
 گفتار ازین پایه نشانی نگذارند لیکن چون بگذازند بار یک ریز با جدا شود و بجا کشته میهن
 نادان غش کا هی اندر شید و شناسا از خاک برگیرد اگر چه کافی چکش پذیرد و پذیرد
 تحلیس گردد و خاکستر شود لیکن طلا بجل خاص سجال اصلی باز گردد و دیگر بخشی کمی گر آید
 از فروغ منش گیهان خدیو حقیقت آن کاشش سیدی گریخت خیانت پیشکار عیا گرفته

آئین ہنواری	Testing of gold.
-------------	------------------

مخفف با نواری بیالف و سکون نون و واد و الف و کسر را و سکون بای می شناختند
اگر چه دین سرزمین صیر فیان دیده و راز از موشکاری بزرگ و صفای پاه عیار بر شناند
لیکن برای دشمنی دیگران این شگرت قانون و میان آمد قلمی جدید است از مس و نهاد
آن چه سر هر یک اندک طلایی پیوسته اند و عیار هر کدام نگاشته چون نو آمده عیار
بر گیرند خطی چند از دوازده قلمها افزا سنگ محک بر کشند بهر که نزدیک باشد از آن هتم شمرند
لیکن در روز و آئین کشیدگی کجیا ن بستی رود و گرد ویز ویر بر بخیزد و اساس این صاحب حق

سید احمد
علی الدین غلامی
سال شصت و نوزده
از هجرت مطالعین
دو صد و نوزده
بر تخت تاجی
سید احمد

طے جاکش ففتح جیم
 وضع کا قاتل سے
 نیشن ففتح کائن اور
 باشندہ لگان و گنگان
 دیگر ان را کہ ہے
 مطلقہ و ہندی تہو
 گویند ابراہان
 یکایک بالفخ بمعنی
 گدا فتن باشند
 مولوی سید
 محمد صالح
 صاحب طبع

طلاست بگو ناگون عیار یکا شده نقره خالص همین قدر رس حید را که اخته بزنند و آغشته را
 به شش باشد طلای خالص که عیار آن ده و نیم باشد بگذارد بزنند پاره پاره ز مرغشوش فرا هم آید
 یکا شده از و شانزده حصه گردانند هر یکی نیم سنج که هر گاه هفت و نیم سنج طلای خالص را
 با یک حصه بیا میزند ده بان و ربع عیار آن شود و اگر هفت سنج طلای خالص را با دو حصه
 ازان آمیزش بخشد طلای ده بانی بر وی کار آید و اگر شش و نیم سنج طلای خالص را
 با سه حصه بگذارد بزنند عیار ربع کم ده بان قرار یابد و اگر شش سنج طلای خالص را با چهار حصه
 در هم سازند و نیم بان قرار گیرد و اگر پنج و نیم سنج طلای خالص را با پنج حصه آمیزش دهند
 نه بان و ربع صورت گیرد و اگر پنج سنج طلای خالص را با شش حصه بیا میزند نه بان
 گرد و چون چهار و نیم سنج طلای خالص را با هفت حصه بیا میزند نه بان ربع کم ظاهر شود
 و اگر چهار سنج طلای خالص را با هشت حصه بیا میزند نه بان ربع کم ظاهر شود
 چون سه و نیم سنج طلای خالص را با نه حصه بیا میزند هشت بان و ربع پدید آید و چون سه سنج
 طلای خالص را با ده حصه یکی سازند هشت بان شود و اگر دو و نیم سنج طلای خالص را با یازده
 حصه آمیخته گردانند هشت بان ربع کم گرد و اگر دو سنج طلای خالص را با دوازده حصه
 بیا میزند هفت و نیم بان گرد و اگر یک و نیم سنج طلای خالص را با سیزده حصه بیا میزند
 هفت بان و ربع شود و چون یک سنج طلای خالص را با چهارده حصه بیا میزند هفت بان
 عیار ماند و چون نیم سنج طلای خالص را با پانزده حصه آمیزش دهند هفت بان ربع کم
 عیار گیرد خلاصه عمل آنکه هر نیم سنج آغشته تنقیص ربع بان در جوهر کامل اندازد و عیار
 آن طلای مرغشوش که در ترکیب دوم صورت گرفته شش و نیم باشد چون خواهند که از شش
 و نیم بان نیز کم کنند نیم سنج خستین مرکب را که از نقره و مس بود با هفت و نیم سنج مرکب دوم

پیش صاحب عیار را در دو او در قالبی که از مس ساخته است اندازد بگیرد و موافق هر بسکه عدل
نقش کند تا در گونگی راه نیابد و از عمل گوی پذیرد و جرت او در مقدار طلای مذکور چهل و دو درام و شلش

آئین صاف کردن طلای غش آینه

چون اوراق بسکه عدل رسد خداوند زربکار فرمائی صاحب عیار از غشگی بر آرد بدین روش
در مقدار طلای مذکور چهار سیر شوره نمک و چهار سیر سوخته خشت خام بکار بندد و خشت تنگ که
بصافی آب بشویند سپس بدان دار و بند آیند بر یکدیگر داشته بپا چکد شستی فرو گیرند بزبان
هندی ایلد بضم هزه و سکون بای فارسی و فتح لام و های مکتوب خشک سرگین صحرانی گاو
پس آتش افروزند آینه استه روشن شود و خاکستر گردد و چون بغیر خاکستر از اطراف
بر گرفته نگاه دارند و آنرا بزبان فارسی خاک خلاص گویند و بزبان هندی سلونی نامند
از نو قره بر آرد و عمل آن جدا نکاشته آید و تنگها با خاکستر زیر بجال گردانند و دوبار دیگر
آتش افروزند و آئین پیشین بجای آرند و چون سه بار آتش بپایند از استائی نامند بار دیگر
باب صافی بشویند و بجان دار و آینه سه باره آتش دهند و خاکستر با باز گیرند و همچنان
شش بار بار و آینه دهند و بهیزده آتش بر افروزند سپس شست شود و دهند و یکی را صاحب
بشکنند اگر صدانرم و ملایم برخیزد نشان رسیدگی داند و اگر درشت یک بار و سه آتش دیگر
افزایند و از هر تنگ یک یک شمشه بریده تنگ برسانند و بسنگ محک عیار گیرند اگر خالص
نشده باشد یکدو آتش دیگر افروزند و بسا باشد که مقصود از سه چهار آتش حصول انجامد
و باین رنگ عیار نیز گیرند و دلوچه طلای خالص پر دازند و دلوچه از طلای آتش داده
بر گیرند و بست بست تنگه هم سنگ از هر دو قسم برسانند و دار و برابر آید آتش افروزند
و سپس شسته تبار دوی عدل برکشند اگر هر دو برابر آید علامت عیار رسیدگی بود و در ششم

خلاص
بالکسینه
چون طلای غش
بیش از شش

نقشه بالفتح
بخطیاده از
دو پول باشد
و پنج اشاره
با دقان سکه است

که از کرچته طلائی اوراق خالص ساخته بگذارند بر روی پیشین طرز شوشه بر سازد و دست
 اوسه دایم در مقدار طلائی مذکور بیاورد هم مضرب به نیروی بنفش از شوشه های طلا و نقره
 و مس با اندازه مسکوکات مطلقا است پر داند و فروری در طلائی مذکور است و یکبار هم و حصه
 و ربع و در مقدار نقره مذکور پنجاه و سه دایم و نه حصه ربع کم اگر روپیه مطلقا سازند و در مطلقا
 ریزگی نقره که از ربع بر سازند است و هشت دایم افزایند و سه هزار دایم است ام فروگیر
 و برای نصفی و ربعی دایم است پنج دایم و برای ششم حصه که دمری گویند شصت و نه دایم
 و برای آن و تیران بریدن مقدار مطلقا است بی سندان عدل نتوانند و کار و انان هند
 بی او پنچان کار پر داند که سر موی تفاوت نزود و این پس شگرت باشد و از دهم
 هر گز نقش مسکوک که بر فولاد و مانند آن نگارش کنند و بدان نفوذ نقش پذیر گردد
 و آمر و مولانا علی احمد و ملو نیست در هیچ قلمی نزدیک با و نشان نمیدهند و قسام خطوط
 بر فولاد چنان نگارند که بقطعه های استخوان بر آید بر آبی کند او در مسکوکا یونان است
 و پیاده از دور در آید بر آید هر دو ششصد دایم ماهیانه بود سیزدهم مسکوکا مطلقا
 میان دو مسکه بر بخند و به نیروی شکی دور و نقش پذیرد اجرت در طلائی مذکور یک دایم
 و ده حصه و در نقره پنجاه دایم و نه و نیم حصه جهت ریزگی در هزار روپیه یک دایم و سه حصه افزوده اند
 و در هزار دایم سه دایم فرود آورد و در دینار نصفی دایم و چهار هزار ربعی آن سه دایم و نوزده
 ربع کم و در هشت هزار شش دایم و نیم دایم سکی از دست فرود و به سکی شش یک دینار گاه
 چیزی معین نباشد چهار دهم شباک سیم پاک ساخته را قرض بر بند و در هفت دینار پنجاه و چهار
 دایم شاندا پالایش نقره خشکی او با سرب و جیست و مس باشد در ایران و تیران کامل عیار
 و ده و بی گویند میندی صیرفیان بست بسوه خوانند با اندازه آمیزه از آن پایه فرود آید و

دست نقره
 نیم اول و دوم
 و یکبار کار و دینار
 از آن گویند و ایران

مطلوبه نیم
 دست طلا و نقره
 دینار سال و پیر
 بی مسکوکا و دینار
 بی نقش و عیار

سنان بک
 از آن سندان و دینار
 که بنویسند و خندان

وینا بنی نیم
 ششانی و در مسکوکا
 باشد و اجات
 و سبک و نیم
 و بی مسکوکا
 و اکت و کات
 گمانند و در سیم

و از پنج روز گذرد و کم از ده و بیش نگاه توجه بنیاد و زند از موکلان دیده و راز رنگ میخسته برادر او
جزو اگهی پذیرند و بسون یا بسون کردن شناسائی درون کردند و تیر با تش افزوده در آب افرو
کردند و عیال برساند و در یک سرب و خاکی شریک بسجید روح تو تیا و در سفید تیره افزون

آئین خاص اخلاقیہ

کوی برکنند و قدری خاکستر سرگین و شتی بریزند و پس از آن بخاکستر چوب چنستان
بر آیند و بمی واده ریختنی و آرزاند و آمیخته را در و باز گذارند و باندازه آن سرب بکارند
و نخستین چوب چنستان را از آبر بالا سنده بگشت که موگردانند و بروی واده میدهند بگذارند برند و
بیشتر این شغل چهار دفعه کشند و نشانه صافی شدن آشت که گداخته براق نماید و نیز از آفتاب
آغاز سبت کند و چون بیاید جارسد از آب قطره چند بر افشانند و فرو ریش از و بلندی گیرند
سبب آن شاخهای قوچ ^{تلقه} قرص بپزند و بکمال عیار رسد و اگر از این قرص بگذارند و در توپچه
نیم سنج بسوزند و از صد توپچه شش شش باشد و دو سنج کا که در آن خاکستر بامیشش سرب و نقره
چون مردار سنگ گردد و آنرا سبندی کمر نامند بفتح کاف و های مخفی و فتح را و لام و
بفاری کشته گویند عمل آن جدا گانه گذارش باید بیشتر از آنکه ضرب طلسم سازد و از صد توپچه
عیار رسیده پنج ماشه پنج سنج بخالص بر وازند و سپس قوصهای صاف را صاحب عیار یک
عدل نشانند گردانند تا در گونگی راه نیاید و پیاستانی زمان بعیار دانی نقره نیز با نواری
می ساختند اکنون از این طنز راگی افزای بدان نیز وازند اگر از صد توپچه نقره ششای که در
عراق و خراسان روانی دارد و ولاری و مثقالی که در توران رائج است توپچه دیک سنج را در
آنرا با جیل فرنگی و رومی و انجودی و منظمی گجرات و مالوه از همان مقدار سینه توپچه
و شش و نیم ماشه کم گردد و بعیار نقره شاهنشاهی پیوندد و پانزدهم قرص کوپ نقره صاف

بانی نسبت شد
در بیان او
مجاوی با او
منجی حق تعالی
چار کیلار کاب
یعنی پاپا کو
ال شری
کریمی

[illegible]

تاب ده چند ان چکش کاری کند که بوی سرب نماند و دستش پنج آتقد رنقره چهار نیم و اتم سازیم
 چاشنی گیر طلا و نقره خالص ه بیا یاید و قرار یابی دهد و تو لچه طلا بگیرد و هشت رقی بر سازد
 و با نین پیش دار و اندوده با تیش بسیار و دوازده نگا هر دو و پس شست شود ده بگد از زر اگر
 کارش نیافته باشد شناسائی پائی او شود خداوند عیار بجک بر کشیده و نشین خود دیگران نماید
 در آتقدار یکد ام و ده حصه فرو ستاند و در نقره یک تو لچه را بهمان قدر سرب در بوتنه آتقدانی بگداز
 برود و چند ان شش هر که سرب بگی سوخته شود و اگر آب زده چند ان کویتا بوی سرب ازو
 برود و در بوتنه نو گداخته بسجدا اگر شش برنج کم آید نشان رسیدگی بود و گرنه باز بگداز تا با آن
 پایه رسد در آنقدار سه دام و چهار نیم حصه دست فرو باشد و مقتدر هم تیاریم بکسیر نون یا چنگا
 و الف کسیر و فتح یای تختانی و لای مکتوب خاک خالص فراهم آورده و دو و سیر بر شود طلا
 گردانی بر گزاید شسته خاک اهنده وی زبان لکده گویند بضم کاف اول و سکون کاف دوم
 و فتح را و لای مکتوب ن نیز طلا آمیز باشد و دیگر عمل گفته آید کارش با ختام رسد و شسته
 به نشین با سیاب میخته مالش دهند و بر هر سیری شش باشد سیاب بکار رود و آویز بجهت طلا بخود
 کشد و از او شیشه انداخته طلا بشش جدا سازند و در خاک آن مقدار طلا بست ام و حصه بپاشند
 عمل لکده باندازه آن پنهانیزند بضم یای فاکر و سکون نون و فتح و سکون را و سیری بگری
 بر آمیزند بفتح را و کسیرین و سکون یای تختانی نخستین آمیخته را سوده بدوین آمیزش دهد
 و از و غلوه لای و سیری ساخته بر بارچه خشک سازد عمل پنهان گوی ر بهجا کستر مغیلان بر آید
 چنانچه در یک من سرب شش انگشت بلندی خاکستر باشد و زیر آن هموار ساخته سرب اندازند
 با انگشت فرو گرفته بگداز برند سپس انگشت او دور کرده و دو کلین تخته خار بته باز گذارند
 طرف دمه بته جانب دیگر را کشوده دارند و شش پوشت چند آنکه خاکستر سرب را بخود کشد

crucible.

کلاه چکش

نقشه اول و دوم

کاف و نشین

دست از آتقد

آهنگران را بگداز

سربین و سیکند

بجای سخته

predi

و آن خشت از زمان زمان بر داشته از حال سرب گهی پذیرند و در آن قدر سرب چهارم
 نقره بجا کستر اندازند خاکستر را آب سرد کنند و آنرا سپهر خوانند در آن مقدار سرب دو سیر
 بسوزد و چهار سیر از خاکستر افزاید وزن آن یک من و دو سیر باشد رسی تیز امیست از
 اشخار و شوره خاک بر سازند و چون حال سپهر رسی گزارش یافت بر سحرین میرود و گل
 گزیده با سنجام میرساند کوزه تنور و از تظلم باید سپهر و درین تنگ و شکم کشاده بپلندی یک نیم
 گزیده سوراخی در ته او داشته گوی دیگر سرب سنجام دهند و آن کوزه را چنان بکشت پیرازند
 که چهار انگشت خالی باشد و بد روی دامنه اش برافروزند و چون افزوده گرد و گچان گچان
 از آن غلو لها شکسته در آن ناله نگاه ریزند و بکد انش برند طلا و نقره و سرب از آن
 سوراخ بدان گود آید و زواید آنرا برون اندازند و نرم کرده بشویند سرب جدا گیرند
 و آن بایه خاک یکجا فراهم آورند و از آن نیز بکار کردی سود بردارند و کافی را از گود
 گرفته برویش سپهر بگذارند سرب بجا کستر غشته گردی سرب سرب بر آید و ده سیر بود
 و طلا و نقره و سرب با آنکه سرب بجا حال خود ماند و آنرا بکد اولی گویند نصف با و سکون
 کاف فارسی و را و الف و فتح و ا و و کستر تاسی فوقانی هندی و سکون بایستی
 و برخی بتقدیم کاف بر خوانند عمل بکد اولی گوی بر سازند و در صد و پنجاه سیر خاکستر
 اندازند و آن خاک را ریزی مانند ساخته بدو آمیند و یک تو لچه من است و پنج تو لچه
 سرب افزایند بکشت پر کرده بخت برگیزند چون آمیخته آب گرد و بکشت و
 خشت برداشته بهیمه نیلان برافروزند چندانکه مس و سرب بجا کستر آمیزد
 و طلا و نقره غشته جدا شود و آن خاکستر را نیز کحل گویند و از سرب و مس
 بر آید و عمل و گفتن شود *

نقح الف
 بجا کستر

بجا کستر
 سوراخ گویند
 و آن خاکستر
 بنام است

impure
 carbonate of
 Soda.

آئین چسبیدن کردن نقره از طلا

آئین چسبیدن بار یکداز و سه بار بس و سه نقره را با گوگرد چسبیده با قلع حجم فارسی
و بای خنی و الف و کس حجم فارسی و بای خنی و بای تخانی و الف در برابر هر توله این
تا سه اونس بگیرند و آذان دیگر و داشته و دوسخ اول بس بگذرانند سپس با گوگرد اگر
مکسب صد توله باشد صد اونس یکبار و دوسخ نصف مذکور با هم آئین چسبیدن که از آن
و میزند و دیگر نیمه را دو بار بیا میزند و همچنان گوگرد را در آن مراتب با تیش سپارند و آن
آئین چسبیدن را ریزه ریزه ساخته به بوته در آورند و پنجاه ماشه مس بیا میزند و بگذرانند و نیزه و یکان
ظرفی پر آب سرد باز گذارند و بر فراز آن جابو بی از حوض گسترند و گداخته را بر آن اندازند
و بجنبش چوبی فراهم شدن نگذارند سپس آن ریزه ها را با نصف اروی دیگر بیا میزند و در بوته
گداخته با تیش در میزنند و چون بگذرانند و برگرفته در سایه گذارند تا بپایند و در برابر هر توله
آئین چسبیدن و داشته و دوسخ ازین دار و یکبار و دوسخ در صد توله یک و نیم ربع سیر در سینه
بدان دستور کار بندند و بر فراز آن خاکستر سفیدی گرای نمودار گرد و آن نقره است
که بدین طرز برآمده آنرا گرفته جدا نگاهدارند و انجام عمل و گفته آید و چون سه سه بار بگذرانند
بسیار تیش سدر آن بسته طلا باشد زبان پنجاب کیل نامند و نفع کا و سکون یا تیشی فی و لام
در دیار و بی پنج بر خوانند که بای فارسی و نون خنی و فتح جیم در او اگر طلا کمی میخسته بسیار باشد
درین هنگام شش و نیم عیار بر آید لیکن بسیاری عیار پنج بل چهار پدید گردد و برای عیار افزا
او یکی از دو کار ناگزیر در چهار صد توله طلایی افزون عیار پنجاه توله این را بر آید و نفع
سلونی کمال بخشند با آنکه به الو فی چاره برسانند و نفع حمزه و ضم مجهول لام و کس نون و
سکون بای تخانی و آن دوسخ سرگین دشتی و یک حصه شوره نمک بود پنج را شوشه شسته

ورق ورق بر سازند هر ورق از یک و نیم توچه کم نباشد و همین تر از آنچه در سلسله می گیرند
و آنرا کجندین روغن طلا نموده در واکا در هر لایق و بارش منم منم و در نظیر حق حصار بار بار بپزند
و بنفشه و اگر بپایه و الا تر از این چند بار چند بار کار بپزند تا بعباید بار رسد خاک برگیرند و این کار را

آیین بر آوردن نقره از خاکستر

آنچه پیش از کار کرد الونی و سپس آن انداخته باشد و بر آب سر خالص آمیخته و بلوته اندازند
یک پهلش کشت افزند و چون منسره گردد باین سبکی پاک سازند و خاکستر آن بر کهرانی
و روشهای دیگر در سلونی سکار رود که بر دانا پوشیده نبوده و نیم منی و ارفیج بانی رسی مکرر
نون و سکون بای تختانی و واد و الف را که لگداخته نقره از مس جدا کند دست پنج
از یک تپه نقره یک نیمه بسا سگاری گرفتن سوده هر که سیصد قدم بدیوان جواب گوید که لگدا
ریزه ریزه بر سازد و در یک من یک نیم سیر تنگ کرده و سه سیر اشجار کوفته خمیر گرداند و در کوزه مذکور
یکان یکان سیر اندازد و بگذارد بر دسر ب نقره آمیخته در آن کوفته هم آید و عمل سبکی پاک شود
از سرب که ازین جدا شده بخاک میزد و نیم باز گردد و نوزدهم سیکار رقیق بای فارسی سکون پاک
تختانی و کاف الف را سلونی و کهرال زرزگران شهر خرید نمایند و در دار الضرب بگذارش برود
از طلا و نقره سود بر گیرد و در هر یک من سلونی هفده دام و در یک من کهرال چهارده ام
بخالصه جواب گوید بتم نخوئی و اله کبر نون و ضم مجبول جمیع فارسی و سکون او و کسر
بای تختانی اول و سکون ثانی و واد و الف فتح لام و های مکتوب که من سکوکات مسین
نقره آمیز بگذارد و از صد توچه نقره سه و نیم رویه بدیوان سپارد و نقره را چون سبکی رسد
مقرری بازخواست آن جدا گانه بودست و یکم خاک شو چون خداوندان مال بگو ناگون
روش که نخستی گزارش یافت سیم و زر بر گیرند و در الضرب و فته خاکها بنگاه برود و از شسته

ع
بغنی
شست
آب
چهار

سودی بردارد و بسیاری را بدین پیشه روکار آبا و اجداد پذیرد و در ماهی دوازده و نیم و پشه
بشکارد سودمندی گردد و حکم پیشه و ران دار الضرب در هر صد و ایم ماه بجاه ششم حکم و امار

آئین نفوذ جاوید دولت

چنانچه بقدری توجه زرویم عیار دیگر گرفت بفران و آن پیکر نیز چهره برافروخت گنجینه آرایه
یافت و جهانیان را نشاط در گرفت تختی از آن باز میگزارد و شکر فی کردار مینویسد سهند
بفتح سین و بای حنفی و لون پنهان و فتح سین و بای مکتوب گرد و نقد است بذرین جمع و بکتوله
و نه داشته و هفت سرخ از رصد لعل جهانی گیر و بی دو میان قاری نامه نگاشته اند و در محرابی بگانه
اطراف اسطوانات الاعظم الخاقان المعظم خلد الله ملکه و سلطان و ضرب دار الخلقه اگر دیگر
سوک و سکه طبع و ان الله یزق من شیار بغیر حساب و گردا گرد اسامی چهار یار رضی الله عنهم
سخت مولانا مقصود مهر کن کار پردازی کرد و سپس ملا علی احمد شکر کن کاری نمود و در
مکری وی فضل دینا بنیقہ الرحیل دینا بنیقہ علی اصحابه فی سبیل الله افرو و در وی دیگر اسطوانات
العالی الخلیفۃ المتعالی خلد الله تعالی ملکه و سلطان و ابد حدله و احسانه بر نوشت و پس
بهره راستزده و در باعی ملک الشعرا تذکره الحکما شیخ فیضی بر نگاشت یکطرف را باغ
خورشید که هفت بحر از دو گوهر یافت و سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت
کان از نظر تربیت او دریافت و ان در شرف از سکه شاه اکبر یافت
والله اکبر جل جلاله در میان و جانب دیگر را باغ
بالنقش و نام و نام جاوید یافت و سیاهی سعادتش مهرین کن و یکدزد نظر کرده خورشید یافت
والله سال و مده در میان نقش جاوید گرفت و بدین نام و دیگر زیست بوزن او و دیگر تو کچ
و هفت داشته اند و مده گرد و یازده شکی پسین نقش بران و پسین را و با و سین بنیمه بود

اینها اضافات نیست
 بلکه از کتب معتبره است
 و اگر بعضی را در
 کتابهای دیگر پیدا کردیم
 از حدیث معتبره است
 یعنی همیشه صدق
 پس علمای اهل سنت
 که اینها را

اسرار الاربعة
 یاوه و بیجا
 که هلال الدین
 بنو نام نهاد

و گاه این چهار گوشه نیز شود و یکطرف جهان نگار صد مهری و جانب دیگر این باغی ملک الشجره
این قدر و آن گنج شایسته است. باکو که اقبال کند مهر است. خورشید پرورش آن و که بدو
یابد شرف از سکه اکبر شاه است. آئینه هجره و الف تائی فوقانی و فتح میم و های مکتوب
چهارم بخش سهندیه گرد و چهار گوشه تختی جهان نقوش صد مهری دارند و چندی یکطرف این
رباعی ملک الشجره است. این سکه که دست بخت از یونان پیرایه سپهر هفت اختر باد
زین تقدیریت کار از چون باد. در دهر روان بنا شاه اکبر باد. و دیگر سو پیشین رباعی
نقش یکسر با سکون نون و فتح سین و سکون تائی فوقانی بدان دو پیکر پنج یکدین
بر سازند همچنان ششم و دهم و سیم و سبب پنجم بخش سهندیه صورت گیر و چنگل برهنه هم فارس
و کاف فارسی و سکون لام چهار گوشه سه توپچه و پنج سرخ و ربع قیمت سی روپیه گردد و دو
و نه ماشه ارج سه مهر گرد و یازده ماشکی و نقش جهان و پنجایم حصه سهندیه قیمت و مهر لعل جلال
لعل جلالی گرد و وزن از دوهیصد و یکطرف الله اکبر و دیگر جانب یامعین آفتابی گردد
وزن یک توپچه و دو ماشه و پنج سرخ ربع کم تهاد و از دوهیصد و یکطرف الله اکبر جل جلاله و بجا
و دیگر ماه و سال الهی رسکه گاه الهی گردد و از دوهیصد و پنج ربع کم نقش آفتابی و نقوش ارج
ده روپیه لعل جلال چهار گوشه بدان وزن ارج یکطرف الله اکبر و جانب دیگر جل جلاله
عدل لکنه نفع عین سکون ال و لام و ضم کاف فارسی سکون تائی فوقانی سندی و فتح گاه
و های مکتوب گرد و یازده ماشکی قیمت روپیه یکطرف الله اکبر و جانب دیگر یامعین مهر گرد و وزن
و بهر ابر عدل لکنه لکنه نقوش دیگر کون محرابی در وزن ارج و نقش بهر گرد و یکدین
چهار گوشه و دوهیصد وزن و قیمت لعل جلالی و مهر گرد و نقوش معین چهار گوشه نقش و وزن آن
چون آفتابی گردیده الهی نقش جهان و مهر پنج مال خف و سکون نون نیمه لعل جلال

سلیبی نیمه عدل گنگه ربی چهار یک قباقی تسبیح سیم و سکون نون چهار یک الیه
 جلالی نصفی سیمی چهار یک عدل گنگه پنج بفتح بای فارسی و نون غنی و جیم فارسی پنجم حصه
 پانده و بای فارسی و الف و نون غنی و فتح دال هندی و سکون و او پنج یک لعل جلاله
 یکطرفه لاله و جانب دیگر سر نقش کریمه اندامی هشت سده نیز گویند بفتح هزه و سکون
 شین منقطه و نامی فوقانی هندی و کسر سین و تشدید دال بای غنی هشت یک سر
 یک و الف اکبر و دیگر سه جل جلاله کلا بفتح کاف و لام و الف شانزدهم بخش الهی هر دو نظر
 کل سرین قره سی و دو بخش الهی و در نقش با کلا یکتا آئین چنانست که در سر ضرب
 از طلا یک یک لعل جلالی و درین وزن نقش پذیر گرد و دیگر نقود بی تازه حکم که
 نپذیرد و روپیه سیم نقدیت گرد و باز و نیم تا شکلی در زمان شیرخان پدید آمد و درین است
 و عظام کمال رسیده و نقش تازگی یافت یک و الف اکبر جل جلاله و دیگر ستار خ از طلا
 اگر چه نرخ افزون و کم شود لیکن در مواجب این قیمت اعتبار رود و جلاله چهار گوشه درین
 بدین یکیش و وزن و نقش چون نخستین در بفتح دال و سکون را و باینه جلاله چرن
 بفتح جیم فارسی و سکون را و نون چهار یک جلاله پانده و پنجم حصه جلاله هشت بفتح هزه
 و سکون شین منقطه و نامی فوقانی هندی هشم بخش جلاله و سما بفتح دال و سین و الف
 و دیک جلاله کلا بفتح کاف و لام و الف شانزدهم حصه جلاله سو کی بستم حصه جلاله و درین
 ریزه زر با از روپیه نیز بسیارند و اگر کوگی و پیکر بود و آسمین نقدیت وزن پنج تا
 که یک توپچه و هشت باشد و هفت سرخ باشد چهل بخش روپیه هشت آنرا پیکسیه گشتی بفتح بای
 فارسی و سکون بای تختانی و فتح سین و بای مکتوب و بملولی نیز خوانندی امر و زبدان نام
 اشتها دارد و کیو ضرب فلان جانبی و دیگر جانب سال و ده اصل حساب هر دایم را بست و پنجم

اینجا نشان
 که یک یک
 و یک سرخ
 میشود

تخمین نموده هر بخش را بتکلیف نامند یکسره محمول جمیع و سکون بایستی تخمائی و فتح تائی و قوتائی و سکون
 لام و در محاسبات بکار آید و در هر یک از اینها نیز و کسر محمول ال و های غنی و سکون بایستی تخمائی
 و فتح لام و های مکتوب نیمه و ام با و له پای فارسی و الف و ضم نیز و فتح لام و های مکتوب
 چهار یکدوم و مری و فتح وال و سکون میم و کسر و سکون بایستی تخمائی و هشتم حصه ام و مری
 سلطنت بهیال فراوان باطلان نام و الابدن یا یکی می یافت امر و از چهار جابر نگردد
 معسکر اقبال بنگاله احمد آباد و کابل نقره و مس و ان چهار جای و زاده شهر
 و یکدوم عالی ترنگی بایستی الی باس اگر که آجین سورت و بی پنجمه کشته
 لاشور ملتان نانده مس تنها درست و شش معمره نقش پذیر آید اجمیر او
 اکت آگور بدوون بنارس شکر پوره پور جوینور جالندر
 هر دوازده حصه فیروزه کاشی گوالیار گورکپور گوالانور لکنو و
 ناگور سهند سیالکوٹ سرخ سهارنپور سارنگ پور سنبیل
 قنوج زیندپور بیشتر خرید و فروخت این آبادیوم مبرگر و در پی و دام باشد کش
 و جز آنرا از پیشگان خیانت گرای و ستایه تباه کاری سازند و گوناگون ریان زدگی مردم
 رسد گه آن خدیو همواره باندازه دانش کار پردازان و شناسائی فراخ زمانه تازه آید
 برهند و آن شورشن اچاره گر آید نخستین روزگار که سر رشته نظام سلطنت بدیده در
 راجه نو در مل متظم بود گیتی خداوند مهر را بر چهار گونه روانی بخشید اول لعل جلای و آن گه
 نام روشناس وزن یک توپ و یک سنج و سه ربع و عیار کمال قیمت چهار صد و ام و م
 مهری که عنفوان این دولت جاوید طراز بسکه شاهنشاهی بلند پایگی یافت وزن پانزده
 ماشه و آن برشته قسم بود تمام وزن کامل عیار را ارج سصد و شصت و ام اگر بر وزن گارنا

ع
 سه
 زبان
 رینگ
 خنجر
 سینه
 سیمین

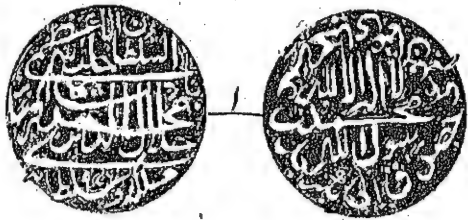
تاسه برنج سوخته گشتی از همین قسم بر شمرده تفاوت ننهادی و آنچه از چهار برنج پاشتن به یون
 کمی پذیرفتی آنرا نقد دوم اندیشیدی ارزش سصد و پنجاه و پنج دالم و اگر گشتش تان
 کاستی پایه سوم گرفتی به سصد و پنجاه دالم افزون تر ازین کاسته اسبان تر زامسکو
 داشتی و در پویه سه گونه روانی دشت اول چهار گوشه پاک سیم بوزن یازده و نیم ماش
 حلاله نام ازین چیل دالم گرد قدیم اگر شاهی تمام وزن تا یک سنج کم ارج سی و نه دالم
 و تا دو سنج کم ازین دشت دالم و افزون ازین مراتب بحساب نفقه گرفتی دوم بار پنجم
 ماه مهر سبت و نه الهی عضد الدوله میر فتح الله شیرازی امین مهمات شد فرمان جامیون نفاذ
 یافت در مهر تاسه برنج و در روپیه تاشتن تفاوت مالیدگی را از اعتبار انداخته دشت
 وزن شانزده و بیشتر کاسته را به نقد باز یافت شود نه آنکه تا نه برنج یکسان شمرند
 نابریان بهای مهر یک سنج کم سصد و پنجاه و پنج دالم کسری شد و سنج یک سنج طلایی مسکو
 که چهار دالم و چیزی باشد کم اعتبار کردند در نخستین قانون بجا پیش یک سنج پنج دالم
 میگرفتند و در زیاده از سه برنج کمی اگر چه نیم برنج باشد همان پنج دالم حساب میکردند و یک
 و نیم سنج کاسته را بده دالم کم داد و ستد شدی و آنچه باین پایه رسیده بود نیز همان یک
 و بدین تازه آئین شش دالم و چیزی کم شد و به سصد و پنجاه و سه دالم و کسری و آنکه
 روپیه کرد از چهار گوشه با دشتی وزن و عیار یک دالم کم ارج نمودی بر انداخته آمد و اگر خیار
 تا یک سنج کم حله دالم قرار یافت و دو سنج کم را پیشتر دو دالم کم بر شمردی اکنون بهای آن
 یک دالم و کسری کمی پذیرد چون عضد الدوله بخاندیس حضرت یافت راجه مهر های حلاله
 ارز را با گرد قرار داد و کمی مهر روپیه را از نقض نشی و سخن پرستی بر همان نخستین طرز
 مقر دشت چون نوبت پاسانی احکام خلافت بقلع خان رسید آخرین قرار داد

دشت روپیه
 چهار دانه

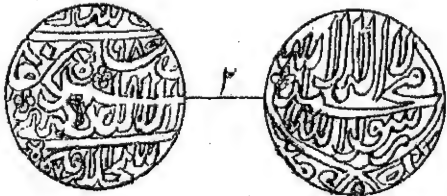
دشت روپیه
 دوازده دانه

متعلقه صفحه نمبر ۳۲ جلد اول بین گیری

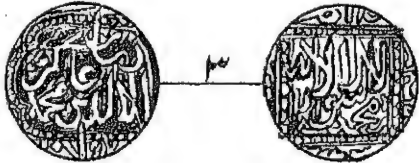
میسگو یا العبد الضعیف المنقرض الی اللہ الصمد سید احمد کہ پور مبارک تختی از نقود جاوید دولت بگفتار آور و لیکن پده از روی کا
برداشت و شبیه سکہ را چہرہ کشانند از گخت او توان داشت کہ بہت بر بغیر و تبدیل صورت نقش چہ شد و ازین بعضی لب
بوزن خموشی و دخت من تکمیل این مراتب میسر و از م و ہر چہ بدست من افتادہ شد نقوش و وزن آن بر می نگارم و از ہر باب
تغیر و تبدیل ہر چہ بر من پردہ کشود بحجت منہونی تا بلدان می نویسم ہر جا کہ می وزن صورت نماید باشد بر فرسودگی آن قیاس آن کرد
(مہر گرد قدیم)



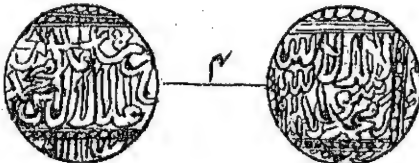
انہر زین نقدیت بوزن دہ ماشہ و ہفت رقی کہ ہم وزن
یکصد و گرین انگریزی و یک ثمن آن باشد پور مبارک آنرا یاد دہ ماشہ
می نویسد ہا نایک رقی بفرسودگی رفته باشد



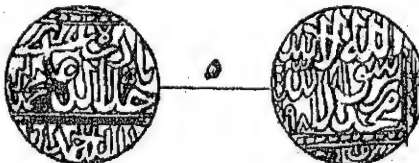
نقش روی اول لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ
نقش حاشیہ آن بصدق ابی بکر بعد عمر بجای عثمان علی
نقش روی دوم السلطان الاعظم جلال الدین محمد اکبر بادشاہ
غازی خلد اللہ ملکہ و سلطانہ ۹۷۶



۲ و ۳ و ۴ و ۵ نمبر ہمہ نقد ہائی من از بوزن دہ ماشہ
کہ ہم وزن یکصد و پنج گرین وزن انگریزی باشد
نقش روی اول لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ بادشاہ



نقش حاشیہ آن ہمہ بصدق ابی بکر بعد عمر بجای عثمان علی
نقش روی دوم آن جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی خلد اللہ



خردا الخاندانہ آگاہ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰

۹۷
میری اعظم
ابن دولت جاوید
عازر سیدنا شہیدی
بندگی بابت
وزن از دہ ماشہ
تمام وزن کل العباد
ارحی سید شہید
دام مہر گرد درون
و ہر باب بعد کس
(نقش باراننگی
قبیلہ ندر ہوی
منقوش گردگون
و شہید ۱۲)

۹ نمبر زرین نقدیت بوزن دہ ماشہ و ہفت رقی ہون

یکصد و شصت و سه گرین و یک شمن آن

نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش حاشیہ آن بصدق ابی بکر عبدالعزیز بن محمد بن علی

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله

و دیگر

انجمن نرین نقدیت بوژن دوازده ماشه دورتی همون

یکصد و هشتاد و سه گزین و سه ریح آن

تفسیق روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش حاشیہ آن بصدق ابی بکر عبدالعزیز عثمانی علی

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلدند

ملک خضر اردو و طغر قرین الف

4

●

نیز است و صفی‌بیگم آئین‌گدازی حیدر ابدی

این کتاب به نام **ع**

وزن برابر علی

چهارم: در صورتیکه در هر یک از این موارد،

انداختن بدین

نقشہ سیرت
مولانا جلالی صاحب

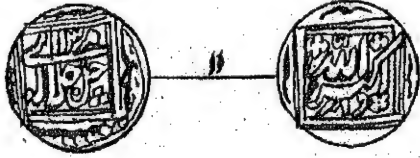
مجلس

(الهی گرد جدید)

۱۱ نمبر زرین نقدیت دوازده ماشه سهرتی هموزن یکصد

هشتاد و پنج گرین و پنج شمن آن

نقش روی اول الله اکبر

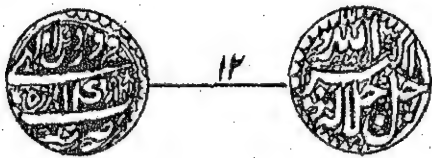


نقش روی دوم جلاله ۳۵ الی (مهر گرد جدید)

۱۲ نمبر زرین نقدیت بوزن یازده شکی هموزن یکصد و

شصت و پنج گرین وزن انگریزی

نقش روی اول الله اکبر جلاله

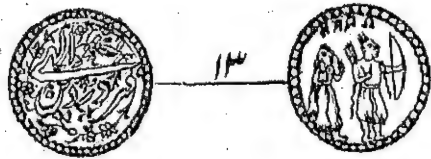


نقش روی دوم ضربا گره فرودین الی ۴۹ (دیگر)

۱۳ نمبر زرین نقدیت یازده شکی هموزن یکصد و

شصت و پنج گرین وزن انگریزی

نقش روی اول تصویر رام چند و سیتا و درخرو و نگاری لفظ را

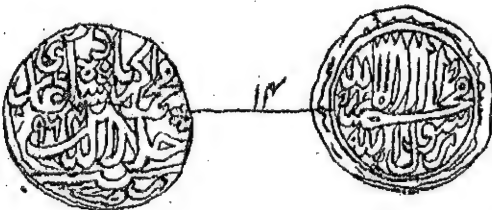


نقش روی دوم فرودین الی ۵۰ (گرد قدیم اکبر شاهی)

۱۴ نمبر سیمین نقدیت یازده نیم شکی هموزن یکصد و

هفتاد و دو گرین وزن انگریزی و نصف آن

نقش روی اول لا اله الا الله محمد رسول الله



نقش حاشیه آن بصدق ابی بکر بعد عمر سید عثمان بن عفان علی

نقش روی دوم جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی ضرب ۹۴۲

(دیگر)

این سکه زرین
پنجاه و پنج
نقدیت

این سکه زرین
پنجاه و پنج
نقدیت

این سکه زرین
پنجاه و پنج
نقدیت

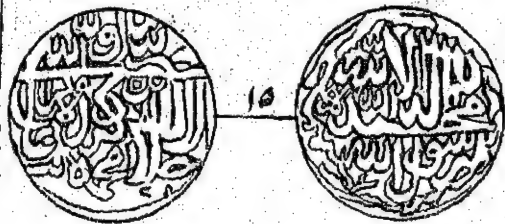
این سکه زرین
پنجاه و پنج
نقدیت

این سکه زرین
پنجاه و پنج
نقدیت

۱۵ و ۱۶ نمبر سیمین نقدیت یازده نیم مانگی

هموزن یکصد و هفتاد و دو گرین و نصف آن

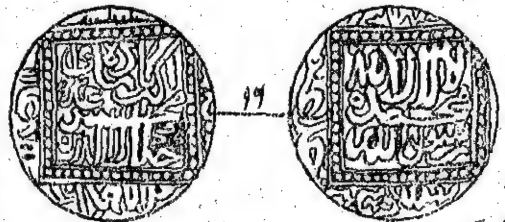
نقش رویی ل لا اله الا الله محمد رسول الله



نقش رویی م ناصرالدین و الدین علی اکبر بادشاه غازی

۹۸۹ و در شانزدهم ۹۸۳ دار الضرب احمد آباد

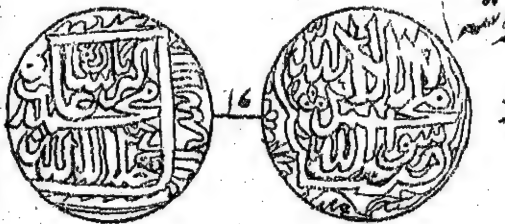
و در هفتم ۹۸۹



(چهار گوشه)

۱۸ و ۱۹ نمبر سیمین نقدیت یازده نیم مانگی هموزن یکصد

هفتاد و دو گرین و نصف آن

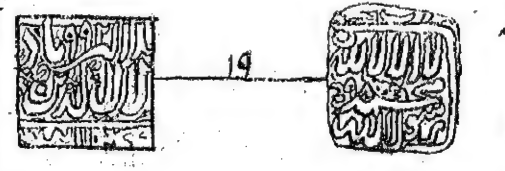
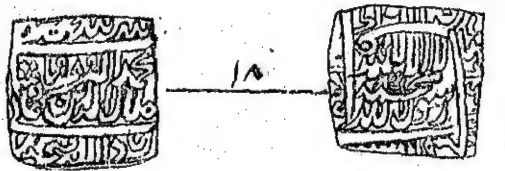


نقش رویی ل لا اله الا الله محمد رسول الله

نقش حاشیه آن صدق ابی بکر عبدل عمر بجای عثمان بعلم علی

نقش رویی م جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلا الله ملک

ضرب دار السور فتحپور ۹۸۹ و در نوزدهم ۹۹۲

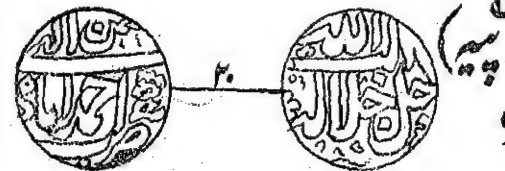


و حاشیه هر دو سو بریده شده

(رو پیچ)

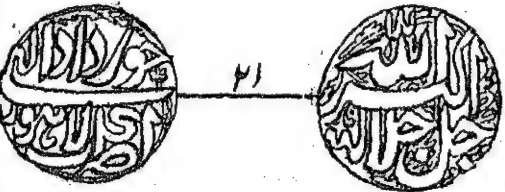
۲۰ و ۲۱ و ۲۲ نمبر سیمین نقدیت یازده نیم مانگی هموزن

یکصد و هفتاد و دو گرین و نصف آن



نقش رویی ل الله اکبر جل جلاله

نقش رویی م نمبر ۲۰ ضرب احمد آباد همین الی



نمبر ۲۱ ضرب لاهور نرودا



نقش رویی ل لا اله الا الله محمد رسول الله
نقش حاشیه آن صدق ابی بکر عبدل عمر بجای عثمان بعلم علی
نقش رویی م جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلا الله ملک
ضرب دار السور فتحپور ۹۸۹ و در نوزدهم ۹۹۲
و حاشیه هر دو سو بریده شده
(رو پیچ)
۲۰ و ۲۱ و ۲۲ نمبر سیمین نقدیت یازده نیم مانگی هموزن
یکصد و هفتاد و دو گرین و نصف آن
نقش رویی ل الله اکبر جل جلاله
نقش رویی م نمبر ۲۰ ضرب احمد آباد همین الی
نمبر ۲۱ ضرب لاهور نرودا

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

راجه برگرفت امین در کمی مهر که راجه چیدام باز یافت می نمود بدو دام کم رنج باز داد و
 گردانید و آنچه ده دام کاستی و چونان قرار داد و مهر یک پیش از یک و نیم سنج کم بود
 شماره نامسکوک برگرفت و رویه را که پیشتر از یک سنج کم بود نازده سکه انگاشت
 که همان خدیو اعتماد بر پاسبانان احکام فرمودی و از افزونی مشاغل کمتر پرداخت
 درینو لا چون برخی از بی سرانجامی این کارگاه بصرین جایون رسید شایسته است
 انتظام یافت و در روز یک کامیاب شادمانی گشت و جهانیان از زیان زدگی برآورد
 بست و ششم سمن ماه و سال سی و شش الهی و سوز و دم برگزیدند لیکن مهر سه سنج کم و
 رویه شش سنج کاسته را که تمام وزن بر ششوی پذیرائی نیافت و این دستگاه و دیگ
 خیانت سگال بر انداخته آمد اگر کار پردازان و ارباب این قدر کم سکه نمایند یا خزیندگان
 زدهای تمام وزن را بدین مقدار کم سازند علاج پذیر نباشد مگر کامهستی آرایش گرفت و
 جهانی بشادی گردانید و نیز در پیشگان بی آزارم به بنهای سبک بر چیده و مهر سه سنج کم
 شش سنج کاسته گردانیدی و شش سنج کم را نه سنج کم ششوی همچنین کاهش ابرافزود
 و زدهای سترگ از میان بردی و در زیان کاری جاوید اقدامی بفرمایند شایسته از باب
 بر بنجا بر ساختند و سنجیدگی بدان قرائت و نیز دران سال کوشش فراوان رفت که
 بگوزان و عمل پردازان از رعیت زحمات و طلب ندارند و آنچه از وزن و عیار کمی پذیرد
 صرف آنرا به نفع حال بی کم و کاست باز یافت نمایند حکم مقدس نایبستان از پادشاه
 و از مندر از اخذ سندی آموخت و بهی رعیت را از شورش ستم پیشگان دلهای بخشد

آئین و رسم وینار

چون تختی نیزنگی سکه شاهنشاهی نگاشته آمد برخی ازین دوزخ میگرد و پایه پاستا نقود

بعد در هم و سه بیع گویند مثقال شش دانگ است هر دانگی چهار طبع و طبعی دو و
وجه دو وجودی شش خردل و خردلی دوازده فلس فلسی شش فتنیل و فتنیلی شش نقیر
نقیری شش قطمیر و قطمیری دوازده ذره پس برین تقدیر هر مثقال نود و شش جو باشد
و آن سنگیست که زر را بدان برکشند و نیز زیت مسکوک و از برخی کناشات پاشا
چنان آگهی شود که مثقال یونانی غیر معمول است و کمتر است بدو قیراط و نیز در هم
یونانی مخالف در اهرم دیگر است بکاستگی سدس یا ربع مثقال

این سو و بازرگان در طلا و نقره و خردل

سهای یک توچه ده بانی یک مهر گرد یا زده ماشگی و اگر ربع بان کم باشد بیک مهر توچه
و دو سنج بر گیرند و اگر نیمه کم شود بیک توچه و چهار سنج و اگر سه ربع کم شود بیک توچه و
شش سنج و اگر طلای ده بانی باشد بیک مهر یک توچه و یک ماشه بازستانند و همچنان
در عوض کمی هر بانی ماشه افزون گیرند سو و اگر بصدد لعل جلالی صدوسی توچه و دو ماشه
و نیم سنج و شش از طلای هشت که هشت دربع عیار دارد باز خرد و بیست و دو توچه و ده ماشه
و نیم سنج کم در شش سوز و سجاک خلاص میزد و صد و هفت توچه و چهار ماشه و یک سنج
و شش طلای خالص باقی ماند چون بوالاسکه بلندی می گیرند صد و پنج مهر انظام باید و نیز بیک
نیم توچه طلای سنج چهار روپیه و از خاک خلاص و دو توچه و یازده ماشه و چهار سنج طلا و یازده
توچه و یازده و نیم ماشه و نیم سنج نقره بدست افتد آج هر دوسی و پنج روپیه و دوازده و نیم
تنگی حاصل طلای مذکور صد و پنج مهر و سی و نه روپیه و بیست و پنج دهم ازین جمله و روپیه
و نیم ده و نیم دهم کارگران دست مزد خودستانند بر و شی که اگر شش مائیت پنج روپیه و شش دهم
و هشت جیتل را مصالح بکار رود برای پاک ساختن طلای اصل بیک روپیه و چهار دهم

در شش
نقیر
در شش
سنگ
کرده
نشان
جمع آن

اجساد مرکبات صنایع بر سازند و در آن زیور و ظروف و جز آن صورت گیر و از آنجا سفید و
 اهل هند از آن گامنی کوپند چهار سیرس و یک سیر قلعی بگداز برده سرانجام دهند و می آن
 چهار سیرس یک نیم سیر سریش با اهل هند بنگار نامند بفتح با و با فون مخفی و کاف فارسی الف با
 برنج هندی ای پیتل خوانند بکسر با بی فارسی و سکون بای تثنائی و فتح تائی فوقانی و لام از
 بر سه نوع سازند اول آنکه سر و جوش خور و اجزای او دو نیم سیرس یک سیر روح توتیا و دو گرم گرمش
 پذیرد از دو سیرس یک نیم سیر روح توتیا صوت گیر و سوم جوش خور و دو نیم سیرس یک سیر بکار برند
 از دو سیرس و یک سیر روح توتیا و اهرم آید سیم سخته از نقره و سرب نحاس ترکیب یابد
 آن سیاه روشن نقاشی بکار آید بخت جوش چون خاصینی بدینیت از شش فلز ترسب
 یا بعضی آهن اطالیقون و برخی طالیقون بر سه معمول بخارند شش هات بفتح هاء
 سکون شین تائی فوقانی هندی و فتح وال با بی مخفی و الف سکون تائی فوقانی مرکب شیش
 شش جوهر مذکور روح توتیا و گامنی همانا بهفت باز گردد کول تر بفتح کاف سکون او و دو گرم روح
 فارسی سکون مخفی قانی و از دو سیر سفید و یک سیر سریش بن گداز شش هات که و از قدی خراشند شش

ترکیب گامنی
 ترکیب سرب کا
 ترکیب پیتل

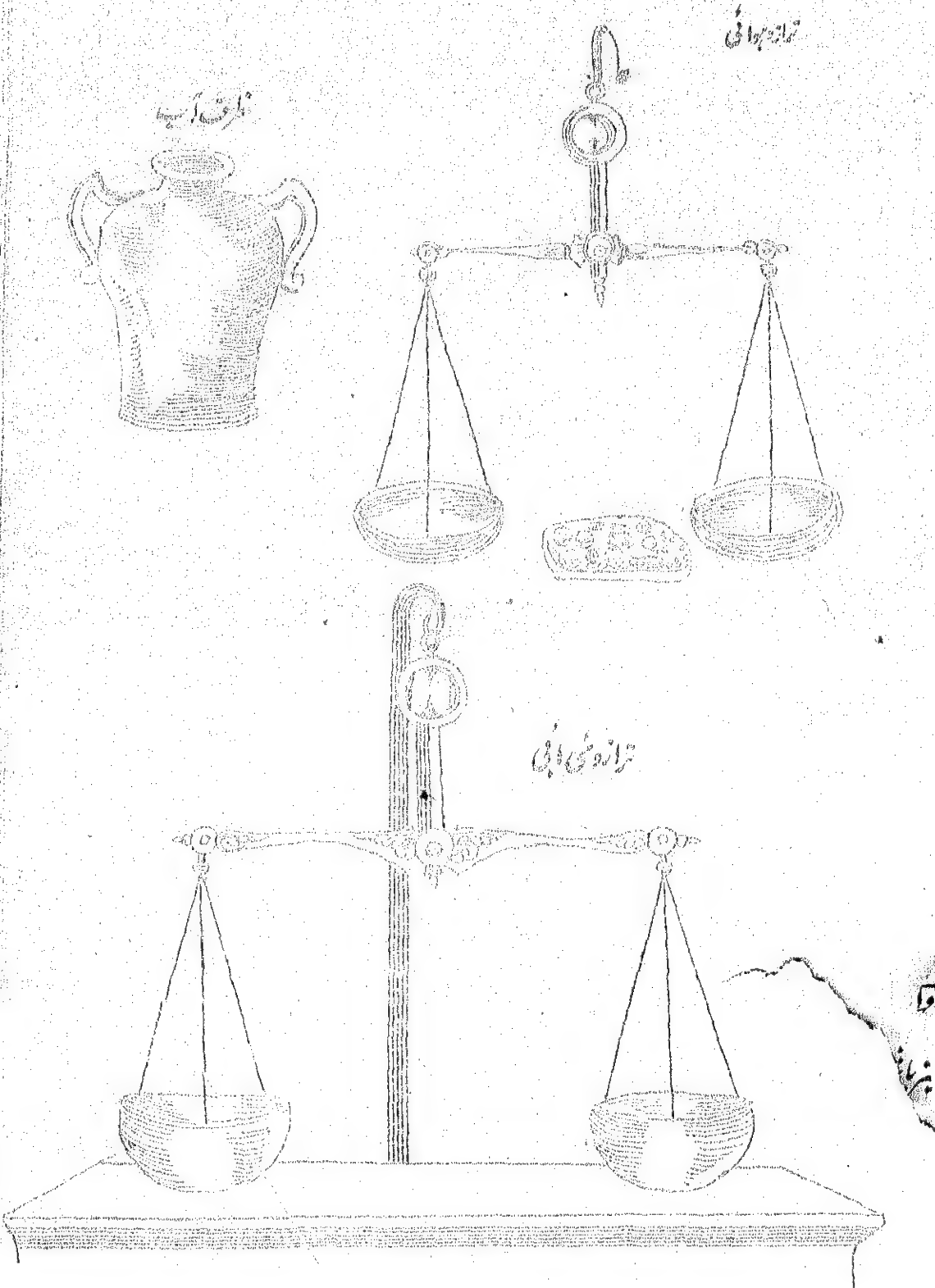
ترکیب سیم سخته
 ترکیب شش
 ترکیب اوه

ترکیب کول تر

Specific	آئین گرامی و سبکی هر کدام	gravity
<p>بکارش یافت که مرکبات از آمیزه بخار و دخان جو گیر و آن هر دو از شیش سبک گران بخار تر خشک گاه چنان باشد که قبل از امتزاج و بعد از آن بفضج یا بند و گاه یکی از این دو حالت بنا برین مرکبی که جزو آشی و یا دوی او غالب بود بر جزو آبی و خاکی کسبتر باشد از معدنی که جزو آبی و خاکی او زیاده است و همچنین هر معدن که بخار او زیاده ای کند بر دخان کسبتر باشد از آنچه که دخان او زیاده بود که از بخار و همچنین هر کانی که بفضج بخار و دخان وی بیشتر گران باشد از آنچه بدان نایز بود و چه مختل در اجزاء و در آن هوا پیکر را کلان نماید و سبک سازد و درین</p>		

بکارش یافت که مرکبات از آمیزه بخار و دخان جو گیر و آن هر دو از شیش سبک گران
 بخار تر خشک گاه چنان باشد که قبل از امتزاج و بعد از آن بفضج یا بند و گاه یکی از این دو حالت
 بنا برین مرکبی که جزو آشی و یا دوی او غالب بود بر جزو آبی و خاکی کسبتر باشد از معدنی که
 جزو آبی و خاکی او زیاده است و همچنین هر معدن که بخار او زیاده ای کند بر دخان کسبتر باشد
 از آنچه که دخان او زیاده بود که از بخار و همچنین هر کانی که بفضج بخار و دخان وی بیشتر گران
 باشد از آنچه بدان نایز بود و چه مختل در اجزاء و در آن هوا پیکر را کلان نماید و سبک سازد و درین

بنسبتی صغیر و کبیر
 و تساوی بر این کراخی و سبک خرازی



شناسائی دست و زیر دیاقت ثقل و غنیت هر چیز بدست آید و یکی از گزشتگان تفاوت
 گرانی برنج در نظم در آورده: زردی چینه بهشتا و یک دسیا: چهل شش صفر از زیر سی و شش
 و نه صبت ب پنجه نه آهن: پنج شش چهل و پنج نقره پنجه چار: و برنجی این اندازه بحر و بر گزارد
 قطعه فلز استوی انجم را چون برکشت: تفاوت وزن دارد هر یکی بی اشتباه
 در لکن زیق الم اسر ب آهن از زیر چهل: فصد نه آهن یکی مس و شش نه صفر ماه
 و چون از این فلزات قطعه چند در درازی و پهنائی برابر گیرند و بر کشیدن و در گون برابر
 برنجی دیش اندوزان اختلاف مذکور از دیگر گونگی صور نوعیه انکار ندهد و یکی و گرانی و بر آمدن
 بر آب فرو شدن در دو مختلف شدن وزن در ترازی هوای و آبی بران اندیشند و بعضی نیز بر
 ظرف نگاه همه اندازه از آب گیرند نظری خاص بر سازند و آنرا آب مودگر دانند و صدد
 مشقال را نه اندازند هر قدر آب که به در آوردن بیرون شود از آن تفاوت حجم و ثقل
 شناخته آید هر چه آبش بسیار باشد حجم او زیاده بود و گرانی کمتر و آنچه آب و کم بود برخلاف
 آن چنانچه آب نقره در مقدار مذکور و مشقال ثلث کم است آب طلا پنج مشقال در ربع
 و چون قدر آب هر کدام از وزن هوای او انداخته شود باقی مانده وزن آبی باشد ترازی
 هوای نیست که هر دو پله در هوا بود و در آبی هر دو بر آب چه گران را نیروی غرق فراوان
 بود هر آینه بصوب مرکز بیشتر شتابد و اگر یکی از دو سطح آب بود و دیگری در هوا هر آینه
 هوای اگر چه سبکتر باشد فروتر شود چه چو لطیف است به نسبت آب آن پایه مزاحمت
 ماند و اگر آن آب بیرون شده کمتر از وزن جسم در آورده بود آن جسم در آب فرو رود
 بیشتر باشد بر فراز آب ایستد و اگر برابر باشد آن جسم چندان در شود که اعلامی او
 به سطح آب برابر شود و آب و بر سیمان بیرونی حب بولی بر نهاده برای فرید آگاهی آورده شد

در شناسائی فلزات
 و تشخیص فلزات
 و تشخیص فلزات

در شناسائی فلزات
 و تشخیص فلزات
 و تشخیص فلزات

در شناسائی فلزات
 و تشخیص فلزات
 و تشخیص فلزات

Imperial	آئین شهبان اقبال	State.
<p>از رنگ نشین گیاهان برای را از اندیشه آبادی نخواهش طراز آفرین گیر و کار کرد و پشای گراید یکپیکرستان حقیقت زار گرد و در غلظت هر چه معنی برگشاید آفرین و فروزنی پر گیان که بزرگ دانش از ابطلمت که طبیعت بر دگیتی خدیور افروز بدینش افروز و از نشیب بخلق برقرار دار بر آفرید و بگنیز روشنی منزل آبادی پذیرفت و خاندانها نظام گرفت از بزرگان بهرستان و دیگر کشور با خواستگاری فرمود و بدین پیوند کجستی آشوبگاه دینی آراش یافت و همچنانکه از فروغ دیده در شایستگیان بیرونی خدمت را از خاکستان حمل برداشته بلند پایگی بخشید پرستاران درونی را از پیش بینی با اندازه هر یک پایه برافروزد کوتاه بین چنان پندارد که طلعه خاک آلوده را گوهر افروز کرد و زرق نگاه داند که اکیر سازی و کیمیا طرازیت هرگاه رستی جادوی را و گون سازد و سوس آهن در گرد و قلعی و سرب نقره شود اگر گرامی دمی سچک پانرا مردم گرداند چه گفت بخت چه نیکو زندگیشل بهوشندان که اکیر سخت ست چشم بلند بهی سربایه نظام خرد و پوی زرق گهی پایشناسی قدر دانی کار دوستی بر داری خوشمنای به بخار شتاب و مبر افزائی اندازه بگیر و نشود براد و بینی بر سجد و از خیال رستی کنار گیرند نیایشگری مردم را و سترگ لغت شناسد و با دونهی گزندی بجمیع خرد سازد و نیز بزرگ حساب بر سازد و دران منازل و کشتا آسایش فرماید و هر یکی از پر و گیان را که از پنجه را افروزند جدا گانه منزلی نامزد گرداند و جوق جوق بر ساخته بگنیز خدمت اسر گرم و در پرستاران پایا گوهر بار و غلگی و دید بانی هر گروهی باز گزارد و یکی از نیک فو امان عفت سرشت اشراق بسان بیرون کارخانه آباد گرد و در ذری هر یک و خور فراخ گرداند اگر چه اندازه بخشش در یک یک یکان ماهره هر کدام همین با نواز یکبار و ششصد و دو روپیه تا هشت هفت و</p>		

ional alliances.

obscurely.

برخی پرستاران حضور را از پنجاه و یکت تا بست و چندی را از چهل تا ده و بر دربار خاص فی
درست قلم خدمت گزار مقرر فرماید و او دست درونی را سرشته نگار دارد و نقد و حسن نگار
آنچه این گروه را خواهرش و دیگران با دانه ماهیانه از تحویل داران درونی باز خواهند داشت
مبشر استانه رسد و از دیدگان گنجور بیرونی سپارد و درین بازخواست برات نگذرد
بر او و سالیانه نموده با جمال قبض نویسد و بمهر اولیای دولت نشانند که دو سوسکه صل
شاهنشاهی که برای همین کار جدا ساخته اند وانی گیر و بدین سند خراجی کل زوجه که تحویل کل
برونی نماید که نگاشته آن خراجی سحوا له داران جزو بیرونی برده اند از انجا خدمت پذیران درون
اختصاص یابد باز وقت حساب در علوفه شماره زد و اگر شهبستان اقبال از درون سوپار سا
زمان آگاه پاسبانی نمایند که خاصه بر درگاه عفت نشان شیوا زبان زود یاب حاضر باشند و بیرون
در فواجه سران سعادت سکال انتظار خدمت برند و بمسافرتی مناسب احوال و اخلاص گزین
بید بانی نشینند و پس از آن پرده داران جدا گزین سستی طاز تیاق داری سجا آزند و از
بیرون سوپار طرف امواد اصدیان و دیگر سپاه مرتبه بر مرتبه کشک دارند هرگاه سگیان زبان
امرا و دیگر خلفت خواهند که سعادت کوشش شرف اختصاص یابند نخست بخدمت پذیران
درون آگهی شود و بباشی تکی پاسخ گیرند و نوشته خود به پیشکاران دربار فرستند که هر
پرستار که دران باشد بدرون شتابند و بر حنی خاصان تا یکماه حضرت یابند و چون عالم
ما وجود پاسبانان رستی منش ثرون گسی خویش باز دارند و بخت کاری سجا آورد

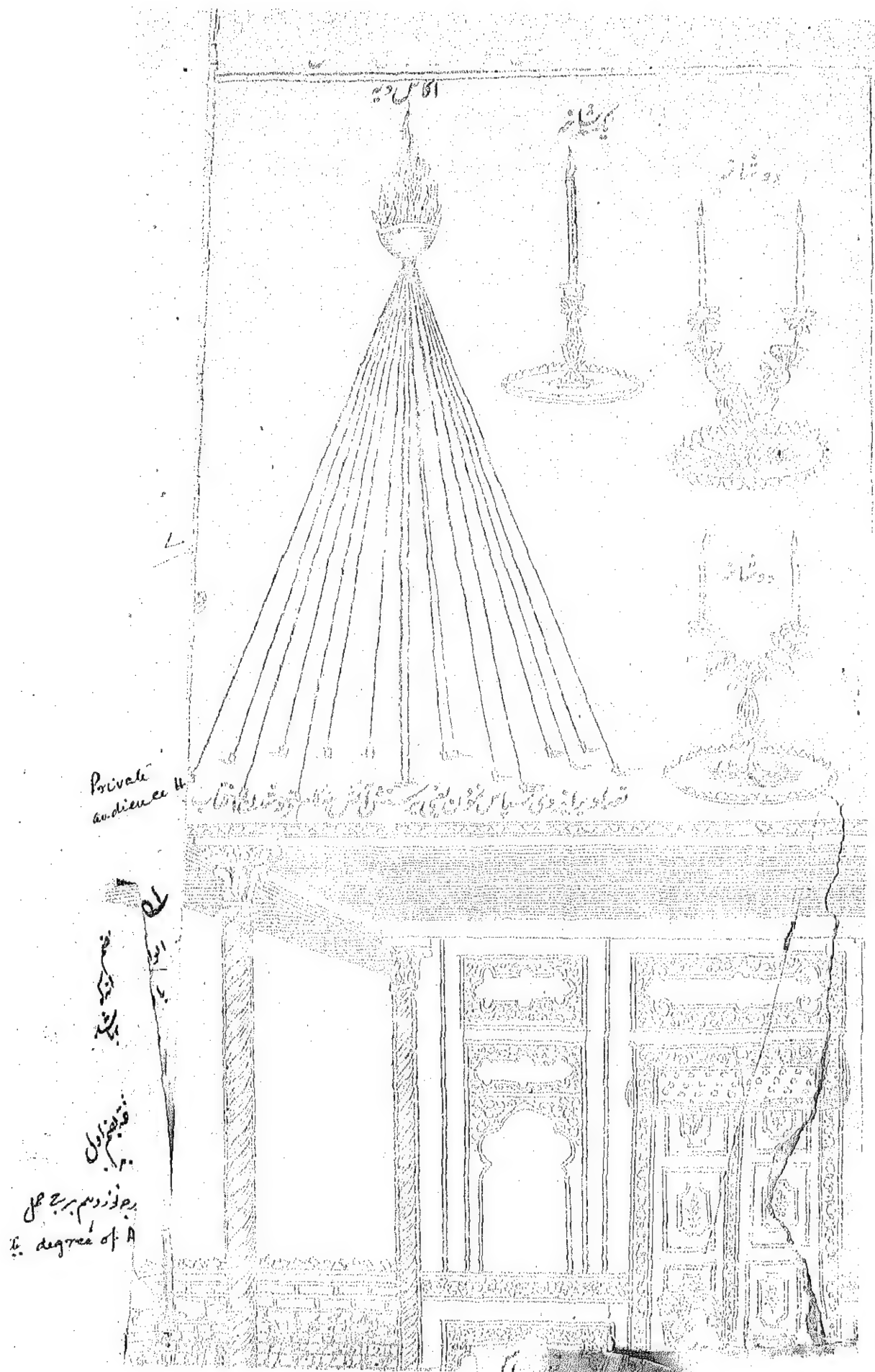
Encaupment on	آمین منزل در یورشها	Journeys
همگی آن دشوار گزار لکین بختی که در کار با بکار بندند و در سفرهای نزدیک انتظام یابند بیرون و نمونه بر می نگار و تخت کلال با بر بضم کاف فارسی و لام و الف و لام و با و الف و با		

له بیست و یکم
بای سوده و تنای
مشاهه فوقانی لغت
ترکیبی سنی سنش
و بیست و یکم سنی
سینه و سینه گان

له بیست و یکم
پاسبانی سینه
چون از بهار عجم

eunuchs

له بیست و یکم
اول و ثانیه
در تکی سینه
پاسبانی
نشان



اکبریه

چشمه

دوستان

دوستان

Private audience

تصویر یک اتاق در کاخ اصفهان

درجه A

درجه B

degree of A

مستطابق صفحہ ۴۴ - آئینہ آگہی پلادول

نقشہ آئینہ مغربی و ریو رشتہ

۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م

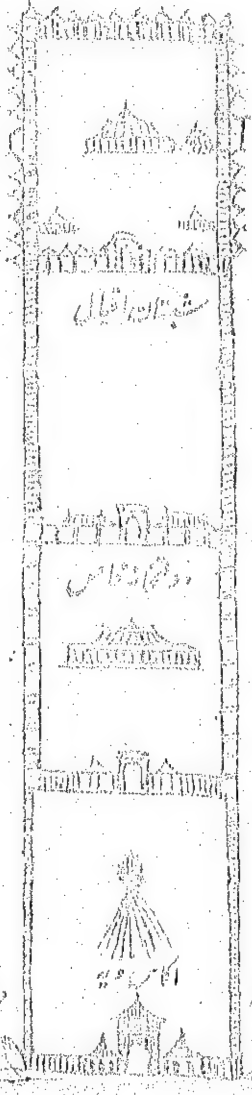
۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م



Private audience

امام رضا (ع)
الولاد خانی
بلاطین

امام شریف
و قارون

درجہ نور و سم برج علی
1944 degree of Ardes

۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م

۱۵۱۱ م

شکرت حصار است گیتی خداوند بروی کار آمد و در بند آن بس استوار و قفل و کلید است
 کشاد پذیرد از صد گز و صد گز کم نباشد در شرقی کنار آن بارگاه بی دو سر غم و پناه و پناه
 خزانه دار بدرازی است و چهار گز و پنهان چارده گز بر پا کنند و درون چوبین را و
 بزرگ استاده شود و پیرامون آن دیگر سرای را برافرازند پیوست آن چوبین شاهی
 دو آشیانه اساس یابد و آن پستشکده گیهان خدیو باشد که از این بر شد و جمع گاه کورنش
 و پنهان پستباران درونی بی دستوری بدان و نشوند بیرون آن بگنیزن آئینی است چاه
 چوبین را و بی بدرازی ده گز پنهانشش گز برافراشته آید هر کی بقنا تها جد اگر در گزیدگان
 مشکوی دولت در آن عشرت گزینند و نیز چندین خرگاه و نیمه بر پا شود و بخا صانق صفا
 یابد و سائیا نهامی زرد و فی و زلفی و مخلی از نیت برافرازند پیوست آن بطول
 عرض شصت گنجی سرای پاره استاده کنند نیمه چند در آن ترتیب یابد آرد و بیگیان
 و دیگر زنان پارسا را از شش جا باشد و برولن آن تا و در تختا نه خاص صد و پنجاه گز طول
 و صد گز عرض صحنی و کشا بر آرایند و مقابلی نامند و از هر دو طرف آن پیشین منظر سرایچه
 شکوه افزاید و در هر دو گز چوبینش گزی که یک گز در زمین باشد و در سران قبه برخی آنرا
 بدو طناب بیرون و درون استوار گردانند و دید بانان بر منظر گز از شش مافیه پاسبانی
 نمایند میانه این نشاط گاه صدف برسانند و بر آن نگیزد چهار چوب سایهانی کنند شبانگاه
 کشور خدا بعشرت بر نشیند بجز خاصان باریانند پیوسته کلال بار و داده شقه تی گزی
 وایره بندند و در آن بدین فضا کشاید و در آن چوبین اوئی ده گزی و زمین و در چوبینش
 بسیاریند و در داده شام میانه دوازده گزی بران سایه افکند بقناتی چند جدا سازند
 این خلوتخانه را ایچکی خانه نامند و در شهر میگاه صحت خانه بگنیزن روش آراست گویند

Private audience hall

الدان منظر
بالا و پائین باشد

در منظر اول
و قاعده

در دوازدهم برج محل
degree of Aries

گیتی خداوند طهارت خانه را بدین نام خواند و پیوسته این صد و پنجاه گز طولی و عرض
 کلیبی پرده سرانی شانزده شقه سی و شش گزنی مربع برپا سازند بدستور پیشین چوب و
 زینت افزاید و در میان جاباگاه بزرگ هزار فراسخ ایستاده کنند و مقتدار و دو حوضه
 دارد و پانزده گز سرخ چوب و بر آن قلندری برافرازند لبان خمیده از بوم جامه و بر آن
 سازند و بر بالا گیرند در بارش تابش سودمند آید و اگر دو آن پنجاه شامیان و دوازده
 سایه اندازد و این دو تختانه خاص این در و در بند باشد آمای بزرگ و اعیان سپاه را
 بخشیان حکم گرفته گزارد و در سر آغاز هر ماه دستور بازسازی باید و درون و بیرون را
 بنگارین فرشته بدارند و گلزاری شگرف نمودار گردد و بیرون این سیصد و پنجاه گز از
 کشیده شود و در هر سه گز چوبی استوار کنند و اگر دو آن مردم بیداری با سیصد و پنجاه
 عام باشد از همه سو کشیک داران پیشین و ستور گوی و زر زنده و از غنای این شاهگاه
 مدبری دوازده طناب شصت گزنی نقاشان جایی گیرد و در میان این فضا اکاس و
 برافروزد و چند نگارشن یافته همراه گیرند و فرشان چاکدست یکی را در سرزمینی که از این
 منزل گزیده باشند ایستاده کنند و آن دیگر پیش پرده بر آید و انتظار گرامی مقدم
 بر بند که دام را صد فیصل و پانصد شتر و چهار صد عرابه و صد کهار بردارند و پانصد منصب
 واحدی و جز آن و هزار فراسخ ایرانی و تورانی و هندی و پانصد بیلار و صد و پنجاه دروگر
 و نیمه فروشی سی جرم و در صد پنجاه خاکروب ستود خدایت کنند و با برپا دوازده و سیصد

اینکه در این
 کتاب است

آئین شرواد آمدن و	انوار اسرار
-------------------	-------------

عالم و فرود آمدن لشکر با کمتر فرایند بیشتری فیروزی جنود هر صوب که یورش بر آن سو
 نصرت عظام باشد بل بسیاری از هر ناحیت بکار با باز داشته و ستوری

همه می نیابند از هجوم مردم و انبوهی سپاه روزها بسر آمدی که لشکری خانه یکدیگر نیافتی
تا به بیگانه چه رسد گیتی خداوند از فرغ سبیش گزین طرزی پدید آورده و گردا گرفته مردم
بر آسودند برخی زمین و لکشا که در ازی آن هزار و پانصد و سی گز باشد چنانچه گشت
شبهستان اقبال و دولتی آنها و نقارخانه نظام باید و سپس است و چپ و عقب مسجد
گشاده گذارند بزرگشکدار از انجمنیارد گزشت و درین میان بدوری صد گز جانب
میرم مکانی و گلبدن بگیم و دیگر پارسا گوهران و شاهزاده و اینال جاگیرند و درستانها
سلطان سلیم فروداید و چاشانها و شاه مراد و سپس بانک دوری سوبات قرار یابد
سی گز گذشته بهر گشته گزین چهار سوئی ^{پایه جانب چپ} هشت گامه آید و هر طرفی با اندازه پایه پورت
امرا قرار گیرد و کوچک داران شنبه و جمعه و پنجشنبه و در قلب گاه و انگشته و دوشنبه
دست راست و آرسه شنبه و چهارشنبه بدست چپ پایه عشرت اندوزند

۴
بسم الله و
والله اعلم
رئای شرف و مقام
جای بودن خانه و
بعین محنی چاه
پهلوی کاشته
لفت ترکی

 Δu

آپین پراغ افروزی

Memorations

کیمان فروروشن دل نوز دوستی را ایند پرستی شمارد و ستایش الهی اندیش نادان
تیره خاطر و ادا فراموشی و آذر پرستی خیال کند خرد پرتوه زرقین بنیکو داند هرگاه نیایش صورتی
برگزید یگان طراز شایستگی دارد و نکودن را انکو همیده بر شمارد بزرگ دشت این و الا غصه
که سرمایه هستی و پایدگی مردم زاو بود چگونه سزاوار نباشد و چرا بدان تباہ خیال در شود
شیخ شرف الدین مینری چه خوش میگوید هر گرا آفتاب فرو شود اگر با چراغ نسا ز چه کند
شعله ازان سر حنپه الهی نورست و نشان آن گوهر قدسی اگر خور و آذر بنودی غذا و دوا
کجا صورتیستی و چشم بنیابچه کار آمدی تشریف این شمع اقبال آسمانی ست در شرف آفتاب
نیمه روز که فروغ جهان را در گیرد و سنگین مهره سفید تابناک بپند سی و برج کرانت گویند

بضم سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم و کسر کاف و راء و الف و نون خفی و قوای
 فوقانی برآید آفتاب گذارند و کشتی مینبذند و یک دارند از تابش آتش بدو درگیرد و آن
 آسمانی آذر بکار آگهان بسیارند چراغچیان و شعلچیان و مطبخیان از آن روشنی کار
 خویش طلبند چون سال بفرخندگی سپری گردند بتازگی بازستانند و آوندی که درو
 نگاه دارند آگن گرانند بفتح همزه و کسر کاف فارسی و سکون نون و کاف فارسی
 و سکون را یعنی آتشدان و نیز سفیدگون شکی رخشان پدید آید چنانکه اگر استخوانند
 بفتح جیم فارسی و سکون نون و دال و را و را مقابل ماه دارند آب تراوش کند چون
 از نزدیک گهری ماند خدیو عالم اگر سوار باشد فرود آید و اگر غنوده بیدار گردد و از زیر نقاب
 جمال جهان آرا یکسو شده ظاهر را هم رنگ باطن گردانند و چون روشنی بخش جهان نور
 خویش برگیرد و خدنگاران سعادت گرامی در دوازده گنهای زیرین و چین کافوری
 افروخته در پیشگاه حضور آورند و یکی از سرانندگان شیوا زبان شمع در دست یزدی سپاس
 بر گزارد و بگویند گون منطاسراید و سپس معای دولت روز افزون بر خواند و انجام سخن بداند
 کند گیتی خدیونیش دنیا را پایه برترند و تازه فروغی در یوزده کند و چگونگی شمعها
 و فانوسها از ستایش بیرونست و کارنامه ای هنرمندان از فیروزی قلم افزون بر سر
 ده منی و زیاده برسانند و بچندین سکر برآیند یکشاخه و دوشاخه و جز آن منبذ و فرود
 دیده و ران گردد و از مخترعات قدسی فانوسیست ببلندی یک گز الهی بر بالای آن
 پنج دیگر بر سر هر کدام صورت جانوری کشتی کافوری شمعها ببلندی سه گز و زیاده بریزند
 و برینه گل گیرند و برای فروغ افزائی بیرون و درون شعلها نیز برافروزند شعله دوم
 و سوم ماه قمری که روشنی کمتر باشد هشت فتنه برافروزد و از چهارم تا دهم یک یک کم گردد

مگر قطره و آنرا خود قطره هم گویند یک گهری بدین مظهر نشاط افزاید سوّم نوختن
خوارزمیهایی پاستانی و تازه خدیو عالم افزون از دولت اختراع فرمود که و به این
اندوزند خاصه جلال شاهی و مہاسر کرکت و نوروزی چهارم بخوش و شهنشاد و بانیہ
پنجم پردختن بمیان و در ششم توجہ باصول او فرکرہ راہ بالا نامند و سپس نیک کنند سوّم کل
خوارزمی نواخته بمسلی گراید و سپس فرو گذاشت نموده بدعای جاوید دولت با انجام رساند
و باز جهان نیز نمایند و عبارات و نشین و اشعار جانفزاسر خوانند و کار بسیاران برند و این
روشن نیز یک گهری مسرتا فرزد و لما گرد و پس از ان سر نایان سحر پردازی نمایند
و یک گهری دیگر باین بخت پیری گردد و بد لکیش روشنی انجام ماید خدیو جهان چنانچه
در علم موسیقی آن پایدار و در که صاحبان این فن را نبود همچنان در مراتب عمل این شکل
آسان نمایند سستی دارند خاصه تقارہ نوازی درین کارخانه منصب ااران اجدیان و دیگر
سپاہ خدمت گرامی اند ما میانہ پیادگان از سید و چیل دام نہاد و از ہفتاد و چهار کم نمود

آیین نگین شاہنشاہ

مشور آرائی ہر شہ رکن سلطنت بدور وائی گیر و بل ہر گروہ را در معاملہ ناگزیر غفلت
اورنگ نشینی مولانا مقصود مہر کن کار پردازی کرد و بر گرد سطح فولادی نام گرامے
نیاکان والا تا صاحب قران بخطر قلع شگاشت و پیش تھا قدسی اسم بخت تعلیق
چہرہ افروز گردانید و بکار واد خواہی محراب آسا استقام یافت و بگرد نامہ قدس این بیت
نقش پذیرفت بہت بہستی موجب ضای حدت کہ ہمیدیم کہ شد از رہتا
و تمکین مہر دوم از نو بساخت پس از ان مولانا علی احمد دہلوی بنگارش آن و سحر واد

ملک رفاع بکر
نام خطبہ است از
خطای شہنشاہ
کہ صاحب منصب
اسیاد کردہ و ظاہر
از قبل نشی است

مفود کرد و خوار و بزرگ بتبیر رود و فرمان شاهی بر او اعتبار گیرد و بزرگ در زمانم و آلا
 نیاکان نیز بر نوبت و سلاطین آفاق قرار گرفت و امر وزیر بهر دو کار رونق افتاد و برای
 دیگر احکام چهار گوشه مهری باشد به اندک کبرجل جلالت نقش پذیر گشت و بهر شایسته کار
 مهری خاص نامزد شد و برای اتمام فرامین مهری جداگانه بر ساختند و صورتی چپ
 نگارش یافت مولانا مقصود بهروی از پرستاران جنت آشنایی بود و رقا و تعلیق نیکو
 می نگاشت اسطرلاب کرد و مسطری چند چنان بر ساخت که کار دیدگان را بشکفت آورد
 و از توجه شاهنشاهی شکر و دستی یافت و طراز کیمیا شکیل کابلی در نگاه خود نشو و
 یافت و این صنعت بجای رسانید که نخستین درنگنای رشک در شد و تعلیق را از
 برگزاند میر دوست کابلی عقیق را بر رقا و تعلیق پیرستی اگر چه بدیشان نرسد لیکن
 رقا و خوش آینه تر از تعلیق بود و در عیار شناسی درست نشی و هشت مولانا ابراهیم
 در عقیق نگاری شاگرد برادر خود شرف یزدوست لیکن کار از پاستانی اوستا و ان گذرانید
 و رقا و تعلیق او از کار نامه خوشنویسان جدا نتوان ساخت لعلهای گران رخ شاه
 بنقش لعل جلای آرشین اوده اوست مولانا علی احمد دهلوی فولاد کرسی برابر او نیکتر
 خط شناسان او را درین صنعت بی نهایتی روزگاران دانند و از نگارش او استاد
 بر سازند غیر از تعلیق خطوط را با لایاگی رسانید لیکن تعلیق را بس لفریبگارید این
 پیشه از پدر خویش حسین برگرفت و از دیدگار کرد مولانا مقصود کشتایشان و از همه گزیدند

آمین فرشت خان

جهان آرای صورت و معنی این کارگاه را گزیده سکن و پناه گرمی و سردی و نگاهبان
 مابار و پیرایه سلطنت نگار و آرایش از شکوه فرماندهی دانسته ایزدی پرستش بر شد

سلسله زنان سبقت
 زمانی که در زمان سبقت
 سید احمد
 بفرمان شاهی نامزد بود

سلسله شهبان کار
 یعنی کارهای خاندانهای
 دیای نسبت و کار
 باضافت تعلیق است
 یعنی کار شهبان

سلسله کارهای صنعت
 یعنی کارهای صنعت
 سلسله کارهای صنعت
 یعنی کارهای صنعت

سلسله کارهای صنعت
 یعنی کارهای صنعت
 سلسله کارهای صنعت
 یعنی کارهای صنعت

و یک سرعه دوسره باشد و پروا در میان آن و پنجه مرتبه مرتبه گردانند عجایبی نه شایمان
 بچهار ستون برافرازند پنج چهار گوشه و چهار محرابی و یک تخت نیز بر سازند و یک سرعه
 برپا شود و مندرج بفتح سیم و فنون خفی و فتح دال مهندی و سکون لام پنج شایمان پیوسته
 باشد بچهار ستون برافراشته آید گاه چهار را فرو بلند خلوتخانه سرانجام باید و گاه هر چه
 بالا کشند و گاه ضلعی برکشایند و عشرت اندوزند آتش کهنه بفتح هزه و سکون تایی و توتای
 مهندی و دای خفی و فتح کاف و دای خفی و فنون پان و فتح با و دای خفی همده شایمان جدا
 و پیوسته انتظام باید و پشت ستون برافراخته آید خرگاه بروشمار سازند یکدسته
 و دوری شود شایمانه گوناگون باشد و از دوازده در گذر و قلندر ری حال آن
 برگزیده آید سرار و در پیشین روزگار از رفعت برسانتی گیتی خدیو کلیبی بر روی کار
 آورده شکوه برافروزد و شود ترا مکملال بارچوبین سرار و است بسان چند گاه
 بچوبین تاسمه استواری باید بنگام برداشتن و هم آید بسنج پارچه در گیرند و لوازی بکمر
 بر بندند کلیم گه یان خدیو شکرت طر حار طرازید و گره های دلکش بجا نشانند استادان
 آرمونیکار بر گماشت و کارنامه پیر و اخته آید کلیم ایرانی و توفانی از یاد مردم رفت اگر چه
 همه سال از کوشکان و خوزستان و کرمان و سبزوار و جز آن باز گمان آن کورند هر گز
 قالی بان خانها بر ساخته اند و فراوان سودا و دخته در هر شهر خاصه اگره و فتح پور
 و لاهور گردیده تر شد در کارخانه خاص کتیا کلیم در بازی بست گز و مفت طسوج و پهنای
 شش گز و یازده و نیم طسوج بافته اند و هزار و شصت و ده روپیه بخرج رفت و کارا گمان
 دو هزار و هفتصد و پانزده روپیه ارج بر نهادند تکیمه شهد از ولایت آوردند و درین
 مرز بوم نیز فراوان بر سازند جاسم و شطرنج و بکوی و شکر و حصیر

این تاسمه
 مختلف نشانه
 کرد و ال چه
 باشد و مهندی
 مختلف آن کثر
 ستیل

که بابریشتم بافته اند چه نویس که داستانی ست بس دراز

آئین آب در خانه

کیتی خداوند این سرشته زندگی را آب حیات خواند و پاسبانی آنرا بدست کاران
سیراب نغز نماید از بسیاری پر سر و سر رشته آگهی نگا دارد و در سفر و حضر آب گنگ
بر آتشاده و چندی از استان سعادت گرای بر ساحل آن باشند با احتیاط برگیرند
و کوزه ها سر بهر آید در آن هنگام که موکب اقبال در دار الحلقه اگره فتح پور بود از قصبه چو
می آوردند امر فرمود که عرصه پنجاب بقدم شاهنشاهی آرامگاه ست از هر دواری آرند
و در هر شش و پنجاه آب جبهه و چنان آب باران بخرج رود و لختی از و نیز بر آید
مهر گزینی در سیر و شکار شرف نگهان دیده و زنا فرود و بدو پیشی عیار آبها برگرفته
خدیو جهان بجز و در اندیش شوره را که در داری بندوق آن شورش نماید سر بایه سر
آب گردانید و که مهر را شادمانی در گرفت و آن شورین خاکی ست و ندر و زنده دارد
بر آید و لختی آب برو افشانند و چکیده را بجوشانند و آنرا از خاک بگرفته بپزند یک
آب بکوزه روح تو تیا یا نقره و مانند آن در اندازند و سرش استوار بر بندند و در آید
و نیم سیر شوره پنج سیر آب بر آید و کوزه سربسته را نیم گرمی در آن آینه بگردش دارند
فراوان سزوی پذیر و در و پیرایه یک من ربع کم تا چهار من باشد و چون رایات هایون
سال نسی الهی پنجاب قرار گرفت برف و یخ روانی یافت از شمالی کوه نزدیک قصبه پنهان
چهل پنج کردی لاهور از راه دریا و خشکی بکاک چوکی بیل و کمار آوردند و باز گمان سودا
اند و ختنه و که و مهر را عشرت و گرفت رویه را و رویه سه سیر اراج بر نهاده و سودا خند
رو شهاب کشتی آوردن پس بیل پس کمار کوه شیتان بد آمدند آورده بسته بسته بفرستند

با جیم خاکی
سودا و آب
در پنجاب

در این کوه را دارند
که سودا و آب
در آبادی است

و هر کدام از سی سیر زیاده و بست پنج کم نبود چندانم بر گیرند و هر گاه دورتر گردد بست چنانکه
و بهفده جیتل و چون افزونی و کمی در هم آید یا نژده دامن افتد و آژده کشتی هر روز یک
بدار السلطنت برسد هر کشتی را چهار ملاح و هر رسته دوازده تاشش سیر براید و از گرمی
و سردی تفاوت رود هر سلی و دشتواره بردارد و چهارده چوکی باشد و یکی فیل هر فرد و آژ
لخت برسد و هر یکی ده سیر تا چهارده سیری از زود در زمستان سه دامن و بست یک جیتل
و نه گام بارش چهارده دامن و بست جیتل در میان نه دامن و بست و یک جیتل و نیم باشد
و سراسری پنج دامن و پانزده جیتل و نیم باز گردد و اگر گه بار آوردند در چهارده چوکی بست و
هشت باید هر روز یک دشتواره آید چهار پارچه درو باشد در او امل یک سیر به چندانم و نژده
و نیم جیتل و در میان سیر نه دامن و دو جیتل و دشتواره و نیم جیتل و دشتواره
هشت دامن و سبب و دشتن قرار باید عموم مردم در نه گام تا بستان آید و در بزرگان همه اشراف و بزرگان

امین مسیح

گیتی خداوند درین کار نیز دور اندیشها بکار برد و طرز باری و نامایند برگزشت چگونه
نزد که اعتدال مزاج و توانائی تن و پذیرائی فیض صوری و معنوی و پیوستن سعادت به
و دنیاوی و بسته آبادی اندیشه درست و غذای مناسب و می که در خورشید ناچار
و اهرم ترازوست بدین روشن جدائی گیرد و طراز شایستگی باید اگر نه بصله فراح و عقل سترگ
و عطوفت عام چهره افروز بودی راه تجرد گزینی و خواب و غور فریاد نیامدی مگر که تافله
هر دو کرده دارد هرگز زبان گوهر بار نمیرود که چه خورشید آماده سازد و شبازری خبر کیان
نیز آژ و پیش از سیری دست باز کشد و آژ وقت معین نبود و کار پوزان چنان آماده
دارند که پس از فرمایش صد قاف بکی ساعت سرانجام باید و آنچه پرتساران شبستان ارباب

آمین صالح

خوشه افراوان گزارش و شور بر جی بر سگزاره و ورهی میناید هر خوردنی که به خنجر انجام
 یابد از سه بیرون نباشد بی گوشت که بزبان عرب صوفیانه گویند گوشت بایر پنج و زبان
 گوشت و ابازیر از هر قسم ده بر نوشت نخست زرد برنج در ده سیر برنج پنج سیر قند و سه
 و نیم سیر زرد و روغن نیم نیم سیر کشمش و بادام و پسته مغز و ربع سیر نمک و دشت ام و نیم
 و یک و نیم دام زعفران و دو نیم شقال و ارچینی چهار قباب سمی سر انجام باید و کبوتر ازین
 ابازیر و بی آن نیز صورت بندد و گوشتین و شکین هم بر سازند خشک در آن قدر برنج نیم سیر
 شکام اندازند و چند گونه شود و در قباب برابر آید از یک من شالی دیو زیره بست پنج سیر پنج
 بر گیرند و از آن هفده سیر دیگ را بر آید و بخیل بست و دو سیر کچری یک سیر کاف و دو
 خنجر و سکون جیم فارسی و کسر او سکون یابی تخمانی پنج پنج سیر برنج و شکسته مونگ و
 زرد و روغن و سه یک سیر نمک هفت قباب تنظیم کرده و شیر برنج در ده سیر شیر یک سیر برنج
 و یک سیر قند و یک دام نمک پنج قباب لب زرد و تهولی بضم ت ای فوقانی و های خنجر
 و سکون و او و کسر لام و سکون یابی تخمانی در ده سیر گندم شکسته که سوم حصه از و بر طرف
 روغن نیمه آن بکار رود و دود شقال فلفل و چهار شقال و ارچینی و سه و نیم شقال و فلفل
 و قاقله و سه یک سیر نمک و بر جی شیر و شیرینی نیز بر آید و چهار قباب سر انجام باید
 چکمی یک سیر جیم فارسی و کاف و های خنجر و سکون یابی تخمانی ده سیر گندم و اگر در تخمیر
 آرد و بر شویند و دو سیر خالص بر گیرند و برنج آمیخته بگویناگون روشهای گوشت بر آید
 یک سیر روغن زرد و پیاز و نیم نیم دام زعفران و قاقله و فلفل و یک سیر دام و ارچینی
 و فلفل گرد و گوشت نیم و سه دام نیم نیم تر و نمک و بر جی آب لیمو نیز داخل کنند و در قباب

Spices.

Clove

Cinnamon

Cardamom

صورت یابد باد بخان در قدر مذکور یک ونیم سیر روغن زرد سه ربع کم سبزه و چنانکه
 زنجبیل و آب لیمو پنج پنج مثقال فلفل و کشمش نیم نیم قنفل و قاقله و انگوره شش قاب
 شود پست بفتح بای فارسی و کسر با و سکون تایی فوقانی از موزک ماسن و نخود و
 عدس مقشر و جزآن سر انجام باید در آن مقدار دو نیم سیر روغن زرد و نیم نیم نمک بخیل
 و دو مثقال زیره و نیم مثقال انگوره پانزده قاب آماده گردد و بیشتر با خشک خورند ساک
 بسین و الف و کاف فارسی از سفناخ و فلو و لیل سبزی بر سازند و از مطبوع خورند و
 بود در مقدار سفناخ و شبت و جزآن یک ونیم سیر روغن زرد و یک سیر سبزه و نیم سیر
 زنجبیل و پنج و نیم مثقال فلفل و نیم نیم قنفل و قاقله شش قاب بهم آید حلا و از دیگر
 میوه و قند و روغن برابر پانزده قاب شود و چند روش عشرت افزاید و همچنان گوناگون
 مربات و اشربه از اندازه گفت بیرون دو م قنولی ده سیر پنج هفت سیر گوشت
 سه و نیم سیر روغن زرد و یک سیر نخود مقشر دو سیر سبزه و نیم سیر نمک چهار یک سیر زنجبیل
 یک یک دام دارچینی و گرد فلفل و زیره و نیم نیم دام قاقله و قنفل و برنجی با دام و کشمش نیز
 افزاینده پنج قاب آماده گردد و زیر بر بیان در آن قدر پنج و روغن ده سیر گوشت نیم سیر
 نمک ربع سیر زنجبیل و فلفل و زیره و قاقله و قنفل دام پنج قاب شود و قیسمه پولا و
 برنج و گوشت هفتاد چهار سیر روغن زرد و یک سیر نخود مقشر دو سیر سبزه و نیم سیر نمک ربع سیر
 زنجبیل و فلفل و زیره و قاقله دام پنج قاب صورت گیرد و شش ده سیر گوشت
 سه و نیم سیر برنج دو سیر روغن زرد و یک سیر نخود دو سیر سبزه و نیم سیر نمک ربع سیر زنجبیل
 و دو دام سیر فلفل گرد و یک یک دارچینی و قاقله و قنفل شش قاب تمام نماید
 بخراده سیر گوشت سه سیر میوه و یک و نیم سیر روغن زرد و یک سیر نخود یک و نیم سیر سرکه

یک سیر قند چهار یک سیر هر کدام از پیاز و زردک و قند و شکر و سفناخ و شربت
 و زنجبیل و یک یک دام زعفران و قند و قند و زیره و دو دام و اینی هشت مثقال
 فلفل گرد و دانه قند بهر سه شکر در آن مقدار گوشت یک یک سیر برنج و روغن
 و نیم سیر خرد و دیگر میان شکر ده قند پر گرد و هر سه در ده سیر گوشت پنج سیر گندم
 کوفته و دو سیر روغن و نیم سیر نمک و دو دام و اینی پنج قند و نظام گیر و کشاکش و مقدار
 گوشت گندم کوفته سه سیر روغن یک سیر خرد و چهار یک سیر نمک یک و نیم سیر پیاز
 نیم سیر زنجبیل یک دام و اینی دو و شقال زعفران و قند و قند و زیره و پنج قند
 بر آید حلیم گوشت و گندم و خرد زعفران کشاکش آسایک سیر روغن زرد و ربع سیر
 هر کدام از شکر و زردک و سفناخ و شربت ده قند پدید آید مطالب اهل هند و سبزه
 گویند بفتح سین و لون حنفی و ضم مجهول با و سکون و او ففتح سین و های مکتوب با انواع
 مکتوب بر سازند در ده سیر گوشت چهار سیر سیده و دو سیر روغن زرد یک سیر پیاز
 ربع سیر زنجبیل و نیم سیر نمک و دو دام فلفل و کشنیز یک قند و زیره و قند و ربع
 ساق بست تا شود چهار قند پر گرد و شوم بریان در دست گوشت و شکر و سیر
 نمک یک سیر روغن و شقال زعفران و قند و فلفل و زیره و سبزه و روغن و روغن
 بر سازند و اینی ده سیر گوشت یک سیر پیاز نیم سیر نمک یو لکه گوشت و آب جان
 چنان بر سازند که همگی مود سوده آید و اینی آسایک و جز آن با خنجر رسانند و از بره و حلوان
 گزیده تر آید که باب فراوان نوع باشد در ده سیر گوشت نیم سیر روغن زرد و چهار یک
 هر کدام از نمک و زنجبیل و پیاز و یک نیم دام هر یک از زیره و کشنیز و فلفل و قند
 و قند و شمس از راه گردن همگی استخوان بر آورند و مرغ تندرست باند نیم سیر گوشت

در ده سیر
 زنجبیل یک
 کرمانشاه
 بسیار فلفل

فراوان و اینی
 فراوان و اینی
 فراوان و اینی
 فراوان و اینی

گفته در روغن و پنچ تخم مرغ و چهار یک سیر پیاز دوده ده مثقال کشنیر و زنجبیل و تر پنچ مثقال
 نمک سه مثقال فلفل گرد و نیم مثقال زعفران کباب آسا با انجام رسد و پیاز دوده ده
 گوشت میانه فربه و دو و سیر روغن زرد و پیاز و ربع سیر نمک شش سیر زنجبیل و یک یک از زیره و کشنیر
 و فلفل و دو دانه فلفل پنچ قلاب غوطه و مطبوخه گوشت دوده ده سیر گوشت میانه فربه و دو سیر روغن زرد
 نیم سیر غوطه و ربع سیر زنجبیل یک دانه زیره و دو دانه فلفل گرد و فلفل و قاقله و کشنیر هفت
 لبر نیاید و از مرغ و ماهی نیز بر سازند و هم بخت دوده ده سیر گوشت ده سیر روغن زرد یک
 پیاز دوده مثقال زنجبیل تر دوده مثقال فلفل و دو دانه فلفل و قاقله سر انجام باید
 قلعیه ده سیر گوشت دو سیر روغن یک سیر پیاز و دو دانه فلفل یک یک از امه فلفل
 و قاقله شش سیر نمک هفت قلاب صورت گیر و درین خوردنی بخلاف مطبوخه گوشت
 زیر تر می باشد و شور با بقوام تر و در مهند فراوان نوع بر سازند مطبوخه دوده ده سیر گوشت
 و سیر خجرات یک یک سیر روغن و پیاز ربع سیر زنجبیل تر پنچ دانه فلفل ده قلاب تیب باید

را کباب فانه
 یعنی با روغن
 ۱۱
 شکل الف
 از دانه
 تا سنج
 گوشت و فلفل
 از دانه
 از دانه
 که آنرا است
 سوختی در ده
 گوشت
 ۱۲
 درین
 قوام
 فلفل
 و سیر
 و سیر

آیین نان

از خوردنیها بیرون نباشد لیکن از پایه شناسی جدا گانه بر نوشت در رکاب خانه
 آماده گرد و بزرگ تنوری از دوده سیر میده پنچ سیر شیر ماده گاوی یک و نیم سیر روغن زرد
 ربع سیر نمک انتظام باید خورد تر ازین نیز بر سازند یک تا یکی از یک سیر پیاز دوده
 و انشرون سر انجام باید و چند گونه بر سازند و یک قسم اول که چاقی گویند
 برخی از خشک سازند گرم گرم بر سفره آورند لذت افزاید در خاصگی از یک من
 گندم نیمه میده برگیند و دو سیر جوش و دیگر بسوس و اگر بدان پایه نخواهند
 افزونتر ستانند

عقیده
 فلفل
 و سیر
 و سیر
 و سیر

جسدادول نمخ اجناس			ملحقہ
برہی			برہی
نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت حال
گندم	• • •	منی وازوہ	۱۶۰ ۳۰۰ پائی قدری کم
خنوڑ کبابی	• • •	شانزده	۶۰ ۳۰۰ پائی قدری کم
خنوڑ سیاه	• • •	ہشت	۳۰۰ ۳۰۰ پائی ک
عس	• • •	دوازده	۳۰۰ ۳۰۰ پائی ک
جہ	• • •	ہشت	۳۰۰ ۳۰۰ پائی ک
ارزن	• • •	شش	۲۰۰ ۵۰۰ پائی ک
کشان	• • •	دہ	۳۰۰
تخم مصفر	• • •	ہشت	۳۰۰ ۳۰۰ پائی ک
میٹھی	کبیر مہول میم و سکون بای تھالی و کسرتا نوقا و ہای خفی و سکون بای تھالی پنج پیر		دہ ۳۰۰

۴۰
ایک جج جسدادول
اعراب نمخ
منی وازوہ
اگر کسی بکیرازدہ
واقفاظ فارسی
از بیان اعراب
خالی گذارند
پنجین درین کیز
بنظر اندازند
کتاب مصنف
مطابقت دست
خالی گذارند
سید محمد

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت حالت
سنگ	بضم سیم و سین و نون خفی و سکون کاف فارسی	شش	۵ پائی ک
سرخ	♦ ♦ ♦	دوازده	۴۰ پائی ک
کیود	بکسر مجهول کاف و سکون یای تحتی و ضم و سکون واو بزرگ	هفت	۲۰ پائی ک
حریفی			
شالی شگین	♦ ♦ ♦	منی کیصد و ده	۲۶ ربر ع ۱۲
شالی ساد	♦ ♦ ♦	صد	ع ۸
برنج سکه	بضم سیم و سکون کاف و یای خفی و دال و الف و سکون سین	نود	ع ۴
برنج دونه پرساد	بضم دال و سکون او و فتح نون و یای مکتوب و فتح بای فارسی و سکون او سین و الف و دال	نود	ع ۴
برنج سم زیره	ببین و الف و سکون سیم و کسر زای منقوط سکون یای تحتی و فتح راد و یای مکتوب	نود	ع ۴
برنج شکر پی	بفتح شین منقوط و کاف و سکون او و کسر حیم فارسی و سکون یای تحتی و کسر نون و سکون یای تحتی	نود	ع ۴

نام	اعراب	قیمت	تطبیق با قیمت حال	تتمه ملحوظه
برنج دیو زهر	بکسر مجهول ال و سکون یای تحتانی و دوا و کسر را منقوط و سکون یای تحتانی و مستح را و یای مکتوب	نود	ع ۳۰	
برنج جبین	بکسر جیم و سکون نون و کسر جیم و سکون نون	هشتاد	ع ۳۰	
برنج دیگر	بکسر دال مندرے و یای مجهول و مستح کاف و سکون را	پنجاب	ع ۳۰	
برنج زهری	بکسر زای منقوط و سکون را و کسر با و سکون یای تحتانی	چهل	ع ۳۰	
برنج ساهلی	ببین و الف و کسر تری فوقانی هندی و یای مخفی و سکون یای تحتانی	هشت	۳۰ پائی گ	
مونگ	بضم مجهول میم و سکون واد و نون خف و سکون کاف فارسی	خزده	۳۰ پائی گ	
باش	• • •	شانزده	۵۰ پائی گ	
موٹھ	بضم مجهول میم و سکون واد و تری فوقانی هندي و یای خف	دوازده	۱۰ پائی گ	
کنجد سفید	• • •	بست	۸	
کنجد سیاه	• • •	نوزده	۷ پائی ب	

نام	اعساب	قیمت	تطبیق قہریت
جواہری	لصینہ جمجمہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	دہ	۳۳
لہڑہ	صنہج لہڑہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	ہشت	۳۳ پانی ک
لوہیا	لصینہ جمجمہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	دوازدہ	۱۰ پانی ک
کودرم	لصینہ جمجمہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	ہفت	۱۰ پانی ک
کوری	لصینہ جمجمہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	ہفت	۱۰ پانی ک
سالونک	لصینہ جمجمہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	شش	۵ پانی ک
کنگنی	لصینہ جمجمہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	ہشت	۳۳ پانی ک
چینہ	لصینہ جمجمہ و واو و الف و کسر و سکون یا سہ سخت سنے	ہشت	۳۳ پانی ک
+	+	+	+

قسمت دال			جمله اول		
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال	نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال
دال مونگ	منی شکرده	۲۶ رر رر	گوشت گوسفندی	شش و نیم	۸
دال سخود	شانزده نیم	۶ رر پانی	گوشت افغانی	دو	۵
دال عدس	دوازده	۳ رر پانی	افغانی دوم	یک و نیم	۸
دال مویخه	دوازده	۳ رر پانی	افغانی سوم	یک و ربع	۳
انواع آرد			کشمیری	یک و نیم	۸
نام	قیمت	تطبیق با قیمت حال	بربری اول	یک	۵
میده	منی شکرده	۲۶ رر رر	بربری دوم	ربع کم یک	۱۲
خشک	پانزده	۶	هندی	یک و نیم	۸
سخود	بست و دو	۸ رر پانی	گوشت گوسفندی	شش و نیم	۲۶ رر رر
جو	یازده	۵ رر پانی	گوشت بز	پنجاه و چهار	۵ رر پانی

نمونه جدول طارکوت			روغن و بزران		
نام	قیمت	ملحظه	نام	قیمت	ملحظه
قاز	یکی بهشتام	کب	نام	قیمت	تقلیق قمری حال
بط	کیت و پی	ع	روغن زرد	منی صند خچام	۲۴ رر شمار
تغذری	بست دوم	۸	روغن تیل	هشتاد	ع
کلنک	بست	۸	شیر	بست پنج	۱۰
حزر	شده	۹	جفوات	شده	۲ پانی ب
درایج	سه	۱۳ پانی ک	شیرینی		
کبک	بست	۸	نابت	سیر شش دام	۲۰ و رک
پودنه	یک	۵ پانی ک	قند سفید	پنج و نیم	۲۲ پانی ب
لوه	یک	۵ پانی ک	شکر سفید	منی صند بست	۲۴ رر شمار
کره انک	بست	۸	شکر سنج	پنجاه و شش	۴ پانی ک
فاخته	چهار	۱۳ پانی ب			

ابازیر			تتمه جدول ابازیر		
نام	قیمت	تطبیق قیمت حال	نام	قیمت	تطبیق قیمت حال
زعفران	سیرجی چاردهم	۰.۰۰	کشتیز	سه	۰.۰۰ پانی ک
توفل	شصت	۰.۰۰	سیاه دانه	یک و نیم	۰.۰۰ پانی ک
قاقله	پنجاه و دو	۰.۰۰	انگیزه	دو	۰.۰۰
فلفل گرد	هفده	۰.۰۰	بادیان	یک	۰.۰۰ پانی ک
فلفل دراز	شانزده	۰.۰۰	دارچینی	چهل	۰.۰۰
سببیل خشک	چهار	۰.۰۰	نمک	منی شانزده	۰.۰۰ پانی ک
سببیل تر	دو نیم	۰.۰۰	ترشی		
زیره	دو	۰.۰۰	ترشی لیمو	سیرجی شش	۰.۰۰ پانی ک
اجوان	دو	۰.۰۰	آبلیمو	پنج	۰.۰۰
زردچوب	دو	۰.۰۰	سرکه انگوری	پنج	۰.۰۰

شماره ترشی			شماره ترشی		
نام	قیمت	تطبیق قیاس	نام	قیمت	تطبیق قیاس
سرکه شکر	یک	۵ پائی ک	سرکه شکر	یک	۵ پائی ک
آچار شتر غا	هشت	۳۰ پائی ک	آچار شتر غا	هشت	۳۰ پائی ک
آچار انبه در	دو	۱۰ پائی ک	آچار انبه در	دو	۱۰ پائی ک
انبه در سرکه	دو	۱۰ پائی ک	انبه در سرکه	دو	۱۰ پائی ک
لیمو در تیل	دو	۱۰ پائی ک	لیمو در تیل	دو	۱۰ پائی ک
لیمو در سرکه	دو	۱۰ پائی ک	لیمو در سرکه	دو	۱۰ پائی ک
لیمو در انبه	یک و نیم	۵ پائی ک	لیمو در انبه	یک و نیم	۵ پائی ک
لیمو در آب	۳	۱۰ پائی ک	لیمو در آب	۳	۱۰ پائی ک
آچار اورک	دو نیم	۱۰ پائی ک	آچار اورک	دو نیم	۱۰ پائی ک
آچار شاخ	دو نیم	۱۰ پائی ک	آچار شاخ	دو نیم	۱۰ پائی ک
آچار زردک	نیم	۱۰ پائی ک	آچار زردک	نیم	۱۰ پائی ک
آچار پنس	چهار	۱۰ پائی ک	آچار پنس	چهار	۱۰ پائی ک
آچار زنگیل	نیم	۱۰ پائی ک	آچار زنگیل	نیم	۱۰ پائی ک
آچار سیب	هشت	۳۰ پائی ک	آچار سیب	هشت	۳۰ پائی ک
آچار بوی	۹ و دهم	۳۰ پائی ک	آچار بوی	۹ و دهم	۳۰ پائی ک
آچار سیر	یک	۵ پائی ک	آچار سیر	یک	۵ پائی ک
آچار پاز	نیم	۱۰ پائی ک	آچار پاز	نیم	۱۰ پائی ک
آچار بادشمار	یک	۵ پائی ک	آچار بادشمار	یک	۵ پائی ک
آچار شش منقح	هشت	۳۰ پائی ک	آچار شش منقح	هشت	۳۰ پائی ک

نیمه ترشی			نیمه ترشی		
نام	قیمت	تطبیق قیمت حال	نام	قیمت	تطبیق قیمت حال
اچار سبزه	یک	۵ پائی ک	اچار کچار	دو	۱۰ پائی ک
اچار خیار	نیم	۲ پائی ک	اچار تشنا	یک	۵ پائی ک
اچار بادنگ	نیم	۲ پائی ک	اچار گل کلیل	نیم	۲ پائی ک
اچار کچالو	نیم	۲ پائی ک	اچار سورن	نیم	۲ پائی ک
اچار ترب	نیم	۲ پائی ک	اچار شنب	یک	۵ پائی ک
+	+	+	اچار توری	سبع	۷۰ پائی ک

آیین میوه خانه

گیتی خدایند میوه را گرامی نیست و او را بسیار شناسد و فراوان توجه بر گمارد و از این رو
 کاهنده گان ایران و توران خانه دار آردند و گشت و کار انرا روز باز داشتند و خیریه
 و انگور فراوانی پذیرفت و گزنیکی یافت و همچنان تر بر داشتند و با دام و پسته و انار
 و انگور فراوانی پذیرفت و گزنیکی یافت و همچنان تر بر داشتند و با دام و پسته و انار

سیوه تورانی و جزآن			ششمه سیوه تورانی و جزآن		
نام	قیمت	ملحقه تطبیق قیمت	نام	قیمت	ملحقه تطبیق قیمت
خریزه ارباب	یکی دو نیم پیم	یک	انگور کشمیری	۱۰۸ هشتاد و دوم	۲۴۴ هشتاد و شش پانی ک
دوم و سوم	یک تا دو	ع تا عا	خرما	سیر می ده دم	۰ و ر تا ر ک
کابل اول	یک تا یک نیم	ع تا ع	کشمش	۹ ن	۳۳ پانی ب
دوم	سه تا یک	۱۲ تا ع	جوز	چهار و نیم	۱۰ پانی ک
سوم	نیم تا سه پا	۸ تا ۱۲	بادام	بازده	۳۳ پانی ک
سیب بزرگ	روپیه هفت تا یازده	۶ تا ۱۵	منغر بادام	بست و شش	۱۱ پانی ک
بھی	ده تا سی	۱۰ تا ۳۰	پسته	۹ ن	۳۳ پانی ک
امرو	ده تا صد	۱۰ تا ۱۰۰	چلفوزه	هشت	۳۳ پانی ک
انار	نیم تا دو	۲۴ پانی ک	پسته منغر شش و نیم	۳۳ پانی ک	۳۳ پانی ک
سیب کابل	روپیه پنج تا ده	۵ تا ۱۰	فندق	۳۳	۳۳ پانی ک

تتمہ میوہ تورانی و جزان			تتمہ میوہ تورانی و جزان		
اسخیر	ہفت	۱۲ پانی ک	گردگان	دو نیم	۱ رب
منقی	ہفت	۱۲ پانی ک	آبجوش	۹	۳ پانی ک
غنا	دو نیم	۱۰ پانی ک	آلوی بخارا	ہشت	۳ پانی ک
سجد	شش و نیم	۱۲ پانی ک	غوبانی	ہشت	۳ پانی ک
+	+	+	مویز قندہار	ہفت	۱۲ پانی ک

میوہ شیرین ہندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	ملاحظہ تطبیق
آب	بہمزہ والے دونوں نصفے وسکون با	بارش	صد چلدا	۱۰۰ عدد
اتناس	بہمزہ و دونوں والے وسکون سین	زمستانی	یکی چھپدا	۱ پانی ک
کنولا	بہمزہ کان و وزن حقی و سکون واو و لام والے	زمستانی	دو بیکدا	۵ پانی ک
اوکھ	بہمزہ و سکون واو و کان و ے نصفے	زمستانی	دو بیکدا	۵ پانی ک

تتمہ میوہ شیرین ہندی

نام	اعشاب	موسم	قیمت	تطبیق و قیمت
کٹھل	بفتح کاف و تاء فو تافانی ہندی و ہاے ضعی و سکون لام	تابستانی	دوبیکدام	۵ پانی ک
کیلا	بکسر مجہول کاف و سکون مای سخت نئے و لام و الف	بارش	دوبیکدام	۵ پانی ک
بیر	بکسر مجہول با و سکون یاء سخت نئے و را	زستانی	سیر نمی دام	۱۰ پانی ک
انار	✽ ✽ ✽	بارش	دو تیکدام	۲ عدد ۵ پانی ک
انبرت پھل	بفتح حمزہ و نون ضعی و سکون با و کسر او سکون تاء فو تافانی و فتح تاء ہی فارسی ہا ضعی و سکون لام	بارش	دوبیکدام	۲ عدد ۵ پانی ک
انجیر	✽ ✽ ✽	تابستانی	بیکدام	۵ پانی ک
نوت	✽ ✽ ✽	بہاری	سیری برودام	۵ پانی ک
سدا پھل	بفتح سین و دال و الف و فتح تاء ہی فارسی و ہاے ضعی و سکون لام	ہمیشگی	بیکدام	یک ۵ پانی ک
کھجور	بفتح کاف و ہاے ضعی و سیم جیم و سکون وا و و را	بارش	سیری دودام	۵ پانی ک
خربزہ	✽ ✽ ✽	تابستانی	منی چلدا	۲۶ رشتار عہ

تتمه میوه شیرین هندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	قیمت تطبیق
ترنج	✧ ✧ ✧	آذربایجان	یکتا دوم	۱۰ پانی ک
کهرنی	کاسه کاف و های صحنی و سکون را و کس	بارش	سیری چهاردم	۱۰ پانی ک
مقوا	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و الف	تابستانی	سیری یکدهام	۱۰ پانی ک
مویهل	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و الف	زمستانی	سیری چهاردم	۱۰ پانی ک
اوسیرا	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و کس	زمستانی	x	x
تیندو	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و کس	تابستانی	سیری دودام	۱۰ پانی ک
انگول	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و کس	x	x	x
دویلا	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و کس	بارش	سیری یکدهام	۱۰ پانی ک
سکوله	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و کس	بارش	x	x
پهلوسری	بفتح میم و های صحنی و تشدید و او و کس	زمستانی	سیری چهاردم	۱۰ پانی ک

تمنہ میوہ شیرین ہندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	تفصیل قیمت
ترکل	بہشت تائی فوقانی و سکون راو صنم کاف و سکون لام	تابستانی	دو تا بیکدام	۲ عدد ۵ پانی ک
پنیالہ	بفتح فارسی سکون و یای تختانی نون و یای فتنہ و یای فتنہ	بارش	سیری دو دام	۱۰ پانی ک ۵ پانی ک
لوسورہ	بفتح لام و یای فتنہ و یای فتنہ و سکون واو و فتنہ راو و یای فتنہ و مکتوب	تابستانی	سیری یکدام	۵ پانی ک ۵ پانی ک
کنبھی	بفتح فارسی سکون و یای فتنہ و سکون کاف و یای فتنہ و یای فتنہ و یای فتنہ	زمستانی	سیری چهار دام	۵ پانی ک ۵ پانی ک
کرہری	بفتح کاف و راو و سکون یا و گسر راو دوم و سکون یا و یای فتنہ و یای فتنہ	تابستانی	سیری چهار دام	۵ پانی ک ۵ پانی ک
تری	بفتح فارسی سکون و یای فتنہ و سکون یا و یای فتنہ و یای فتنہ و یای فتنہ	*	*	*
نگہ	بفتح باو و نون فتنہ و فتنہ کاف فارسی و یای فتنہ و مکتوب	بہاری	سیری دو دام	۵ پانی ک ۵ پانی ک
گور	بفتح فارسی سکون و یای فتنہ و سکون یا و یای فتنہ و یای فتنہ و یای فتنہ	تابستانی	سیری دو دام	۵ پانی ک ۵ پانی ک
پیلو	بکسر باو فارسی و سکون یا و تختانی و صنم لام و سکون واو	تابستانی	سیری دو دام	۵ پانی ک ۵ پانی ک
بروتہ	بفتح فارسی سکون و یای فتنہ و سکون یا و یای فتنہ و یای فتنہ و یای فتنہ	بارش	سیری چهار دام	۵ پانی ک ۵ پانی ک
پیار	بکسر باو فارسی و یای فتنہ و یای فتنہ والف و سکون را	بارش	سیری چهار دام	۵ پانی ک ۵ پانی ک

تتمہ جدول میخوش

نام	اعراب	موسم	قیمت	قیمت تطبیق
پاکر	بای فارسی والہ و فتح کاف و سکون را	بارش	دوسیر بیکدام	۵ پانی ک
کرنا	بفتح کاف و سکون را و نون و ہن	بارش	یکے بیکدام	۵ پانی ک
لبھیرا	بفتح لام و با و ہاے خفی و سکون یاے تحتانے و را و الف	تابستانی	x	x
جنھیری	بفتح جیم و نون و خفی و کسر با و ہاے خفی و سکون یاے تحتانی و کسر او سکون یاے تحتانے	بارش	پنج تا بیکدام	۵ پانی ک
گرہ	بفتح کاف فارسی و سکون او و فتح نون سکون	x	x	x
میوہ ترش مہندی				
لیبو	بکسر مچول لام و سکون یاے تحتانے و صم میم و سکون واو	تابستانی	چهارتا بیکدام	۴ پانی ک
امل بیت	بفتح ہمزہ و میم و سکون لام و کسر مچول با و سکون یاے تحتانی و تاے فوقانے	بارش	چهارتا بیکدام	۴ پانی ک
گلاگل	بفتح ہر دو کاف فارسی و سکون ہر دو لام	بارش	دوتا بیکدام	۲ پانی ک
گھپ	بفتح کاف فارسی و ہاے خفی و سکون یاے تحتانی و باے فارسی	بارش	x	x

این خانہ در کتاب الفبائی میخوش مذکور شد

تتمہ جدول میوہ ترش ہندی

نام	اعراب	موسم	قیمت	تطبیق قیمت
بجورا	کسر بافتح جیم و سکون او و راء والفت	بارش	یکے بہشت دوم	۳۳ پانی ک
آنولہ	ہمزہ والفت و نون حقی و سکون واو و فتح لام و ہائے مکتوب	تابستانی	سیری دوم	۱۰ پانی ک

میوہ کہ در خشکی ہم باشد

ناریل	بنون والفت و کسر بافتح یاے سختانے و سکون لام	زمستانی	یکے بچار دوم	۱۰ پانی ک
پنڈکجور	کسر بای فارسی و نون حقی و فتح وال ہندی	تابستانی	سیری ششام	۲۰ پانی ک
اخروٹ	بفتح ہمزہ و سکون خای منفوطا و ضم جہول را و سکون واو و قای فوقانی ہندی	تابستانی	سیری ششام	۲۰ پانی ک
چروغی	کسر جیم فارسی و فتح راء سکون واو و نون حقی و کسر جیم و سکون یاے سختانے	تابستانی	سیری چار دوم	۱۰ پانی ک
کھمان	بفتح میم و کاف و ہای حقی و الفت و نون و الفت و نون خفی	زمستانی	سیری چار دوم	۱۰ پانی ک
سویاری	بضم سین و سکون واو و کسر بای فارسی و بای تثنائی والفت کسر او سکون بای تثنائی	زمستانی	سیری بہشت دوم	۳۳ پانی ک
کول گٹھ	بفتح کاف و واو و سکون لام و فتح کاف فارسی تائی مشد و فوقانی ہندی بای مکتوب	تابستانی	سیری دوم	۱۰ پانی ک

آنگہ پس از طبع سے خورد

نام	اعراب	موسم	قیمت	تطبیق قیمت
پول	بفتح بای فارسی و سکون لام و فتح واو و سکون لام	بارش	سیری دو دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
کدو	۰ ۰ ۰	بارش	یک دو دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
بادخشان	۰ ۰ ۰	ہمسالہ	سیری یک و نیم دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
ترئی	بفتح تائی و فتائی و فتح رائے کسر بای تختائے اول و سکون دوم	بارش	سیری یک و نیم دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
کندوری	بفتح کاف و نون و نون و نون و نون و سکون و سکون و واو و کسر او سکون بای تختائی	بارش	سیری یک و نیم دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
سینب	بکسر مجهول سین و سکون بای تختائے و نون و نون و سکون بای موحیدہ	بارش	سیری یک و نیم دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
پیچہ	بکسر مجهول بای فارسی و سکون بای تختائی و فتح تائی و فتائی و نندی و بای مکتوب	بارش	یک بہشت دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
کرلیہ	بفتح کاف و کسر او سکون بای تختائے و فتح لام و اس کے مکتوب	بارش	سیری یک و نیم دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
گورہ فودہ	بفتح کاف اول و ضم دوم و سکون او و فتح راو و اس کے مکتوب	بارش	سیری یک و نیم دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی
کچالو	بفتح کاف و جیم فارسی و الف و ضم لام و سکون واو	بارش	سیری دو دام	۰ و رک ۱۰ پانی کی

تمتہ جدول میں ہو کہ کہ پس از طبع سے خورد

نام	اعراب	موسم	قیمت	تقسیم قیاسی
چھینٹ	فتح جیم فارسی اول و کسر دوم و سکون بایں تختانی و نون حنی و وال ہندی و الف	بارش	سیری دودام	۱۰ پانی کی
سورن	بضم سین و سکون و او و فتح را و سکون	تابستانی	سیری یکدام	۱۰ پانی کی
گاجر	کاف فارسی و الف و فتح جیم و سکون	زمستانی	سیری یکدام	۱۰ پانی کی
سنگداز	کسر سین و نون حنی و کاف فارسی و ہاء حنی و الف و فتح را و ہای مکتوب	بارش	سیری سہ دام	۱۰ پانی کی
ساک	سین الف و فتح لام و سکون کاف	زمستانی	سیری دودام	۱۰ پانی کی
پنڈالو	کسر بایں فارسی نون حنی و وال ہندی و الف و سکون واد	زمستانی	سیری دودام	۱۰ پانی کی
سیالی	کسر سین و بایں تختانی و الف و کسر لام و سکون بایں تختانی	تابستانی	۲۱	۱۱
کسیر	فتح کاف و کسر مجهول سین و سکون بایں تختانی و صم را و سکون واد	زمستانی	سیری سہ دام	۱۰ پانی کی
.
.

و از میان صنوبری شکل سوسنی رنگ برآید و آن غنچه باشد و در هر خوشه هفتاد و هشت تا
کیله بود و در پیکر چنار خورد و نزدیک پوست بآسانی کنده شود و از گران بسیار توان خورد
و چند گونه بود هر سال دست داری از تنه گذشته قلم کنند و گرنه بارند و در و عایب دارند
که کافور ازین دخت پدید آید درست آنکه دختی دیگر است بدین نام چنانکه گفته آید و نیز
بر گویند و در آید از و پیدائی گیر و سهانا فرغ رستی ندارد و در دخت او با نیکو چوب
در عمارات بکار رود و از گل او عرق بر کشند و میوه را بگلو نده نیز نامند و به کسب می خورند
و گل و میوه برگزینند دخت او بزرگ و خوش آینه بود و میوه نارنجی فام غلاب است
تر گل در میوه و درخت بنا بر کیل مانند چون دست ار شاخ بی برگ بر آید سر آن برین
آوندی بر بندند از آن شیر تر آرد و روزی دوسه بار بر آید آنرا تازی گویند تازه او
شیرین و اگر لختی بماند میخوش گردد و نشاء بخشد پنیاله بزرگ او ماند و خوش بدخت
و در برگ بید آسار خامی سبز باشد و در خشکی سبز کبشی بوته او پیازوار باشد و برگ
میوه مانند کنار از تنیخ بر آید ترری و بیخ بر بندد و بیشتر در کسار شود و در پیاله
یک منی کما بیش آسار با لاله و در و ساله دوشی و افزون بود و همین دستور برگهاش
برگ تر بماند پیاسار چون نزه انگور بود جگری فام شیرین طعم مغر خسته او رویت
و خورش رود و آنرا چوبی گویند کبسر حیم فارسی و فتح را و سکون را و و نون هنی و کسب
و سکون مایه تخمائی دخت آن یک گزنی هم شود و ماریل آنرا جزو میهن نامند و دخت
خوابانده و بلند تر باشد و چوب و خوش رنگ تر و برگش بزرگتر تمام سال با گیرد و در سه
پخته گردد و خام را که بزرگون باشد فرو آوند و چندی نگاه دارند و از و یک پیاله شیر
آسار آوند و لذت بخشد و بیشتر بآفات آمیخته در تابستان بر آشامند چون نخته شود

۵
اگر چه در سینه ی بکافات
مستقل یکین نثار است
نیازگیل بکافات فارسی بود به
بسبب کثرت بکافات زنجی
شد و سینه ی آن بل تابست
نیاز نیست و آن دو قسم از دست
تاری برآید یکی سنگی که سران
آوندی ایران می مانند و ازان
عرق چکیده و ران جمع میشود
تا راوی گویند عقیقه شند و آنرا
و دیگر می نامند آرد بعضی می بخورند

داران گل یار میگویند و از شکافتن
شیر آن کی میسند و چون شیر برآید
از آن می نوشند **ع** ناریل
بندای مسقط و در میان ناریل
و بندی ناریل قرصیت میگویند
ع پیاره بالغ در سنه
ساق بند ندارد و چون بوزن و
خیار و کدو و فربندار میشوید
و در برهمن یعنی شاه در سنه
فوشه که با لاله رود و آنرا باند
بیل خوانند **ع** کما پیش
یعنی کم و بیش الف با ع و ا و ح
ربط است ۱۷

بیرون بدین گفتار بسند نمود برگ تنبول از سبزیهاست لیکن کار آگمان گزین میوه
 بر شمرند چنانچه میوه خنجر و دبلوی میسر آید بیت نادره برگ چو گل بوستان به خنجرین میوه
 بسند وستان به خنجرین او دهن خوشبو گردد و بزم عطر آگین بن دندان استوار شود
 و گرسنه سیر و شیر گرسنه فراوان گوشت بود چندی بر سبزیها و پلهر می بکسند با فتح لام و سکون
 با و کسر او سکون بای تختانی سفید و خشان باشد زبان را درشت و سخت نگرداند
 و در فزه از همه خوشتر چون از بیاره جدا کنند بر ویش کیمیا سفید گردد و اگر گوشش رود
 لبست در کاکیر کاف و الف و کسر مجبول و سکون بای تختانی در اسفید و خالدار
 و پر بود سخت رگمادر و در بسیار خنجرین زبان سختی پذیرد جلیق و ابلق جسم و سکون
 بای تختانی و فتح سین و واد و الف و سکون را سفید نگردد و برای سودمند می آید
 بفروشد کپوری بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون و او و کسر او سکون بای تختانی
 زردگون و سخت و برگ و درشت لیکن خوش مزه و بویا کپور کانت بفتح کاف و ضم
 بای فارسی و سکون و او و کاف و الف و نون خنجر و مای فوقانی سبز رنگ زرد
 گرای بود و لبان گرد و فلفل شیر بوی او بکا فور ماند و ده برگ بیش نتوان خورد و بخنجرین
 کثر نشان دهند و در بخانیر به زمین نشود و سنگله بفتح با و نون خنجر کاف فارسی و
 لام و بای خنجرین و پر و سخت و پر زرد گرم و تیز باشد و گشت و کار بدین آیین ماهیت
 سر آغاز نور در برگ کره پنچ را با چهار پنچ انگشت بیاره جدا کنند و در زمین آماده پنهان سازند
 چنانچه برگ و سر گره پیدا باشد از پانزده تا بیست در از آن که سر آغاز رستن بیاره دیگر
 شود و چون گره دیگر پیدا آید از و برگ روید تا هفت ماه بیاره و برگ پیدائی گیر و سپس از
 رستن باز ماند و در هر بیاره افزون از سی برگ نشود هر چند با تش کند بانی تکیه داده

این خنجر و دبلوی
 است و فایده

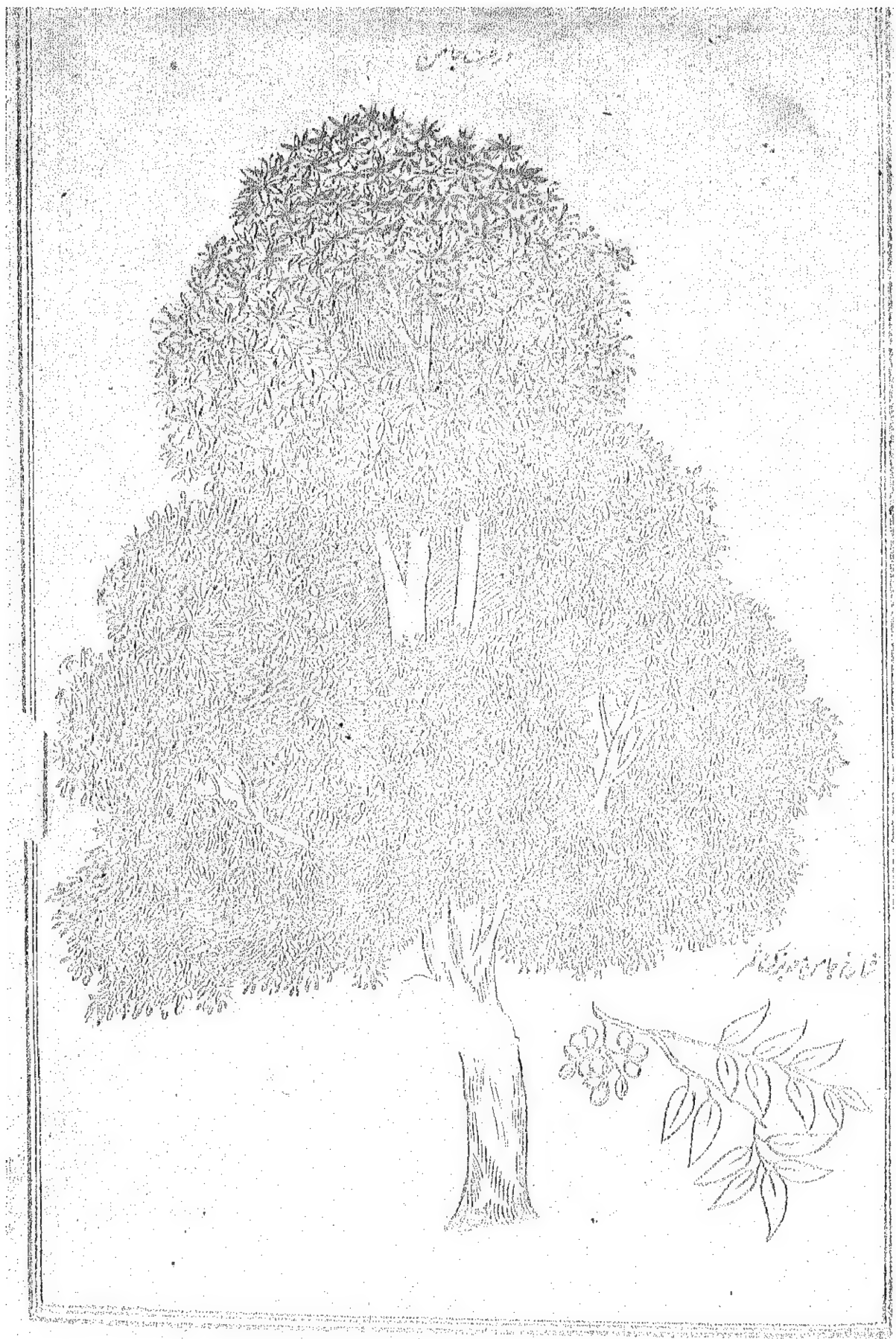
گرسنه را اگر سنگ
 می خورد و میوه
 گرسنه را درم شود

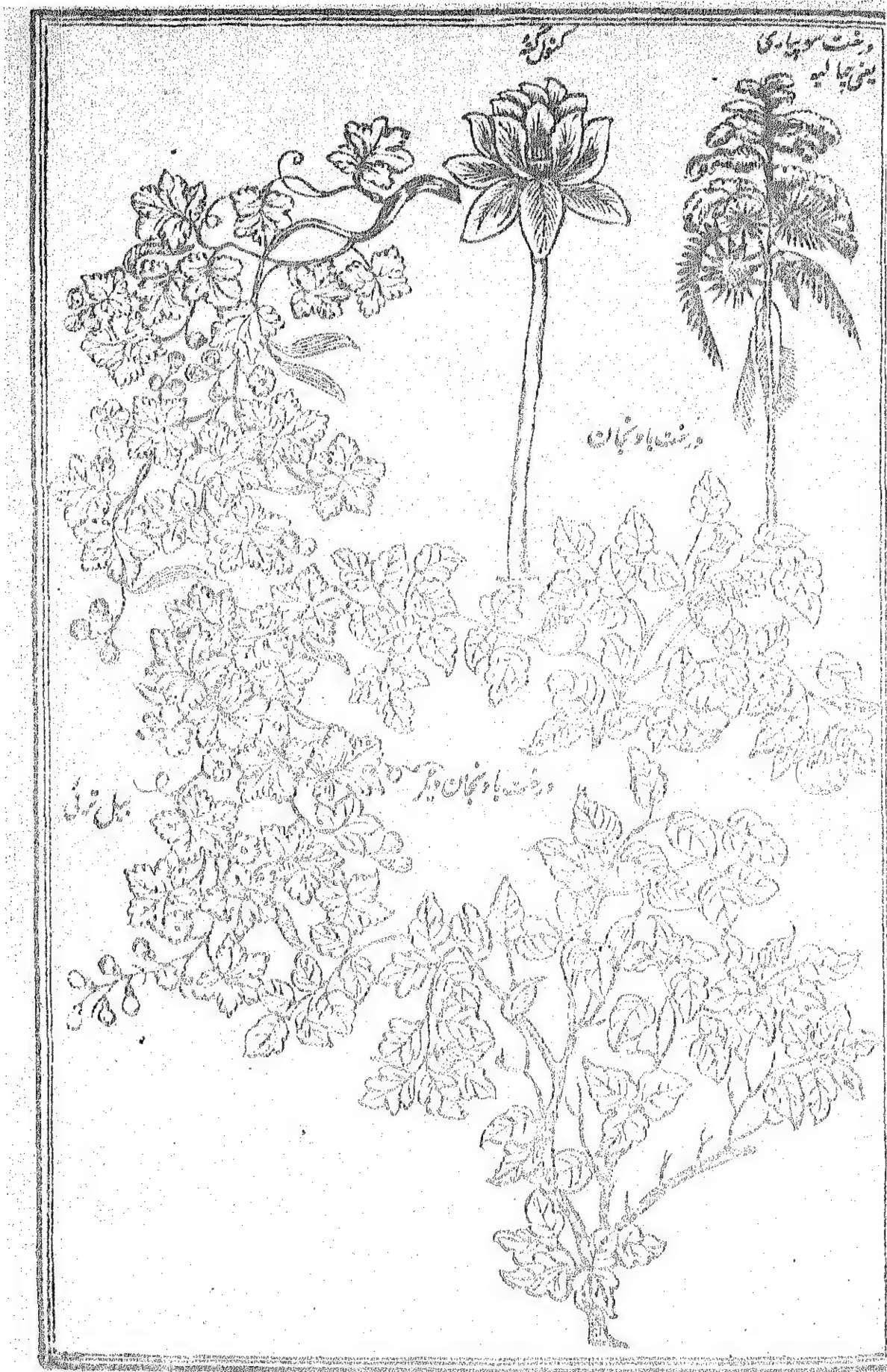
برافزاند و اطراف و بالا بچوب و جن پوشند و در سایه پرورش نمایند و همواره آبیدنی کنند
 مگر نه کام بایش و گاه گاه شیر و روغن بچند و گنج آره آن نیز بستند گاه اندازند برگ از فستقونه
 بیرون نباشد و نه نام گیر و چون پایه پایه برسد جدا ساخته پرورش نمایند و بکار بندن نخستین
 که پنج بفتح کاف و سکون را و فتح با و نون خفی و جیم برای تخم جدا سازند و پیچنی نام گیرند
 بکسر مجهول مای فارسی و سکون مای تختانی و کسر وال هندی و سکون مای تختانی
 و کو برگ را کدو ته گویند بفتح کاف فارسی و وال هندی و سکون و او و فتح مای فوقانی و
 مای مکتوب و دین را فوقی بفتح نون و سکون و او و کسر مای فوقانی و سکون مای تختانی
 سیدین مای بیتی بفتح با و ضم با و کسر مای فوقانی و سکون مای تختانی چهارمین چمپو کجیم
 فارسی و مای خفی و سکون مای تختانی و سکون و او و پنجم او و هشتاد و فتح هزه و کسر وال و
 و مای خفی و نون پنهان و سکون مای تختانی و وال هندی و الف ششین او و نهمین بفتح نه
 و کاف فارسی و سکون با و کسر نون و فتح مای تختانی و مای مکتوب آنرا الیو ازین گویند
 بکسر مجهول لام و سکون مای تختانی و او و الف هفتمین که پنج و خگر کدو ته هر یکی بعد از
 یکماه از بیاره جدا ساخته پرورش و آخرین مسم را برنجی برای خوردن جدا گردانند و طافه
 آب بیاره بگذارند تا به تخم کار آید و بهر و گزیده تر شمرند لیکن برنجی کارا گمان پیدی بهترند
 و از آن گرانتر هستند بیشتر بسته یا زیاده هزار برگ را الهاسه میگفتند بفتح لام و مای و الف
 و فتح سیدین مای مکتوب و ام و فر چهارده هزار را بسته و بسته او و یولی نامند بضم مجهول
 وال هندی و مای خفی و سکون و او و کسر لام و سکون مای تختانی و الهاسه زین فراهم آید
 در زمستان پس از چهار پنج روز بر گما بگردانند و دست چین سازند و تا بستان هر روز و از
 پنج تا بست پنج برگ و برنجی افزون را فراز یکدگر نهاده بگو تا گون روش بر آید و کخته

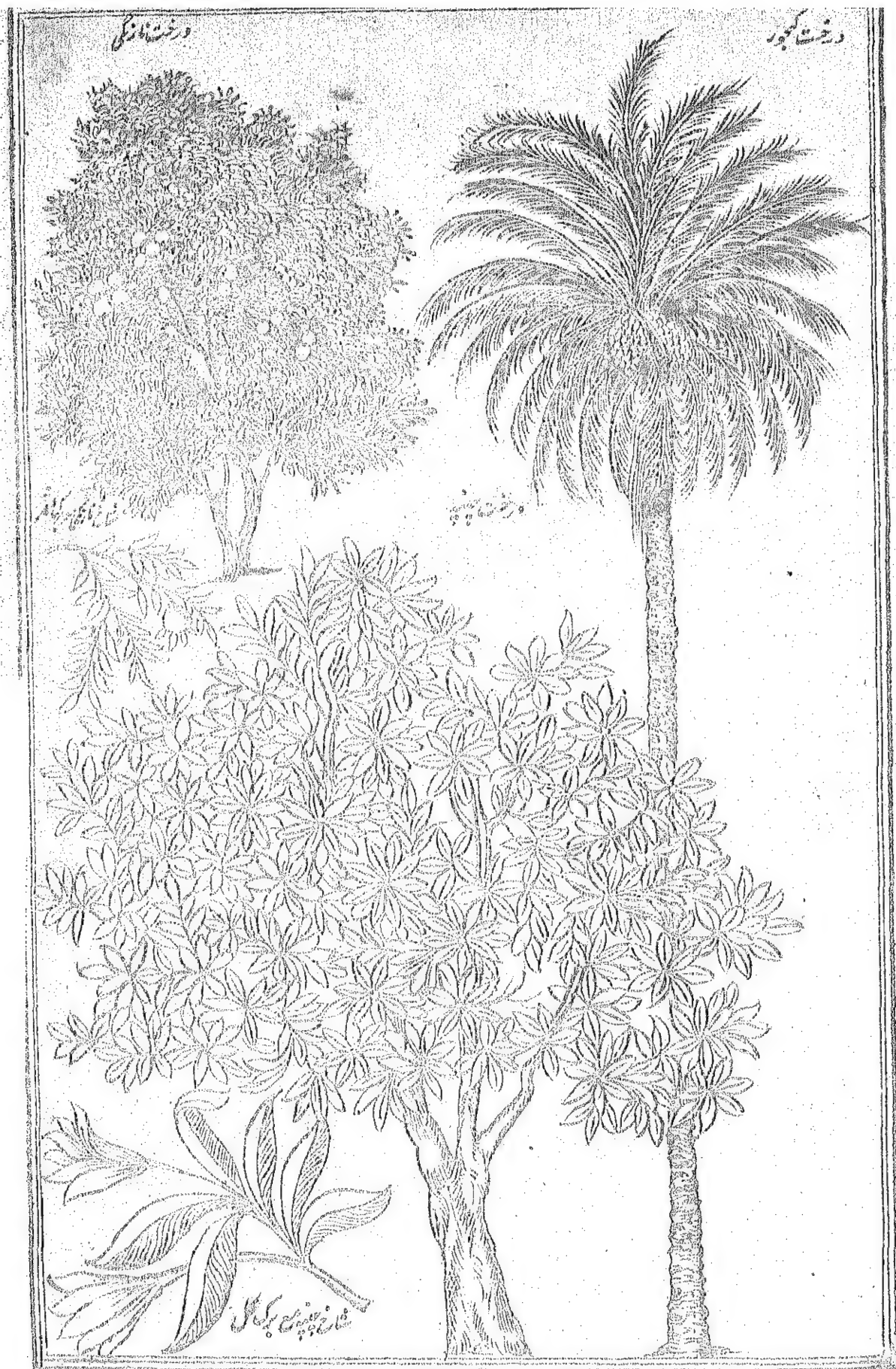


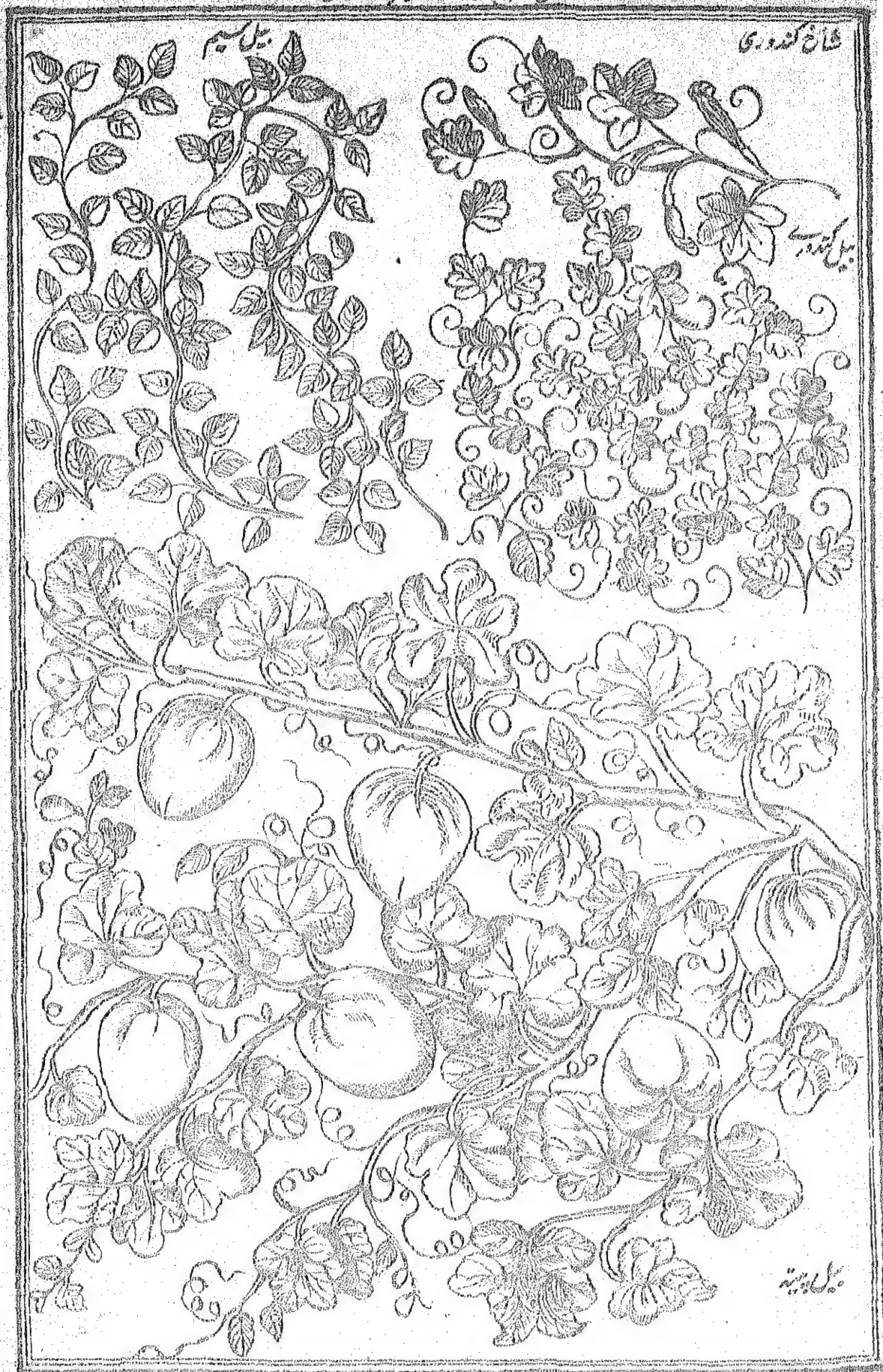
Leaves of the

tree









شماره کنونی

پیل سیم

پیل سیم

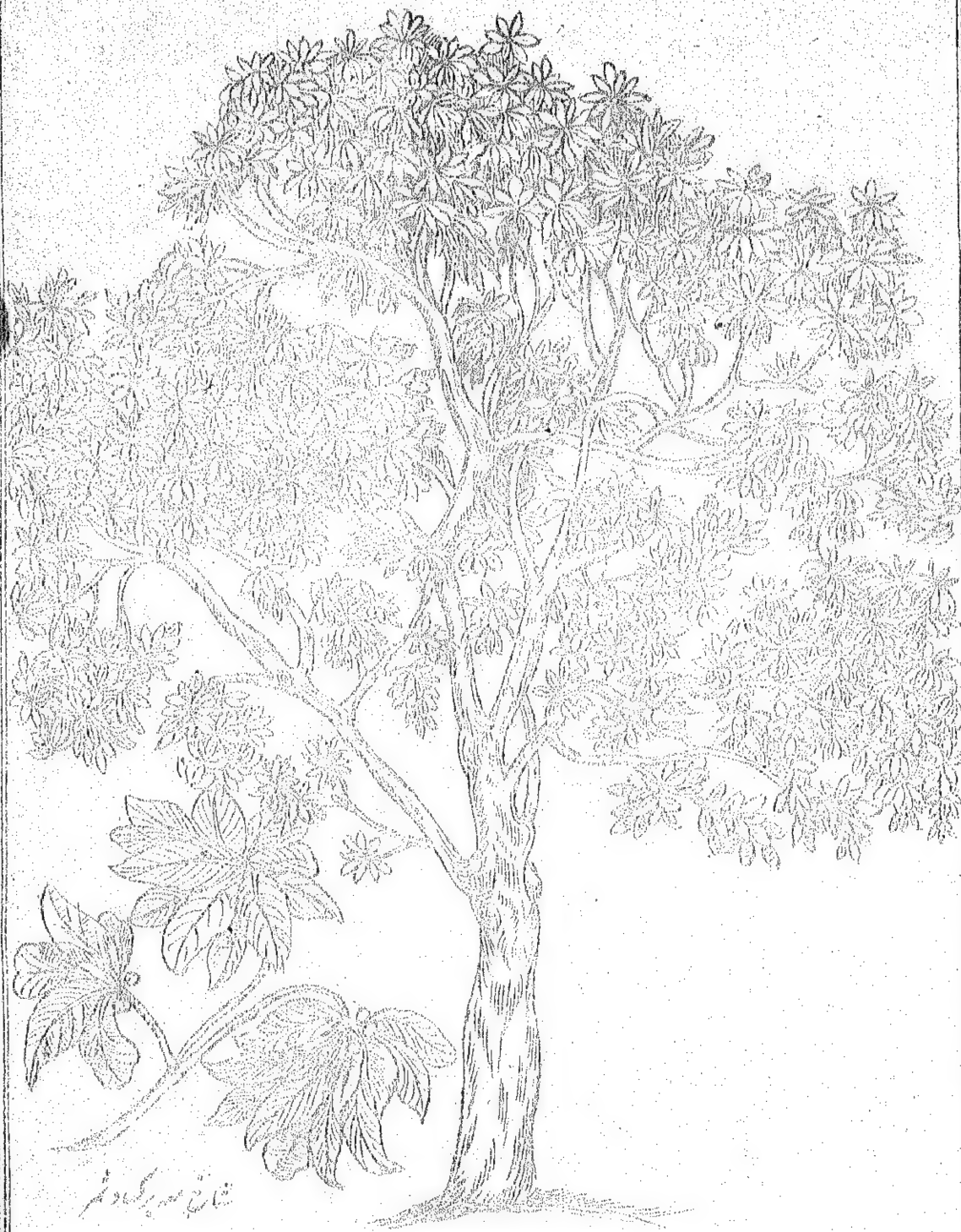
پیل سیم

درخت سر ابله

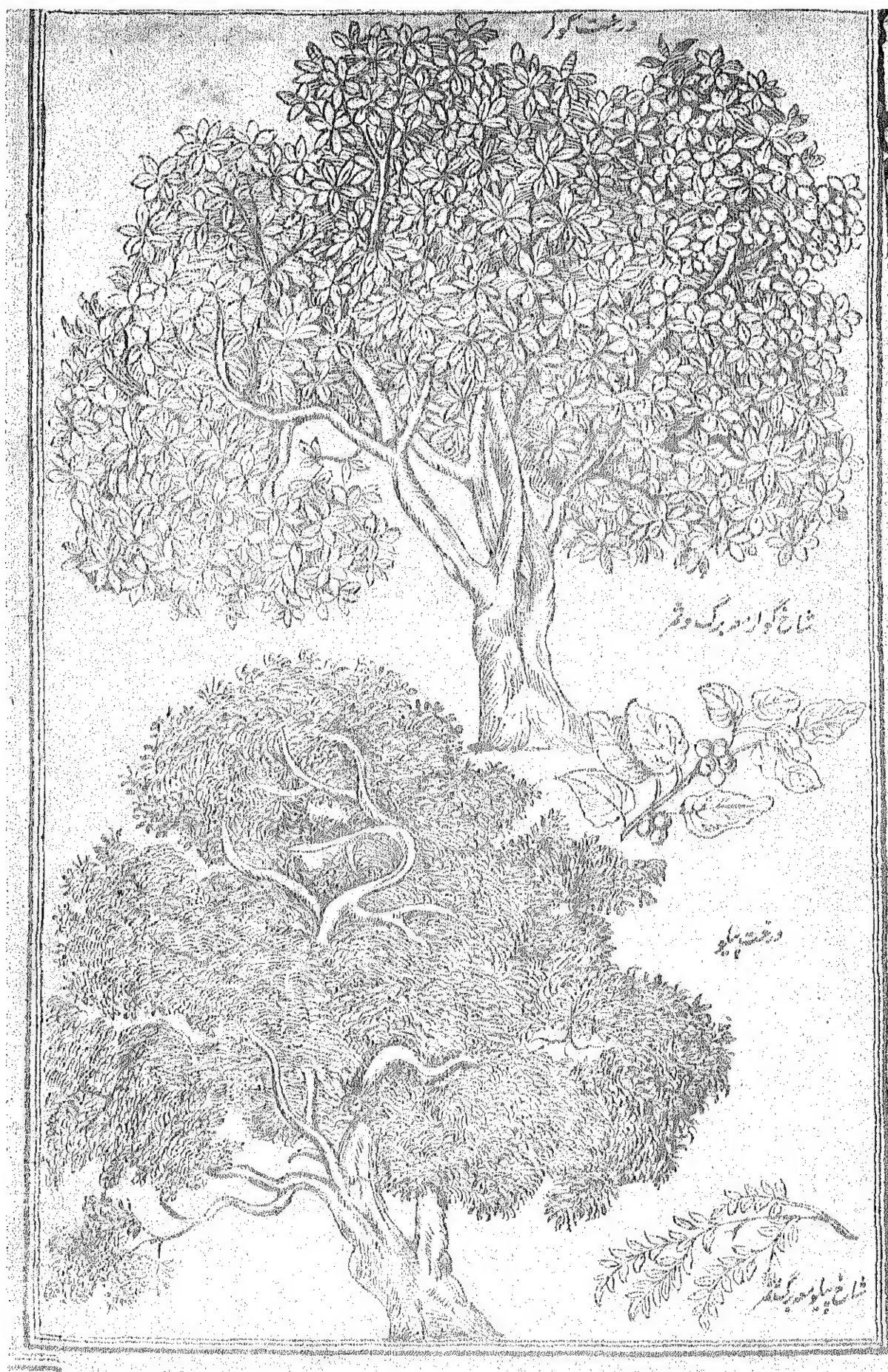




درخت هوا



شاخه بزرگ



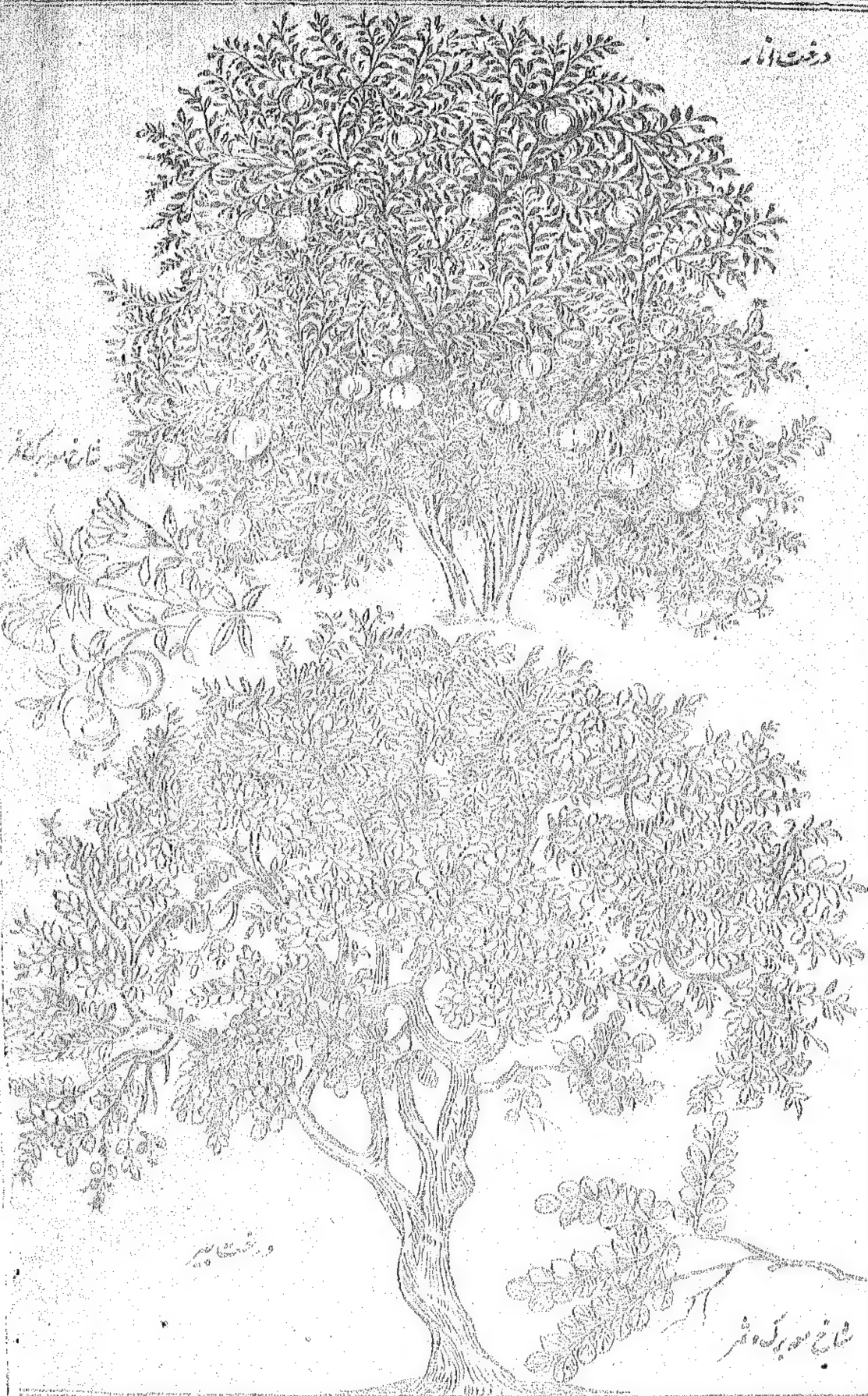
درخت گوار

شاخ گوار برگ و میوه

درخت گوار

شاخ گوار برگ و میوه

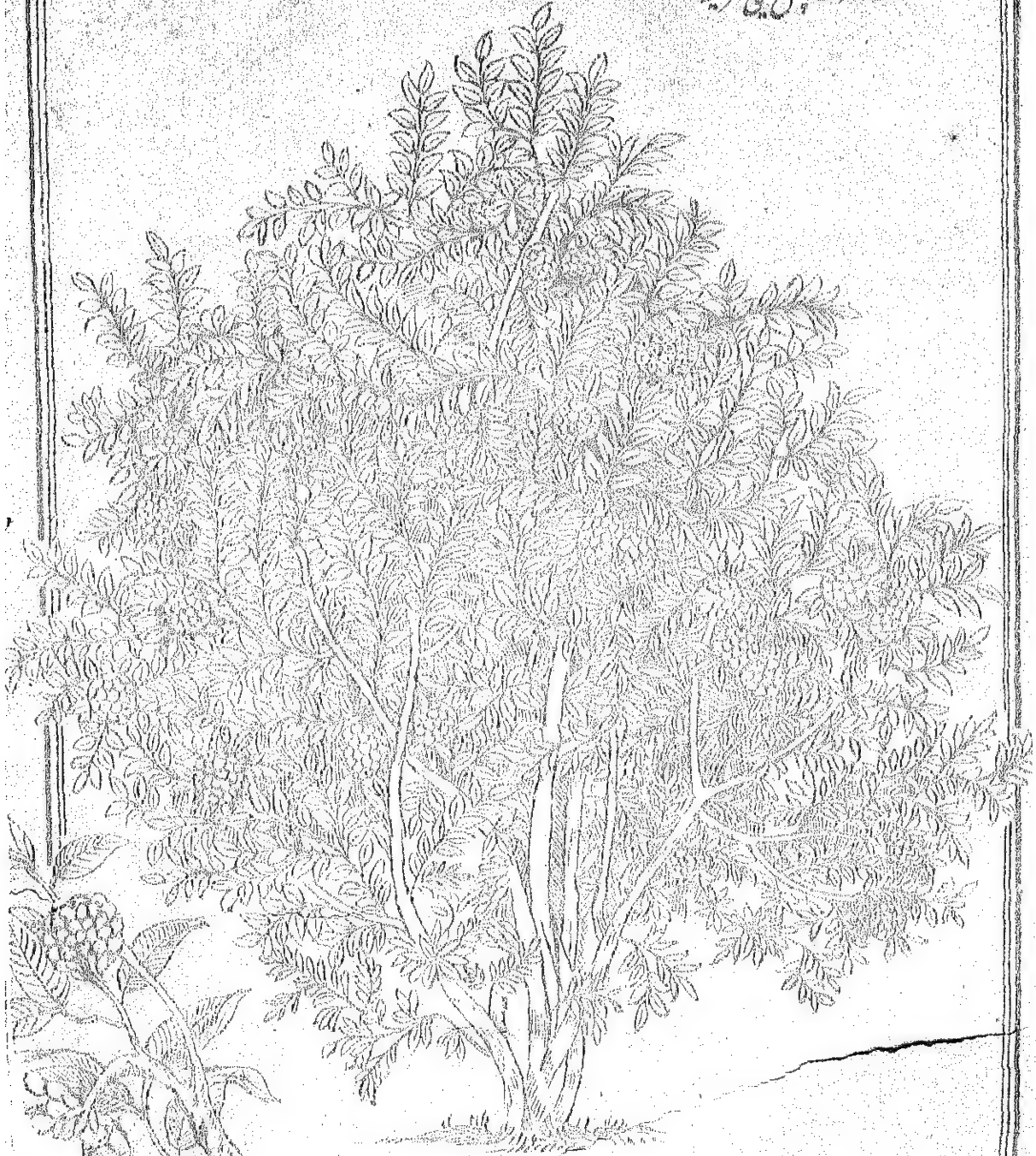
درخت انار



درخت انار

درخت انار

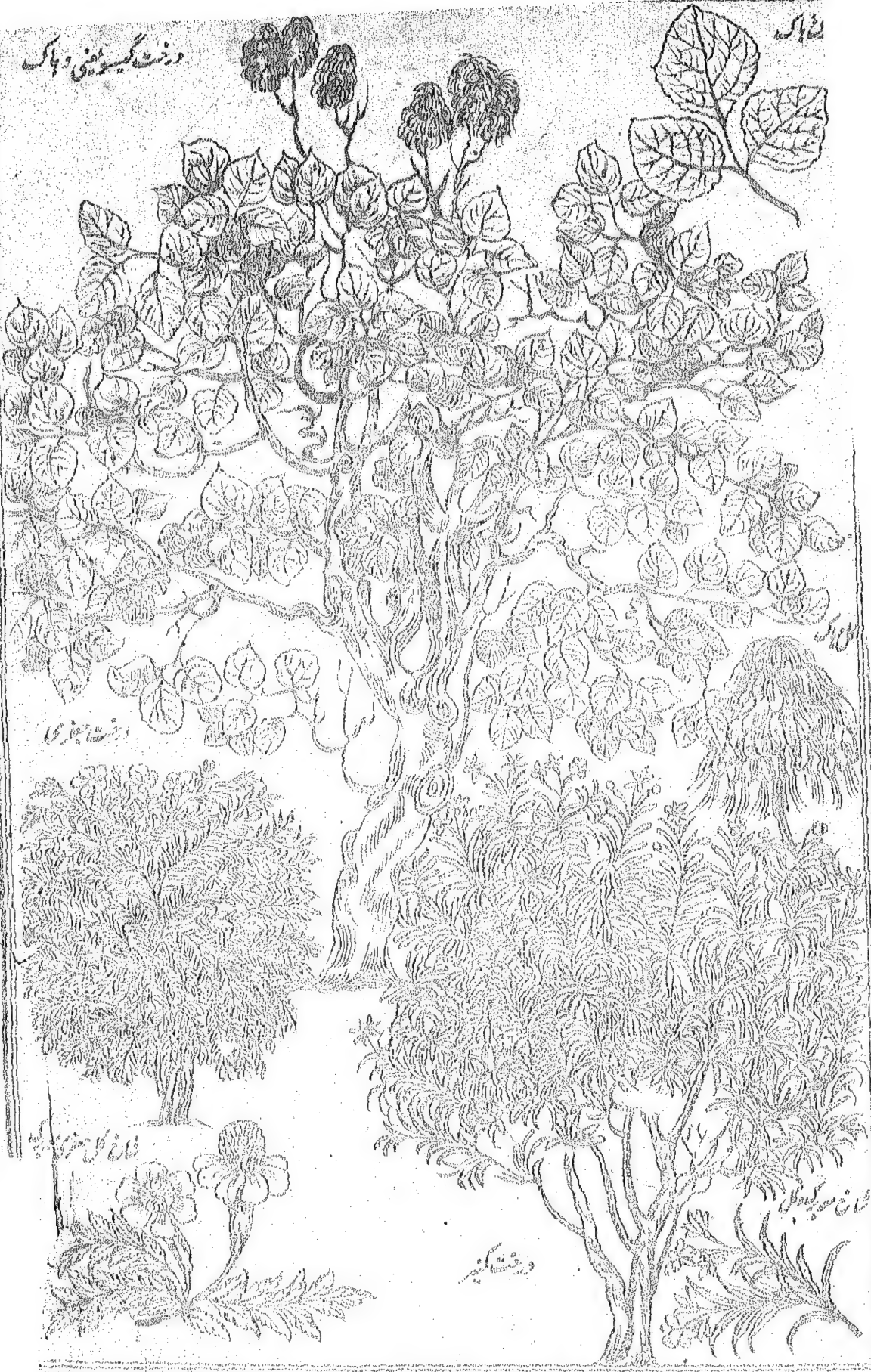
درخت امرت مهمل یعنی شریفه



شماره میوه پسته

درخت گیسو پنهانی و پاک

شماره



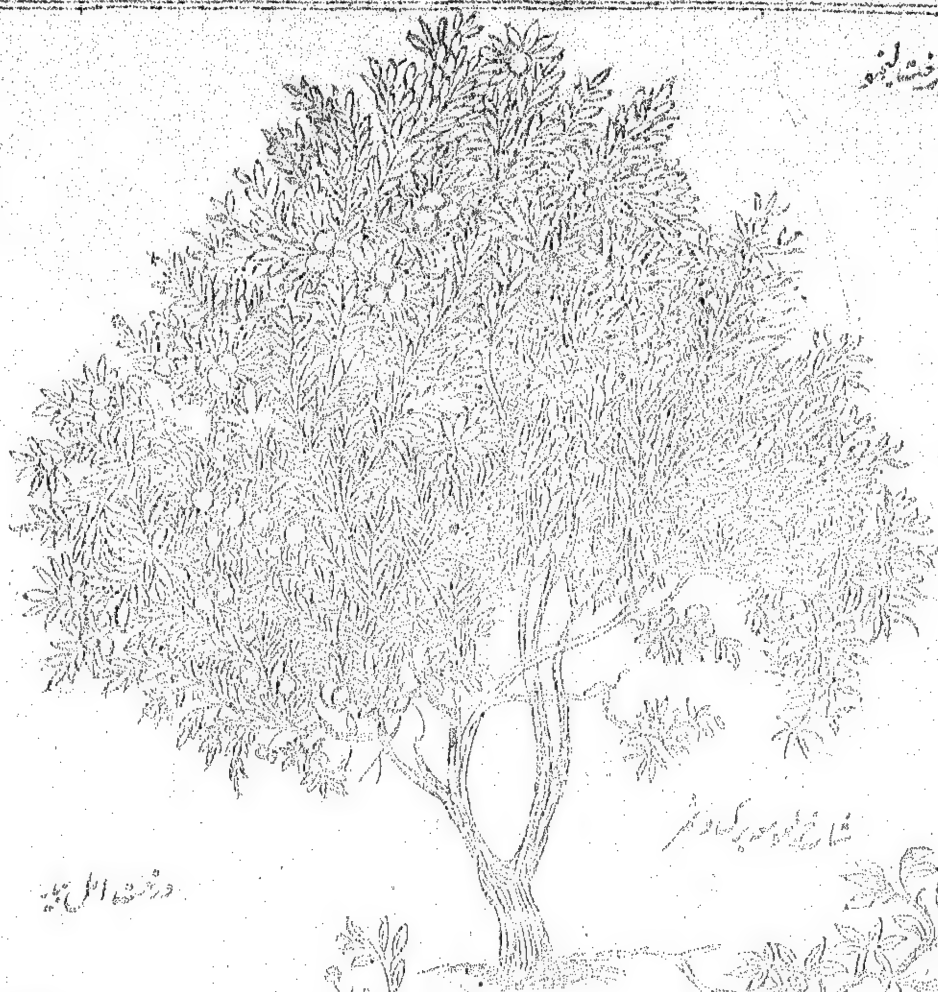
درخت چنار

شماره

شماره

شماره

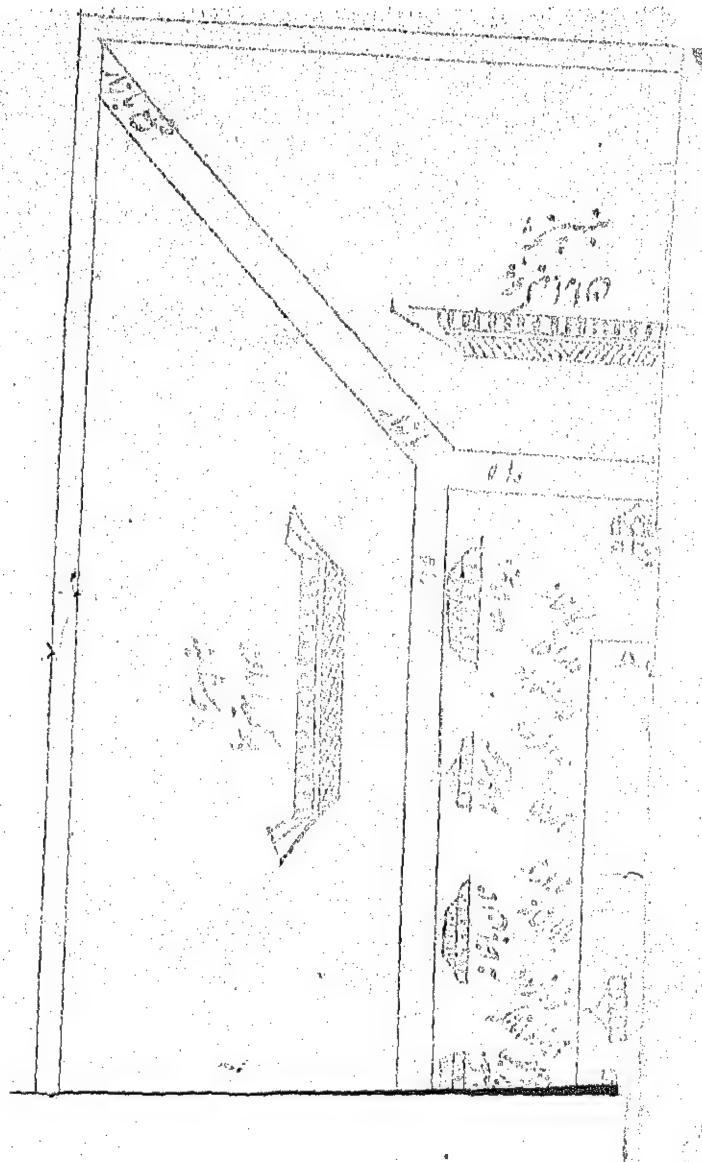
درخت لیمو



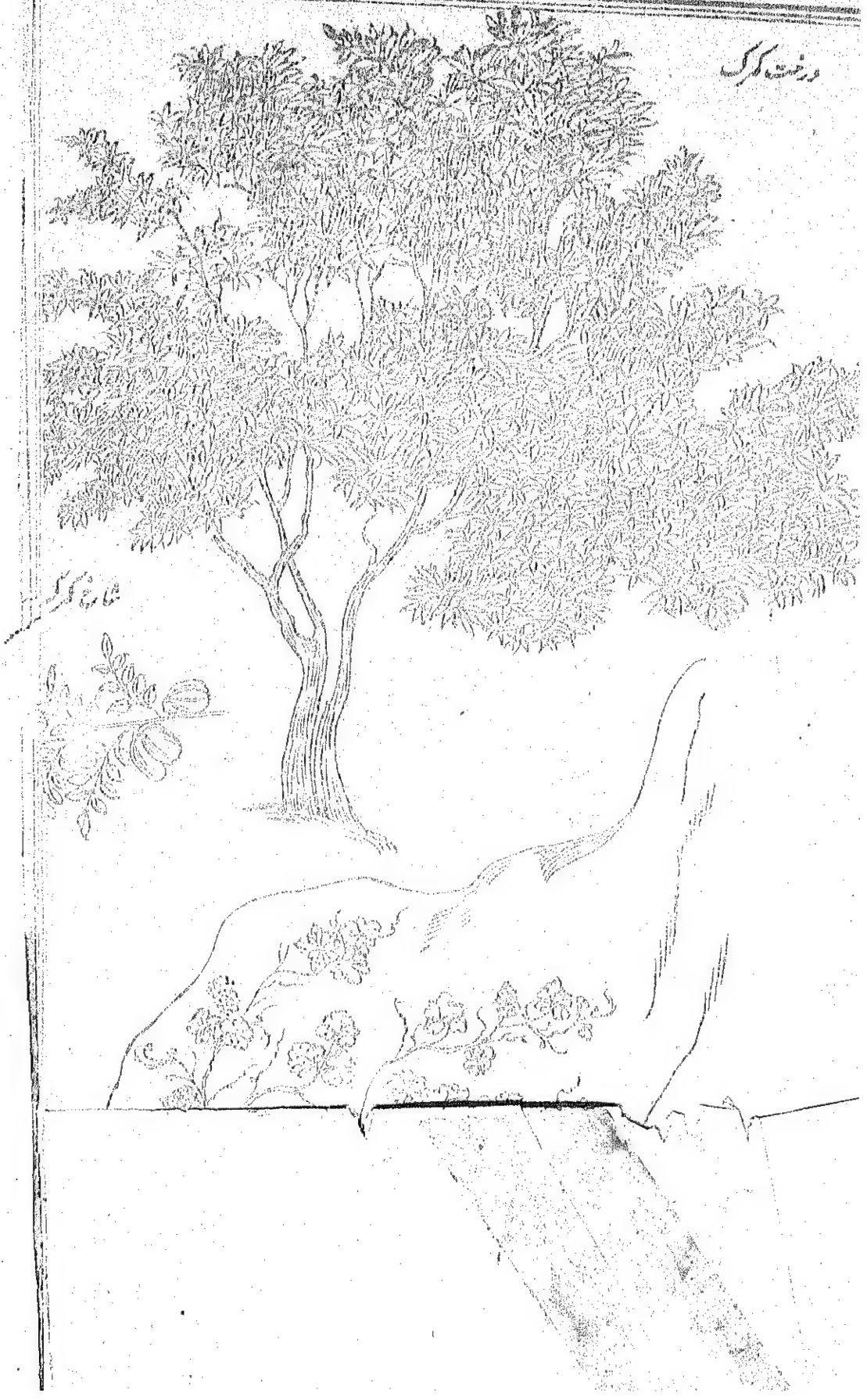
شاخ لیمو کبود

درخت لیمو





درخت کرم



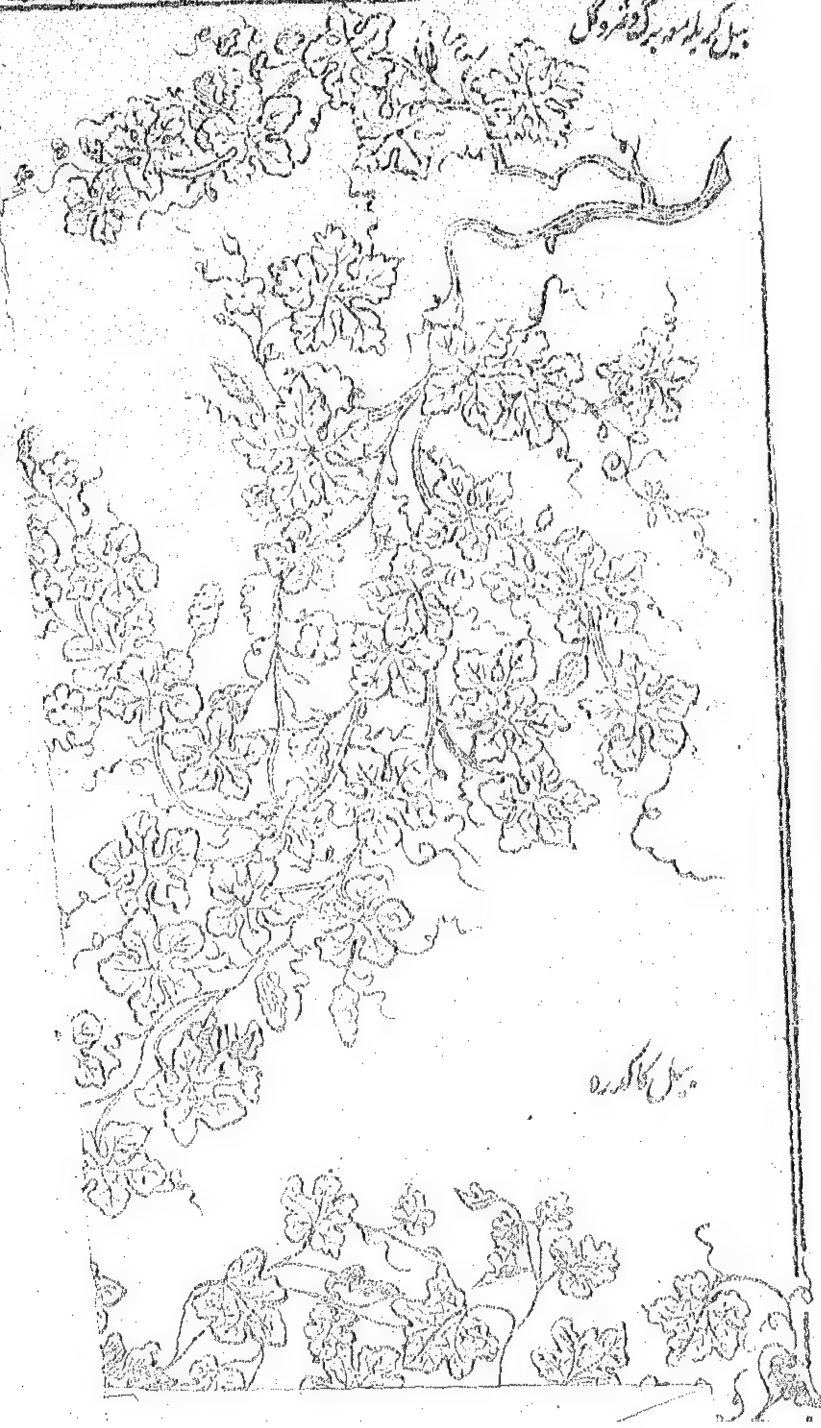
متعلق صفحہ نمبر ۱۰۱ کبریٰ جلد ۱

درختان



صنعتی صنوبر ۹۲۰۹۱۰۱۱۰۱۲۰۱۳۰۱۴۰۱۵۰۱۶۰۱۷۰۱۸۰۱۹۰۲۰۲۱۰۲۲۰۲۳۰۲۴۰۲۵۰۲۶۰۲۷۰۲۸۰۲۹۰۳۰۳۱۰۳۲۰۳۳۰۳۴۰۳۵۰۳۶۰۳۷۰۳۸۰۳۹۰۴۰۴۱۰۴۲۰۴۳۰۴۴۰۴۵۰۴۶۰۴۷۰۴۸۰۴۹۰۵۰۵۱۰۵۲۰۵۳۰۵۴۰۵۵۰۵۶۰۵۷۰۵۸۰۵۹۰۶۰۶۱۰۶۲۰۶۳۰۶۴۰۶۵۰۶۶۰۶۷۰۶۸۰۶۹۰۷۰۷۱۰۷۲۰۷۳۰۷۴۰۷۵۰۷۶۰۷۷۰۷۸۰۷۹۰۸۰۸۱۰۸۲۰۸۳۰۸۴۰۸۵۰۸۶۰۸۷۰۸۸۰۸۹۰۹۰۹۱۰۹۲۰۹۳۰۹۴۰۹۵۰۹۶۰۹۷۰۹۸۰۹۹۰۱۰۰

بیل که بیلده برکت و گل



بیل کا گھر

سویاری و کت در برگی و چون در دیگری چیده در آن گزارند و برخی کاغذ و مشک نیز همراه سازند و با برشیم و جز آن بر بندند و آنرا بیره نامند یکبار محلول با و سکون بای تختانی و فتح را و با مکتوب و گاه پرگنده بر گها در رکابها چسبند و بکار برند و از موی بلخ نیز بر س ازند

آئین سپیدایش طعم

چون لختی از خورش گزارش یافت از در گونگی مفره مینوسید گرمی لطیف را نیز خشنید و کشیف را تلخی و معتدل را شعوری سردی خشنیدن را ترش گرداند و در مین را دهن گیر و سوزین ازفت در قبض طاهر زبان گرفته شود و در خصوص باطن نیز در میان کیفیت این چرب و میان را شیرین پسین بجزه سازد و با طعم ازین بر بگندد و برخی گویند صمغ نیز چهار بود شیرینی تلخی و ترشی و نمکینی و آنچه بامیزه پدید آید از شماره بیرون بر نرسد را نام برگزاند چنانچه شاعت تلخی زفتی آئین را گویند و در عوقه فراموش آمده از نمکینی و تلخی

آئین خوشبوخانه

برزم آرامی سلطنت بوی خوش را دوست دارد و آنرا استایه انیزی پرستش دانند و همواره از عنبر و عود و شکر و آئینه شهای پستان و فراهم آورده گیتی خداوند قدسی مثل عطر گزین با و در زرین و سیمین و گنج که بگوینا گون پیکر بر سازند بخور کنند گلهای بویا خرمین خرمین بر آمانی از گل روغن بر سازند و بدن و موی سر بر و بر اندایند و تساهل لکترین آئینها فراهم شد بگزارش چندی سخن را رنگ و بوداده آمد سفتو که نفع سیم و نون خفی و ضم نامی فوقانی و سکون و او و کاف و های خفی یک و نیم توپچه زیاد و یک توپچه چوده و دو باشد روغن صندل و ووشیشه کلاب بکار رود و با اندیش تن نهجیت افزاید اگر گنجستج همزه و سکون را و فتح کاف فارسی و جیم و های مکتوب یکسیر ربع کم صندل و دو توپچه اگر دیدد سه توپچه چوده و

در وقت بامداد
در وقت نهار
در وقت شام
در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت غم
در وقت شادی
در وقت خشم
در وقت ترس
در وقت امید
در وقت ناامیدی
در وقت تنهایی
در وقت اجتماع
در وقت جدایی
در وقت سلام
در وقت وداع
در وقت عذرخواهی
در وقت تشکر
در وقت توبه
در وقت دعا
در وقت نیایش
در وقت استغاثه
در وقت استعاذه
در وقت استعاذت
در وقت استعاذت
در وقت استعاذت
در وقت استعاذت

در وقت بامداد
در وقت نهار
در وقت شام
در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت غم
در وقت شادی
در وقت خشم
در وقت ترس
در وقت امید
در وقت ناامیدی
در وقت تنهایی
در وقت اجتماع
در وقت جدایی
در وقت سلام
در وقت وداع
در وقت عذرخواهی
در وقت تشکر
در وقت توبه
در وقت دعا
در وقت نیایش
در وقت استغاثه
در وقت استعاذه
در وقت استعاذت
در وقت استعاذت
در وقت استعاذت
در وقت استعاذت

یک یک تو لچه پنج بنفشه و گیمه یکسره محمول کاف فارسی و سکون مای تخطانی و با فتح لام و
های مکتوب تخم گیمه است و نیم باشد کاف و یازده شیش گلاب بکار رود و در تابستان
بدون آب و اندامید گلکامه بنیم کاف فارسی و سکون لام و کاف الف فتح میم و با
مکتوب یک تو لچه بنفشه نیم لادن و دو گزین مشک و چهار گزیده عود و وشت اگر
و هنر و مید کرده کرده در چینی طبقه بابر گزاند یک سیر گل سرخ را شیره گرفته بدان آمیزند
و در تابش آفتاب خشک گردانند و شامگاه با گلاب و عرق بهار تر کرده بر سنگ سماق
در سه آنقدر بسایند چون ده روز بدین منط بگذرد بشیره بهار باز پنج آیمخته خشک سازند و با
درین سبب در لختی شیره ریجان سیاه که آنرا ناز بوی سیاه میگویند آمیزش دهند و لختی از آن
در آنگه بکار آید روح افزای سیر عود و یک سیر و چهار یک صندل و همین اندازه
لادن سه و نیم تو لچه هر کدام از اگر و لوبان و دوهوب بچیت از کشمیر آورند و سبب تو لچه
سرخ بنفشه و دو تو لچه اشده بهندی زبان چهل گیمه گوند ففتح جیم فارسی و های خفی و کسر را
و سکون مای تخطانی و فتح لام و های مکتوب بنجنگی همه نبات را بقوام آورده بر آمیزند
و چهار شیش گلاب بنجج رو و قمر صهار سازند و مجربا برافروزدند بس گزین باشد و و پینه
بنیم محمول هجره و سکون و او و های فارسی و فتح تایی فوقانی و نون و های مکتوب
دست شویست عطر افزای سیر بادکم لادن و یک و نیم سیر و پنچ بام عود و همین دست در
بهار باز پنج یک و نیم سیر پوست آن و یک سیر و ده دام صندل و یک سیر و پنچ بام ^{طبیعی} سبب
که اهل هند چهل گیمه گوند ففتح جیم فارسی و های خفی و سکون مای بهندی و همین قدر اشده
وسی و وشت و نیم تو لچه مشک و نیم سیر و چهار تو لچه برگ ماچه و سی و شش تو لچه سبب
و یازده تو لچه سعد که بهندی موه گوند بنیم محمول میم و سکون و او و تایی فوقانی

و بای خفی و چیدام بنفشه و یک تولچه و دو ماشه و دوپ و یک ونیم تولچه انگلی یکسره و
 فتح کاف و سکون بون و کسر کاف و سکون بای تحتانی کیا هیت خاص و همین قدر
 زرباد که کچر خوانند و یک تولچه و دو ماشه و بون و شش شیشه گلاب و پنج شیشه عرق سبک
 رود و همه را کوفته و بخته با بش نرم و گلاب بزند چون تری کم گردد و فرود آورده خشک سازند
 بحمیر مایه و چهار دام صندل و پنج بنفشه یک سنبل الطیب و نیم و الک سه مشک
 خطائی چهار تولچه لادن و دو نیم دام بهار نارنج هفت و نیم و کوفته و بخته و شیشه گلاب
 با بش نرم بخته و سایه خشک گردانند و کشته بخت و چهار تولچه عود و شش شش لادن و بون
 و صندل چهار چهار اگر و دوپ و دو و این بنفشه و مشک یک استنه و پنجاه تولچه
 نبات و دو شیشه گلاب با بش نرم بخته قرص بر بندند و رسو خلق عطر افزاید و روح
 افزاید و بخور یک یک سیر عود و صندل و چهار یک سیر لادن و دو تولچه مشک و پنج اگر و
 دو سیر نبات و یک شیشه گلاب با بش نرم کم میسرش دهند فیتله پنج سیر عود و بختاد و
 دو تولچه صندل و بست و پنج هر کدام از اگر و لادن و بست و پنج بنفشه و ده لوبان و سه
 نبات همه را بخته با و شیشه گلاب فیتله سازند با جات یک سیر عود و پنج تولچه لادن
 و دو و مشک و صندل و یک لوبان و نیم کافور و چو و آساجی کاند و بحمیر اگر یک سیر
 ربع کم صندل و بست و شش تولچه اگر و دو و تولچه و هشت ماشه مشک سایه
 در سایه خشک سازند و بکار برند عسول سی و پنج تولچه صندل و هفده کنول
 و یک یک از مشک و چو و دو و ماشه از کافور و میراب و شیشه گلاب بخت
 بر سازند

بکسر بون و شش
 بنفشه آلوده است
 و زرد آلوده است
 که در آنجا بخت
 خشک کرده باشند
 و در آیین اگر
 نام کمی نوشته
 سیر عود و لوبان
 و صندل و لادن

در مشک و نبات و گلاب
 قرص بسیر و گلاب سازند
 در رسو خلق و سیر
 فویش و ده ۱۲
 بغایت لطافت

نوشبونا

نام	قیمت	نام	قیمت	نام	قیمت
عنبه شرب	تولد از یک متر تاسه	صندل	منی از دو روپیه پنجاه پنچ	۲۶ رر	۵۵۰
زباد	از یک نیم روپیه تا یک مهر	نافه مشک	سیری از سه متر تا دوازده	۱۰۸	۱۰۸
مشک	از یک روپیه تا چهار روپیه	کلینک	منی از دو قاجیل روپیه	۲۶ رر	۵۵۰
عود	سیری از ده روپیه تا پنج	سلارس	سیری از سه تا پنج روپیه	۱۰۸	۱۰۸
کوره	تولد از سه روپیه تا پنج	عنبه لادن	از یک و نیم روپیه تا چهار	۱۰۸	۱۰۸
کافور بنی	از سه روپیه تا ده	کافور بنی	از یک روپیه تا دو	۱۰۸	۱۰۸
مید	از یک تاسه روپیه	چووه	تولد از نیم روپیه تا یک روپیه	۱۰۸	۱۰۸
زعفران	سیری از دو روپیه تا ده	عرق بید	شیشه از یک روپیه تا چهار	۱۰۸	۱۰۸
زعفران	از یک مهر تاسه	کلاب	شیشه از نیم تا یک روپیه	۱۰۸	۱۰۸
زعفران	از هشت روپیه تا ده	عرق فتنه	از یک تاسه روپیه	۱۰۸	۱۰۸

در این جدول هم
مقدار قیمتین
وزن و اندازه و گانه
و از این جدول گانه
از هر یک کتاب
جدا شده و به
از روی گانه
بر این قسم
سید

تیمه خوشبوها

نام	قیمت	قیمت	نام	قیمت	نام
عرق ببا	از یک تا پنج روپیه	عمده تا ص	دو الک	از سه دانه تا چهار	ابراک
عرق جنبلی	از شش روپیه تا بیست	۲ تا ۴	اکسک
نیم نغشته	سیری از نیم روپیه تا یک	۸ تا ۱۰	زرباد
انفطار لطیف	از یک روپیه و نیم تا دو	۱۰ تا ۱۲	اشسته
سکنده کوکلا	از ده تا سیزده	۱۵ تا ۱۷	سعدی
لوبان انز کرد	توله از یک روپیه تا یک و نیم	۱۰ تا ۱۲
لوبان بگر	سیری از یک روپیه و نیم تا دو	۱۰ تا ۱۲
برگ کنگر	از نیم روپیه تا یک	۸ تا ۱۰
الک	از ربع تا نیم روپیه	۳ تا ۴

گلهای خوشبو

نام	اعراب	رنگ	موسم
سیرتی	بکر محمول و سکون با تخی فانی و واکتسری فانی و سکون بای تختانی	نباتی	همه سال سفید و اوایل بهار و آخر تابستان و خرداد و اردیبهشت
چنبید	بفتح جیم نون خفی و کسر محمول با و سکون بای تختانی و کسر سکون بای تختانی	سفید و زرد و کبود	بهارش و برخی زمستان
رایسیل	براء الف و کسر بای تختانی و کسر محمول با و سکون بای تختانی و لام	سفید قرمز	اوایل بهار و آخر تابستان
موناگرا	بضم محمول میم و سکون و او و نون خفی و فتح کام فارسی و را	سفید	تابستان
چنبید	بفتح جیم فارسی و نون خفی و فتح بای فارسی و های مکتوب	زرد	همه سال سفید و در جوت و جل و خرداد و اردیبهشت
کیتک	بکر محمول کاف سکون بای تختانی و ضم فانی و کسر فانی و کسر سکون بای تختانی	سفید	تابستان
کیوژره	بکر محمول کاف سکون بای تختانی و فتح و او و و های مکتوب	همچنان	از اسد تا آخر میزان
چلته	بفتح جیم فارسی و سکون لام و فتح تایی و فو فانی و های مکتوب	سفید	زمستان
گللال	بضم کاف فارسی و لام و الف و سکون لام	سفید	بهار
تبیح گللال	بفتح تایی و فو فانی و سکون سین و کسر با و سکون بای تختانی و های حلی و ضم کاف فارسی و لام و الف و سکون لام دوم	نباتی	بهارش
بجولسری	بضم محمول با و خفی و سکون او و لام و فتح سین و کسر سکون بای تختانی	برگهاریزه و سفید	تابستان

تیمه جدول گلهای خوشبو

نام	اعراب	رنگ	موسم
سنگار دار	بکسر سیرینجین خفی و کان فارسی و الف سکون او و او سکون را	سفید و سرخ زرد	تابستان
کوزه	بضم کان و سکون و او و فتح زای منقوط و های مکتوب	سوسنی	بهار
پاؤل	ببای فارسی و الف و فتح و ال مهندی و سکون لام	سفید و زرد بیاضین باز	بارش
جوهی	بضم جیم و سکون و او و کسر او سکون یای تحتانی	نباتی	بهار
نواری	بکسر نون و و او و الف و کسر او سکون یای تحتانی	سفید	بهار
زنگس	• • • • •	سفید و زرد	بهار
گل شگوفه	• • • • •	بنفش	تابستان
گل کره	بفتح کان و سکون را و فتح نون و های مکتوب	سفید	بهار
کپوریل	بفتح کاف و ضم بای فارسی و سکون او و او سکون یای تحتانی و لام	سفید قرمز	آذرماش
گل عطر	• • • • •	بنفش	خریف
.	.	.	.

خوش رنگ

نام	اعراب	رنگ	موسم
گل آفتاب	سورج کھی "	زرد	بارش
گل کنول	بفتح کاف و نون ضعی و فتح واو و سکون لام	سفید و کبود	بارش
گدہل	بضم کاف فارسی و سکون ال ہندی و فتح ہا و سکون لام	سرخ و زرد و نارنجی	بارش
ریشہ بنی	بفتح را و تاء نو قافی و نون و فتح میم و نون ضعی و فتح جیم و کسر نون و سکون یا سے تختا نے	سرخ تیشہ	ہمیشگی
گیو	کسر مجہول کاف و سکون بای تخیانی و ضم سین و سکون واو	سرخ و تیشہ	تابستان
جسٹری	• • • • •	زرد و نارنجی و کاف	ہار
کتیر	بفتح کاف و کسر مجہول نون و سکون بای تخیانی و را	سرخ و سفید	ہار
کدم	بفتح کاف و وال و سکون میم	سرخ و زرد و سفید و زرد	ہار
ناگ گیسر	ہن و وال و سکون کاف فارسی و کسر مجہول کاف و سکون بای تخیانی و فتح سین و سکون راسی مہلہ	سفید و زرد و مہلہ	ہار
سیرن	بضم سین و سکون را و فتح بای فارسی و سکون نون	سفید و بیاض و خطہاے زرد و زرد	بارش

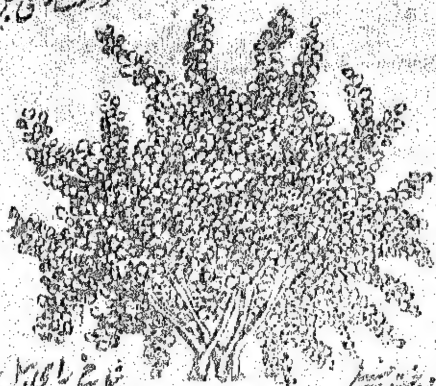
تتمه جدول خوشترنگ

نام	اعراب	رنگ	موسم
سکه پندی	کسر سین و سکون بای تتهانی و فتح کاف و دای سپهان و لون خنی و کسر دال هندی و سکون بای تتهانی	سفید و زرد سرخ و سبز و پروان سرخ	بهار
گل کرند	بفتح کاف و سکون و او و لون خنی و فتح دال و تتهانی	سفید	بارش
دوپه پایا	بضم دال و سکون و او و فتح بای و تتهانی و سکون با و کسر او یا تتهانی و الف	سرخ و سفید سبز و سفید	همیشه
سبون چنپا	بضم با و بای خنی و سکون و او و لون و فتح جیم فارسی و لون و با و زرد و تتهانی	سرخ و سفید سبز و سفید	زمستان
سدرسن	بضم سین و فتح دال و سکون او و فتح سین و سکون لون	زرد	بارش
سینبل	کسر محمول سین سکون بای تتهانی و لون خنی و فتح با و سکون لام	سرخ تیره	بهار
رتن مالا	بفتح را و قای فوقانی و سکون نون و نیم الف لام الف	زرد	بهار
سبون زرد	بضم سین سکون او و لون و فتح زای و سکون او دال	زرد	بهار
گل مالتی	بیم و الف سکون لام و کسر نای فوقانی و سکون بای تتهانی	سبز	بارش
کرن پهل	بفتح کاف و سکون را و لون و ضم با و فارسی بای خنی و سکون لام	زرد و سبز	بهار

تتمہ جدول خوش رنگ

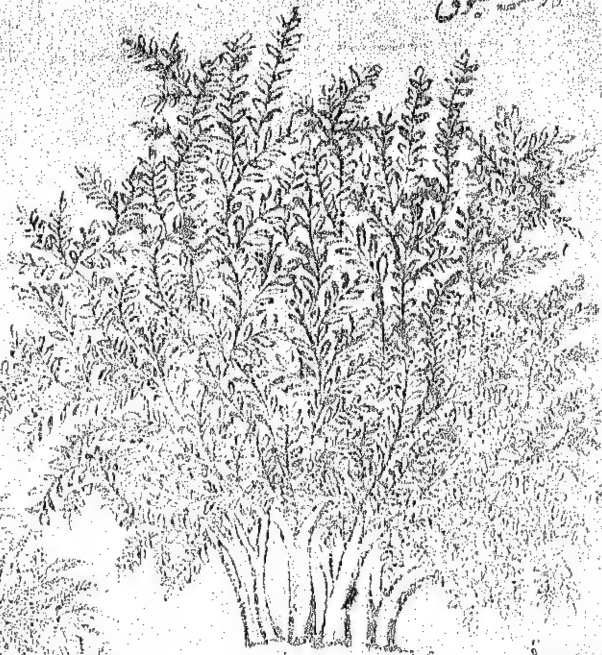
نام	اعراب	رنگ	موسم
گل خنا	❖ ❖ ❖ ❖ ❖	سفید و سرخ و زرد	بارش
کریل	بفتح کاف و کسر او سکون بای تھانے و لام	سرخ و ہم سفید	بہار
جیت	بفتح جیم و سکون بای تھانی و تاءے نو تانے	درون زرد برون اسخ سیاچی مائل	بارش
چنبیلہ	بفتح جیم فارسی نون حقی و فتح بای فارسی و لام و بای کتبہ	سفید	بہار
لاہی	لام و الف و کسر ہاد سکون یاے تھانے	زرد	درخت
دہشت	بفتح دال و بای غنی و فتح فون و نون پھسان و فتح تاءے نو تانے و سکون را	لسان گل نیلوفر	آخر بارش
ککلائی	بفتح کاف و نون و کاف فارسی و لام و الف و کسر یاے تھانے اول و سکون ثانے	سرخ و ہم زرد	بارش
سرس	کبہ سین و سکون را و سین	سبز مائل بز دے	بہار
سن	بفتح سین و سکون نون	زرد	بارش
❖	❖ ❖ ❖ ❖ ❖	❖	❖

دخت مای بیل

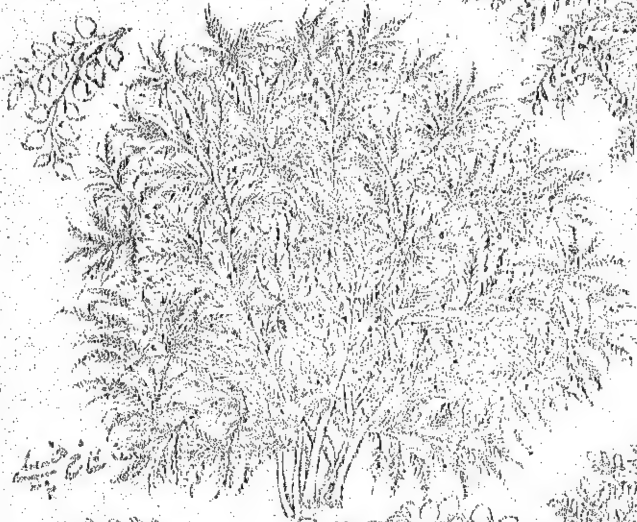


شاخ مای بیل

دخت سیونی



شاخ سیونی



دخت شاخ

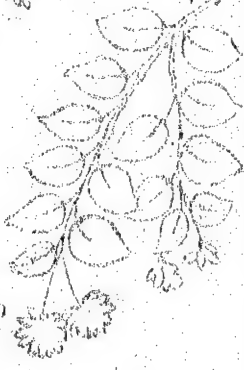
دخت ماکا



دخت ماکا

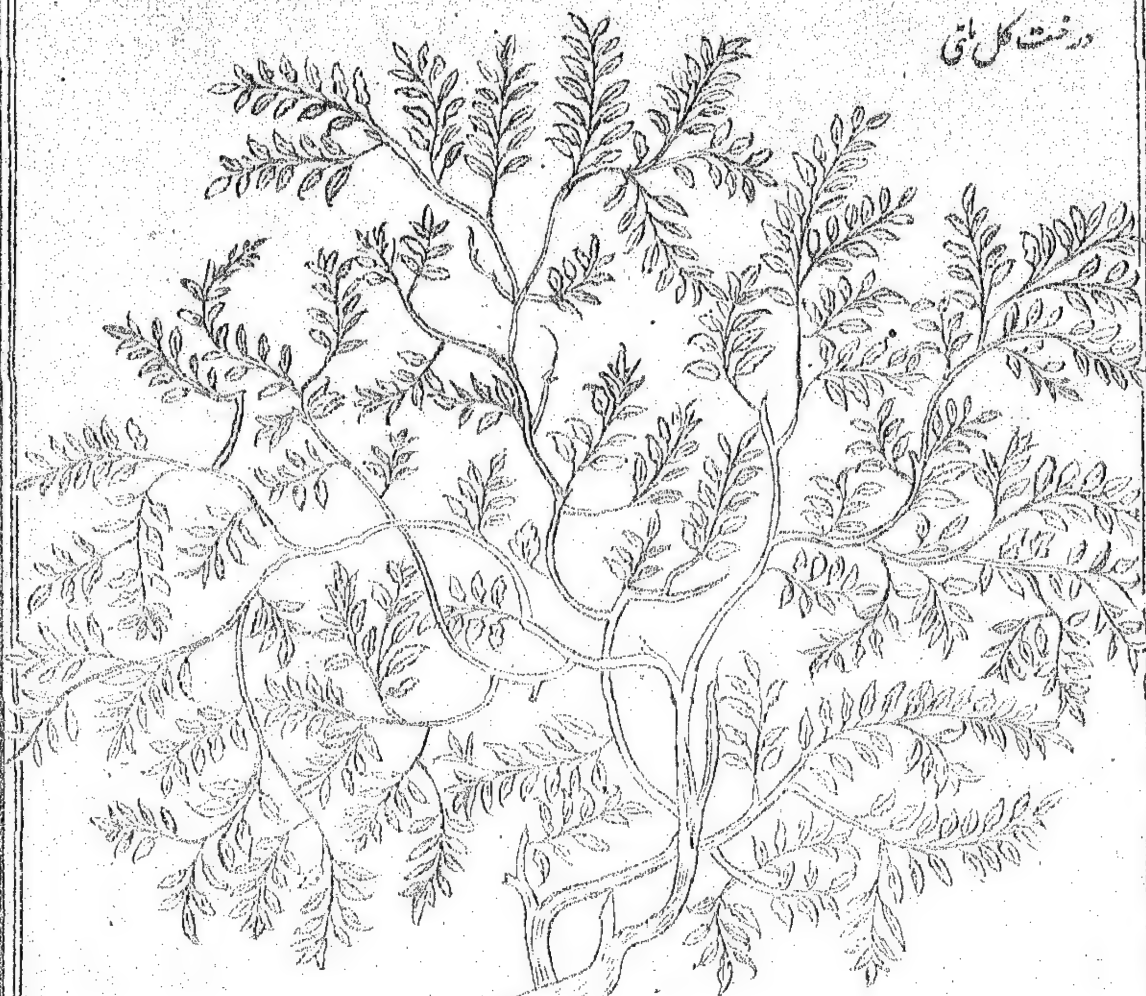


شاخ ماکا



شاخ ماکا

درخت کل باقی



شاخ کل باقی



کرچول



آئین پیدایش خوشبوها

عنبر برخی بر آنند که بقعر دریا رود و جانداران آبی بر جوزند و از سیری برگردانند
و بسیاری بر آنکه ماهی بخورد و بمیرد و از شکم او بردارند و چندی سرگین دریائی گاو که آنرا
سارا گویند و جوفی کف دریا اندیشند و جمعی را رامی آنکه از کوسا خیزد و تراوش کند و
گره‌های صمغ دریائی درخت برگه دارند و تختی موم انگارند و گارنده شکر فنامه را ظن بدن
نزدیک تر گویند و برخی گویند فراوان نگین پدید آید چند آنکه روانه گردد و بدینا پیوندد
مومها بر فراز آید و بتابش خشکی پذیرد و از آنجا که خورشش منوران رستنیهای خوشبو
عطر افزاید و برخی زنبور درو یافته اند و گردیده پورسینا آست که چشمه در قعر دریا جوید
عنبر از آن تراود و موج خیز بسا حل اندازد و تازگی تر میاشد و از تابش آفتاب خشک
میگردد و گوناگون نگین می پذیرد از گستر سفید و از بیشتر سیاه و از میان فستقی و زرد و کوب
آن استهب فراوان چرب قورقو باشد چون بشکنند سفید زردی آمیز پدید آید
سفید و سبک و ست گزیده تر سپیس فستقی پس از آن زرد که آنرا ششاشی گویند
زبون ترین سیاه فامی که از لبس افروختگی بسوزد و باز گانان آرزند موم و مندل و لاد
و جز آن بر اینند و هر کس بدان پی بندد و مندل عنبر است از شکم ماهی مرده گیرند کم بود
روی ست و لادن را نیز عنبر گویند و پیدایش آن از دختی ست در حدود قبرس قیسیس
یا منتوس نام بربر گهای او رطوبتی می نشیند چون بر بچه چالش نماید و موی ران
سم او بدان برالاید و خشک گردد و موی آلود را بهتر انگارند و بسیاری نزدیک بود و بو
خوش بود و بوی سم آلود را زبون تر نهند و برخی ریسانهها بران دخت رسانند آنچه
مید آید و فراهم آرند و با بوی جوش داده صاف کنند و قهر صها بر بندند کافور بزرگ

مندل
بزرگ مندل
عمود خاست

و بعضی گویند که
در زمین نهان
که با بوی دیرینه

درختیت در کوستان دریای هند و چین که صد سوار و افزون سایه نشین گردند در تنه
 و شاخ آن پدید آید گویند تابستان فراوان بار بجهت سردی در و درینجا و ازین بر
 به تیر نشانند گردانند و در زمستان کام دل بگیرند و برخی چنان برگزارند که بگردان یوز
 باشند و از دوستی که جدا گردند و از درون چوب نمک ریزه مانند بر آید و از بیرون صمغ آسما
 و گاه از درخت روانه گردد و پس از چند گاه بریند در سالی که زمین لرزه و آسمانی خروش
 افزون باشد بیشتر پدید آید گوناگون شود بهترین آن ریاحی و قیصوری بهمان کیفیت که
 و نام گرفته تخت فراتر و آبی ریاح نام در موضع قیصور در جزیره سر اندپ یافت برخه
 نامها چنان برگوید که سفید برون آساست و نگارنده شکر قناره که بدست خویش از چوب
 بر آورد بدین سبب بود لیکن این سبط را گوید سرخ تابناکست ^{Crystallization} تصفیه سفید گرد و بهمانا که قسمتی
 چنین باشد و او در همه اقسام شکر تر و سفید تر و تنگتر و صاف تر و بزرگتر بود و از آن پس
 قرقوی و آن غلیظ تیره گوشت و پس از و کوکب گندم گون و قزو درین همه بالوس چوب
 ریزه آمیخته باشد هر گونه تصفیه صفا پذیرد و سفید گردد و در برخی نامها چنان نگاشته اند
 که آنچه از درخت بگیرند جو دانه و بهیم سنی گویند و جو یا گرد فلفل با سیرج دانه با او دارند تا کمی
 پذیرد و یونانی او را سرد و رسوم پایه انگارند و هندی کرم دانند و آنچه از زرباد با میزش
 دیگر چیز را بر سازند چینی گویند کافور شست نه زرباد سفید خوب سائیده بهترش دفع گاو یا
 گاو میش بر آمیزند و چهارم روزه بازه دفع آمیزش و هند و چندان دست برزند که کف
 بر فراز آید آنرا برستانند و بختی کافور در و اندازند و بختی انداخته یکچند و انبار غله باز گذارند
 و گاه سنگ سفید را نیک بسایند و در ده دم و درم موسم و نیم درم روغن بنفشه یا سیرج کل
 بکار رود و سخت موسم ابار روغن سبوح شاند و بدان سوده خیر گردانند و در و سنگ قرا داشته

سنگ بوز جادو
 شکاری کوچک
 از پلنگ دانا
 بهندی حیوانات
 آب

سنگ سره
 سنگ سره
 جید و بهر
 ادیت

سنگ خضبه
 حای صلیح
 و تشنگان
 لخت چوبین
 سیر و در
 دران

درین همیشه بپوشی آب رسد و بر فراز آن از پا چکد شتی نرم نرم آتش افزونند و اگر شعله بزنند
 آب فرو نشاندند خود بر او نشویند و بر آید و چکیده بر فراز آب ایستد برگرفته خیزد با آب و گلاب
 بر نشویند و در زوگی زوده شود و هر چند پیش بر نشویند و کهن شود و خوشبو تر گردد و قیام بود
 و برخی کارگاهان بصفت سفید گردانند و در سیری آن دو توپچه تا پانزده بر آید و برخی آن را خوشبو
 و بادام و جز آن بر آمیزند و زیان دیگران اندیشند صندل بهندی چندین گویند
 بفتح جیم فارسی و نون و فتح دال و نون و ختیت در چین و چین و دولت جاوید آوریند
 و سر بنشد بر سه قسم باشد سفید و زرد و سبز که در سبزه راس و تر از سفید دانند و جوی سفید
 و خشکی سفید بیشتر است از سبزه و سبزه خشک تر است از زرد و بهترین آن زرد و جرب آنرا
 مقاصری گویند سائیده بدن اندایند و عشرت اندوزند و بد دیگر و شمعانی بکار رود
 سلاکس تازی زبان میوه گویند صمغ و ختیت رومی بر جوشانند صافی را میسازند
 گویند و جز آنرا میوه یا بیه و گزیده تر آنکه بی صفت روانه بود و زرد رنگ باشد گلبنگ
 و ختیت گران وزن جوهر دار از جزیره باز آورند و برخی عود خام پندارند سائیده آویخته
 تیره بود و خوشبو با بر آمیزند و از سبزه نیز پندارند اما گیسو ختیت مانند و لیکن بدن
 گرانی نباشد و جوهر دار نبود و سائیده او سفید برخی آنرا لبان صمغی است خوشبو از بندر
 جاوه آورند برخی آنرا میوه یا بیه دانند و در تابش آتش سان کافور و پودر لبانی که در خاک
 کند و ریائی گویند صمغی است از زمین خیزد و خوشبو نباشد قطار لطیف بهندی زبان
 نکه گویند بفتح نون و سکون کاف و های خمی و بفارسی ناخن بویا صندل و کاس از وخت
 خانه جانوری فراهم آید و از خرش سبیل بوی خوش برگیرد و بزرگ دریای هند پیدا آید
 و در دریای مصر و بحرین نیز باشد و آن بهترین دانند و در قلعه میسرا پیش کمر و برنج

قلنجی را گردیده آشکارند برهنه زرد گرم سازند و طاعتی آن تابش آتش دارند و باید
 بنوشند و آینه زد مسکده که کلا بخت است در هندوستان بسیار شود و در هندو با یکدیگر
 تختی ازین دوستان برگرداند برنی نیرنگی گلهای بنویسد پیوستی در یک گل سنخ ماندن
 خرد و میان آن زردین خورده و برگ او از چهار تاشش در جرات و در کن فراوان چینی
 دو گونه باشد راستی چینی پنج شش برگی بود و از برون سرخی گاهی چینی برگی ریزه تر و با
 سنخ چینی بوی یک و نیم گری و دو گری بر روی زمین افتاده باشد و فروزان شانهها
 در از وین شود و یکبار گل کند رای پیل یا سن گوناگون یک توی و افزون شود
 پنج توی بسیار باشد چنانچه هر تو را گلی توان بر ساخت و بخت آن تا یک گز باشد و برگ
 ایها قدری نرم تر و خرد تر و موثر برای پیل ماندن بزرگتر و برگها از صد افزون در بو
 بدان پایه نرسد و تنه او بزرگ و ختی شود چنانچه مخروطی پیکر است بد زنی گشت ده برگ
 و افزون شود و بر تو و خورده دارد و ختش خوش اذام بود و برگ و تنه او بسان چارم خور
 هفت ساله گل و در کشکی صندری پیکر بلندی چهار یک گز برگها دوازده و افزون بوش
 طایم و خوش آینه و تنه او شش هفت ساله گل و در کیو ده بد و ماند لیکن دو برابر آن
 شود و برگها خار دار چون تنه نگاه یکجا نیست همه برابر بود و میان شاخچه است و در رنگ
 و بی بوی نباشد و گل پس از شکلی نیر و یا باشد و لبها سها باز دارند و بوی او دیر پائینه و خشت
 آن چهار گری بلندی برگها جوی آسمان ختی در از تر سه پلو و در هر سه خار و چهار ساله
 گل و در هر سال در پنج آن نو تو خاک ریزند در دکن و جرات و مالوه و بهار بسیار باشد چنانچه
 بزرگ لاله ماند و هر برگی شش برگ بالایی بنر و شش دیگر تختی بنر و برنی سنخ و چنانچه
 نیل شش دیگر سفید و در میان چون گل همیشه بهار تا دویست برگ ریزه زرد بود و در آن

لایق توالتی در بریده چنانچه توالتی در بریده است

سرخ تکه و پس از جدا کردن پنج شش روز تر و تازه ماند و در بوی بنفشه نزدیک و چون
 پخته شده شود آنرا بپزند و بخورند و نقش مثل درخت انار و برگش برگ لیمو ماند هفت ساله
 گل در شبیج کلال فراوان بوی خوش دهد و برگ آن خجرا آسا بوته آرد و گزنی می چنان
 گل دهد از و سجه سازند و بکفته شاداب باشد بجهو لسمی ریزه تر از یاسمین و برگ او
 کنگره دارد خشکی بویا تر درخت بسان چارمنغز ده ساله گل دهد سنگار بهار و فصل بکیر پنج
 ساق خورده او چون دانه خشخاش خفت چون انار و برگ شفتالو آسپنج ساله گل دهد
 کوزه در پیکر گل سرخ آسا و بوته بزرگ تر و برگ بدانسان پنج برگی و صد برگی شود و میان
 زمین حوضه عجمی مایه از و بر سازند و گلاب بر کشند پا اول پنج شش برگ دراز دارد آب
 نیک فزه و خوشبو گرداند بسیاری با گل آمیخته نگاهدارند و هنگام نیافت در آب اندازند برگ
 و درخت چارمنغز آسا و دوازده ساله گل دهد جوهری برگها ریزه دارد و بیکاره او بدخشی پیچید
 و سه ساله گل دهد نو آرمی بسان رای سیل یک تو بوته و برگ او بزرگتر از و چندان
 بشکفتد که برگ و شاخ را فرو پوشد کیسا که گل دهد کپور سیل پنج برگه و بگل زعفران مانند
 دولت جاوید طراز از فنگ آرد و نیک گل زعفران او اول اردی بهشت ماه تخم در زمین
 خاص شد کار کرده نرم ساخته بریز خاک کنند و آب باران پرورش یابد پیاز است برگ
 پیاز آمیزه وسط آبان ماه گل کند شاخ آن مقدار ربع گز باشد و بدگر گونگی نیروی زمین
 و حصه آن برون شود و برگ بر سر آن گل نقش بندد و آن شش برگ ریش ریشه
 بود نخست سه برگ بنفش در غایت شادابی سه برگ ماند آنرا اگر در گرفته و در میان این
 برگ سه ریشه نرود و آنها سه ریشه سرخ را فرو گرفته زعفران عبارت ازین آخرین ریشه است
 زمین ریشه هار بجلیه در آمینند و زمان پیش هر روز مردم نبرد آردوی زعفران را از برگ

وریشده جدا ساختی و دست پنج نمک راوی و هر که دوپیل میساخت دوپیل نمک میگرفت
 و از زمان غازی خان چک رسم آن شد که یازده ترک گل پاک سازان سپیدی یک ترک
 راست فرد پاک ساختن اعتبار کرده آوده ترک باقی دو سیر اکبر شاهی زعفران خالص شک
 کرده گرفتنی خلاصه آنکه از دوسن اکبر شاهی گل زعفران دو سیر زعفران خالص سندی گیتی خد
 بارتوم که بشیر رفت این را در ساخت فراوان آسایش پیدا کند یکبار تخم بر زمین نشاند
 و شش سال گل دهد لیکن زمین را هر سال نرم سازند و سال اول اندک اندک دهد و دوم
 سال کمال رسد و چون شش بگذرد اگر آن پاییز از زمین بر آرد نگذرد شود تا گیز آرد
 جای دیگر کشت و کار نمایند پنج سال دیگر این زمین را باز گذارند و بیشتر موضع ببنور از
 توابع مزاج شود و آوده کرده تخمینا شش نگاه اوختی دیر گنه پرس پور نزدیک اندر گل
 از جانب کمرج مقدار یک گره کشت و کار کنند آفتابی گردد و پهن بزرگ دیر برگ و پهن
 بخورشید نکر و بوته اوقاسه گزیال کنول و دو گونه بود بهنگام تابش خورشید و الا بشکند و
 بهر سو که خورشید کند و بدان صوب آرد و بشام غنچه گردد و بشقاوت ماند لیکن سرخی او سفیدی
 مائل و برگهای او کمتر کشت نباشد و در و نه آوز و ریشها و دمیان آن بر اگست مخروطی
 شکل که قاعده آن بالا باشد و در آن تخمها که میوه اوست پیدا آید و دیگری چهار برگ که پدید
 در فروغ ماه به انسان بکشاید و برگ و لیکن نه بر بند و جعفری گرد خوشناست بالیده تر از صبر
 پنج برگی و صد برگی شود و صد برگ اوقاد و ماه تر و تازه و در خورش برابر قامت آدمی و برگها
 سنان برگ بید لیکن کنگره دارد و ماه گل دهد که گل چون لاله خوشنا شود و برگ و بوته
 دو گونی و افزون و برگش قوت آساده و سا که گل دهد رتن منجی چهار برگی خرد تر از این
 درخت و برگ را می بل آساده و سا که گل دهد گیسو پنج برگی هر یک بناخن شیر مانند زبانه زردی

لایع
 بای فادرس
 تحف پور
 که در آن فوسر
 فاند و پندین
 پیر
 مح
 فنی تحقیقین
 پنج
 شص
 بیان

در میان درخت او بس بزرگ باشد و صحرای بشفقت و جهان را جامی آتش در گیرد و گستره
 شگفته ماند و خوش میدارد و گونه باشد یکی گل سرخ دهد دیگری سفید لیکن زهر گیاه هر که بر سر
 دارد با ویزه در افتد بیشتر پنج برگ شود شاخها پر گل و دگر و افزون مالیکیا که گل در گل
 تنامد مانند برگ و درخت لبان چار مغز ناک کیم چون گل سرخ پنج برگ و زهره و در برگ و در
 چار مغز آسمان هفت ساله گل و در سر نیکل کجند مانند در میان زرد و خوزه بوته او بجهان ماند و بر
 به سید سری که مندی چنبلی آسافرد و در دو ساله گل و در چار چهار برگی بشکل افغان هر بوته
 رنگارنگ بشکند و و پیر یا گرد و در نزدیک همیشه بهار در نیمه و بشکند بوته او تا و در گری
 بجهون چینیانو فر آسافرد و پنج برگ ساق درست دارد و در زمینی که سیل فرو شیند
 بر آید و از آن جزیک بنود سدر سن با اندازه رای بیل و درون در و ریشها و بوته آن
 چون سوسن سنبلی پنج برگی درازی هر یک ده انگشت و پهناسه رتن مال اگر خود آب
 آنرا جو شانه بازاک و معصر آمیزند و پارچه بدان رنگین سازند سرخ پایدار شود و در خون
 و کجند سرخ او جوشن دهند و مرغوانی کرده رنگین سازند سولن زرد یا سیمین آسانتی
 بزرگتر پنج شش برگ بوته لبان چنبلی دو ساله گل و در مالیتی چنبلی آسانتی خرد و در و نه
 در های خشناش مانند دو ساله کما بیش گل در کریل سه برگی خرد و از آن بشکند و بیش
 نشاط و در گیرد و جو شانه بر خورند و آچار نیز سازند جیت نهال و بلند و خشی شود و برگ
 تمر بندی چنبله کلدسته و اریست برگ درخت او لبان چار مغز دو ساله گل کند چون
 پوست درخت در آب جو شاند سرخ شود و بیشتر مکهسار بود و چوب و چون شمع برافروزد
 لاهی بوته یک و نیم گزی از شاخهای آن پیش از گل کردن نان خوش بر سازند و شتر
 از خوردن او فریاد است گردد و در و نده لبان جوی باشد و همسر نیلوفر آسافرن جو شنا

و بیاره دار سرس چون ریشی نخ ریشه دار بود و تباغه ماند از دور بوی خوش برده اگر چه
 بدخت پیل و بر نیایشگری نمایند لیکن درخت او را باد شاه درختان گویند پس بزرگ شود
 و بعمارت کار رود و آن درون تنه او سیاه چوبی براید و تیشه بدو کار کند گنگلای پنج برگه
 هر یکی بدراز می چهار انگشت زیبا چهره باشد و بر هر شاخ خبر یکی نشکفته هین گلدسته و از شکفته
 برگ نهال آن بسان چار و از پوست نهال در میان بر تابند و پس استوار بود و نوعی
 چون گل منبه شود و آنرا بٹ سن گویند و پیمان او پس نرم شود و گزاریش گل های این مز
 آنگاه از من ناشناس پس و شوارختی برای آگهی بر نوشت گل های ایرانی و لوزانی از گل
 سرخ و زرد و بنفشه و یا سمن کبود و سوسن و ریحان و رعنای زیبا و شقائق و تاج خروس
 و قلعه و نافران و ظمی و جز آن بسیار شود و با عنایه چین زار با جا بجا چهره افروز بیش
 در هر بستانها در هم می گشتند از آن باز که قدوم فردوس مکانی میزد و ستار افروز افروز
 حیابان بندی و طرح آرائی پدید آمد و عمارت های دلکش و آبشار های سامعه افروز دیده
 آفاق رنگبخت آورد و گزاریش درختان این دیار که از گل و میوه و شکوفه و برگ و بیخ و
 جز آن غذا و دوا بود و از شماره بیرون سندی نامها چنان نگاشتند اند اگر از هر گونه برگی
 برگ زنده میزد و بار فراهم آید چرخ یکما شده باشد و شاتزده ماشه یک کرگ بفتح کاف و
 سکون را و فتح کاف فارسی و چهار کرگ را یک پل بفتح بای فارسی و لام و صدیل یک
 و بنم نامی فوقانی و لام و الف و بیت تلاک بار شود و چون بسنگ روزگار بر بختند
 نمودشش من بر آید و نیز بر گزارند پانیدگی درخت زرد و گهر می کم و از ده هزار سال افزون
 بنود و بکندی از هزار چون و چیزی در نگزد گویند چون زندگانی درخت سپری شود و نفس
 یکی از ده چیز بپویند که آتش آب هوا زمین نبات جانوران و حاسه سه حاسه چهار حاسه پنج

سلام
 نام دو جیم
 تازی و تانی
 چهل و ناک
 مفتوح بخت
 نندگی کیم
 ثلث که چپ
 کرده است به

Wardrobe and	آئین کرک راق خانه و توشک خانه	Stores for mattress
	<p>از توجیه گیتی خداوند گوناگون قماش چهره برافروخت و ایرانی و فرنگی و خطائی فراوانش و استادان کار پیر از و هنرمندان نادره آئین آمده هنگامه آموزش گرم ساختند در پناه حضور و شهر لاهور و اگره و فتح پور و احمد آباد و کجرات کار نامها پدید آمد بگوینا گوناگون تصویر و نقش و گره و شگرفت طرحها روانی گرفت و عالم نوردان کالاشناس شگفت افتادند در اندک زمانی شهر یارانش شپوره بر بنگلی پاسبان علمی و علی آن شناسائی اندوخت و اند قدر دانی نادره کاران رودیاب این مریز نیز آموختند اقسام شعر بافی و ابر شیم طراز بپایه و الار سیده آنچه در هر دیار با انجام رسد در کارخانه های حضور یافته شود و اگر گروه مردم زینت دوستی در گرفت و آرایش جشنها از اندازد برگزینت هر چه بر خرد و بیا فند یا پیش آید بشایستگی پاسبانی رود آنچه در آمدن پیشی در دور دیدن و بریدن و دوختن و پشیدن و بنشیندن پیشتر دارند و یکجا آمده را نگاه بر ارج افتد شناسندگان درست کار همواره هنگام نرخ گرم دارند و در گذشته و حال چشم بنیش بر کشایند در کمتر زمانی پایه دانی انبوهی آورد و از بهاء فرو آمد چنانچه دست بافت عینات نقشبند که صد مرتبش خریدی به بچا رسید و در فراوان جنس از دود سی و ده چهل برگزینت و از فراخی حوصله شهر یار هر گروه بآئین خویش پوشش بیارید و گرفت و گیرند و اگر کشان پس در از ناگزیر بخت آنچه گیتی خداوند پوشیدی نگار و مگو چیه بفتح تایی فوقانی هندی و کاف و سکون و او کسیر جم فارسی و فتح یایی تختانی و های مکتوب یک تایی جامه است هندی طرز و پیشین زمان چاک دهن و چپ بند بود گیتی خداوند کرد و دهن ساخت و بر بهت آورد و حق کرد کسر و هشت گره سر انجام یابد پنج و پا و کم گره از ان بند شود و فرساده و دخت تا یک پیر</p>	

در
 این
 کتاب
 از
 آثار
 حضرت
 میرزا
 محمد
 تقی
 خاکی
 است

سقا لاطی و درو پیه صوف یکینیم موم جامه نیم شلوار از گوناگون پارچه بر وزن یک تنی و دو
و بخینه و از سه گز و یازده گره و نیمه شش گره استر سه گز پنج گره یک شقال و ربع ابرشیم
نیم سیر مینیه و از نیم رو پیته تا چهار یک و هر کدام ازین پوشیدینا گوناگون باشد و در
چیره و فوطه و درو پیه بگفتار دنیا دگرارش گرانایه خلعتها که بچشنها در پوشند و بزرگان
روزگار را بچشش آن بلند پایگی شود و بقالب گفت در گنج برای خاصه هر فصل هزار
سرو پا از هر قسم بر سازند و صد و هشتاد و دو از ده بچه آماده دارند و از و از تنی بپوشند
بسیار دوست دارد و کار بند و خاصه شال و شکر فی اقبال آنکه خاصه پوشش قامت
هر دراز و کوتاه و خورد مناسب بدو که و به راجرت در گیر و گیتی خداوند پوششها را
نامی دیگر نهاده گوش را بتازه فروخی نوزادین ساخت جامه سرب گاتی بفتح سین
سکون را و با و کاف فارسی و الف و کسریای فوقانی و سکون بای تختانی یعنی پوشند
همه بدن از ار یا پیراهن نیم تنه تن زیب فوطه پت گت بفتح
بای فارسی و سکون تایی فوقانی و فتح کاف فارسی و سکون تایی فوقانی
برقع چتر گیت بکسر جم فارسی و سکون تایی فوقانی و فتح را و ضم کاف فارسی
و کسریای فارسی و فتح تایی فوقانی کلاه سیس سو بجا بکسرین و سکون بای تختانی
وسین و ضم سین و سکون و او و یا و بای حنفی و الف توی با و کسریای گهن بکسرین
و سکون بای تختانی و سین و فتح کاف فارسی و فتح نا و سکون نون چکا کت زیب
بفتح کاف و سکون تایی فوقانی و کسریای منقوط و سکون بای تختانی و یا شال
چرم نرم بای فارسی و سکون را و نیم و فتح نون و سکون را و نیم و کسریای
از پیشینه چرم گرم بفتح کاف فارسی و سکون را و نیم و کسریای و کسریای که در تبت

باقند و گزیده باشد کپور نور پایی افزا چرخ هر هفتین بسیاری اگر بزرگ و شمانا موز

آیین شال

شهر یار کارگاه چهار گونه بر ساخت طوس از پشم جانوریت بدین نام صل
از سیاه سفید و سرخی باز گوید لیکن سیاه افزون بر خنی سفید خالص نیز شود و سرخی و سرخی
و سرخی کم هشتاد و دو برای نمایش بدگر گونگی ببرند و گهی آن خدیو بر نگه آرست و گشت
سرخی نپذیرد سفید آنچه که آنرا طر حد از نیز گویند رنگین ذاتی رنگ پشم سفید یا سیاه
و بر سه گونه بافند سفید و سیاه آمیخته و خشتین در پاستانی زمان از سه چهار رنگ بافند
نشده گیتی خدیو گوناگون ساخت و نیز زرد و زری و کلا بتون کشیده و قلعه و بند و بن
و چپ و پاچه و بر زوار و فروغ خاطر و الاست نیز از کوتاهی بدرازی برو و جامه رس
گردانید و با اعتبار رود و ماه و سال و قیمت رنگ و وزن پاشا قرار گرفت آن سرشته
را از بان وقت مثل گویند مشرفان پس از داشته رتبه هر کدام را با چه نوشته بگویند
پیوند دهند هر چه از یک جنس در در آرد و مهر و فرودین ماه الهی در کارخانه در اندیش
بر تر از همه برگزینند و اگر از برابر پشی و پی بر وز باشد و اگر در روز مهتاب سبکتر بالا و دور
برنگ برتری گیر و بدین روش طوس سفید آنچه لعل زرین نارنجی ترنجی و قمری گاه
گل مینه صندلی بادامی ارغوانی عنابی طوطی عسلی سوسنی بنجی گل کاسی سبکی علقه
فستقی پر گل کلار بران همچون پتر گلانی آسمانی قلعنی آبی زیتونی جگری زردی چینی بنفشه
چهره انبوه مشکین فاخته و از حال یک فرایند از سال توان برگرفت پیشتر شال از
کشیم گاه گاه آوردی و خواسته داران یکی را چهار ته ساخته روز کاران پوشید و
امر فر که و مه بی نه بردوش گیرند و از مخترعات گیتی خداوند آنکه و تاراکه در نمایش

اصطلاحی از
پوشش
نقش در آید

عکس
بسیار
بسیار
باشد

زینت اندرید پیوسته پوشند و از توجبه شاهنشاهی در تقسیم مهرگان شاهنشاهی گریز پذیرند
و در لاهور از هزار کارخانه زیاده شد و از ابریشمی تار و پشمین پود و شال آسبا فند و مایان
و از هر دو چیره و فوطه و جز آن آماده گرد و تختی از این کارخانه را بجدان در دروگهی فرود

آئین شال

زری

نام	اعصاب	قیمت	تطبیق قیمت
مخل زینت	❖ ❖ ❖	طافی از پازوه مهر تا صد و پنجاه	ماه سه تا
فرنگه	❖ ❖ ❖	ده مهر تا هفتاد	لوه تا ماه سه
گجراتی	❖ ❖ ❖	ده مهر تا پنجاه	لوه تا ماه سه
کاشی	❖ ❖ ❖	ده مهر تا چهل	لوه تا ماه سه
پیروی	❖ ❖ ❖	❖ ❖ ❖	❖ ❖ ❖
لاهوری	❖ ❖ ❖	ده مهر تا چهل	لوه تا ماه سه
زینت بکر	❖ ❖ ❖	سه مهر تا هفتاد	لوه تا ماه سه
مطبق	❖ ❖ ❖	دو مهر تا هفتاد	لوه تا ماه سه
میک	❖ ❖ ❖	سه مهر تا هفتاد	لوه تا ماه سه
زینت گجراتی	❖ ❖ ❖	شش مهر تا هشت	لوه تا ماه سه
طاس گجراتی	❖ ❖ ❖	یک مهر تا سی و پنج	لوه تا ماه سه
دارائی	❖ ❖ ❖	دو مهر تا پنجاه	لوه تا ماه سه
مقیش	❖ ❖ ❖	یک مهر تا بست	لوه تا ماه سه

جلد دوم
جلد سوم
جلد چهارم
جلد پنجم
جلد ششم
جلد هفتم
جلد هشتم
جلد نهم
جلد دهم

اضافه شده
مخطوطه و گاه
از اصل جدا
ساخته اند
سید محمد
در کتاب
انگیزی اسم
این خانه بهین
و در قفسه است

بقیه نری

نام	اعصاب	قیمت	توضیحات
شروانی	❖ ❖ ❖	شش مهر تا هفتاد	دو صفت تا
مشترک	❖ ❖ ❖	گزی یک مهر تا چهار	لحم تا
دو پای فری	❖ ❖ ❖	یک مهر تا چهار	لحم تا
دو پای بری	❖ ❖ ❖	یک مهر تا یک نیم	لحم تا
خارا	❖ ❖ ❖	پنج و پاره تا دهم	صفت تا
طلس خانی	❖ ❖ ❖	❖ ❖ ❖	❖
نوار خانی	❖ ❖ ❖	❖ ❖ ❖	❖
خار	❖ ❖ ❖	❖ ❖ ❖	❖
نقص نیاید که از کم و زیاد	❖ ❖ ❖	از پاره زده رو پاره تا بیست	دو صفت تا
کوته دار خنجر	❖ ❖ ❖	یک مهر تا بیست	لحم تا
منیل	❖ ❖ ❖	یک مهر تا چهارده	لحم تا
چیره	❖ ❖ ❖	نیم مهر تا هشت	لحم تا
دو پشه	❖ ❖ ❖	از شش رو پاره تا هشت	صفت تا

این کساده در جگر باها و خنجر با اب انگریز و بین دست و خال است

بقیه زری			
نام	اعراب	قیمت	تفصیل قیمت
فیض	♦ ♦ ♦	از نیم مہر تا دو وارہ	لحمہ تا ماہی
پلنگ پش	♦ ♦ ♦	یک مہر تا بیست	لحمہ تا ماہی
ابریشمی			
مخل فرنگی	♦ ♦ ♦	گزی از یک مہر تا چار	لحمہ تا ماہی
کاشی		طافی از دو مہر تا	ماہی
یزدی	♦ ♦ ♦	دو مہر تا چار	ماہی
مشہدی	♦ ♦ ♦	دو مہر تا چار	ماہی
ہروی	♦ ♦ ♦	یک نیم مہر تا	ماہی
خانی	♦ ♦ ♦	دو مہر تا چار	ماہی
لاہوری	♦ ♦ ♦	دو مہر تا چار	ماہی
گجراتی	♦ ♦ ♦	گزی از یک مہر تا دو	ماہی
ذیلیفہ قور	♦ ♦ ♦	از یک تا یک نیم مہر	ماہی
تاجہ ہات	♦ ♦ ♦	طافی دو مہر تا سی	ماہی

بقیه ابرشی

نام	اعراب	قیمت	طریق
مطبق	❖ ❖ ❖	یک متر تا سه	لحم تا سه
شتر دانی	❖ ❖ ❖	یک و نیم متر تا ده	لحم تا ده
سیلک	❖ ❖ ❖	یک متر تا هفت	لحم تا هفت
کنج یا	❖ ❖ ❖	یک متر تا پنج	لحم تا پنج
لوار	❖ ❖ ❖	از یک و نیم تا دو	لحم تا دو
جوزی	❖ ❖ ❖	چهار تا ده و نیم	لحم تا ده و نیم
شجر زنگی	❖ ❖ ❖	گزی از دو و نیم تا یک متر	لحم تا یک متر
شجر زردی	❖ ❖ ❖	طافی یک متر تا دو	لحم تا دو
طاف زنگی	❖ ❖ ❖	گزی دو و نیم تا یک متر	لحم تا یک متر
طاف زردی	❖ ❖ ❖	طافی از نیم تا دو و نیم	لحم تا دو و نیم
خارا	❖ ❖ ❖	گزی از یک و نیم تا شش	لحم تا شش
سهرنگ	❖ ❖ ❖	طافی از یک متر تا سه	لحم تا سه
قطنی	❖ ❖ ❖	از یک و نیم تا دو	لحم تا دو

بقیه استثنائی

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت محققه
کستان فرنگی	✧ ✧ ✧	گزنی از نیم تا یک رو پیس	۸ رتتا ۸۰
سافه	✧ ✧ ✧	گزنی از ربع رو پیس تا دو	۴۰ رتتا ۴۰
انبری	نقش هفت نون خفی و فتح با و کسر او سکون پای تحتانی	گزنی از چهارم تا نیم رو پیس	۱۰۰ پایی ۸۰ رتتا
وارائی	✧ ✧ ✧	گزنی از جنس و پیس تا دو رو پیس	۱۰۰ پایی تا ۸۰
ستی پوری	بسیار و تایی فوقانی و سکون پای تحتانی و صم مابی فارسی و سکون و او و کسر او سکون پای تحتانی	طایقی از شش رو پیس تا دو مهر	۷۰ رتتا ۷۰
قبابند	✧ ✧ ✧	شش رو پیس تا دو مهر	۷۰ رتتا ۷۰
مات بند	تایی فوقانی هندی و الف و سکون تایی فوقانی و فتح با و سکون نون و و ال	از دو رو پیس تا یک و نیم قیمت	۸۰ رتتا ۸۰
لاه	بلام و الف و ها	گزنی از ربع رو پیس تا شش رو پیس	۱۰۰ پایی تا ۸۰ رتتا
مصری	✧ ✧ ✧	طایقی از نیم متر تا یک	۱۰۰ رتتا ۱۰۰
سار	بسیار و الف و سکون را	گزنی از عشر رو پیس تا جنس رو پیس	۱۰۰ پایی تا ۸۰ رتتا
تسر	بفتح تایی فوقانی و سین و سکون را	عدوی از شش رو پیس تا دو	۱۰۰ پایی تا ۸۰ رتتا
طلک سارده کرند وار	✧ ✧ ✧	گزنی از نیم رو پیس تا یک	۸۰ رتتا ۸۰
الچه	✧ ✧ ✧	گزنی از جنس و پیس تا دو	۱۰۰ پایی تا ۸۰ رتتا

بقیہ ابریشی

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت
تفضیلہ	❖ ❖ ❖	عدد سی از ہشت تا دوازدہ روپیہ	عدد سی تا
کیور نور	بفتح کاف و ضم ہای فارسی و سکون واو و راء و ضم نون و سکون واو و راء و ضم سین و یاء	گزنی از نیم روپیہ تا یک	عدد سی تا
ریسمانی			
خاصہ	❖ ❖ ❖	از سہ روپیہ تا پانزدہ مہر	عدد سی تا
چوتار	بفتح جیم و سکون او و تائی فوقانی و الف سکون را	دو روپیہ تا نہ مہر	عدد سی تا
پل	بفتح میم و سکون لام و چھ پنہین	چار روپیہ تا پنج مہر	عدد سی تا
تسککہ	بفتح تائی فوقانی و سکون نون و ضم سین سکون کاف ہای	چار روپیہ تا پنج مہر	عدد سی تا
سریات	بکسر نون و سکون ہای تھائی و صاد و الف و سکون فا	دو روپیہ تا پنج مہر	عدد سی تا
گداکاجل	بفتح کاف فارسی و سکون نون و کاف فارسی و الف و ضم جیم و سکون لام	چار روپیہ تا پنج مہر	عدد سی تا
بہیرون	بفتح باو ہای خفی و سکون ہائی تھائی و فتح را و سکون و نون	چار روپیہ تا چار مہر	عدد سی تا
سہن	بفتح سین و ہا و سکون نون	یک مہر تا	عدد سی تا
جھونہ	بضم مہول جیم و کاف خفی و سکون او و فتح نون و ہای مکتوب	یک روپیہ تا یک مہر	عدد سی تا
ایمان	بفتح ہمزہ و تائی فوقانی ہندی و الف و سکون نون	دو نیم روپیہ تا یک	عدد سی تا
اساوی	بفتح ہمزہ و سین الف و فتح واو و کسر لام و سکون یاء کے تحت تھائی	یک مہر تا پنج	عدد سی تا

سکندریه

مستحق خدمت در این ایام که در این

نصرت و سرافرازی در این

بنام

او را که در این

ایام

در این

در این

در این

در این

در این

در این

در این

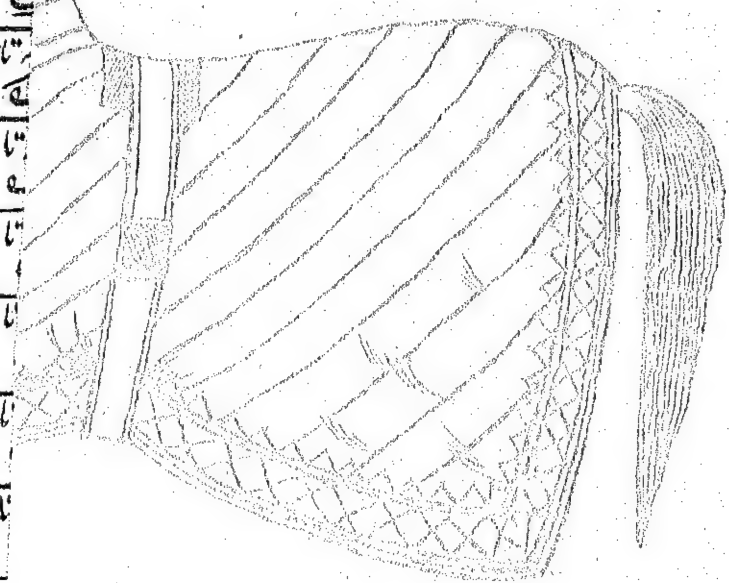
در این

در این

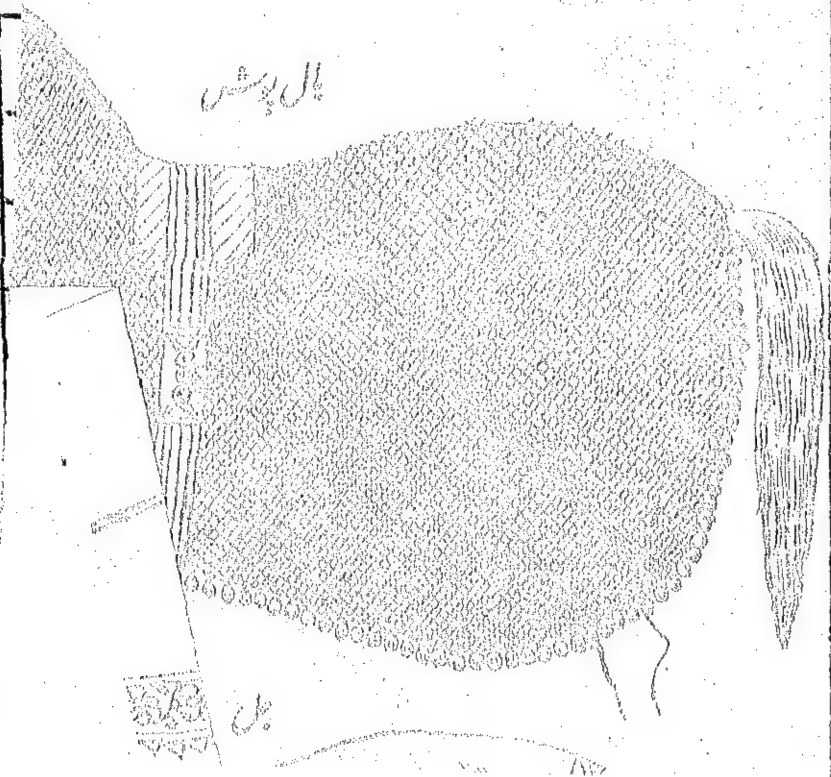
در این

در این

در این



بال پوشش



بال

بقیہ زر سیاحی			
نام	اعراب	قیمت	تفصیل قیمت
بافتہ	♦ ♦ ♦	از یک نیم روپہ تا پنج روپہ	پیر تا
مجموعہ دی	♦ ♦ ♦	نیم مہر تا	پیر تا
پنجتولیہ	بفتح با ی فارسی و وزن جہنی و سکون جیم فارسی و ضم تائی فوقانی و سکون واو و کسر لام و یا ی تثنائی و	یک مہر تا	پیر تا
سالو	ببین و الف و ضم لام و سکون واو	سہ روپہ تا دو مہر	پیر تا
ڈوریہ	بضم محمول ال سکون او و کسر ا و فتح یائی تثنائی و ہائی کتوب	شش روپہ تا دو مہر	پیر تا
بہادر شاہی	♦ ♦ ♦	شش روپہ تا دو مہر	پیر تا
گرہ بسوقی	بفتح کا و فارسی و سکون را و فتح با و ہائی جہنی و ضم سین و سکون او و کسر تائی فوقانی و سکون یائی تثنائی	یک نیم مہر تا دو	پیر تا
سید کھنی	بضم محمول سین سکون یائی تثنائی و فتح لام و ہائی کتوب	نیم مہر تا دو	پیر تا
مہر کل	♦ ♦ ♦	سہ روپہ تا دو	پیر تا
منہیل	♦ ♦ ♦	نیم مہر تا دو	پیر تا
سر بند	♦ ♦ ♦	نیم مہر تا دو	پیر تا
دو پشہ	بضم محمول سکون واو و فتح با و کسر تائی و ہندی ہائی کتوب	یک روپہ تا ایک مہر	پیر تا
کٹا پنچہ	♦ ♦ ♦	یک روپہ تا ایک مہر	پیر تا
موظفہ	♦ ♦ ♦	نیم روپہ تا شش	پیر تا
گوش پیچ	♦ ♦ ♦	یک تا دو روپہ	پیر تا

بقیہ رسیسانی

نام	ا غراب	قیمت	تفصیل قیمت
جھولہ	بعض جھول جیم ہای ضعیف زرد و سکون او فتح لام و ہای مکتوب	نیم مہر تا دو نیم	بہرہ ہا
چھپٹ	بہرہ جھول جیم فارسی و ہای ضعیف و سکون مایہ تختانی و نون بہمان و سکون مایہ فوقانی ہند	گرمی از دو دم تا ایک روپ	اپانی کی
گرتیہ	♦ ♦ ♦	از نیم تا یک نیم روپ	ہر ہا
سلاہی	بسیار لام و الف فتح با و کترای فوقانی ہندی سکون یخ	گرمی از دو تا چار	اپانی کی
پیشینہ			
سفر لا ونگو	♦ ♦ ♦	گرمی از دو نیم روپ	ہا
وڑی پیکار	♦ ♦ ♦	تا چار مہر	ہا
ناگوری و لاہوری	♦ ♦ ♦	عدوی از دو روپ	ہا
صوف بچ	♦ ♦ ♦	تا ایک مہر	ہا
مشجر صوف	♦ ♦ ♦	طاقتی از سو روپ	ہا
پریم نرم	♦ ♦ ♦	تا پنج مہر	ہا
چیرہ پریم	♦ ♦ ♦	از دو روپ	ہا
فوطہ	♦ ♦ ♦	بست پنج مہر	ہا
جانبہ پریم	♦ ♦ ♦	نیم مہر تا	ہا
گوش پش	♦ ♦ ♦	از یک نیم روپ	ہا
پسچ	♦ ♦ ♦	تا یک نیم مہر	ہا
	♦ ♦ ♦	از نیم مہر تا چار	ہا

نام	اعراب	قیمت	تفصیل قیمت
اغری	ۛ ۛ ۛ	از ہفت روپیہ تا دو نیم مہر	۵۰ تا ۱۰۰
پریم کرم	ۛ ۛ ۛ	از دو نیم مہر تا دو روپیہ	۱۰۰ تا ۲۰۰
کتاس	بفتح کاف و تاسی فوقانی و الف و سکون سین	از دو نیم روپیہ تا دو مہر	۲۰۰ تا ۳۰۰
پھوک	بضم ہای فارسی و ہای خفی و سکون واو و کاف	از دو نیم تا پانزدہ روپیہ	۳۰۰ تا ۵۰۰
دریہ	بضم دال و سکون او و فتح میم و ہاے کتوب	از دو روپیہ تا چار مہر	۵۰۰ تا ۶۰۰
پٹو	بفتح ہای فارسی و ضم تاسی فوقانی و ہندی و سکون واو	از یک تا دو روپیہ	۶۰۰ تا ۷۰۰
ریو کار	بکسر مجہول را و سکون ہای تحتانی و واو و کاف و الف و سکون	از دو روپیہ تا یک مہر	۷۰۰ تا ۸۰۰
سہری	ۛ ۛ ۛ	پانچ تا چار روپیہ	۸۰۰ تا ۹۰۰
بردیانی	ۛ ۛ ۛ	پانچ تاسی پانچ روپیہ	۹۰۰ تا ۱۰۰۰
پانچنی ند	ۛ ۛ ۛ	دو روپیہ تا یک مہر	۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰
کسک ند	ۛ ۛ ۛ	دو روپیہ تا یک مہر	۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰
تکیہ ند و لا	ۛ ۛ ۛ	دو روپیہ تا یک مہر	۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰
تکیہ ند و لا	ۛ ۛ ۛ	یک نیم تا پانچ روپیہ	۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰
لوئی	بضم مجہول لام و سکون او و کسر ہای تحتانی اول سکون	از چار روپیہ تا دو مہر	۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰
کبتل	بفتح کاف و سکون نون خفی و فتح با و سکون لام	از دو مہر تا دو روپیہ	۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰
کلا کشتیری	ۛ ۛ ۛ	از دو مہر تا یک روپیہ	۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰

آئین پیدایش رنگها

از الوان بیاصل و سواد را اصل پندارند و دو طرف بر شمارند و باقی را از این دو نصیبند
 فردان سفید چون با شایه سیاه فراجم گردد و زرد پدید آید و از بیاصل و سواد کیسان
 سرخ چهره کشاید از بیاصل و سواد بسیار سبز و دیگر الوان از ترکیب یکدیگر برخیزند نیز سرخی
 جسم تر از سفید بر سازد و خشک را سیاه و گرمی را طبع اسبیه گردانند و خشک را سفید
 و این اسباب از جانب قابل و مقتضای کواکب که فاعلت بر جای خود در گونی بخشد

آئین تصویر خانه

صورت بر خداوند خود برهنونی کند و او بمعنی چنانچه پیکر خطی بحرف و لفظ رساند و از آنجا
 پی بمفهوم برده آید اگر چه در عرفی تصویر را شایع گویند و نگارند و کار بر داند از آن فرنگ با معانی
 خلقی بشکرت صورتها بر گردانند و ظاهر نگارند از حقیقت زار بر ننگین از خط تجارب پیشین
 بدست آید و سر باید بالمش خرد گرد و از این رو بخت از کتابخانه برگزارد که گزین تمیست از دو
 گیتی خداوند فردان توجه بر نگار و در صورت معنی ژرف نگینی فرماید و اسحق و در نظر حسن
 و دوستان جلوه گاه نور مقید و در وید و در بیان جام گیتی نمایی مطلق طلسم خط و حروف
 هندسه است از قلم ابداع و آسمانی کتابه است از دست تقدیر بر آرد و از سخن زبان است
 سخن حاضران را بنویس و دل بچشد و خط و در و نزدیک را آگهی رساند اگر خط نبودی سخن
 زندگانی نداشتی و دل را از گدشتگان از معانی نرسیدی صورت بنیان پیکر دوده انگارند
 معنی پرستان چنانچه ششای طلسمی است با هزاران فروغ قنی نوریت با خال چشم نرسیده
 نقش نگار آگهی سواد شهرستان معنی تارشی است خوشید ز اسبیه بریت دانش بابر بختینه
 بیانی شگرت طلسمیت خموش گویا و با جانمندی روانی دارد و با افتا و گی بلند پرواز

و سبب پیش و پیش وزیر را در زیر نهادی و خلیل بن احمد و صفی هر حرکتی را صورتی معین
 گردانید چنانچه امروز در میان ست و برهشمار دل پوشیده نبود که حسن خط چون گیر مرتب
 آن بدگرگوئی بنینده تفاوت کند و هر گروهی بروشی دل بسته عشرت گزیند چون خط
 هندی سریانی یونانی عبری قطعی معقلی کوفی کثیری حبشی ریحانی عربی فارسی رومی
 حمیری بربری اندکسی روحانی و غیر آن که در پاستانی نامها باز گوید و در برخی اسفار عمر
 با دم هفت هزاری نسبت دهند و طایفه بادرسین چندی گویند او معقلی را سرانجام داد
 و برخی برگرانند که خط کوفی را امیر المومنین علی رضی الله عنه معقلی برگرفت و اختلاف خطوط و سطح
 و دور باز کرد و چنانچه خط کوفی یک دانگ و درست باقی سطح و معقلی یکی سطح و کتبا
 کهن عمارات پیشتر بدین خط نشان دهند و بهتر است که سیاهنی و سفیدی بگزین روش
 جدا گردد و در خواندن اشتباهی نیفتد امروز در ایران و توران و روم و هند و پشت گون
 خط روانی دارد و هر گروهی یکی در گردش را از انان ابن مقفع در سال سیصد و ده هـ
 از معقلی و کوفی بر آورد ثلث توقع محقق نسخ ریحان رفاع گروهی عجا را برافزایند و هفت
 خط از و دانند و برخی نسخ را از یاقوت مستقصی ثلث و نسخ را آورد و دانگ و سطح چهار جایی با
 نام نخستین باشد و صفی را اسم سپین و توقع و رفاع چهار و نیم دانگ دور و باقی سطح بهمان
 دستور بجای و صفی آن دو نام گیرند و محقق و ریحان چهار و نیم دانگ سطح و باقی دور بدان
 آن دو نام یابند و علی بن هلال که باین توابع مشهور است هر شش خوب نوشت و یاقوت
 بکمال رسانید و شش شاگرد او بلند نامی گرفتند شیخ احمد که شیخ زاده سهروردی زبان
 آفاق است از غنفل کابلی مولانا یوسف شاه مشهدی مولانا مبارک شاه زرین تسلیم
 چند گنده نویس میر سحیحی صفوی نصر الله که صدر عراقی نیز گویند از قون عبد الله و حاجه عبد

له اسفار عمر
 یعنی کتابها
 که زبان عربی
 و از آدم هفت
 هزاری آدم
 صفی الله مراد
 گزیند و کتبا
 از سال
 ابتدا و حقیقت
 از و دانند
 و بر این
 نام نخستین
 عبد الله

صیرفی حاجی محمد مولانا عبد الله آتش پز مولانا محیی شیرازی معین الدین تنویری شمس الدین
خطائی عبد الرحیم جلوی عبدالحی مولانا جعفر تبریزی مولانا شاه شهیدی مولانا میرزا محمد
مولانا شمس الدین اسپهبدی معین الدین فراهی عبدالحق سبزواری مولانا نعمت الله بوباک
خواجگی مومن مروارید که افشان غبار و رنگ آمیزی کاغذ از دست سلطان ابراهیم
پور میرزا شاه رخ مولانا محمد حکیم حافظ مولانا محمود سیاهوش مولانا جمال الدین حسین مولانا
پیر محمد میر فضل الحق قزوینی نیز در هر شش قلم دست شگرفت داشتند خط هفتم تعلیق است
از رفیع و توقیع برگشیده اند سطح بس کم دارد و خواجه تاج سلمانی که در آن شش خط
دست توان داشت بشایستگی رسانید و بعضی برانند که مخترع اوست از متاخران مولانا
عبدالحی منشی سلطان ابوسعید میرزا این خط را بس خوب نوشت و مولانا درویش و
امیر منصور و مولانا ابراهیم استرآبادی و خواجه اختیار منشی جمال الدین محمد قزوینی
مولانا ادریس خواجه محمد حسین منشی نیز سر آمد شدند و اشرف خان میر منشی گیتی خداوند
سپایه والا رسانید خط هشتم نستعلیق و آن تمام دورست در زمان صاحبقرانی
خواجه میر علی تبریزی از نسخ و تعلیق برگرفت و این باب و نشود چرا که نستعلیق نامها منظر
درآمد که پیش از زمان حضرت صاحبقران نگاشته بودند و دو کس از شاگردان او کاتب
پیش بردند مولانا جعفر تبریزی و مولانا اظهر و از خوشنویسان این خط مولانا محمد اویسی
که در فن منشی کم همتا بود و مولانا باری هروی و سر آمد همه مولانا سلطان علی مشهدی
اگرچه از مولانا اظهر نیا موخته لیکن از نوشته های او فراوان آگهی اند و خشت و شش
کس از شاگردان او نام برآوردند سلطان محمد خندان سلطان محمد نور مولانا علاء الدین
هروی مولانا زین الدین مولانا عبیدی نیشاپوری محمد قاسم شادوی شاه هر که ام

بطریقی خاص برنوشت و در لایه‌های گرویی آمد مولانا سلطان علی فانی و مولانا سلطان
 مشهدی و مولانا هجرانی نیز درین نگارش دستی برآوردند و سپس سر دفتر خوشنویسان
 مولانا میر علی هر ویت اگر چه بظاهر شاگردی مولانا زین الدین کرد لیکن از کجاست
 مولانا سلطان علی استاد شد و از فرغ فمهم عالی تغیر روشش نموده نمایان تصرفها
 بایده کار گذاشت یکی پرسیده باشد که میان خط شما و مولانا چه تفاوت پانچ چنان گزارد
 من هم سپایه کمال رسانیده ام لیکن خط او را نمک دیگر است شاه محمود و نیشاپور
 و محمد اسحاق و شمس الدین کرمانی و مولانا جمشید معانی و سلطان حسین خجندی و مولانا
 و عنایت الدین مذہب و مولانا عبد الصمد و مولانا مالک و مولانا عبد الکریم و مولانا
 عبد الرحیم خوارزمی و مولانا شیخ محمد و مولانا شاه محمود درین قلم و مولانا محمد حسین تبریزی
 و مولانا حسن علی مشهدی و میر معز کاشی و میرزا ابراهیم صحنائی و برخی دیگر نیز درین
 تصویر عمر گرامی صرف نمودند از قدر وافی و ارزشناسی کشور خدای گوناگون خطها پدید
 گرفت و هنر پردازان نادره کار را روز باز شد خاصه تعلیق روایی دیگر یافت و جادو
 که در ظل سر خلافت صاحب این نقش و پذیر توان گفت محمد حسین کشمیرست و
 بخطاب زرین قلمی روشناس آفاق شاگرد مولانا عبد الغفر نیز استاد گذر زینده
 ندات و دوار و متناسب هم اند و کار آگهان او را پایله ملا میر علی برگیرند و مولانا باقر
 پسر ملا میر علی مشهور و محمد امین مشهدی و میر حسین کلنگی و مولانا عبد الحی و مولانا عبد الرحیم
 و میر عبد الله فطامی قزوینی و علی چمن کشمیری و نور الله قاسم ارسلان نیز از فرغ این
 دولت جادوید طراز نامور گشتند و گیتی خداوند از نور آگهی کتابخانه را بر چند گونه فرمود
 برخی درون مشکوی مقدس باشد و حتی بدون و هر کدام را چند لخت گردانید همواره

علم و نامه نامه را موافق ارزشش پایه قرار داد و از دیگر گوئی نظم و شعر و هندی و فارسی
و یونانی و کشمیری و عربی ترتیبی یافت بدان منظر نظر آورد و در روز بروز کار و امان گال
آنرا به وقت عرض به یون رساند و هر کتابی را از آغاز تا انجام شنوند و هر روز که بدست
رسد شماره آن هندی به قلم گوهر بار نقش کنند و بعد اوراق خواننده را از نقد سرخ
سفید شش شود کم کتابی مشهور بود که در محفل به یون نگر و دو کلام و هتاسنهای پاشا
و غرائب علوم و نوادر حکم که بیا و آن پیشوای دانش نشان اصفاف گرای نباشد از دیگر
شنودن ملال نگیرد و بفران خویش نویسد همواره از اخلاق ناصری و کیمیا سعادت
و قابوس نامه و مکتوبات شرف منیری و گلستان و حدیقه و مثنوی معنوی و جام جم و
بوستان و شاهنامه و خمسه شیخ نظامی و کلیات خسرو و مولانا جامی و دیوان خاقانی
و انوری و دیگر تاریخ نامها و رشیکه حصور بر خوانند پیوسته بکار فرمائی زبان دانان کتب
و یونانی و عربی و فارسی بدیگر زبانها گذارش و بدینچه نختی طرح جدید میرزائی بدید و
امیر فتح الله شیرازی و ترجمانی را تم اقبال نامه کشن جوشی و گنگا دهر و هیس و همنند
از فارسی هندی آوردند و کتاب مهابهارت از کتب قدیم هندوستان با بهنام نقیخان
و مولانا عبدالقادر بدائی و شیخ سلطان تھانی هندی از هندی بفارسی آمد قریب
یک که بیت است آنحضرت نام این دستان پاستان رزم نامه نهاده و همین ده کتاب
را این را که از تالیفات قدیم هندست و احوال را چند بتفصیل و بسی از نوادر حکمت در آن
مندرجست بفارسی آوردند و کتاب تحفین را که بر نظم این طایفه کی از کتب چهار گانه است
حاجی ابراهیم سر هندی فارسی نمود و لکھاوتی که در حساب گزیده اثر بیت از حکما
هندستان همین برادران شیخ ابوالمنین فیضی از هندی نقاب بر آورده و طلیسان

بر ووش گذشت و کتاب ناچک که در علم پنجم است معتبر با ثبات عالی کمال خان گجراتی
 فارسی ساخت و واقعات حضرت گیتی ستانی که دستور العمل کار آگهی است میز ناخا خانان
 از ترکی بغرس آورد و تاریخ کشمیر که احوال چهار هزار ساله آن دیار است مولانا شاه محمد
 شاه آبادی از لغت کشمیر زبان فارسی گزار و مجمع البلدان که در احوال بلاد و مصادرت
 شکوف جمعی از زبان دانان چون ملا احمد طه و قاسم بیگ و شیخ منور و چند دیگر
 از لغت تازی به فارسی بر وند و هر بنی که متضمن احوال کشن است مولانا شیرازی به فارسی
 نوشت و کتاب کلید و منه که در حکمت عملی کارنامه است غرائب بخش با آنکه نصر الله مستوفی
 و مولانا حسین داغظ به فارسی نقل کرده بودند چون استعارات غریب و لغات و شعارات
 بفرمان چنین آرا می قبال را قلم شکر فنامه خلعتی تازه از فارسی پوشانید و بسیار دانش شتهای
 گرفت و قصه عشق نل و من در زبان هندی جگر گداز را باب شوق پوشید و فیضی قیام
 در سحر لیلی مجنون بسک نظم و کشید و بنده من شهره آفاق شد چون خاطر مقدس بنشاند
 بر خزان نقل آگهی یافت احوال هزار سال اخیر که در اقلیم سبعة روی داده خبر شناسان تاریخ
 اشارت عالی شد که در یکجا فراهم آوردند تحت تفتیخان و جمعی دیگر آغاز نهادند و مولانا
 شعوی بسیاری را در ضبط کتابت آورد و جعفر بیگ آصف خان با انجام رسانید و خطبه آنرا
 نگارنده اقبال نامه بر نوشت و تاریخ الفی نام بر نهادند و شش پیه کشتی بعرف تصویر گویند
 از آنجا که جد و بازی راگزین و ستما به است خدیو عالم از آنجا آگهی بدین کار دل نهاد
 و رواج و رونق آنرا طلبکار شد ازین رواج و کاری شگرت آرایش گرفت گریه
 ابنوه مامور گشتند هر منته دار و عسکان و تکیه یان کار هر کس بنظر آوردند با اندازه خوب
 بخشش شود و ماهواره افزایدیشی ثروت در مصالح رفت و از بر فراز پیدائی نشست

رنگ مینری حسن و دیگر پذیرفت و صفرا را آبروی تازه پدید شد تنه مندان شیرین کار چهر
 برافروختند چنانچه نادره کاری بهر او و سحر مردازی اهل فرنگ را که آفاق در گرفته بود
 گزین انباز پیدایش تا زنگی کار و صفای نقوش و ثبات دست و دیگر گزیده صفات و
 یکتاگی گرفتند و شبلح حمادی طراز جانوری یافتند و از صد کس متجا و بر تبه پیشوائی رسیدند
 و آوازه بلند نامی یافتند و طائفه که نزدیک بمنزل رسیده اند و طبقه که نیمه اوشافته اند
 بس فراوان هستند را چگویم که تصویر تنهایی بر صفحه خیال نگه داشته بودند همانا از اقلیم جهان کمتر
 نشان دهند از پیشروان این شاهراه آگهی میسر رسید علی از بوم تبریزت پیش پند
 بخشی آموخته بود چون سعادت آستانوس یافت در پرتو عاطفت روشنی برگرفته و پیش
 خویش نامور شد و کامیاب بختندی آمد و خواجیه عبد الصمد شیرین استم از شیراز است اگرچه
 این فن را پیشتر از زمان ملازمت میداشت اما با کسینش شاهنشاهی تربه و الایافت و صورت
 او و معنی آورد و شاگردان استاد از آموزش او پدید آمدند و سونته که مار پسریت
 در خدمت این کارخانه بسر بروی و بهوس بر دیوار با صورتی نوشتی و نقشی نگاشتی روزی
 نظر و بین شاهنشاهی بران افتاد و از رفتن گاهی معنی استادی دریافته بخواجه پسرند
 در آنک فرصتی گجانه زمان شد و سر آمد روزگار گشت ظلمت سودا فروغ حرد او را پوشید
 بزخم خویش سفر عدم گزید و از و کارهای شگرف یادگار ماند بسا و ن در طرا —
 چهره کشائی و رنگ مینری و مانند نگاری و دیگر کارهای این فن گجانه زمان شد و بسا
 از دیده و ران شناسا او را بر و سونته ترجیح دهند کیسولال و مکنز مسکین و فرخ
 قلیاق و ماد و هو و جگن و هیس و کیمرن و تارا و سافول و هرنش و رام سر آمد نامورند
 اگر تکار هر یک پرواز و سخن دراز گردان چهرنی گلی می چسبند و از هر خبر مننه خوش

شگفت آنکه از آبادی اندیشه صورت بینی و شمال آرائی که دستمایه شاد خواب غفلت است
 جانداروی آگهی و دربان در ویدریان ناشناسانی آند ^{در فکر قرار میگیرد} آید پیشگان تصویر و شمن آیم
 حقیقت بین کشاده شد روزی در سخن رازگونی که بختندان سعادت حضور و شستند
 بر قدسی زبان رفت آنکه بر خجی نکویش این پیشه نمایند دل بزنابد و بخاطر خیال میسر شد که
 مصور در خدانشناسی افزون تر از بسیاری بود چه هرگاه جانور نگار و عضو عضو کشته
 و ازینکه روحانی پویند نیار و داد به نیرنگی جان آفرین گراید و شناسائی اندوز و همچنانکه
 این حرفه پایه والا گرفت کارهای شگرت آماده گشت فارسی نامه های نظم و نثر را پیرایه
 بستند و مجلسهای دلکش تصویر شد قصه حمزه را و ازده ذکر ساخته رنگ مینا کردند
 و استاوان سحر و دایره و چهار صد موضع را حیرت افزای دیده و دران گردانیدند
 چنگیز نامه و طغر نامه و این اقبال نامه و در زمانه و را این فیلد من و کلیله و دمنه و عیار دانش
 و جز آن به پیکر نگاری برآرستند و حاجی تصویر را خود را نمند گردانیدند با شارت والا
 پیکر دلی ملازمان دولت جاوید طراز را تصویر نمودند و کتابی سترگ برآرستند که شدنگان
 حیاتی تازه و حاضران جاوید زندگانی یافتند و همچنانکه مصور آنرا ملیند پایگی شدند نقاشان و
 ندهبان جدول آرایان صحافان را نیز بازار گرمی پذیرفت و از خدمت گزینی این
 بارخانه بسیاری از منصب اران و احدیان و سایر سوار شرف امتیاز گرفتند
 و علوفه پیاده از یک هزار و دویست دهم زیاده و از ششصد دهم کم نه بود و ۴۰۰

سیصد و پنجاه و دو	سیصد و پنجاه و دو
سیصد و پنجاه و دو	سیصد و پنجاه و دو

خان آبادی از و پایه بر گیر و سپه آرائی بد و سر انجام باید و معموری جهان با و باز کرد
 ازین رو جهاندار پایه شناس فراوان دل نهد و در آرایش آن ثروت نگهی بکار برد

در اینجا می بینیم که این کتاب
 در عهد نگری بقا و در آید به
 اولین زمان از ان نشان می یابد
 اول همه فواید دار عالمیست
 نیاید با کان محبت سر جمیع نمود
 فواید فیض الدین احضان بهادر
 دلم اقبال به پیکر نگاری این طریق
 حجت بر گشتند و از فواید های
 قدیم سلاطین و از فواید های
 زویر با هم رسیده و پیکر نگاری
 کتاب جاوید بودند پس اندوه
 این دوزخ می باشد به پیکر نگاری
 هر یک صفت مسی موفقیه
 بجا بود و پیکر نگاری
 بدین کتاب جاوید و شرف نگاری
 پیشینه نیست از این دولت
 و از این من و فراموش کرده و پیکر نگاری
 و از این خستید و کمال
 با این خستید و کمال
 سندستان بان کر
 نموده و سی و آنکه بدین
 که چون خامه گیسو و
 نقش بکار گیسو و

جداول آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت
شمشیر	♦ ♦ ♦	از نیم روپیه تا پانزده مهر	۸ س تا ۱۵ م
کماندرا	بکات های خفی و الف نون پنهان فتح دال هندی و های مکتوب	یک روپیه تا ده روپیه	۱ س تا ۱۰ م
گیتی عصا	بفتح کاف فارسی و سکون بای فارسی و کسری نون قافی و سکون بای تحتانی	دو روپیه تا بابت	۲ س تا ۱ م
جهدر	بفتح جیم و سکون میم و مستح دال و های خفی و سکون ا	پا و روپیه تا دو نیم مهر	۴ س تا ۱ م
خنجر	♦ ♦ ♦	نیم روپیه تا پنج	۸ س تا ۵ م
کپوه	بفتح کاف های خفی و های فارسی و فتح را و و های مکتوب	نیم روپیه تا یک نیم مهر	۸ س تا ۱ م
جزم کماک	بفتح جیم و سکون میم و کاف و های خفی و الف سکون کاف	نیم روپیه تا یک نیم مهر	۸ س تا ۱ م
باناک	ببا و الف نون خفی و سکون کاف	نیم روپیه تا یک مهر	۸ س تا ۱ م
...	بفتح جیم و نون خفی و سکون با و مستح و او و های مکتوب	نیم روپیه تا یک مهر	۸ س تا ۱ م
کمداره	بفتح کاف های نون قافی هندی و الف و فتح را و های مکتوب	نیم روپیه تا یک مهر	۸ س تا ۱ م
زیگ	بفتح نون و سکون را و کسری نون و نون خفی و سکون کاف و ختم میم و سکون او و قافی نون قافی هندی و های مکتوب	نیم روپیه تا دو مهر	۸ س تا ۱ م
کمان	♦ ♦ ♦	پا و روپیه تا مهر	۴ س تا ۱ م

عبداسلام صاحب
از محل کتاب
وزارت جنگ و کما
قلمی شریف فرستاد
محمد مجتبی طبرستانی
یک خانم که از
محمد بن بشیرین
در سنه ۱۳۰۷

تتمتہ آئین قورخانہ

نام	اعراب	قیمت	تاریخ
تختش کمان	☆ ☆ ☆	یک روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
ناوک	☆ ☆ ☆	یہم روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
تیر	☆ ☆ ☆	دس روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
تیرکش	☆ ☆ ☆	پاور روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
ٹوٹھی	☆ ☆ ☆	پاور روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
تیر پروار	☆ ☆ ☆	یک روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
پیکان کش	☆ ☆ ☆	پاور روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
نیزہ	☆ ☆ ☆	یک روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
برچہ	☆ ☆ ☆	ازس روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
سانگ	☆ ☆ ☆	پاور روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
سینے	☆ ☆ ☆	پاور روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰
سیلہ	☆ ☆ ☆	دو روپیہ تاجہار	۸ تا ۱۰

تتمه آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تطبیق قیمت ملحقه
گرز	• • •	پاوروپیه تانچ	۳۴ تا ۱۵۰
شش بر	• • •	نیم روپیه تاسه مهر	۸ تا ۱۵۰
گپتین	بفتح کاف فارسی و سکون بای فارسی و تا و قوتانی مکسور و بای تهمانی ساکن و نون سخته	از یک روپیه تاسه	۸ تا ۱۵۰
تبر	• • •	پاوروپیه تاد مهر	۳۴ تا ۱۵۰
پیازی	• • •	نیم روپیه تانچ	۳۴ تا ۱۵۰
زاغول	• • •	نیم روپیه تانچ مهر	۳۴ تا ۱۵۰
چکر سوله	بفتح جیم فارسی و کاف و سکون را و فتح با و ضم مجهول سین و سکون و او و فتح لام و با و مکسور	یک روپیه تانچ	۸ تا ۱۵۰
تبر تراغول	• • •	یک روپیه تاجهار	۸ تا ۱۵۰
تریکاله	بفتح تائی قوتانی و را و نون خفی و کاف و الف فتح لام و تا و مکسور	پاوروپیه تاد	۳۴ تا ۱۵۰
کارو	• • •	دو دامتاد مهر	۱۰ تا ۱۵۰

تتمہ آئین قورخانہ

نام	اعساب	قیمت	تفصیلی قیمت بالحقہ
گیتی کارو	ۛ ۛ ۛ	سہ وپتہ ایک نیم مہر	سہ تا ۛ
پنجی کارو	ۛ ۛ ۛ	ایک وپتہ سہ و نیم	ۛ تا ۛ
چاقو	ۛ ۛ ۛ	دو دامت پاپور وپتہ	ۛ پائی ک ۛ تا ۛ
کر وپہ کمان	ۛ ۛ ۛ	دو دامت ایک وپتہ	ۛ پائی ک ۛ تا ۛ
اکٹھ	بفتح کات و نیم و نون حنفی و تہای فوقانی و ہاکتوبہ	پنج دامت سہ وپتہ	ۛ تا ۛ
تنگ دھن	ۛ ۛ ۛ	دو دامت دو وپتہ	ۛ تا ۛ
پشت خار	ۛ ۛ ۛ	دو دامت نیم وپتہ	ۛ پائی ک ۛ تا ۛ
شصت گویز	ۛ ۛ ۛ	دو دامت ایک وپتہ	ۛ پائی ک ۛ تا ۛ
گرہ کش	ۛ ۛ ۛ	ایک دامت پاپور وپتہ	ۛ پائی ک ۛ تا ۛ
خار ماہی	ۛ ۛ ۛ	ایک وپتہ پانچ	ۛ تا ۛ

تتمه آئین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تاریخ
گوچین	بضم مجهول کاف فارسی و سکون واد و فتح بای فارسی وهای خفی و سکون نون	یک و نیم روپیه تا پاور و پیه	۸ تا ۱۴
گجباگ	فتح کاف فارسی و سکون جیم و الف و سکون کاف فارسی	یک روپیه تا پنج	۸ تا ۱۴
سیر	+	یک روپیه تا پنج	۸ تا ۱۴
ژمال	فتح و ال هندی وهای خفی و الف سکون لام	نیم روپیه تا چهار	۸ تا ۱۴
کیره	کسر مجهول کاف وهای خفی و سکون یای و فتح بای و فتح راء و سکون	یک و نیم روپیه تا چهار	۸ تا ۱۴
بهری	فتح بای فارسی وهای خفی و کسر او سکون یا و فتح بای	یک و نیم روپیه تا چهار	۸ تا ۱۴
اوانه	فتح هیره و و ال هندی و الف و فتح نون و بای و فتح بای	نیم روپیه تا پنج	۸ تا ۱۴
دولنه	+	نیم روپیه تا نیم	۸ تا ۱۴
کوکھی	بضم مجهول کاف وهای خفی و سکون او و کسر کاف فارسی وهای خفی و سکون یای و فتح بای	یک و نیم روپیه تا چهار	۸ تا ۱۴
زره کلاه	+	یک و نیم روپیه تا پنج	۸ تا ۱۴

تسمه آیین قورخانه

نام	اعراب	قیمت	تفصیل قیمت
کله کوه	بضم کاف فارسی و هاء مخفی و سکون و او و ضم کاف فارسی و هاء مخفی و فتح و او و هاء مکروب	یک روپیه تا دو مهر	یک روپیه
جنبیه	+	بست روپیه تا سی مهر	سی روپیه
زره	+	پاو کم ده روپیه تا صد مهر	صد روپیه
گبتر	+	چهار روپیه تا دو و ارده مهر	صد روپیه
جوشن	+	چهار روپیه تا مهر	صد روپیه
چهار آینه	+	دو روپیه تا هفت مهر	صد روپیه
کوتهی	بضم مجهول کاف و سکون و او و کسرتای فوقانی و هاء مخفی و سکون یای تحتانی	پنج روپیه تا هشت مهر	صد روپیه
صادقی	+	سه روپیه تا هشت مهر	صد روپیه
انگله	بفتح همزه و نون مخفی و کسرتای فارسی و سکون و او و فتح کاف و هاء مکروب	یک نیم روپیه تا پنج مهر	صد روپیه
بجنو	بفتح باو هاء مخفی و نون پنهان و ضم جیم و سکون و او	سه روپیه تا دو مهر	صد روپیه

سینه آئین قورخانه

نام	اعصاب	قیمت	تکلیف وقت
چهره زره	♦ ♦ ♦	سه و پیه تا دو مهر	سه تا مهر
سلج قبا	♦ ♦ ♦	یک نیم روپیه تا یک مهر	سه تا مهر
چپل قد	♦ ♦ ♦	پنج و پیه تا هشت و پنج و پیه	سه تا مهر
دستوانه	♦ ♦ ♦	یک نیم روپیه تا دو مهر	سه تا مهر
راگ	بر اوالف و سکون کاف فارسی	یک و پیه تا ده مهر	سه تا مهر
کنجه سورا	بفتح کاف و سکون نون و تاسمی نو تاقی هندی و با خفه و ضم مجهول سین و سکون او و با و اوالف	یک و پیه تا ده روپیه	سه تا مهر
موزه آری	♦ ♦ ♦	نیم و پیه تا ده	سه تا مهر
کچم	♦ ♦ ♦	پنج و پیه تا ده روپیه	سه تا مهر
ارتک کچم	♦ ♦ ♦	چهار روپیه تا هفت مهر	سه تا مهر
قشقه	♦ ♦ ♦	یک و پیه تا دو نیم مهر	سه تا مهر
کردنی	♦ ♦ ♦	یک و پیه تا یک مهر	سه تا مهر
بندوق	♦ ♦ ♦	نیم و پیه تا یک مهر	سه تا مهر

بکوش
 نشان
 ن گاو
 راوان
 گم را
 در ده در
 را چنان
 کشت و کز
 تنه آدم
 شمشیر
 نام لبش
 شی و سوار
 به پیشت
 جلوه پیاو

سال شده که اهل چین این کار را
 آن روز است که این قول برین قدرت
 این سخن بکار آمدند و این شده است
 و از بعضی نمودن این سخن را با عده ای
 و اینان هم اگر چه وای بر فرقه بود اما
 رسانیده از هیچ کس نماند و این
 درین زمان که بحیثیت حربه کربوب
 با کاف و دوف فارسی با شاه و وزیر و کاروان
 گویند و از آنکه این سخنان بپایان رسید
 و از شاه و وزیر و کاروان
 بود به این

برسانند
بنیویک و سندان
ملف بر گرانند

سلطان اباد قلعہ

و گزید با رسیدی خاصه در خستین گیتی خدیو گزین روشی در میان آورد که آهن پهن ساخته را
طوبار آسا به آریب و پیچید چنانکه در هر ریج در از ترگر و دلب بلب ندرند بل از یکدیگر بگذرند
و پایه پایه تپش بخت سازند و نیز آهن پارچهارا بخت میلی در کشند و سوراخ شود و از بخت
یا چهار فرام آید و خود بدو بیشتر در از نزدیک بدو گز با شد و خرد یک گز و چهار یک و او را
و مانک گویند بخت دال و نیم و الف و فتح و نون و سکون کاف و فنداقی و روشی دیگر
سازند و نیز از کار آگاهی کشور خدیو چنان بر ساختند که بی فتنه و آتش باندن جنبش پایه افزود
پذیرد و تیر کشا میابد و بسا تیر را چنان سازند که کاشمشیر کند و از فروغ بنیش شاهی فراوان
استاد چهره برافروخت خاصه استا و کبیر حسین آهن گز آهن و پشتگی نیمه کاسته گرد و چون از بی
تفنگ انجام پذیرد بی آنکه تپ پیوند و قدر هر دو نقش کنند و مرتبه شماره او را بهند سه بکنند
درین هنگام دول نامند بخت دال و هندی و سکون و او و لام آنگاه به نظر هایون آوردند
و ترتیب در شستان اقبال سازند و همان منزلت برای طرفان برآورد و درین زمان زن تیر
قرار یابد و باندازه آن کشادگی شکاف صورت گیر و در دراز از نیست و پنج مانک نیفزاید
و در خرد و از پانزده نگذر و بدین سنگینی جز گیتی خداوند کم کسی دلیری نماید و چون فرود
انجام گیرد و دوم بشکوی اقبال فرستند و ترتیب باز دارند و همان طریق برآوردند
و بحکم والاته او را بر بندند و بکنند فنداقی در آورند و سوم حصه پر ساخته آتش در دهند اگر تراوی
نکند و خوب برآید به پیشگاه حضور بر بند و حکم تیر است ساختن شود کار و انان همان طور
بفنداقی در کشیده عیار گیرند اگر در ز قناری بجای باشد گرم کنند و بچوبی در آورده است
سازند و در حضور بسو با نگر سپارند و بیرون را بطرح سائیکه فرمایش رود
بیار آید و سپس در پیشگاه پرده چوب در روش فنداقی قرار گیرد و درین هنگام

فنداقی با نام
چوبی که دال
بند و ن
دری از فنداق
و بستی
کنده گویند
دال

چند خیر نقش پذیرد وزن پخته و خام که پیشین نگاشته بنموده است جای آهنگ کارگر
جای ساخت سال ^{نه} نه نه دیگر گاه از انکاه ^{لای} بی ترتیب یکی را برگزینند و فرمایند
انجام شود پس پای دیگر باید و سپس آورده است کردن ^{لای} باشد و گزیند و برگزینان جواب گیرند
چون فرموده طراز کردار باید فرمان عیار گرفتن دیگر باشد و چون دست بر آید او را در پیش
پرده بار سوم بچشم سر اسپارند و درین هنگام ساه نامند پنج تیر بدو همراه رود گیتی خداوند چنان
بآئینی که قرار یافته اند از دو بایک تیر بیرون فرستند و درین زمان رنگ بندوق و فراق
قرار گیرد و از نه پای رنگ یکی در فداق قرار یابد و از فزونی طلا و لاجورد و فزوان تفاوت
برخیزد و بندوق را رنگ تنها باشد و در نیم تیر رنگین نامند جهان دستور پنج تیر یا چهارم
دبرون سپرده آید و کشور خدای چهار بار اندازد و بآئین پنجم بیرون فرستد و چون رنگین بتظام
گیرد و حکم عالی نفاذ یابد که آغاز و انجام ^{mouth} بت ^{mouth} روق را طلاء نمود و ساخته بآئین
پیش آئینان قدسی سپارند و چون ده چنین منتظم گردد و پیکه ^{slaves} با حواله شود

دسی و دوشنبی روز با و هر روز یکی دسی و یک کوتل و چندی بسیت بهشت بود هرگاه
 از پیشین پنج روز ازین چاره کمی برساند پیشی دسی بدنگونه ماه هفت ایام کوتل سواد
 رنگین کوفت کار که حواله چیده نشود با کوفت کار چیده نشود در آنچه پیش باغیر و مانک چیده پیش
 خرد چیده از هر دو و هفتی خاصگی از هفت بخش ساخته پانزده پانزده راکشک شد
 و چیلما آماده و از یکشنبه دو از اول چهار از دوم پنج از سوم چهار از چهارم و شنبه
 چهارشنبه برین منط چشنبه اول و دوم موافق از سوم چهار از چهارم پنج جمعه از اول یک
 و دوم پنج از سوم چهار از چهارم پنج شنبه تا این اواخر همواره بحجت بر ساختن خاصگیان که
 سنج روز پنج پای و یک سواد اندیم کوتل چهاره پا و کوتل یعنی چهار یک هفت نیم پا و
 هشت یک چهار شش مانک نصف بهشت یک دوسه مانک ربع بهشت یک یک هرگاه
 از کوتل پنج روز از نیم کوتل بر بند و همچنین یکی پس از دیگری بجائی نشیند و پسین را چاره از
 گردیدهای خرید همواره صد و یک بندوق و مشکوی دولت نگا دارند بدین منط غره ماه
 یازده بندوق بخدمت پذیران شستان اقبال سپارند یک از بندوق های ماه و هفت ایام
 و کوتل و سواد و رنگین و کوفت کار که سچیل سپرده اند و کوفت کار چیلگان در از چیده
 و مانک چیده چیده روز دیگر خبر بندوق ماه بهمان ترتیب حواله کنند و در روز بان
 بان خلوتگاه انس و اند سازند گیاهان خدیو تیر اندازی فرمایند چون یک یک بار باین سعادت
 رسند باز از سر گیر و هر کدام را چون چهار بار بشود بیرون فرستند و تبر تیر از هر قسم
 در آن گزارند و چون آغا ماه شود بندوق ماه رفته که سر بود آخرین همه قرار گیر و ببن
 ماه حال صدر نشین آید و آئین چنان است که تنگیان نسکار خاصه را که به بندوق
 و ببن آن باشد رقم پذیر گردد و آن چنانچه به بندوق سنگرام که سید خاصگیان

مانک بندوق کو تا که در زبان حال و جا گویند

شنبه

first day of the

و به فروزین ماه اسلمه مخصوص یک هزار و نوزده جاندار شکار منم موده اند

آیین ماهواره بند و پیچ

شهریار و انا اول علوفه میرده را چهار گونه ساخت پیچید دام دوست و شتا و دوست
و نهفتا و دوست و شیت و دیگر از آنجا بگونه و هر یک راسه اول دوست و پنجاه
دام دوم اول دوست و چهل سوم اول دوست و بیست و دوم دوست و بیست
او نهفتا و دوست و ده آونی و دوست اول سوم صد و نود و دوم صد و شتا و سوم صد و نهفتا و
اول چهارم صد و شیت و پنجاه و نود و صد و چهل اول پنجم صد و سی و شتا و دوست صد و

آیین فیلسفانه

این شگرت جانور و تنومندی و استواری کوه آسا و در دلیری و جان شکاری شیر کرد
در شکوه افزائی و کشور کشائی سترگ نبود و در آبادی سپاه و ملک الا دستا و کیشناستگاه
هندی بوم گزیده را برابر با پند سوار بر شمارند و بهمنانی و لیران تیر انداز گیت کار هزاران
کنند و در تنه خونی و سبک عنانی چون تازی با رگی و در فرمان پذیری و روز دانی بسان
زیرک مردم در شورش هستی و آشوب کینه وری از مردمی بشیر کجاده گزندی نرساند با آنکه
و شمایه گرفتاری میگرد و و سحر و فیلان در نیا و یزد و در خور مالش نداند و از حق شناسی
تیار و از خود رانیا زار و همواره خاکبازی کند و در سواری از ان بازماند و فیلی در شورش
سبب خود آویزه و دشت خرد سالی پیش پای او در رسید از غم بانی بخرد و مگر گرفته یک سو
بر نهاد و جنگ از سر گرفت و در وقت سستی چون از بند ربائی یابد و بهنگامه خود سری را یابد
پس یک از هر آن بنود که پیرامون گرد کاروان پر دل بر مایه میل سوار شده نزدیک رود
و آنرا پای بند کند بسا موده در سوگواری از خور و آشام باز ماند و در غم فرو شود و گوناگون

علاقه و پیرو
بجای خوراک و تنخواه
اندر سپاری و جانور
بجای تنخواه و جانور
در غایت و جانور
خوارک و جانور
بجای دال و جانور
سوار و در جانور
رواج زبان این
رنگار و جانور
سوار و در
جان شکاری
بجای شکار گزیده
جان با صاف و مقبول
و شکار و حفظ شکار
بجای در فرمانش
بجای لایق آویزه
مقابل و جانور
تیار و در سبب و جانور
و نقد و شکار و جانور

آموزش پذیر و اصول را که خبر موسیقی شناس بدان راه نیابد فرا یاد گیرد و عصاره ابدان
 جنبش دهد و بر و شها بر آید و کمان کشیدن و تیر انداختن و افتاده را بر گرفته بفیلدان
 دادن خو کند رستم است که دانه بکاه پیچیده بخورش دهند با شارت پاسبان بگوشه دهن
 نگاه دارد و در تنهائی بر آورده سپارد ^{مستقل} و زانگاه ^و اوسان آدمی و طوطی است
 گریزبان و جای پیدائی ندارد آب از درون شکم بخروج کشد و بر خود افشاند و بوی خوش
 نهد نگاه خورده را روز دیگر بیرون آورد و در گون بنوازد از او یک لکه روپیه ناصد باشد
 و پنجه ناری بسیار پیدائی گیرد و ده هزار سی نیز یافته شود چهار گونه بود یکی بهشتی بفتح باو
 های خفی و فتح دال هندی مشد و در متناسب اعضا افزایسته سر کشاده سینه بزرگ گوش
 دراز دم و لیر و شنج کش باشد و از پیشانی او مهره چون بزرگ مروارید بر آویند و هندی
 گج موتی گویند بفتح کاف فارسی و سکون جیم و ضم مجهول میم و سکون واو و کسرت
 فوقانی و سکون یای تحتانی خاصیتها بر گزاردند مشد بفتح میم و نون خفی و وال و سیام
 نزد چشم برابر تهیگاه و از آلت بس شوخ و فامینجا باشد هر یک بکسر میم و سکون راو
 کاف فارسی سفید اندام خالدار جسم او آینه بستر خنی و زردی و سیاهی و سفیدی هر
 یک بکسر میم و سکون را خور و سرباسانی فرمان پذیر و آزادی شنود و هر اسان و بامیزه یکدیگر
 نامها بگیرند و خاصیتها پیدا کرد و فام او از سه رنگ زرد سفید سیاه و آینه این دوزگ
 و بملاحظه است **سج** که شرح آن گزارده آید نیز سه قسم برسانند و اول است
 بس مشی و متناسب اعضا نیک منظر با اندازه خور و فرمان پذیر و بماده کمتر گراید و از
 زندگی باشد پیش **سج** تیز نظر و هیبت افراد او شوخ کردار تند و بسیار خور و افزون هم
 خود سرتابه کار فراوان خواب و خواب بیشتر در هر ده ماه قمری بزیاید تا سه ماه مایه نرو ماده این نیز

testicles

و لبان سیاه و جنبش بود تا پنجم آنمیش گیر و پنجم بقوام آید تا هفتم نیک برسد و
 و تا هفتم تابش از قریه نماید و هفتم بگریه و دوازدهم برگ و استخوان و ناخن و مو پیدا
 سیزدهم نرمی و موی چهره افزون نماید و هفتم جان در آید اگر بار در راینه و افزاید از نوزاد گوید
 و تا ثانی از ماده در شانزدهم بکمال رسد و هوش گراید و هفدهم تا پنجم برون شدن
 افتد و هفتم از تنگنای شکم بر آید و برخی گویند در نخستین ماه بر بند و دوم چشم و گوش بینی
 و دهن و زبان هفت پذیرد و سوم دیگر عضای پیدا کند چهارم در بزرگی و استواری بر آغاز پنجم
 جانور گردد و ششم شناسائی برافزود و هفتم تمیز افزاید و هشتم احتمال افتادن باشد و نهم و دهم
 و یازدهم ببالد و دوازدهم برون آید از نو ماده هر که مایه افزون آن شود و برابر خفتن
 نزد پهلوی رست بوده و ماده و چپ خفتن در میان بیشتر سرخی که پس آن آبستن شود
 و دوازده روز باشد و در آن هنگام شکم شکسته نماید بآب و خاک بازی کند و گوش و دم بردارد
 و از نر کمتر جدا شود و خود را بدو بساید و بدندان او سر فرو نهاده بایستد و پیشانی بگریان
 بکند و نر او دیگر ماده را دیدن نیارد و بسیار از آمیزه نرم بتهوده آمده تن در نهد و بزور
 کار بند آید و دیگر ماده با و امی او در رسیده را مایه بخشد و پیشینان از خاکلی تنج بزرگرفته
 و مایه انکاشتی بفرمان گیتی خدیو گزین نر او برگرفته و آن خوک از دلهای خاسته
 یکتا بر آید و دوفیر او تا پنج سال بشیر و سنار و سپس بستنی پر دوز و در آن هنگام او را
 ببال گویند و با و الف و لام و ده ساله را پوت بضم مایه فارسی و سکون و او قوامی
 فوقانی و بیت ساله را یک بکسر با فتح کاف میشود و سی ساله را کلبه بفتح کاف
 و سکون لام و فتح با و مایه مکتوب و در هر سی حالتی پیدا آید و نامی برگیرد و در شصت سال
 بکمال رسد و سر لبان و ونیمه گوی باشد گوش لبان غله افشان و چشم اگر بسفید

لع با الف
 و دوازدهم
 تا نهم خفتن
 آواز است
 و با حلاوت
 افتاد
 لع نوزاد
 با الف و زاده
 "خفتن"
 حجام حاضر و در اس

وز زردی و سیاهی و سرخی آمیخته بود نشان شایسته باشد پیشانی هموار باید بی برآمدگی
 و چین خراطوم بینی اوست لیکن بس از چنانچه بر زمین رسد و خورش بدو گرفته بدین
 بر دو آب را بدان در کشیده بدرون اندازد و دندان او شده شانه زده درون دهن
 نیمه بالا و نیمه پایین و دو برون بیشتر یک گزنی و افزون نیز بود که اگر آب را بر بس سطح شود
 سفید رنگ باشد و سرخ نیز برگزارد و هشت اندکی بلندی گزای برونی را بر خن چنانچه
 نشان دهند و برای افزونی کار و زیانی بخنتری بر ند و باز با لکه و بر خن را هر ساله و یک ساله
 و هشتاد ساله را بریدن پسندند و نشان گزیدگی آنکه هشت دست بلندی او بود و نه درازا
 و ده دور شکم و پشت ازین بزرگتر را بس نیکو ندارند و نه عضو اگر بر زمین رسد پس شایسته
 ندارند دست پا خراطوم دندان ^{منسب} و هم بر پیشانی سفید خالها بس سطح و سطحی
 گردن حسن افزا و دراز و مو بر گوش و پیرامن آن ارجند بر خن و دروستان و چندی تابستان
 و گریه و هنگام بارش خوش مستی زند و شکر کار با پدید آید خانه بر اندازد و سنگین و دیوار
 بر افکند سوار را با اسپه بخراطوم در کشد و رفتندی و دلیری فراوان تفاوت و دو آریسان
 و شقیقه یا کی سیاه آب تیر بو تراود و شامه تاب بویائی ندارد و سفید رنگ سرخی نیز
 نیز بود و در هر دو شقیقه تا دوازده سوراخ برگزارد و از آن تیر تراوش کند آنکه زود و شیار
 بود فراوان بر تراود و از دیر پیش قطره قطره و چون پیش از تراویدن شورش پدید آید
 و بس خوشتا بود آنرا نصی نامند بقیع نامی فوقانی و سکون فاو کستری فوقانی و سکون
 یای تختانی و سر هر می نیز گویند بقیع سین و سکون را و فتح با و کسر را و سکون یای تختانی
 و اگر فرا ترک از شقیقه برون آید سینکا و هال خوانند کبیر سین و سکون یای تختانی
 و نون خنی و کاف فارسی و الف و فتح دال هندی و های ضنی و اله لام و چون

از هر سه جاره وانه گردن و فیل را مثل چو ز نامند بفتح تایی فوقانی و سکون لام و ضم مجهول چشم
 و سکون واو و آ و ورین بهنگام بر جی بجا نذر خاص بایشش نمایند چون آدمی و اسپ
 و جز آن و چندی با همه جانور و در هندی نامها بر گزارده اند بهند و در میان و عمر و تنه و برها
 مرگ در قوس و جدی هر در همه موسم مست شود و فیلان نیز از داروستی آورد و ازین رو
 گاه فیل گزند یا بد و برخی گزیده فیل از او ای آ و نیز شستی گزاید و بسا بهنگام از شکستگی
 مست شود چنانچه فیل گج کت خاصگی بشنیدن آواز طبل شاهبختی در آید و تراوش
 مستی کند بیشتر در سی سالگی این چوش برزند و گاه در بیت پنچ سالگی و مستی بسا لمانیز
 کشد چنانچه برخی خاصگیان تا پنج سال به یک نظر بدین نثار باشند و بیشتر برز جوشد
 و خاک افشانی و جویائی ماده بیشتر کند و در لاوکل بودن و خوشترین را بدان اندودن
 دوست دارد و در میان حال شتی خشناک بود و چنانچه بسیار کشد و خواب کم کند و آخر
 دانه نخورد و از بند پا آزرده شود و از او گی خواهد و همواره بر خروشد و عمر طبعی او آدم است
 صد و بیست سال و فراوان نام دارد چون شتی و گج و پیل و هاکتی و جز آن و از تیس
 کار شناسان پس جوهر افزاید و بسا از زنده صدر و پیه در کمتر زانی بدیه هزاره و شش گز
 هندی نژاد بر آنکه هر کدام از شست جبت عالم کی از قدسی نقوش و پیکر فیل پهبانی نماید
 و شگرت و تسانها بر گزارند بدین نامها در خاور و ایراوت بفتح همزه و سکون یای تختا
 و را و الف و فتح و او و تایی فوقانی میان او و جنوب پند یک بضم بای فارسی
 و نون خفی و فتح دال هندی و کسر او سکون یای تختانی و فتح کان جنوب بایس با و ا
 و فتح میم و نون میان او و مغرب که بضم کان و میم و فتح دال در باختر انجمن بفتح غم
 و نون خفی و فتح جیم و نون میان او و شمال پید شست بضم بای فارسی و سکون با

فتح بای فارسی و دال و نون خفی و فتح تاسی فوقانی شمال ساری به بصوم بین الف
 و سکون را و فتح با و بای مکتوب و ضم با و بای خفی و سکون را و فتح میهم میان او و شرف
 سپر تیک بضم سین و سکون بای فارسی و فتح را و کسرتاسی فوقانی و سکون بای تخفی
 و فتح کاف و در برآمد کار با بهر کی افنونها بر خوانند و نیا بشکری نمایند و چنان برگزینند هر
 که در عالم است از تراویکی ازینهاست چنانکه سفید پوست و مو از نخستین بشمارند و اگر
 بزرگ سر و دراز و خوشمناک و مردانه باشد و پیکهای چشم کشاده نگاه کند از دوشم شماره کنند
 و اگر خوش سخنی و خوب دیدار و سیاه فام و میان پشت بلند از سوم اندیشند و اگر بلند قامت
 سرخ چشم سیاه و سرخی آینه بود و شوخ و آگاه و کوتاه مو از چهارم انکارند و اگر سیاه چشم بود
 و یک دندان دراز تر و دیننه و شکم سفید و دست دراز و لب مطهر از پنجم شناسند و اگر میسب
 برآمده بود و سر و پشت و گوشها خرد و خرطوم دراز از ششم پندارند و اگر نازک بدن و سرخ چشم
 و دراز خرطوم از هفتم برگویند و اگر ازین هفت گونه صفات بهره داشته باشد از هشتم خیال کنند
 و نیز شش گونه شمرند اگر پوست و چین زده نبود و بسیار نشود و وقار مند و در بند و بار و نگراند
 و بگوشه نگراید و بنایسته خورشها خوشوقت گردد و از او پوچ مزاج گویند و اگر شایسته
 خاصیتهای نیل بدیدار گردد و فراوان آگهی و روی و سر و گوش و خرطوم و دست و پا
 و دم را بپیش و آورد و بی اشارت نیاز را در آنرا کند هر چه مزاج خوانند و اگر خشنما
 باشد و باشته خرد و در آب بودن دوست دارد از برترین مزاج دانند و هر که فراوان بنشیند
 و خوشحال و آویزش دوست و شوخی افزا از بهترین مزاج که تری برگویند و اگر پخته و فراوان کما
 و شوخ در کار خویش و کامل منش بکار خداوند و بزیون خویش گرایده و بهر فعل بسجود
 شود و مزاج شناسند و اگر درازستی و فریب کار و جان شکر و بیلایه بود بهترین مزاج باز خوانند

مقدمه

در آفرینش

شش این

مان برگزین

دین و دنیا

سختی

چهار کس

زبان من

عزیزان

یک خویش

پیش

برگزین

نیت

آیند و چون

امامت

و مایه

خدیو فرمود

تکمیل

آورد

را

را

ضمیمه

تقریر

تقریر

تقریر

تقریر

تقریر

تقریر

تقریر

تقریر

و هنگام بازگشتن که شب در آمده بود نشانی از آن نیافتیم اما زمام که از خاصگیان بود
 با فیلبان و شمشیری و شمشیر و همواره و کمین بود و شبی آنرا در خواب یافت در آن چوبی بدست آورد
 و ستار از سر برگرفت و موسی سپید پیه در کشید و از هم گزرا نید آگهی داشت آن فیل و زادت
 و گفت و گنج و شش و زنده را با در کلم افتد آو رنگ نشینان دل بدو سپارند و در فرام آو رنگ
 آن فراوان جستجو کرد و تیار داران اعتبار یابند و شناسندگان را پایگاههای پدید آید و فرمایگان
 بدگوهر را و ستایه خیره روی بدست او افتد و قبه کاران بدکیش بر فراز تملکی بر آید چاره گری
 آن فرمانروایان باستانی نیارستند و نه دل از خواهرش برگرفته کشتن خدای از نیرنگ
 این روی نماید با فرونی شغل و انبوهی این کوه پیکران نادره کار سخت اندوزان فرمایند
 و رنگا پوی سعادت پردهای دارد و بشایسته آئینها گردیده آرمشی بخشد و سخت سخت
 بر ساخته بدار و همگان انصاف منشن سپرد و بر جی را بخواهند منسوب گردانید

Caro him

مراتب میل

خدا یو عالم از فروغ دیده وی بهفت گونه بر ساخت مست شمشیر گیر سآوده منجهو
 بفتح میم و نون خنی و ضم مجهول جیم و های خنی و سکون و او و فتح لام و های مکتوب
 که شمه بفتح کاف و سکون را و فتح با و های مکتوب پچند و کیم بفتح با و
 فارسی و های خنی و نون پنهان و ضم دال بهندی و او و کسر کاف و فتح یای سختانی
 و های مکتوب موکل بضم مجهول میم و سکون و او و فتح کاف و لام چون باده جوانی در
 کشت و نشاء خاص در سرافتد و شکوف نیز و افراید نخستین نام برگیر و دوم نوری است از
 آوازه رسیدگی یکدیگر و یار نشانی برود و پیوسته سرخوشی نماید سوم کار پر دازیت و یک آن پای
 چهارم فرو ترا و پنجم خرد ترا و ششم نعتی از آن کوچک به هم خرد سالی که سواری بر تابد و هر یکی را

سه گونه بر ساخت بزرگ و میانه و خرد و پسین و نه نوع و هر کدام را جزاکی در خور فرار گرفت

آئین حوزاک

از ویر باز اندازده پایه شناسی در میان بنود و در خورش فلادان خواسته بنا به جاری میر
چون اوزنگ نشین اقبال بخشی پرده برداشته با سودگی جهانیان پروا خست شرف
بکار رفت و شگرت آئینها چهره برافروخت مست بزرگ دوش و بست و چهار سیر
میانه دوش و دوزده سیر خرد دوش و چهارده سیر شیر گیر بزرگ دوش و نه سیر میانه
دوش و چهار سیر خرد و یک دوش و نه سیر ساوه بزرگ یک دوش و چهار سیر میانه
یک دوش و بست و نه سیر خرد یک دوش و بست و چهار سیر خرد و نه بزرگ یک دوش و بست و نه
میانه یک دوش و بست و نه سیر خرد یک دوش و نه سیر کریمه بزرگ یک دوش و چهارده سیر
میانه یک دوش و نه سیر خرد یک دوش و چهار سیر میانه یک دوش بزرگ یک دوش میانه سی شوش سیر
خرد سی و دو سیر موکل بزرگ بست و شش سیر میانه بست و چهار سیر سوم بست و دو
چهارم بست و شش سیر شانه زده هفتم چهارده ششم دوازده هفتم ده و نهم شش تا دیش
چهار ششم گردان کلان میانه خرد موکل و هر یک از دوش ششین برابر شده گزده و سوم را بر چا
و چهارم را بر نه کلان کلان یک دوش و دو سیر میانه یک دوش و نه سیر خرد یک دوش
و چهارده سیر میانه کلان یک دوش و نه سیر میانه یک دوش و شش سیر خرد یک دوش و دو سیر خرد کلان سی و بست
میانه سی و دو سیر خرد بست و هفت سیر خرد و بست و دو سیر موکل و بست و دو و دوم
سوم شش و چهارم شانه زده پنجم چهارده ششم دوازده هفتم ده و نهم شش تا دیش

آئین جنگلزاران

مست پنجم و نیم فنه مهاوت بفتح میم و با و الف و فتح و او و سکون تاسی افوت

جدول اوزان

وزن کبری	وزن خنجر	وزن خصال
۲	۲۴	۱
۲	۱۹	۱
۲	۱۴	۱
۲	۹	۱
۲	۴	۱
۱	۲۹	۱
۱	۲۴	۱
۱	۲۲	۱
۱	۲۰	۱
۱	۱۸	۱
۱	۱۴	۱
۱	۱۰	۱
۱	۹	۱
۱	۶	۱
۱	۴	۱
۱	۲	۱
۱	۴	۱
۴	۳۴	۱
۵	۳۹	۱
۶	۳۲	۱
۸	۲۶	۱
۸	۲۶	۱
۸	۲۴	۱
۸	۲۲	۱
۸	۲۰	۱
۸	۱۶	۱
۸	۱۴	۱
۸	۱۲	۱
۸	۱۰	۱
۸	۶	۱
۸	۴	۱
۸	۲	۱

بر فراز گردن نشیند و این شکرست جاووز را بکار در آرد و بدو نیک و بخت ناسد و در ناره
یا دافند ماه و ده دویست دام و اگر که کثیر باشد بضم کاف و های خنی و فتح تایی هندی یا
وسکون را ایسی بد کردار و فروزانده فیلبان ماه و ده دویست و چهار بهیوی
بضم مجهول یا های خنی و سکون و او و کسر هزه و سکون یا یی تخمائی تبسرن گاه بر نشیند
در آینه و تیر روی و ستیاری کند و بسا کا نخستین نیز بر باز و صد و ده دام یا بدیست
بکسر مجهول و سکون یا یی تخمائی و فتح تایی فوقانی هندی و های خنی گاه آورده و دست
و کشاد و خزان یاوری کند سه و نیم مقرر و در خر و سه و تیر یک اور هر قسم در کاب چهار دم
روزینه و در غیر آن سه و نیم شیر گریخ نفر ما هیانه مهاوت صد و شصت و ده دام بهیوی صد
میست و شصت و ستور سا و ده چهار و نیم مهاوت صد و شصت بهیوی نو و دو و نیم
منجه و ده چهار مهاوت صد و شصت بهیوی شصت و ده و نیم که سه و نیم مهاوت صد و شصت
بهیوی چنار و یک و نیم میست هندی که ده مهاوت صد و یک میست موکل و ده مهاوت
چاه و یک میست و ما و فیل کلان چهار مهاوت صد و شصت و نیم میست و نیم میست
مهاوت شصت و بهیوی چاه و یک و نیم میست خر و ده مهاوت شصت و یک میست موکل
و ده مهاوت چاه و یک میست قوچ از شهر بار جهان آرا و ده میست بیست سی سی سی
کار و انان بشار و فیلان را حلقه گویند و او را فوجدار در فرسی و هنر آموزی و ولیری و
پا بر جایی بهنگام آتش فروزی و توپ اندازی سکا پوی نماید و نیک و بدر از و باز پرسند
هر که از صدی یا زیاده کنند بیست پنج تاسی نافزا و شود فوجداران دیگر از بیستی و ده یا
سپه و سازند و این سلسله از ده باشتی تا هزار می باشد علفه زیاده از صدی بقاوت بود
بسایا امارت نیز رسیده اند و صدی دو سیل غ نمایند بیستی اول سی روپیه

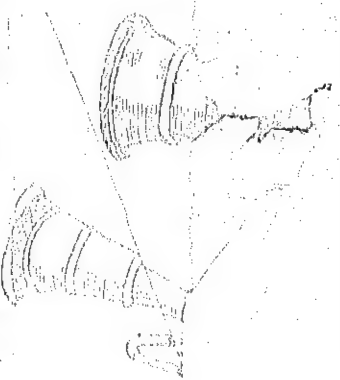
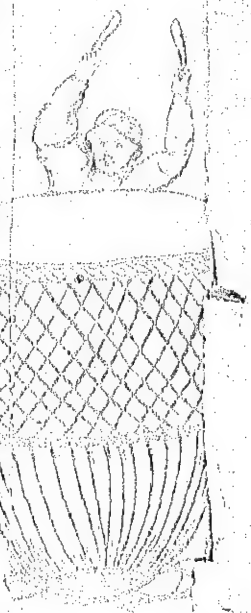
شعاع صفر ۱۰۴۱ - آیین الیهی و...



جلداول

پیکر بیست
هی بیست
مخامد و گرو
خند مت
ست علم
نزد و سنده
در آورد
پیکر آتش با نظر

ت آهنی و از
و با مله از
استوار کنند
و عالم آزا
هر و و ست
بول و سکون
بلند و بخت
پیکر نیار
هز و ر آور
با و فتح
ره یک گری
بی بر و ن



لح کسند
در بران بخت
چیکه قصه بان
در شش بیک
در شش بیک
در شش بیک

اندازند و نشسته
در این چاره خوب
گران وزن و کوب
که بتدیک گریزند
در این چاره خوب
استوار و نضر
کنند

آنرا فرو اندازد و در چرخ در چرخ و کنده بسیار و دنا گزیر باز ایستد گیتی خداوند بروی کار آورد
 جانها را سود و کلاه و دیوار را با سبانی شد چرخ می تختی فی است میان سوراخ بداری نیم
 و دو طسوج به پی در گرفته و در میان کلین پروه و هر دو سوار و ت آمو و هر دو جانب فکله
 گزارد و بجا غنچه در چرخ و چوبی از ان سوراخ صلیب و از برگه زانند و آن دست غیر باشد
 چون کشش و گیر و گردش و آید و آواز بنیاد دهد و کسیر پاده بدست گرفته و از پیش دارد
 و از بازش همسر و جز آن باز ماند پیشتر در جد کردن خیلان جنگی آتش فروختی و فراوان پنج بود
 و کمتر سودمند آمدی گیتی خداوند اختر ع فرمود و جهانی با سایش در شد اندام پیری
 بفتح هنر و نون خنی و کس و دال و بای خنی و بای تختانی و الف و کس و سکون بای تختانی
 تاریکی گیتی خداوند اجیالی نام نهاد و بضم هنر و سکون جیم و بای تختانی و الف و کس و لام
 و بای تختانی روشنی کر پایی ست چهار گوشه یک نیم گرمی و افزون از زلفیت جمل
 و جز آن نیز بسازند و سر آن بکلاه و بسته بهنگام تند خوی فرو بندد و از دیدن باز ماند بسیار
 زمانی مایند و بسا و شورش خشنای از پیش رو کیو میشد خدیو عالم سینه نگوله و پیمان آن
 آویخت و نقش نامی نبرد و کلاه و کس و کاف و لام الف فتح و او و بای سکون یافته
 رتسمانی ست چندنی تا فکلی فراهم آمد به پنهانی هشت گشت و در از یک و نیم گرم سو
 بملقه در آورده بگاو بر بندند فیلبان و بپای خویش بدو آویخته بر نشیند و از بر نشین چرخ
 نیز شود و بر خنی آهین پنج بای ستر بر آویزند و بد کرد از فیل از جنبش سر فیلبان را نتواند فرو
 آورد و لشی بضم دال و سکون لام و کس و رای فوقانی هندی و بای خنی و سکون بای تختانی
 پنج گرمی طنابیت بکندگی عصا و از کلاه و پونند استوانی افزاید کسار بفتح کاف
 نون و الف و ر پنج است ستر نیم گرمی بکلاه و آویزند و بن گوش را خواسته شده

بیشتری و شورش در آردند و در بضم مجهول دال هندی و سکون و او در آکنده رسی است
از دم تا گلو تپا بسته آئین بر بندند زریب افراید و در زینش نامنجار دست آویز گرد و و کسا
پیرایه بدو در آویزند که یله بفتح کاف فارسی و کسر مجهول دال و سکون بای تخطانی و فتح لام
و بای مکتوب تکینه است فرزندت در زیر آن طناب دارند پشت از ریش نگاه دارد
و آسودگی آرد و کدوتی بضم کاف فارسی و فتح دال و سکون و او و کستاری فوقانی
هندی و سکون بای تخطانی برنجی رخیست نزدیک دم آویزند و آواز از تپا طناب
نگاه دارد و زینت افراید چو به کسری بای فارسی و سکون جیم فارسی و فتح و او و بای مکتوب
سیلانی بندست بر سر آویزند بهوئی بدو تکیه کند و در تیر اندازی یا در آید چو را
بضم جیم فارسی و سکون و او و ا و الف و کسرین و سکون بای تخطانی چند زنگوله را در دست
بگیرند و برشته در کشیده پیش و پس بر بندند شکوه افراید و زریب افرو و پیچ که بای فارسی
و کستاری فوقانی هندی و فتح کاف و جیم فارسی و بای خنی و در زنجیر است بر میان بر بندند
و زنگی بدو بسته در زیر شکم آویزند و بای شکوه افرو و زریب زنگهاشش و بر و و و و و
و سه بکلاه آویزند این را گیتی خداوند بر افرو و قسطاس پنجاه کما بیش بدان و پیشانی
و گلو و گردن آویزند سفید و سیاه و ایلوق شکوه و زریب افراید تپا بفتح تاء فوقانی هندی
و بای تخطانی مشد و الفینج تنکه آهنی را که در اوی هر کدام یک یک است پنهان چار است
جمله تا پیوند بخشد و هر دو طرف و در زنجیر بر اوی یک یک گزلی از فراز گوش و دیگری از
پایان گذارند بکلاه استوار گردانند و میان جای نیز زنجیری بر آویزند و از سر گذارند
بکلاه بر بندند و بر طرف عرضی فوقانی چار سیل آهنی خم گرفته بر گذارند و آهنین جلقها
بر سر آن و قسطاسها و آن جا گیر و دو جانب تخطانی تنکه زنجیر بر انسان انجام گیرد و پس

۴۱
بضم کاف
فارسی و فتح
دال و سکون
بای تخطانی
و فتح لام
و بای مکتوب
تکینه است
فرزندت در
زیر آن طناب
دارند پشت
از ریش نگاه
دارد و آسودگی
آرد و کدوتی
بضم کاف
فارسی و فتح
دال و سکون
بای تخطانی
برنجی رخیست
نزدیک دم
آویزند و آواز
از تپا طناب
نگاه دارد و
زینت افراید
چو به کسری
بای فارسی و
سکون جیم
فارسی و فتح
و او و بای
مکتوب سیلانی
بندست بر سر
آویزند بهوئی
بدو تکیه کند
و در تیر اندازی
یا در آید چو
را بضم جیم
فارسی و سکون
و او و ا و الف
و کسرین و سکون
بای تخطانی
چند زنگوله
را در دست
بگیرند و بر
شسته در کشیده
پیش و پس
بر بندند شکوه
افراید و زریب
افرو و پیچ که
بای فارسی و
کستاری فوقانی
هندی و فتح
کاف و جیم
فارسی و بای
خنی و در زنجیر
است بر میان
بر بندند و زنگی
بدو بسته در
زیر شکم
آویزند و بای
شکوه افرو و
زریب زنگهاشش
و بر و و و و
و و سه بکلاه
آویزند این را
گیتی خداوند
بر افرو و قسطاس
پنجاه کما بیش
بدان و پیشانی
و گلو و گردن
آویزند سفید
و سیاه و ایلوق
شکوه و زریب
افراید تپا
بفتح تاء
فوقانی هندی
و بای تخطانی
مشد و الفینج
تنکه آهنی را
که در اوی هر
کدام یک یک
است پنهان
چار است
جمله تا
پیوند بخشد
و هر دو طرف
و در زنجیر
بر اوی یک یک
گزلی از فراز
گوش و دیگری
از پایان
گذارند
بکلاه
استوار
گردانند
و میان
جای نیز
زنجیری
بر آویزند
و از سر
گذارند
بکلاه
بر بندند
و بر طرف
عرضی
فوقانی
چار سیل
آهنی خم
گرفته
بر گذارند
و آهنین
جلقها
بر سر
آن و
قسطاسها
و آن جا
گیر و
دو جانب
تخطانی
تنکه
زنجیر
بر انسان
انجام
گیرد و
پس

له تفرغ لکن بمجمل لغت ترکیب معنی علم و نشان اربع

در کشند زینت و ستاری افزاید جگه و طبع جیم و کاف فارسی و الف و فتح و او و کو
 تایی فوقانی کجند آسار بر یکدست بهوئی بان فیل را در کوشش آور و تیر تر گردانند چنبد
 بفتح جیم و های خمی و نون پنهان و فتح دال هندی و های مکتوب توغ آساقظا سها
 بر بندند و در کمر فیل باز گذارند و آستان آراشیل و بگفتار در گنجدر سال برای مست
 شیر گیر و ساد و هفت بافته سن از هر کی بهشت بخدام و چار گنده پیشینه که هندی بان
 کنبیل گویند بد و دایم و هشت چرم گا و و هر کی بهشت و دایم و بجهت متوجه و و کر به
 چهار اول و سه دوم و هفت سوم و برای به بندر کیه و موکل و ماده فیل نخستین
 و دو و دین و چهار سو دین و از آبره و آستر فرا و نیز ساخته جل بر دوزند و بهر یک نیم سیر
 رسیان سن برای دوخت مقدر در برابر یک من دانه ده سیر آهن برای زنجیر و جزان
 شماره گرد و بخداوند حلقه سپارند سیری بد و دایم و برابر بهر پوست یک سیر روغن گنجد
 منی به شصت دایم و پنج سیر رسیان پنجه برای کلاوه یک فیل که فوجدار سوار شود و سیر
 بهشت دایم و دیگر فیلیان را از چرم و جزان بر سازند و در سال عوضند و در زده و دایم و

کر فزاند	کر فزاند	کر فزاند
کر فزاند	کر فزاند	کر فزاند

همواره برای سواری خاصکی صد و یک فیل برگزینند و آن در چند کی موافق فیلیان
 و لیکن در چگونگی و اگر گون بیشتر ی پانچ سیر شکر و چهار سیر روغن زرد و نیم من برنج و نیم
 متوج و غلظ در از و جزان نیز بر آمیزند و بر جی را شیر یک و نیم من بردانه افزوده آید
 و بهنگام نشکر هر یک را روزی سیصد کما بیش تا دو ماه افزاید و تاوت گیهان خید
 بود و بهنگام سستی بهوئی و در بهشیاری دو ماه هواره از چهار صد دایم افزون و اصد
 و بست کم نبود و بهصور قرار یابد و هر کدام را چهار صیده و نیز در حلقهها بهر ای بزرگ فیلیان
 بهیست به پیوسته

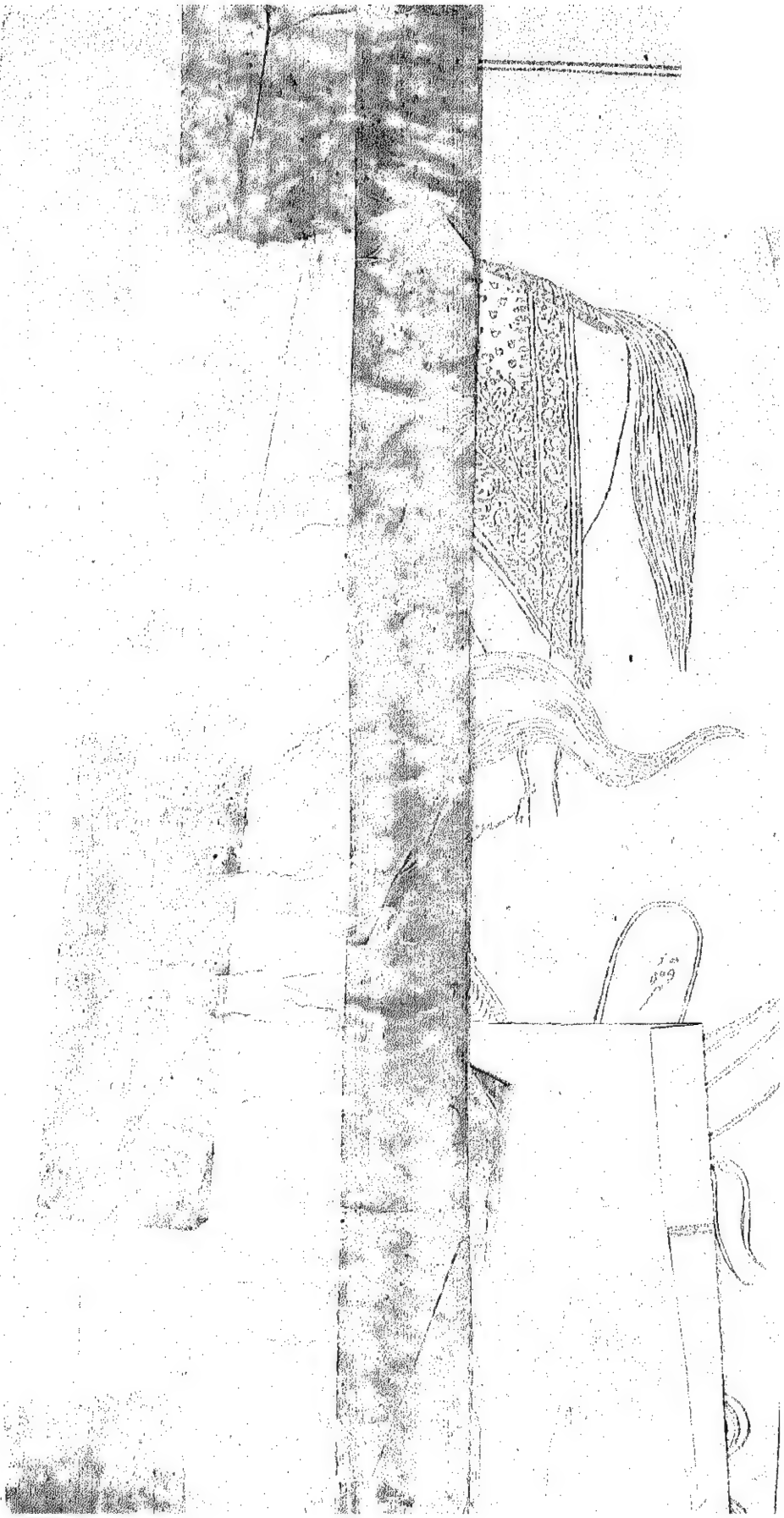
کمتر نافذ گردد و در خاکلی برای هر کدام سه سه مقرر و برنجی را افزون و ماده فیل اول
کلان و نیم نفر سینه دوم و سوم یک و نیم و در دیگر اقسام موافق حلقهها و همچنانکه حلقه
بیدبانی یکی از امر باز گردد و همان طور هر فصل خاصه به تیاقداری امیری نامزد و نیز بر بنده
فیل خاکلی یکی از کارشناسان باز گذارند و دلهائی و از نامند اول و دوازده رویه و دوم
ده و سوم شش ماه و ده گیر و نیز بر بنده یکی از خدمت گزینان تیز دست بان آواز فرود
و اگر انقیب گویند از کم خوردن و کم دادن و بیماری و آنچه بخلاف عادت
پیدا آید روز بروز بجز من رساند یک سپ داغ نماید و در احدیان ماهیانه بگیرد
بهره فیل یکی از پرستاران نزدیک خبردار و در هفته یک روز فرود رفته آگهی اندوزد

له تیات باقی پاسبان پیش آتش بخانی گسیان کردان

آیین خاصه سواری

شوارع صفا قبل از نخستین تا پسین ترتیب بر فرازان آسمانی پیکر خرمش نماید
و آن دیو گردار را فرمان پذیر دارد و بسا هنگام سستی بدندان پانهاوه بر شود و شناسان
بشگفت در اندازد و نیز و گشتا عماریهما فراز فیلان خوش رفتار بر کشند و خواجگاههای وان
سر انجام باید و همواره یکی در بارگاه آماده دارند و هرگاه سوار شوند یکیا به به بویسان
بخشش شود و چون هر ده فیل سواری رسد آن نزدیکی که در هفته بجلو داری رود
بخشش اختصاص گیر و نخستین صدر رویه دلهائی و اسی و یک نفیث با نروده مشرف
بهفت و نیم و آنکه در هنگام نیکو کاری و خدمتگزاری بخششهای والا کامیاب گردند
بکامیاب گفت و در گنج و نیز هر یک را هم خبری نامزد و هر روز نزد بارگاه دولت کاوه یکبار
باشند و هنگام فرمایش با ویزیش و آیند و چون آویز بسکرید و ولایت و چاه دام به بویان
خاکلی بخشش آیند و ولایت به بویان و دیگر و نیز در فیل خاصه دلهائی و در بر سر هر یک پی

مجلس
مجلس
مجلس





و بدشتان و شروران و فرغ و تبت و کشمیر و دیگر مرز بوم گزیده اسپان بدرگاه بهایون
 آورند و پیوسته از توران و ایران کاروان در کاروان رسد آمد و در طویل گیتی خداوند
 و داوره هزار موجود همچنانکه هر روز جوتی در آیند بخشش و جزان بخشی بیرون مذکارتان
 دیده و در فتنه این هوش پذیر آدمی حوصله بستند و از آنکه فرصتی بهندوستان باج شیان
 عرب آمد و بسیاری از عربی و عراقی جدا نتوانند کرد اگر چه در همه حاجت باج بر گیرند و خوب شود
 لیکن در سرزمین کچه تازی آسپان بر گزارند و پیشین زمان جهل از عربت باهی
 تان سرزمین افتاد و هفت اسپ گزین و هشت و هشت اسب را از فرزندان بر شمرند و در پنج
 نیز عراقی مانند پیدایده خاصه میان دریای سمند و هبت و آنرا سنجی نامند و در زمین
 هبت پور و بجواره و شماره در صوبه دارا خلافت و دیوات و در صوبه اجمیر و پراچواریه
 گویند بفتح بای فارسی و سکون جیم فارسی و واد و الف و کسر رافتح مای تحتانی و با
 مکتوب و در شمالی که سار بهندوستان ریزه اسپان زورمند پیدا شوند و آنرا کوٹ گویند
 بنغم کاف فارسی و سکون واد و مای فوقانی هندی و در پایان بنگاله نزد کوچ اسپ پیدا
 شود و میان تکی و کوٹ نالکمن نامند تبا فوقانی هندی و الف نون مخفی و فتح کاف
 فارسی و مای مخفی و نون توانا و نیز و مند بود و گیهان خدیو از فروغ و در مینی و آگاه ولی
 و نامی نقیض و قطی گشته مرتبه آرایه و حال گوناگون کالابفرغ شناسائی روشن گرداند
 و رشتنه با سیت و قوت را و قنای واده در خوران سگالش نماید ازین رو در کار هبت که
 مایه فرمان و بی واکیس و بیگی از و فراهم آید از فروغ توجه بر گمار و تخت جای جدا گانه
 قرار و اقامت با گمانان بی رنج انتظار آید از آنکه گزینند و از گزند روزگار ربانی بایند و از
 آزمندی که امر و سوداگر را فر گرفته دستوران پراگندگی راه نیابد و از شایسته گمان

عنه
 فیکر
 اندوین
 از ان
 دارند
 از ان
 سینه
 بخت

نیک گهال بدگیری نرسد و هر که رست کاری اوروشن بآیه پیمان گزیده مروی استوار
 بهر جا که خواهد نگا هدارد و بهنگام قرار داد باز آورد و دوم ناف و فرمودن فروهیدیه مرد
 بآیینی کاروانسرا تا از فروع کار الکی و شناسائی او سوداگر راه بیفرمانی اسپر و بدگوهران
 سخن ساز از زبان هرزه لایسته آید سوم باز گذشتن بکچی درست قلم تا سرشته آمدن و نظر
 گذشتن و توانی گیرد و آئینهای پادشاهی دست فرسود و فراموشی نگر و چهارم ناف و فرمودن
 ارج شناسان رستی کرد از استواران رایا بهر شناسند و بر تریب مدن قیمت قرار و بهنگامی غایب
 از مهر فونی بیش از قرار اریان و ده بیت و زیاده برده و بی انتظار کامیاب خواهند شد

مراتب اسپان

بر دو گونه بود خالصگی و جز آن نخستین شش طویل و چهل و سه بر چیده عرب و عجم دیگر طویل
 شاهزادگان و طویل را هواری ترکی نژادان و طویل خان زادان و هر کدام بنامی چهره افروز
 و ازین بزرگوار و خدیو گهوان بر هشت سواری فرامید و پسین بر گشته گونه باشد سی اسپ
 بیت اسپ و ده اسپ هر کدام را که بهاتاده مهر باشد و طویل و ده مهری جایی گیر و دوازده
 تا میت و میت مهری و از میت و یک تا سی و سی و همچنین بدیدانی امر او دیگر منصب
 و بزرگ احدیان باز گذشتن علیتی و قضیم از سر کار عالی برگیرند و چون فرمان چنانست
 که یک اسپ را یا قدر طویل سواری نموده بهشت روانه و گاه و جز آن از خود سر انجام نماید

آئین خوراک

در خالصگی برای هر یک دانه هشت سیر در آن هنگام که سیر بوزن میت و هشت دانه بود
 چون وزن سی دانه قرار گرفت هفت و نیم در زمستان موته یا شش نخچه در تابستان نخود
 از آن دو سیر اداب و یک و نیم سیر شکر و روغن زرد نیم و نیم زمستان بیش از خود و دانه ام بر

گاه و هنگام خرید گاه نیابند بلکه کمایشی بخرند و بدین شکل شکر قند سیاه بخورند و بهند
روغن باز دارند آغاز خواندن خویسمه روز وانه نه بهند پیشش سیر وانه و دو سی قند سیاه
هر روز راتبه باشد و در دیگر طو اهل عراقی و ترکی هفت و نیم سیر وانه در شش ماه که به واسطه
دار و پنجه و بهند و برای چختن یک من یکدایم مقرر در هفته یکبار چهار یک سیر نمک و بهند
و در ایام روغن و خویسمه برای که تمیت آن از سی و یک مهر افزون یک سیر شکر قرار گیرند
آنچه از سی و یک مهر و از سی و یک زیاده باشد نیم سیر دیگر آن را شکر نهند و پیش از خویسمه
هر اسی که بهای او از سی و یک مهر تا صد مهر زیاده باشد یک من و ده سیر روغن
بخورند و از آن زیاده مهربی تا سی و یک سیر و ده مهربی را روغن و قند و خویسمه
و بر هر اسی هر روز نمک پنجاه بخشش و ام مقرر کرده اند شکر خیزد گاهی یکجا کرده بخورند بجز
و ترکی که در میان رکاب باشد گاه و دوام مقرر و آنچه در پرگنات برسد یک و نیم نرستان
عوض گاه بهر اسی یک بیکه خویسمه برای آن در رکاب دوست و چهل دایم و در قصبات
دو سی و دو وقت خویسمه هر اسی و من قند سیاه و بهند و آنقدر از وانه کاسته آید
کار پردازان موتات همه را فراسیده بر آورند و بنایسته آئین نخواه یا بد چون بخورند
بشعیدین بطیار آنچه بخورند و در اسی که در گله مادیان قرار گیرند و خوراک او میان صبح
و سه پان کوثر پنج نیم سیر وانه و نمک بدستور و حجت گاه یک و نیم دایم در رکاب و در
پرگنات یکدایم و سه حصه از سی و پنج بخشش دایم و روغن قند و خویسمه نیابند و تغیر از او فیروزی گاه
چهار و نیم سیر وانه و نمک بدستور و گاه یکدایم و پرگناتی را بدستور دیگر و گاه که یکدایم چهار یک کم باشند و
مادیان گله سیر و ربع کم و گاه و نمک سه نیمه مقرر بنویسند و چون بزاید نه شیره را و بخورند و نه شیره و گاه
تا شش ماه سیر و ربع کم وانه و پس از آن شهر شاه سیری را فرایند و سه آن نجام بدین شکر خیزد

آمین خست

بدانچه خالصی را انگام سواری و جز آن بیارایند و گوناگون جواب و تماسش بکار و دوگر است
 آن پس در از برای هر سال پوشش و دست و مفت و میدام بر دهن و در گشت
 پنبه آموختل و مفت و دایم کمال پوشش و دست و مفت و میدام بر دهن و در گشت
 تازه و دهن و بدل کمنه او تنگ بیکه نهایی فصل و وضع شود و از یال پوششش یک
 جل ابره موئین بافته و استرندین چهل و دو و دایم حجه بند و پای بند و سیان چهل و دو
 پشت تنگ پشت و دایم گس ران کمنه و دایم حجه بند و پای بند و سیان چهل و دو
 یک و نیم تو بره پیش و دایم سبد حجت خوراندن و از یک دایم سالی یکبار و دهن
 و بدل کمنه پای زده و دایم و حجت باز یافت شود و در غیر خالصی تابست یک مهر
 سالی صد و نود و شش و نیم دایم بدان بها و بدل کمنه بیت پنج و نیم دایم و در بیت هر
 تا یازده سالی صد و پنجاه و پنج و دایم و ربع او تنگ چهل دایم ربع کم یال پوشش و دست و مفت
 و ربع جل بندی سی دایم پشت تنگ شش و دایم حجه بند و پای بند و سیان چهل و دو
 سی و دو و دایم گس ران و دو و دایم دست مال یک و نیم خنجره یک دایم و ربع سبد یک دایم
 تو بره چهار و نیم دایم و بدل کمنه بیت دایم وضع شود و در دهن و قیراق و کوٹ
 صد و هفده دایم و ربع او تنگ سی و هفت دایم یال پوشش و دست و مفت و میدام بر دهن و در گشت
 حجه بند و پای بند و دست و حجه بند و دست و حجه بند و دست و حجه بند و دست و حجه بند
 هر کدام یک نیم خنجره یک دایم و ربع سبد یک دایم تو بره چهار و نیم دایم و باز یافت
 بیشین و ستر گراه آهین آوندیت بجهت بخن و دانه برای ده اسپ یک و نیم
 باز صد و چهل دایم لیکن دست فروانگر و دایم سبد و دایم سبد و دایم سبد و دایم سبد

یکی از صد و چهل دام و در دیگر اسپان بطولیکسی اسی و جزان یک گند با همین میخنا پسته
 اسپان را بدو بر بندند بطولیکسی اسی سه و تسی اسی دو و در دیگران یک و بهر که نام نم من
 کرج صد و چهل دام و شانزده دست پنج تا فتن آهین منخ بهر کندی دو هر که نام پنج
 بهایان زده دام تیر خاق پنج سیری تجبت کوفتن میخهای آهین در هر طولیکسی در
 مندر مسین و آهین در خاکلی چند آنکه شکست او است توان کرد و در خاکلی نماید
 و چون از آن بگذر و نرخ حال وضع نموده تمهید خواهد شود و در غیر آن پس سال تمام باقیست
 نعل سالی دو بار بر بندند و برای هر چهار پا به ششم میزند نام فرود کوبیدن روی آن زشت را پوشیده

خدمت گزاران

از آتشه بیگی بهر گیتی گکارا گسی اندوز و گوناگون تیار را را بهر نمونی کنند متعصبی است و الا
 با امرای بزرگ باز گرد آمدن و زخانمان بدین خدمت سر بلند و آروغ بهر طولیکسی یک از
 بندگان سعادت سرشت نامزد و از چهراری تا بزرگ احدی بدین خدمت سر فراز
 مشرف شماره اسپان و سر رشته داد و ستد و قدسی آئینها نگاهدارد و بر او در این
 او کند و در جگر که امر باشد دیده و پیش از نظر گذشتن چندی نر و هوش نمایند و پیاپی حال
 قرار دهند و فرایافته انیان مشرف بر نویسند بهر متعصبان و احدیان باز گرد و حاجی
 دید بانی رخت نماید و سپ بیا یاید بسیاری در احدیان ماهواره گیرند چایک سوار
 سواری کند و نیری راه را اندازد گیر و مشرف آنرا بر نویسند و علوفه احدی باید با و
 بها و الف و وال بهندی و الف گروهی را چپوت اند اسپان را گوناگون حمل یا بدهند
 و چندی در احدیان ماهیان بر نشانند مسیر و همه یکی از سائیسان که شناساتر بود سر گروه
 ده کس باشد ماهواره در احدیان باید و در دیگر خاصه گان صد و هفتاد و نام و در خانه زاد

آهین بیست
 یعنی دار و فرقه
 لایق و فرقه
 بیست و یک
 راجا
 بیست و یک
 بیست و یک
 بیست و یک
 بیست و یک

صد و شصت و در دیگر طو امل سی اسی صد و چهل و در بیت اسی صد و ده اسی
 و در هم تیار واری و در پ نمایم بطا در احکامین ماهواره برگیر و نقیض است
 نیز و ستان هشتاد و خضر جبر واری باز گز از ند حال هر طویل و بار و غده و مشرف برسانند و
 حاضر و شستن ستوران با سنا باز گردد و سر دار و احادیث و سی کس دیگر همراه هر یک از
 تا صد و شصت و اتم سائیس در دو پ کی خد شکر از لیکین و چهل اسی صد و هفتاد و اتم
 ماهواره برگیر و در طویل و شاهر اده بزرگ صد و سی و هشت و در طو امل و دیگر شاهر اده
 و راهوار صد و سی و شش و در خانه زا و صد و شصت و شش و در دیگر طو امل سی اسی
 صد و شش و در بیت اسی صد و ده و در ده اسی صد و چهل و در یک ماهواره از نیز
 و در بیت دهم زیاده و از صد و شصت و شش و در خیز تیار و خد شکر از لیکین و در گز
 یا بد و بسا پنجاه کرده تا صد و در نوز و در تعلیم و بر خن احدی و پیاده صد و شصت و اتم برگیر
 زمین و در ریمان او در خاصه چهل گانی هر دو پ یک یک زمین مقرر اول و بیت یکم
 دوم و بیت دوم و همچنان اگر پ اول بر اید زمین بجا باز و دوم اول شود و زمین دوم
 بسوم باز گردد و با انجام و اگر میان بی برون شود زمین او به پسین نامزد گردد و آب کش
 و در چهل اسی سه کس و در سی اسی دو و در دیگر کی ماهواره صد و اتم فرانش در هر طویل
 خاصگی کی ماهیانه صد و سی و اتم پسند سوز و آن جز طویل چهل اسی نباشد ماهیانه
 صد و اتم خاکروب در سبک ناس را احلال خور نامندی گیتی خدیو بدین نام و شش
 گردانید و چهل اسی دو کس و در سی و بیت کی ماهواره شصت و پنجاه و پنجاه کج
 و در و خگان که وجه پیاده یافته اند چندی برای کشیدن ستور گاه از ند و سی اسی
 پانزده و همچنان هر که نیافته باشد از در گاه نامزد گردند هر یک را از دهم و دوم

آئین بابر گیسو

جهان خدیو از پایشناسی برخی را سزاوار سوازی دانند لیکن نگار هبانی اسپ اور خور بنود
طویل چند جدا کرده بدار و نمگان سپردند و جدا گانه مشرفی برگرداشتند و بهنگام خدمت
بنوشته چچی بی اندیشه تیمارداری آسودگی پذیرند و اینان را بابا گیسو سوازی نامند

آئین وانغ

برای آنکه در گونگی راه نیابد و نقش خدوک زرد و ده آید چندگاه بصورت نظر و چند طوطی
وانغ و زمانی بهشت هندی نشان مند گشتی و آنچه بستر کار و الا گرفتاری آن نقش بر منته است
شده و آنچه بر گشتی بر چپ تختی نشان هندی سوار بر بحرانی و بخش بر منته رست نهادی و در
ترکی و تازی بر چپ و آفر و سپاس هر طوطی به بند سوار رخ نامور و مهری نشان گیر
و بیت مهری بیت و همچنان چون در نظر گذشتن پیشی و پس گیر و پیشین نقش شده گرد

آئین پیر کرون

بیشتر هرگاه از چهل آپی و خانه زاده اسپ و از راه پارس سنج رفتی بجای آن دیگر
آوردی و حسیتن را از گزیده سپاس شاهزادگان برآمدی و دوم را از خانه زاده باقی را
آز و دیگر طوایل و اگر از طویل شاهزاده بزرگ پانزده کم شدی از گزین نگار و ان گرامی
برادران در آمدی و از شاهزاده میانی چون بیت کاستی از طویل برادر خرد و دیگر طوایل
پرساختی و از طویل شاهزاده خرد چون بیت پنج کم شدی از گزین طوایل برگرفته
و درسی و هفتقم الهی فرمان شد که ازین پس هر سال یکبار از این چنانچه درین هنگام
چون یازده از طویل خاصه کاسته آمد آغاز بر کردن نمود و یکی دیگر طوایل در نظر گذشتن جانده

آئین تاوان

له
مذکر
و اعراض
عادت

عنایت میشد و هر کدام درین تقسیم چهار یک کم گرفته و در طویل شاهزاده میانی بیست و یک
شماره کاشته بر شد و در طویل شاهزاده خرد و راهوار و خانه زاد و امه همان و تیز و اکنون چه کاشته
بر تیز و در طویل شاهزاده بزرگ بیست و یکم و در طویل شاهزاده خرد و راهوار پنج و خانه زاد و چهار و دیگر طویل و

آئین جہان

اسپی که بخشش و دود و میت نرج افزوده از مهر مهره دام بازستاند پنج دام آب بگی
و دودیم جلوه بگی یک دام و ربع مشرف و پنجش نفیسان و ربع سائیمان و پانزده تخم میلدار
وزین دار و آنچه بر آب رستانند و غم طبعی درین آما و بوم سی سال و آرزایانند مهر تاد و روزه

انہی کے لئے

کیتی خدیو از خفزان گاهی بدین جانور شگرت پیکر فراوان میل داشت و چون دستیارش
 آبادیت و بار بر داری و بکم خرسندی او دلنشین آمد و جوافزایش یافت و درین آبادیوم
 گزیدگی سترگ چهره با فروخت و از توبانی و ایرانی پیشی گرفت همواره برای پرده آرائی
 خویش و نشاط افزائی دیگران آویزه این جانور نیز بنگامه آراید و پیوسته چندی گزیدگان
 این کار باشند سرافرازان شاه پسند نام خانواد و دوازده سالست که بر بهمن
 چهره وستی نماید و نازکیهای کشتی گیری در آفت خیر دیدار و تندر و جمیع وجوده پور و بیکیان
 و حسیله و مینا و مینیر بسیار باشد و در صوبه کجرات نزدیک کچه فراوان شتر دیدار و در
 از همه جا بیشتر بسا که هزار و بیشتر را خداوندی کند و برای تیز رفتاری شتر جمیع و بر
 بسیار بار بر داری از همه نامدار و نایاب این کارگاه از دانه نشت گیتی ماده شتر هر یوم در رست
 جوش مستی زند و بان بر میزد و اگر زد و کوفانی باشد از باغی نامند زاور از ماده گویند
 که گمان خدیو زراغبندی و ماده را اجازه نام بر نهاد و برای بار برداشتن و جنگ کردن از همه

جسداول
و کسر حم فارسی و سکون یایی تحتانی کار آورده سازد قطارچه سرخی تنگ

سرتنگ شیب بند جلاجل گردن بند سم چاور از سقر لاطوا

زنگین و مو مجامه و آنچه در آرایش این رخت از جواهر و صفت و قماش و ابریشم بکار رود
 اینج آن بگفت در گنج پنج قطار آراسته آماده سواری باز دارند و دوازده برای محفه کشیدن
 و آن چوبین کاغذ و نشین و دستوری هنگام سواری آراهند و شتر و نیزه و زنگ و ساد
 در ده قطار سه رازنگه و سپهر و بیدی و دست و دست و ششده ام چهار یک کمر آفتاب
 مهره و دوزی دست و نیم دام حلقه برنجی یک و نیم دام زنجیر آهنی چهار و نیم دام و جهت کلکی
 پنجاهم و پشت و دوزی شش دام برای دم افشار یک و نیم دام و شکلو و سرخی پنج
 مندر بکار و دست دام جل شخصت و پشت دام چهار گنج کاری کار کاغذی میکند چهل دام
 تنگ و شیب بند و گلوبند دست و چهار دام طناب بارکش و ساربانان آرا طاقه طناب
 و خمر و ارگونده سی و پشت دام بالا پوشش بازنده دام و در جازه و پذیر افروخت کردن
 و دو دام سینه بند شانزده دام و در هفت قطار دیگر ساد و در بیدی و جازه عدد شخصت
 و پشت و نیم دام افشار مهره و دوزی ده دام و دم افشار نیم دام چهار شانزده و نیم دام جل پنجاه
 و دو نیم دام تنگ و شیب بند و گلوبند دست و چهار دام طاقه طناب سی و هفت و نیم دام
 بالا پوشش دست و پشت دام و در لوک عدد چهل سه افشار و چهار و در بدو چهل سی و هفت
 تنگ و شیب بند و گلوبند چهارده و نیم دام بالا پوشش دست شش گنجین ساد و در سال یکبار و در جازه
 جابه و خط و بل کمر گنجین یک قطار شانزده دام و از ساد چهارده وضع شده چون سال سرخی و در دوز و
 چهار یک کمر سازند و اینان هم بخش باقی را که استخوانه و نه دلقی در سال یکبار و سازند و در دوز و در لوک پنجاه
 و نیم دام چهار جل شش و نیم دام و در نیم دام تنگ و شیب بند و از دام ربع کمر و تنگ و پشت بند و

12

سید علی محمد انصاری

روزنامه روزگار

بسم الله الرحمن الرحيم

بیشتر

۱۰۰

والله اعلم

14

10

استفاد کنند

104

10

السيد

2

—

Q. 10

62

11

1000

جسدادول ششدهم ربع کم سه روز یکدم ربع کم و در هر سال چهارم بخش برآورده یکم ساخته شد
 ششدهم شات برای دانه خوراندن در هر قطاری یکی مقرر و بعدی و اجازه سی و یکم
 ربع کم و در کوک بست و چهار و نیم دایم چهاره بدین راز از بر آورده شدی و اجازه ششدهم ربع کم
 و چهل و دو الی چون بعضی سید که سختی این گروه را نمایند میشوند آنرا برانداخته پنج روز قرار گرفت
 بفراشت با آغاز نوروز ساربان شپان ششم جدید و تیل مالیدن چکانیدن رخت علفی کردن استوری

آیین و عین مالیدن و درین چکانیدن

زبان علم تظلیه و تجویع گویند مناسب چنان بود که تظلیه و شقیق گفتندی چه چکانیدن شقیق
 شقیق گویند سه به بعدی و اجازه در سالی چهار سیر ربع کم گنجی روغن مقرر سه سیر حبت مالیدن
 و یک سیر ربع کم درین انداختن و سه پاو گوگرد و شش و نیم سیر شست و دیگر تمام و دو نیم
 گوگرد و شش و نیم سیر شست آنچه درین چکاندن یک سیر ربع کم روغن شست سه سیر سید او و گوگرد

پایه شتران و حنکهاران

گیتی خداوند سختی قطار قطار گردانید و هر قطار به تیار ساربانان گذشت و با چهاره بر چهار
 بود اول چهار صد دام دوم سیصد و چهل سوم دویست و شش و چهارم دویست و شست
 قطار با تیشه گونه فراهم آورد اول پنج قطار یک کاروان سپرد و آنرا به است و پنج نام
 نهاد و ما بهیانه او به قصد رست دام و یک یا به نیز به باغ رساند و با او چهار ساربان همراه بود
 و در چندان آنرا یکی سپرد و او را پنجاهی برگرفت و بهر یک اسپ در ماهی نهصد و شصت دام
 بهر گروه ساربان با او سوم صد قطار را کاروانی پاسبان گردانید و آنرا با نصدی گویند
 و ده قطار با تهم خاصه او و جز یک قطار همه را ساربان از درگاه محنت شود و پنجاه میان
 و به است پنجاه و داخل و ما بهیانه این در گون باشد و امر و فرمایاری یوزباشان این حد

سر بلند و نیز یک شتر را بفرشان سپرد و بکچی درست قلم نام زد و اندک از کار دانی بر
 پانصدی امیری بازگذاشت و چندی پایوگان چاکدست را برگماشتن مانمان
 آگهی آورد و ازین روز واپروائی راه نیاید سالی دو بار پیش سواران اندازه فرجه می لایق
 برگزیند آغاز باشم هنگام نظر گذشتن چون کم شود سواران از راقاوان و در پیچهای
 و پانصدی نیز با وی کنند و اگر کوریالنگ شود چهارم شش برج ریبار
 بفتح را و سکون یا می تحتانی و با و اله و کسر را و سکون یا
 تحتانی برنجی هندی ترا و شناسای این جانور باشند و لوک هندی را چپان
 ره نوری در آموزند که راه سبب از بانگ زمانی بسپرد و اینان بدین نام روشناس
 و هر چند از پای تحتانی پایان قلم و ازین اسونام گذشته اند و در هر پنج گروهی پایوگان
 تیز و بر نشاندند از دودینی چندی ازین شتر سواران بردگاه والا آواوه باشند و هرچند
 اروانه را یکی از اینان سپارند و حجت تاج یک بعیر و دو لوک همراه سازند و آنرا این
 هر دو بدستور لیکن بهای کاهند و این نیز خجابه و چه دانند نیابند و در هر سال کیبار
 بحجت تظلیه و شتیق بعیر و بخدی و جانه شتر می چهار سیر روغن گنجد و سه پا و گوگرد
 و شش و نیم سیر است مقرر از آن سه پا و روغن برای شتیق و کوک دار و آنه و کمر و پا
 گهر و سه سیر و پنج حصه از شش شش سیر روغن و آن کس بحجت شتیق شش و نیم سیر
 و پنج بخش از شش حصه گوگرد و بویه و دو ساله را و نیم سیر روغن از آن نیم سیر شتیق
 و نیم سیر گوگرد و چهار سیر و ربع است و هر دو شتر بجای اند لیکن نخستین را اندکی بار کم کنند
 و در هر هفته سهری از کلان سال کله نیم سیر شوره و نمک و بویه را چهار یک با هم پخته
 کله بان دولیت دادم و در پنجاه شتر پنج کس بحجت چرانیدن با او دهند هر یک را

روزی دو دام و خداوند دو گله پنجاهی سه اردانه در سالی مشکیش نماید و گرنه در ماهواره
 شمار کنند و بیشتر ششم بغدادی و جازه رابع گرفته بودند به شتری چهار ششست و گیتی خاند
 آنرا شش فرمود بجای آن دم افشار و ملک و مانند آن باز خوانده از بغدادی پنج مهر
 تا دوازده خازه از سه تا ده تغییر از چهار تا هفت مایه تغییر از سه تا پنج که در از سه تا هشت مایه
 که در و لوک از سه تا هفت کوک در و خله از هشت تا ده و هشتاد و ستانی و بلوچی از سه تا هشت
 و اردانه از دو تا چهار که همان خدیو بغدادی گزیده را تا ده من بار فرماید و دوم ز هشت تا نه خا
 و لوک و جز آنرا هشت من و دوم ز هشت و دین مزار افزون از هشت چهار سال نیز

آئین کا و خانه

در آباد بوم هندوستان این جانور را فرخ دارند و فراوان بزرگ داشت نمایند گشت کا
 به نیز وی او شود مایه زندگانی از و بسان بشیر و ماست در عن مایه آرایند در بار برادر
 و گردون کنشی تو نمند و در هر سه آبادی گزین یاور اگر چه در همه جا پیدا یابد و بگو ناگون نگما
 چهره برافروزد لیکن در صوبه گجرات گزیده ترکیک جفت او بصند مهر سر خیزد و شمار و زیشتاد
 کرده در نور و در اسپ خوش ز قناریشی جوید و در راه سر گن نکند و بهیت مهری و ده
 فراوان و در بنگاله و دکن نیز سره پیدا یابد بنگام بار کردن بنشیند و این مهر من شیر برود
 و در ملک و ملی بیشتر از ده روپیه نیز و گیتی خداوند جفت گاوی بد و لک و اتم بر خیزد و
 بت و کشمیر کا و قطاس پیدا آید و شگرت منوی و در طبعی این جانور بهیت پنج سال
 شهر یار قدر دان از وید شکر و کارهای آن فراوان تیار داری فرماید و جوق جوق خسته
 سپاسبانان مهربان دل سپار و صدر بر گزیده خاصگی گردانند و آنرا کوئل نام نهاد همواره
 آماوه خدمت باشند و در شکار با چهل بی بار همراه چنانچه گفته آید پنجاه و یک که بدان

عراجهیان آنچه همی بخرج رود و خدمت عمارت نیز بران گروه افزونند و سپید و سیت عرا به
 بجهت عمارت جدا گردند و ششصد و یکریک لاکه و پنجاه هزار سن همی در ده ماه بطنج ساخته
 و اگر عرا سهارا کار پوزانان سلطنت بکار دیگر در آرند آنز در شماره درآید و خدمت باز بجا
 خود و از عهد پانز گوشت نیز برآید و هر گاه گاوی بنیستی گراید از خود بدل آورد و چون
 بمسامع بهایون رسید که اجاره سرمایه آنرا این جاندار کار گزار خاموش است و در کرده باز
 بهر جنی خدمت گزینان سعادت اند و سپردند و دانه گاوان عرا به چهار سیر شد و بجهت گاه
 یک و نیم دام و جز آن نیمه آن و چهار ماه با شش و جگه گاه کاسته شد و در هر ده عرا به دوازده
 کس مقرر گشت از میان در و دگر می نمایند باشد و گاو و نا بود را از سر کار و الا بدلی نمایند و بر
 افک و مرست از دگر گاه نافر گوشت و نیز گاوانی که در خدمت اند و سال یکبار رویده و در
 درست کردار اند از دگر و بی و لاغری برگیرند و یکبار از هر شش ماه و بی و چون همی
 و حسب آن که گفته شد هر چه از بارگاه اسلحه خدمت حواله شود و بجا آرند

آیین استرخانه

نیز وی اسپ و شکیب خرابا دوست اگر چه بزرگی آن نرسد کوفی این نیز از و نیاید
 در راه رفته کم نکند از این سو کار و آن همه رس و دست دارند و پرورش نمایند
 در بارگشتی و گریه نوروی و نرم روی کم تنها که و سه چنان گویند خبر بقیارقی برآید
 لیکن برعکس هم شوخیا چه پنهانها بسیار آمد و با در بیشتر نامرستی خداوند کرده جزا بقیارقی کشید
 و گزین استریدند و در بسیار کشور کارگاهان دادگر برین جانور خورش مفوی و تم کلا
 آبسانی در و دل بازگشتی و رونده را آسایش افزوی و آن در سندی و بار خرد بکلی و آن
 نواحی نشود و نیکوان این بوم شماره خرد را دردی و از سواری آن تنگ داشته

و افزون گاه و دانه بیشک از خود سر انجام نماید و رسالی و بار دیده و بیان اندازد و فریبی و
 لاغری برگیرند و یکبار بنظر اقدس در آن گاه که شود و یا لنگ چهار یک در استرین برگیرند
 و اگر کم کنند و به بیت و برای بار برداری و آب کشی غنیمت نگاه دارند سه سیر و اند و یکبار هم
 باید درخت و بستان نهایی استرین که چنانچه در کتابی است و هم چوبت سپاس و تاجدار و او را

آئین شاد و روزی فخر خدیو

هر سه آبادی از و مایه در شود و که و سه کام و اگر در دیانی دل و پاسداری و خاطر طراوت و
 و نشان جاوید و در آن شغل با هم انبار خنباری و صفه و کده صمیمه بریزد انگیزد و بر آواره و
 نیزگی نفس و دوام آگهی گوید و آگهی نشیند و خوابی رضامندی این روزی زمان زمان
 و زرف گهی و در اندیشی نفس نفس سال بداد آلودی و سترگ شناسائی و ترویش دیده و
 و در یاب نماید و بر حسن روز افزون خویش کشتن نظر افکند بر خرد و بزرگ گوشت دارد و که دلاویز
 سخنی ناگزیده کرداری چراغ و انائی برافروزد و در سپهری شد و سالها بسر کرد و سه مرد
 بدست نیت و در نهانان الضاف گرای از و حال از رنگ نشین اقبال و قدر شناسی
 شسته کار از سر بر گرفته آن فراخ حوصله بهان نخستین سر گری گام طلب بسیار
 و بانه ریشه دریافت صحبت کن طائفه خوشوقت باشد و بانه اران شکوه ظاهری و فراوان
 افسانه خواب خوش و خشم از فرمان پذیری سلطان خرد و نیروی بیرون شدن
 تا بکار کرد و چه رسد و فضا نه سرگمی که جهانیان سر پای خنودگی برسانند و پیرایه بیداری گردان
 و از و فرزند طلبی و حق پروری ریاضت صوری و معنوی در پیشش جان و تن بجا آورد
 به تپا بشتما که به میان روزگار از زبان بند پیچا باشد و نیز بختی پرواز و یکسنگی در جوت و جو
 گزیده خواب بگذرد که خردمند آن بیدار دل در جوت آن یکسانی و از و کیشی و نهایی زبان

لله الحمد
 سبحی و الحمد
 و در پسین
 به لسمه در
 با آن کس
 به لسمه در
 پسین و در
 ع
 و در پسین
 و در پسین
 و در پسین

طنز و تکیه پاسبان وقت و پشت تیاقداری گرامی انفس تلید و ناگزیر زبان از دست
 از پر تو خیر چچی عاوتها پائیه عبادت گرفت و عبادتها از نیروی گزارش برگذشت زمان
 از محاسبه روحانی و نیایشگری داد و ایصال فارغ نباشد خاصه محرگاه که دیباچه بهر روز
 و عنفوان نور پاشی است و نیمه روز که فرغ آفتاب عالیا بجا از او گیرد و سحرگاه
 گوناگون مردم آید و شامگاه که مایه ده روشنها از چشم حاکمان پنهان شود و نور و ستاره
 سحر آمیزی دیگر و نیم شب که آن روشنی افزای نجس هستی را بفرار و در غم و غم و کان شیره
 نوید خوشدلی رساند همه بیگرگی بزرگ و پشت نیروی است و پیوسته خداوند جهان کن
 اگر شیره طبعان نادان بسرا این راز نرسند تاوان هر که باشد و زبان زدگی که ابو و هر
 در یاد که منعم سپاس گزاری و نیایشگری ناگزیر بود شکری فیض گسری نور الانوار یکدم نیرو
 بر گزار و کجا نعمتهای او را تواند بر شمرد خلاصه سلاطین و الاشکوه که زنده گی دانشوران
 آن سلطان شریک آسمانی نظری خاص تربیت این طایفه دارد و گیتی خدیو را در چشم
 آتش و بزرگی و پشت چراغ همین نظری و نیزنگی افضالی او بر نویسید یا پر تو پذیر
 از نیر و علم بر گوید یا بگجرائی پیدایشان نه گمانه تقلید بر طراز و اندیشه آفتاب عبودی
 و آتش پرستی اینان بر گزارده لبز خنده گردد و باطن مهر آمود بجان آزاری و دل شکری
 رضامند و همواره جان بخشی و دلنوازی نماید از غذای گوشت پر نیز آورد و باها بگریه
 که دست بر نیالاید چنین معشوق دلهار از دصافی باطن قدری نباشد فطرت الاد صوری
 مستلذات لب بی توجه بود شب باروزی بیشتر از یکبار بخورش نپردازد و روزگار بنا گرفت
 و باست کار با او گرداند کی شبانگاه و حتی بروز غمزدگی که بیداری چرخد آتش
 و شب زنده داری سوزده غمی بیدار دل بیشتر و خلوتخانه خاص حکمتش و ان شویو از با

دل شکری
 از نیر و علم
 بر گوید یا بگجرائی
 پیدایشان
 نه گمانه
 تقلید
 بر طراز
 و اندیشه
 آفتاب
 عبودی
 و آتش
 پرستی
 اینان
 بر گزارده
 لبز خنده
 گردد
 و باطن
 مهر آمود
 بجان
 آزاری
 و دل
 شکری
 رضامند
 و همواره
 جان
 بخشی
 و دلنوازی
 نماید
 از غذای
 گوشت
 پر نیز
 آورد
 و باها
 بگریه
 که دست
 بر نیالاید
 چنین
 معشوق
 دلهار
 از دصافی
 باطن
 قدری
 نباشد
 فطرت
 الاد
 صوری
 مستلذات
 لب بی
 توجه
 بود
 شب
 باروزی
 بیشتر
 از یکبار
 بخورش
 نپردازد
 و روزگار
 بنا گرفت
 و باست
 کار با
 او گرداند
 کی
 شبانگاه
 و حتی
 بروز
 غمزدگی
 که
 بیداری
 چرخد
 آتش
 و شب
 زنده
 داری
 سوزده
 غمی
 بیدار
 دل
 بیشتر
 و خلوتخانه
 خاص
 حکمتش
 و ان
 شویو
 از با

برگزید خشت چمن نیایش سحری بجا آورد و منتظران تعلق گاه و کارزد و مندان بجز و جارا
 از بیره و شاد و روان والا کامیاب و دیدار گردانند که و سه بی دورایش چاوشان بدین لبت
 رسند و این را زبان روزگار و در کس خوانند فتح و ال و سکون را و فتح سین سکون
 قول و گاه دیگر کار با نیز انتظام مایه و قوم بدو تاخت اقبال قدوم جابون سایه شکوه اندازد
 و بسیاری گذشت پیری از روز شود و گاه پایان روز و شبانگاه صلاهی کامیابی در پسند
 و گاه فراز منطری که بدو شکواید بکامروانی نشیند و بکشاده پیشانی و شکفته روی برسد
 و او در پی جلوه فرماید بی میا بختی خواهشهای طبیعت و آمیزه آلاش نارضامندی آید و
 عدالت تفضل با عیار گرفته آید پیوسته کار پر و ازان خلافت گوناگونان مطالب و گنگ
 خوازش بوقف عرض مقدس سازند و هر یک بشایسته پاشی و همون گرد و آفرین
 و او در پستی و شناسائی فرج روزگار بر خلاف فرمان روایان پیشین هستی ذات را آئینه
 شکل نماد داشته دست از آنچه ظاهر نمایان خود را بخارند و کمتر شمرند باز نذر و آسودگی
 جهانیان را آسایش خوشترین شمرده ملای بخوراه ندهد سر آغاز دیدار نقاره بلند آواز کرد
 سپاس الهی بنواد آید و طبقات مردم گهی پذیرند فرزندان والا گوهر و پیرهای فرخ نژاد و
 امیران بزرگ و دیگر مردم که در سوزنهای دوازند بدولت کورنش سر بلند یابند و هر یک بجا
 خویش استیاده شوند و در آتش اندوزان عالی تبار و پیشه و ران نادره پرواز نیا لشکری نمایند
 و در آروغ کان دیده در توپچیان شرف نگاه خوازش خود گزارش منهد و پاسبانان دافتر
 سوار باز گویند گیتی خدیو شرف گهی گرین پاشها فرماید و انتظام هر کار بشایستگی سرخام یار
 شمشیر بوزان چاکدست و پهلوانان هر سزین در انتظار فرمایشهای خدمت افشند
 و خنیاگران مردوزن آماوه فرمان پذیری باشند شعبه بازان شکفت در و باز گیران

نشاط افراد سقوی نمایش جویند و کشور خدا بیتی درست و دلی آزاد و خاطری نیارند
 و بهی شکر و وفات و الا و روی شگفته و پیشانی کشاده بگونگان باریا قنگان
 و از سیده و نگار خور و برافروز و تقدسی نیروی آسمان پیوند فراوان قبا و ارباب
 و نیکویی انجام مید آشو بگاه دینی آسایش عالی گیر و سپاه و رعیت تا بسوگی گرامی و بیاورد

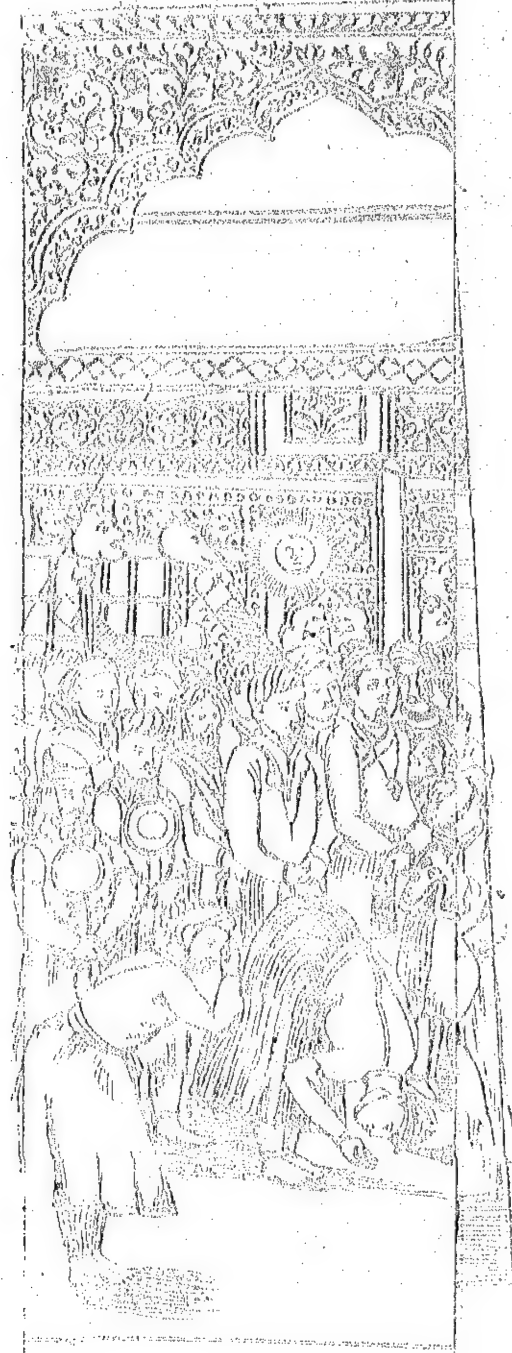
آئین کورنش و تسلیم

اگر چه ظاهر بنیان درست یاب فرمان روادان وادگر را بر اسی فراهم آوردن پر کند گه
 جهان صورت انکار نکند لیکن ز نور و رنگ همان روشنفیر سر انجام وادار ملک معنی بی این
 گروه و نیروی فر صورت نه بند و سترون نقش خوبی و آرایش شیطانی نیاز نیست
 درین بارگاه قدسی بدست و قدر و آیین رواد و رنگ نشینان فرنگ را با اندازه رسد
 نیایشگری را آئین بر نهاده اند بر جی سر فرود آوردن و حتی زانودون و جز آن بر حنت
 گیتی خداوند روی دست راستین بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار فرموده اند
 بزبان وقت کورنش گویند یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول بدست بدست نیان
 گرفته شار محل مقدس گردانید و خوشی را بفرمان پذیری آماده ساخت و آئین چنانست
 بندگان عاطفت پذیر نیست دست راست بر زمین نهاده به آرامیدگی بردارند و دست
 استیاده روی دست را بر تارک سر نهند و بدین دل گزین روشش سپرد و خود را گزارش
 نمایند و آنرا تسلیم بر گویند میفرمودند و روی جهان بانی جنت پیشانی تاج خاص اعنایت
 کردند آنرا بسر نهاده چون آفرین فرزان و ای فراخ بود بدست استوار کرده سر فرود آوردند
 و بر روشش گزارش یافته نیایش نمودم شهریار تازه طرز خوش اوقات و از انصاف گرامی
 کورنش و تسلیم بدین منظور و یافت نه گام حضرت و ملازمت و منصب جاگیر و شریف

سلطه قبا و ارباب
 بر وزن سزاوار و بی خط
 کار و شغل و وصفت
 باشد در بیان

سلطه زانودون
 نشستن بادی و خاکی
 و زانوی نشینند

سلطه بر کورنش
 و خشنی خوشی
 پایال گردیدن و راه
 و بر سر کعبه
 و به جل و اول و خاکی
 و زانوی خوشی



و بخشش منیل و سپ سه تسلیم را پیشگاه نیایش کرده اند و در باقی مراتب داد و دهش
و گوناگون عنایت یگان یگان بجای آورده و هر که بقای خود چنین زندگانی کند و انرا
و ستایه دولت افزائی بر شجره کمال ارادت گزای خود نیایش فرزند و آفراسجده
ایزدی بر شمارد قدرت داد و در بهال را انموزی ست و الا و آفتاب جوب ابر تو نیست
جهان افروز و از دید آغی فرزندان مردم بدین روش گرایند و سعادت بر سعادت اندوزند
و از آنجا که گزایان تیره دل مردم پرستش اندیشند و شهرت کاشناس بر بجزایان بخشوده
باز دارد و در بار عام با پیش خدمتکاران حضور عتاب و در آنجن خاصین برخی بیدار خنیا
روشن باره را فرمان شستن شود تا اگر زیستنی خود به سجده سپاس گزاری جلالت چهره بختندی
ازین فرمایش و از آن بزرگداشت خاص و عام انکامیاب گردانند و بشکلی گروها گرو مردم را کار آفرین

آئین ایستاد و نشست

چنانچه معنوی خلافت بر پیراستن درون و به بخار و شستن از خشم باز گرد و صورتی
آبرنگی برون و پاسبانی پایه و آفرینی داد و دهش انتظام گیر و چون اندیشه آباد باشد
صورتی و معنوی یکسانی پذیرد و گوناگون کارها با پیروی پرستش گراید هر که این گفتار را
در کردار جوید بختی از عمل ارشاد منشاهی برخیزد و بزرگتری فرخی آهنگار شناسد گوناگون
بنفش اندوزد و گزارش گزایانیش کند گیتی خداوند چون براونگ پیدائی بر نشیند
مندگان بیدار بخت بگوشش گرایند و هر دو دست بر پیش داشته باندازند و عزت بر پائی
در فروغ گزای ویدار جانانهای زندگی برگزیند و در انتظار فرمان پذیری و خندگی جاوید
درست و در قیامت شانه بزرگ از یک گزیند و کینه چهار دور تر بایستد و در نشست و ایستاد
و سیاهی از یک نیمه تماش و در نشست از سه تا و از ده و سی و هین جهان نسبت

نزدیکی و دوری پرورش کند و گاه نزدیکتر لایمیا فی بار خدمت یابد و برخی ازمان یکجا بود
پرستاری نمایند و چندی جزو سالان از مهر فرونی نزدیکتر عشتارند و زنده اراوت گریان
نخستین پایه که بر بنهائی بندگان سرفراز باشند از سه تا پانزده و در شستن از پنج تا پست
و دومین مرتبه از امیران بزرگ سه و نیم تا پانزده و سواران را ده و دوازده و نیم و در تزویر و دیگر کارها
گروه مردم در مثل جایی گیرند و یک دو کی خاصه گان از همه نزدیکتر در پرستاری باشند

آئین ویدمن مردم

اگر چه کارهای هر روزه از شمار بیرونست لیکن چندی که خلف دران نزود گذارش میاید
در آئین واد و پیش که ناگون آدمی در پیشگاه حضور آید و عیار گوهر را برگرفته آید و
شناسائی سرگی پذیرد برخی برای اراوت خواهرش را باز دارند و طایفه دواسی پنجو
بر جویند جمعی در پرستش دشواریهای دین نیایش نمایند و گروهی مشکلات دینی را چاره
کنند این داستان انجام نه پذیرد جهان بهتر که دست ازین باز داشته تا اگر چه هر روزه باز
گزارد و اگر چه مردم تورانی و ایرانی و رومی و فرنگی و هندی و کشمیری را آئینی که گفته
کار پرورانان دولت مایهواره قرار دهند و بخشیان بنظر حاکمین در آوند تختی با اسپ
براق آئین بود و اوامر و خبر به سپادی مجبور نیاید و از قرار واد کم و زیاده شود و بیشتر
پایه افزونی گیر و تفصیل گرم بازاری نماید و با دانه فرونی و کمی هر روز چندی بگذرد
روز و شب همه قدر سوار که از نهفته مانده باشد به بنیند و بکار افزائی و خدمت آموزی
گذاشته بشماره سواران دو و دهم بخشش یابد و یکچیان خاص اصدی را نیز بهین دست
بگذرانند و درین گروه ناگزیر از بر آوردن و فرایند و چون آئین چنانست که او سپ از خود
سجده و مواره دستوری یا دستان را نیز در پیش آوند و اسپ مایهواره و انعام داده تیار او

علامه
بنده خاص
شدن به
مینی خاص
نیز آمده چون
علامه
سجده
وای خجسته
استاد فزونی
برای منور
و در کوفت

کنند و نمایان بزرگ و دیگر امر ابرخی ملازمان خور استند عامی منصب نمایند و چند وقت
بازداشته حالت پایه قرار گیرند و کمتر از پنجاه رویی را این خواهش نزد و نیز رستاران کاه
لامانه دین بزرگاه شود و بعدگان سعادت گرای را درین بزرگاه خدمت نامزد کرد

آئین زینهنوی

این زینهنویش جهان آرا چون خواهد گوهر مردم را و بطور آید و پایه فراخی و تنگی حوصله
بر سبکستان پیدائی گیر و چهار دورنگی بر انگیزد و دین و دینی بر طراز و هر سبک کار کپای
جهد پید آید و در نکویش یکدیگر آفرینش رود تا توان بینی و بیدار نشی را عیار گرفته قدر دان
و مهر افرونی گران ارز گردد و گرنه کدام دین و چه دینی یک حسن و لا و نیز و چندین هزار
تابش میسر و کلیمی پنهان و گسترده اند و گوناگون رنگ چهره می افروزد و قطعه
و حقیقت نسب عاشق و مشتوق مکتبت + بو الفضل الان صنف و بر معنی ساخت اند
یک چهره است دین خانه و از پر تو آن + هر کجا که منم اینجمنه ساخت اند
یکدیگر کویش نفس و پیش نهد و دیگری نگاهبانی جهانیان پاسانی خود اندیشه و همچنان
گروه ها گروه مردم بگانشی اعتقاد آرایند و خواب و خیال نشاط بازی کنند چون از خود
و عادت برگزند و دریافت بالمش باید پرده تعلیم را تار و پود بگسلد و چهره یکدیگر می نمودار
گرد و فروغ دانائی هر خانه نیرفزد و هر دل پذیرای شناخت نباشد و اگر کسی را شناسائی
در رسد از بیم جان گزایان آدمی رو و خوشی برگزیند و اگر پرولی فراز گفت که و سعادت گزایان
ساده لوح نام دیوانگی به نهاده از پایه اعتبار بر اندازند و بعد گوهر ان مافرجام کفر و احسا
پنداشته نیستی نذر افکند و هرگاه از بختبندی مردم زاد و بزرگام شمول حق پرستی رسد
گیتی خداوند را بدین والا پایه برگزیند و پیشوائی جهان معنی نیرد و باز گردونی میبانی ارگان

پرتو آگهی فراگیر و نقش دولتی از پیشگاه خاطر بر خیزد و حتی وحدت را در جلوه زار کثرت بیند
 و زمانی بر خلافت آن عشرت اندوز و چند انگه بر او رنگ تکلیف بر آید و بسیار نسبتی از نعم
 و شادی بیرون زید چنانچه حال کشور خدائی زمان ما ازین باز گوید و شکر فنام به برخی از آن
 برخیزد و سواد خوانان ناصیه روزگار از سر آغاز این والا گوهر شناسا میزند و بار بار از داران
 زیر منشا و مانی درشتند و شهر یار و دین روزگار آئین بیکایگان پرده آراستی و خود را
 آشنای این کار ساختنی لیکن هر آنچه خدا خواهد که این روز که از آن بر کناره شود از نخستین
 حال آنچه عادتیان روزگار از و شکست زار و رشتند ناخود ستمه بر تراویدی چند انگه خوفا
 دل افزایش گرفت و بر فراز پدای برآمد تا گریز مهنونی را از صامندی ایزدی بر شمرده
 و هدایت بر کشود و دشمنه لبان تفسیده دشت بویائی را سیراب گردانید از نیروی آگهی
 گاه در باز داشتن از مراد و زمانی در کامیابی رهنمای شهرستان سعادت شد بشیرتی اخلاص
 پیشگان ره پزوه را بغرغ بیش و قدسی انفاس کن چاره شود که دیگر روحانی پریشان
 بچلما نتوانند و گوناگون ارباب تجرد و تناسی و جوی و سیوره و قلندر و حکیم و صوفی
 و گره و مار و ملک و تعلق سپاهی و بازندگان و پیشه و رکنش و زرار و زبر و چشم آگهی
 کشوده گرد و گوهر بنیائی فزونی افزاید ترک و تاجیک خرد و بزرگ آشنای بیکانه از دور
 و نزدیک نظر گمیان خدیو اگر که کشای بیکها انکارند و در نه کام کام وائی بجنود و پهلوان
 آورده نیا لشکری نمایان و بسام و مع از دوری راه و هجوم قدسی آستان غائبانه شار کرده
 بسیار گزازی نشیند و چون با نظام ولایت و تسخیر ملک و نشاط شکار بر نصرت و الا شود
 کم و بی و قصبه شهری باشد که گره گره و مرفورن نیاز بر دست و نیایش بر زبان رو
 بهرگاه نیا و زند و چنین اخلاص سوده کار سازی نذر بر نگیند و دستا نهایی و تکیه

لطیفه
 عرب شده
 که در عجب
 کلان شود
 و طساع
 که غریب
 بهشت
 خدای

بر بخوانند و از آن مردم سعادت جاوید و اندیشه آباد و کردار گزیده و توفندی صورت
و نور افزیزی چشم و دیدار فرزند پیوستن دوستان و دراز زندگی و افزونی خواسته و بسیار
جابه و دیگر آرزو ها از آن چشمه سار ایزدی خواشش نمایند و آن شناسای حقیقت هر یک را
شناخته پاشی بر گوید و سر اسکی درون چاره گزیند و فرزی بسز نیاید که چندین کس کتب کا
کرده به پیشگاه حضور نیارند و نفس میدگی را جویان شوند خوانای حروف آسمانی سز نشو
لوحه تقدیر بر خوانند و نوید امید بر شسته و آب را بدست نیاز مندی برگیرد و در پرتو آفتاب
جهان تاب داشته ملتس را فروع قبول بخشد بسیار بجز گسته امید که پریشان سیخ نش
گردد و گواشتی بدین الهی طلسم ندرستی یافت و شکفت ترا که یکی از سوده لوحان تجر و زب
بریده خود را بر پستان و الا افکند که اگر دوزن سعادت دست نهاد ایزدیت میان
صدقیت دست گرد و فرزی بسز نیاید که کام وای آرزو گشت هر که نختی از ایزد شناسی
و داد پرستی گیهان خدیو شناسد شکر عادت را فزونی نهند بل هر که مهر افزیزی
و عدالت دوستی قدری در یابد از دیدار اینها بشکفت یافتد شهر بار فراع حوصله جلال جهان
خویش را کمتر بیند و هر که خواشش را دات آورد و پذیرفتن بس درنگ رود و بار بار زبان
گوهر بار بگردد و آرا چگونید رسید پیش از رسیدگی دم زنهائی زدن و چون نشان رشتی از پیشانی
یکی پدید باشد و پیش جویائی روز افزونی پذیرش باید و فریخته در فروع آفتاب کتاب
بکام دل رسد و باین تنگ گیر بیا و دشوار سپند و اینها هزاران هزار آدم از هر طائفه طایفه
عقیدت بر دوش گرفته سلسله ارادت را کند هر سعادت می شمرند و زبان این آید و ستاره
جویائی آگهی دستار برکت سر بقدری پای بر بند و باین حال چنان سزاید که بیاورد
سخت بیدار و زنده و فی سواره خود آرائی و خوشی گزینی که نگاه گوناگون گزیده بود

بسیار از اینها
در کتاب
موجود است

سکه طبلان
بالفح بر سینه
چادر بر سران

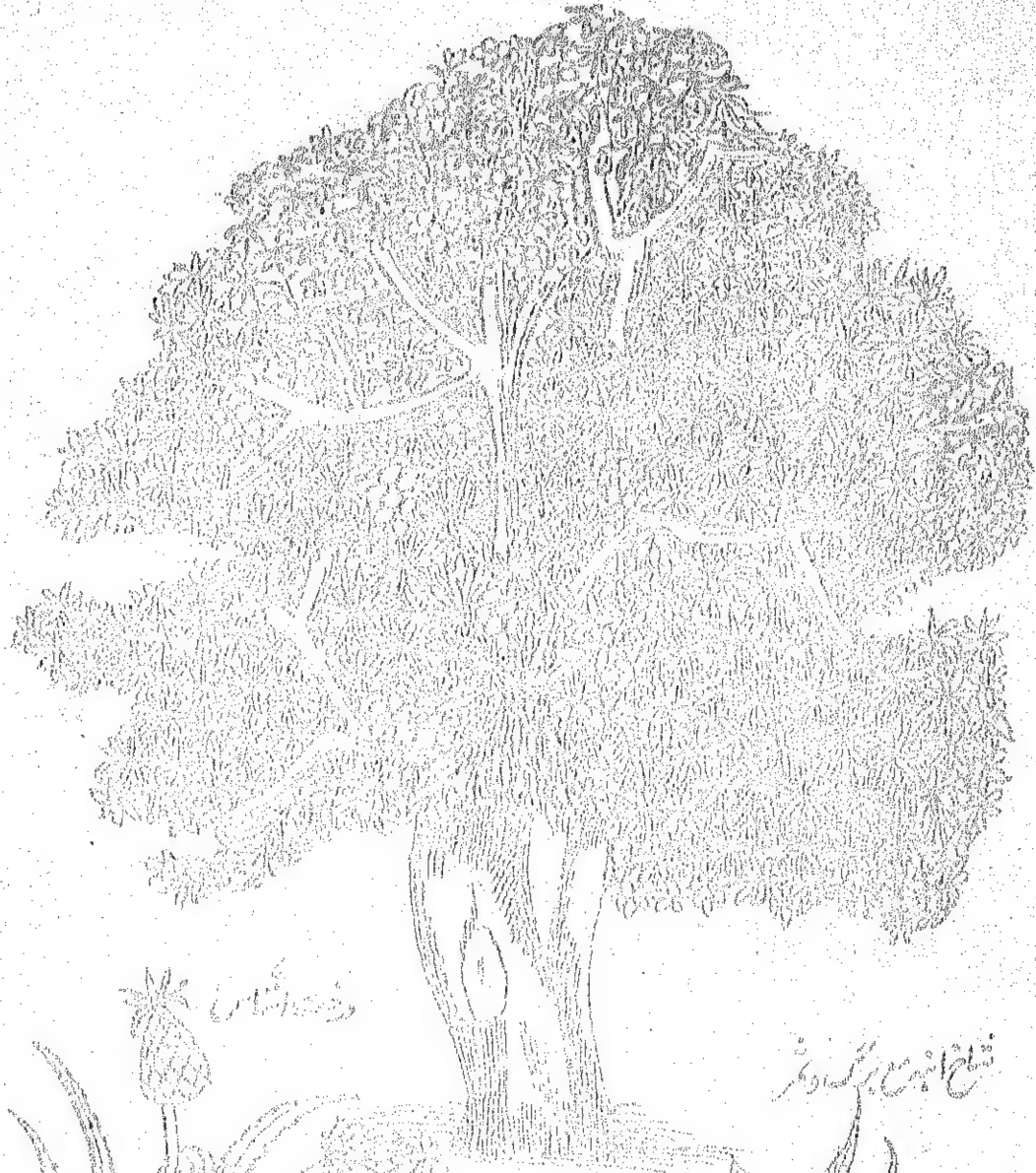
از سر آنگذره روی دل به نیا نشکری آورد و در پرتو هوش جاندار وی جاوید زندگی سر نهادم
 آن بزرگ از وی نماید دست نوازش بر کشاده افتاده را بگیرد و سر بخدا و اسبابا گزارد
 و زبان بی زبانی چنان فرماید والا هست بد شکری برخواست و از نیستی هست است
 حقیقه گراشد و شست خاصه که بر دایم عظم و عظم اقدس اندک نقش کرده اند و سپارد
 و این معنی تلقین باید صریح شست پاک و نظایر خطای غیره بندگان حقیقت پرتو از وی
 شکر جامی گیتی خاوند بایست وقت زهنون گردند و بگویند گون اندرهای هوش افزا
 از زبان خاموشی پذیرا آیند و از شجره الهی فیض سیراب دل گردند و چشم به پیش و کار کردار
 روشنائی بگیرد و فرزند و بر جی را با نازده برداشت بد لایز گفتار گران بار و نش گردان
 و توان گهی پذیرفتن دم و زشتی سرگ بهار بهار و صحت بخور به پیشانی گزارش در گنجی اگر
 زمانه فرصت هر روز زندگی را شماردی دیگر بود جدا گانه و قدری از زینت کده درون سارگاه ظهور آورد

آیین ارادت گزینان

بنگاهم دیدار همگی اندک کبر گوید و دیگری جل جلاله سراید یکی قدسی هیچ است از سر چشمه
 هستی فراموشی نیارند و بیاورد کرد الهی سیراب دل و تر زبان و شیرین کام باشند و نیز به پیش
 آن پیشوای آگاه و لان بهر سیر خرامش که مردم سراف و روشن بکار بندد و زندگی سر نهادم
 و توشه و اسبین سفر پیشه و ان شود هر سال روز ولادت آئینی بر سازند و توان گناهگون
 بر کشند دست نوال بر کشایند و از راه دراز آگاه گرد و نیز بآئین مقدس ناهزدون گشت
 مهت گمازند و بر جی و در همان بنگاهم که بکنان را باز دارند و دست بدو نیالایند لیکن در راه
 ولادت خود زوان نشوند و نیز بر امون گشته خود نگردند و بخور دوان نشنا بند و با قضا ب
 و بای فرسار و گنجشک گیر هر کاشکی نگنزد و با بستن و کمن سال و نازای و نارسن میونند

لطف زبان
 باطل مضبوط
 زبان را
 گویید که بگوید
 آن
 خاندان
 مکه
 به کاف کار
 و بای خندان
 که بخور صحت
 بنفشه به بهار
 به کاش که بخور
 حاضران درین
 دایر انگام
 کسی نشیند
 که بای که بخور
 به کاش که بخور

درخت انبه



درخت انبه

شاخ انبه برگساز

شاخ انبه برگساز



آئین سواران

سرکار ممتاز ازین شکر و جلال شود و هر روز نخست خاک می شوی بسیار و پیرایه در پیشگاه
 آورده و ششین روز ماه الهی و ششین بدان شمار ایل حلقه بگذرد و روز دوشنبه و شنبه
 و یکشنبه چند چیز در منزل خاصه گویان به عرض بیاورند و نام از خون از پنجه راست و هر کدام
 اسمی جداگانه دارد و گویان خدیو را پیشتر باید از کدام و نیست نه و فیصل گزیده را آن نام
 و یکی از کاروانان سپهر جنگی به سریدن آج اندازد و درین شماره سال را و گاه زمان
 و شماره آن مدت به پیشی هر باب و رتبه جنگ چند بار برای سواری آورده اند چند مرتبه
 شهریار بر فراز آن برآمده سال و منه خاکلی شدن گردش و حلقه از زمان و زمان سپهر
 سنگام پیشین وین حال تیار در آن نام امیر ویدانان و دیگر فرایان رشت چیز تکرار
 عرض نام تکرار آن از جنگی آمدن شایسته سوار است یا که کدام پادشاه و سوار
 یا غیر آن خود برادر کدام پادشاه شده اند این چنانست که آن ویدانان جنگی خدیو خود را دوم
 و سوم و چهارم گردانند و پادشاه ترفند بر او برادر بسیار و جلال گذارند و پادشاهی سپهر
 و هر رتبه پنج فیصل و پنج ششم شناسائی بر سر رتبه است که چون نویسه کار در آید خواه
 و هر رتبه برای شناختن رتبه بکار واران بسیارند و آنرا از زبان وقت بدان نام خود
 و چون پدید وری گویان به پیرایه قرار گیرند و در سپهر آن روز و در شنبه یک آج
 بخشش در پیشگاه نظر دارند و یکی از شایسته بندگان بدان رتبه حاضر یا پادشاه و از یک
 حلقه چند جدا بر ساخته اند و در قیلاں خاصه آنکه پیشتر بدین سعادت رسیده و فراموش شده
 اکنون بشماره سواری گیتی خدیو تقدیم و یا خیره و در خانه ای پیرایه فیصلی را بر سر واری
 از نشاند و چون دوره باجمام رسد از سر قیلاں خاصه بگذرد هر روز و در پیشگاه پادشاه

و بیشتر خود سواره بکنند و پس از آن حلقهها بکنند و چون باندازه از زرش جوتهها بر ساخته اند
در هر دیدن که کمی وافر فنی گیر و از آن گروه بر آمده در هر سران جای بد و ازین رو بر سر
فوجداران و خواهرش بر ساختن باشند و هنگام گذشتن فیل خواهند گان بر قطار بستید
گیتی خداوند هر کرا خواهد بسیار و اگر فیلان یکی یکی بکنند و چندی دیگر با تمام او افزاینده
و نخست آن گروه را شماره پیر سازند و لاغر آرنده را در بر ساختن بر کمر آورده و فرار پیش فرزند
و هر که فیلان نافر تمام باید بشرف و ستوری جای نگاه داشت بر گیر و فیل امر اگر چه
داخل مقادیر است که روزی باشد که چندی را که حضور نیاورند و پایه قرار یافته بدایع خالص
نقش سعادت پذیرد و همچنین فیلان بازرگانی به پیشگاه خلافت آیند و در آنجا اندازد از پیران

آیین دیدن اسپ

آغاز از چنگانی شود و پس از شاهزادگان و الا گوهر و پس را بهوار خاصه و خانه زاده
و دیگر طو اهل و چون ده مری را نوبت پیری گردد و کوٹ و قیراق و دستوران حصیه
و با گیر و باندازه از زرش مثنی و پس رود و در یکسان بهانظر آمدن دارند و پس از نظر
که مشتق شناسندگان دیده وری بکار برند و نرخ تبارگی بر نهند و اول و دوم و سوم
قرار یابد اگر افزوده یا کاسته گردد و در هر سران رود و از سوم جدا گانه طو لیا بر سازند و عا
از آن بخشش شود و نگاهبانی که طو لیا را بی کاشش آورد و یا کمی از دو بکنند و نرخ افزوده
بجهان سپارند و در هر روز در دیدن طو لیا های کاسته پر شود و اگر نبود بدیدانی جدا گانه
حواله شود هر روز بهت بیت بکنند و میکشند که آغاز دیدن ازین جا نور شود و چندان
و همواره چند بارگی در پیشگاه والا آمده دارند از شصت مری تا چهل یکیک از سی هر
تاده میکشید برافزایند و بخشش و ماهواره داده آید و در بزرگانی بترتیب آمدن ارج را

دستمای پیشی و پسای ساخته بگذازند و باندازه فرونی و کمی هر روز بست تا صد بگذرد و پیشتر از آن
 بنظر جایون آورند کاروانان تجربه اندوز پنج بر نهند و بهنگام دیدن افروده گرد و آفرین
 از سی مهر را در پیشگاه حضور از رش قرار یابد و خزینه داری در بارگاه عام زلفه آماده دارد
 و بازگان پنج انتظار خواسته کشد پس از خریدن و باغ خاص پذیرد و از درگونی رهای یابد
 و نظر باگهی و سر او ان سو و بازگان از عرانی و مجنس تازی که از ولایت کیده سه
 رویه ستانند و از ترکی و تازی که براه قندهار آید و ونیم و از راه کابل و مهندستان و

۴۰
 تاج
 تاج

آیین دیدن شتر

آغاز از خانه زاد شود هر روز پنج قطار به پیشگاه نظر در آورند نخست از پانصد یان که درین
 پیشتر بگذازند و بزرگ دارد و غده آن و توری که یک قطار گزیده بغدی اجازه حضور آورد پس بغد
 فرمایشند و چون و کمر و لوک دیگر شتران و آدینه آغازین جانور شود و و چندین و پیشی و پی از

آیین دیدن گاو

باندازه اربع و هفت فرغ بنشیند و روز چهارشنبه آغاز دیدن این ایام روز کار شود و برابر بگذرد
 و روز دیوانی که از ویرین جشنهای این مرز است و گروها گروه پندی بوم و دان و دیدان نشین
 نمایند و بزرگ دشت از عبادت اندیشد بفرمایش شاهنشاهی تختی آراسته بنظر جایون آید و روز

آیین دیدن اسب

پنجشنبه آغاز ازین جاندار بارکش شود و شش قطار بترتیب قیمت بگذرد و در سال
 بیش از یکبار بگذرانند نخستین روز کار بدان روش که نکاشته آید نگاه بیش می فرمودند
 و اکنون روز یکشنبه است و دو شنبه شتر و خچر و گاو و سه شنبه سپاه و چهارشنبه
 دیوان و وزارت و پنجشنبه دادخواه و آدینه بشتان و شنبه نیل

۴۵
 روز کار نظر
 شتر و سپاه
 اشاره نظر
 گاو و خوز

آئین و نثرہ جانوران و پرو و با

خدیو جهان را سنگالش آنست که گوناگون مردم در زیر پنهنگاه یک جبهتی عشرت اندوزند
و بزم دوستی و یکتادلی بر آید گستره گردن کار با بنای تنگی گراید و رشته نظام و توانی گیرد
چون همه را خرد و حقیقت گزین نباشد و داستان انگی هر گوش را بر بتا بدین کار نشاء
برافروخت و فراوان مردم را بدان کار در آور و بیاوردی اندیشه خواهی شک و بیست
جلوه را از معنی شد و خوشی تنی و خور آرائی سرایه پرستش و ادای جلیل آمد
صورت گرایان ظاهرین را و پشایه سرگرمی و بستی بدست قنار و ازین کنه پره و پشایه

بسم الله الرحمن الرحيم

زنگ و روشل و دلگزمین آمد و آفت و خیر او شادمانی بخش ازین رو فرادان توجه بد
گمارد و ستر تابان رسیده خوراسن پذیر گرداند ازین جانور صد و یک خاصه باشد هر کدام
بنامی و صفتی روشناس هر ده را بدیدانی بسیار و از سه گونه سیردن بنور و بنامه پرورد
نیک و آویز و یار ارم شده بهتر ستیزد یا تصحرائی کمتر رخاش کند و پیکارشان نیز سه طو
باشد نخست با یکدیگر بدین نظر اول با دوم سوم با چهارم و همچنین نوبت همه در آب
و چون باز دوم آغاز شود اول با سوم دوم با چهارم و همچنین تا هر کدام درین مراتب بگذرد
آخرین چون با یکدیگر جفت شود از خاکلی براید و بای دبر و در نهوسنا کاست از پنجم هم بگذرد
و دوم با هوان شاهزادگان پنج جفت خاصه با یکدیگر و آویزند و از ان پس پنج جفت خاصه
از شکار خاصه و سپس پنج جفت دیگر از خاصه باز جنگ آرایند از نگاه و جفت از آن خانه
شکار خاصه آویزه کنند و بعد ازین پنج آهوی خاصه پنج آهوی شاهزاده بزرگ عشرت
آویزش نمایند سپس چهارده جفت خاصه کارزار کنند و پس از ان همانند با هوان

شاهزاده پیکار نمایند چند آنکه جنگ آهوان شاهزاده با انجام رسد و از آن پس آن آهوان
 شاهزادگان با یکدیگر در آید و بزند و باز آهوان خاصه جنگ در آیند و درین بابی بر آفرین
 از یک مهر بود ششم آهوان دیگر مردی که خدایند چهل و دو کس از نژاد سیکان خویش
 گزیده هر دو کی را در حلیف بابی و بر دیگر داند و بیت و یک مثل سر انجام گرفتن با
 سی سی آهوان محبت شد و سپس یک یک کم چنانچه آخرین را یازده یازده آهوان بود و در هر
 نعل و گاویش و گاو و قحطار و بز و خروس سپارند و جنگ گاو و بز و پاستانی کثیر نشان
 پیشتر از آنکه با یکدیگر بکنند پیکار آید و آهوانی خاصه را اگر بسته آورند و بدو آهوانی
 مثل از آن آویزه رود و در نخست بایش منصب داران پس از آن با یکدیگر در پیشگاه حضور شود
 چند آنکه با بر عام باشند این عشرت بجا آید اگر زیاده از نژاد بیت و جنگ با آهوانی خاصه
 هشت مهر گرد بود و با مثل دارد و شکل پنج و در آنین چهار چون آهوان در موصوفه
 و زور آوری و پیکار آرائی کیسان باشند آنین در همه سران جنگ چنانست که یکبار
 هر کدام از آهوان خویش برگزیده بعرضه در آورند آنین نامند بفتح هزه و کوفه
 و سکون بای تختانی و نون خفی و دیگر انداز بر گرفته آهوان با ویزه آورد آنرا شکل غل
 بفتح هزه و سکون تابی فوقانی هندی و فتح کاف و لام در نعل پنجه و در گاویش
 و خروس چهار و در گاو و قحطار و بز و خروس و هزار می با خاصه شش مهر با آواز خویش و شکل
 کم چهار و در آنین سه و در نعل و گاویش و خروس نیز همین شاره نهصدی با خاصه
 پنجاه و پیمه و با شکر یک و در شکل سی و یک ربع و در آنین بیت پنج و در نعل سه مهر
 و هشت یک و در گاویش و خروس سه ربع و در دیگر جاذاران یک و نیم هشتصد
 با خاصه چهل و هشت و پیمه و با شکر در شکل سی و در آنین بیت و چهار در نعل سه مهر و

اشکل در کاغذین پاره بنویسد و در هم چیده بجنور آورد و از رنگ نشین عشرت دوست
 یکی از آن بردارد و او بجنک اینین پرواز و آن شب بیشتر از روی ظاهر بدین نشاط گذرد
 دیگر دو گونه آمو باشد کوش و نیم کوش هر کدام را شماره معین هرگاه در آهوان خاصه که
 راه یا بدار تختین برگرفته پیر سازند و اگر در کوش نقصانی رود از پسین بر آورده درست اند
 و همواره یک جفت ازین نیز به یکبار آید و عیار جوهر گرفته شود پیوسته صفا و آن آهوان
 صحرا کی گشته در پیشگاه حضور پائیزش قرار گیرد خوب و فربه و در خوب و لاغرا و صرا پانزده
 روپی میان فربه و دوازده روپی لاغر هشت و نیم فربه هفت روپی لاغر پنج چهارم فربه چهار
 لاغر و نیم تا دو و خورش و پاسبانی این جانور بدین منط خاصگیان آویزه حضور دانه و
 آرد و نیمه سیر و عن زرد و نیمه پانزدهام برای گاه و در شکاریان خاصه و کوش و خشکیان
 مثل و آن در سیر ربع کم آرد و در عن بدستور گاه هوساک از خود سر نخام نماید و در صفا
 و خانه زاد و شکاری خاصه و کوش بهر آهوی یک نگهبان مقرر و در خشکی مثلها و در جانور
 بسکی سپارند و چنانکه را تیمارداری جدا گانه بود لیکن علف بهایا بد و آهوان که بر
 توفند و ساختن بر دم سپند و آن در سیر ربع کم نیدام هفت گاه و در چهار یک نگهبان اگر شایان
 خاصگی شمر دوی و برخی را که بشتر با گشت کنند یک و نیم سپردند و هر کدام را یک دیدبان
 نو گرفته تا هفت روز خورش نامزد و اگر دوازده پس تا پانزده روز نیم سپردند و به هفت
 یک سیر چون یک و نیم ماه بسر آید یک و نیم سیر در آهوانه منصب و ر واحدی و دیگر سپار
 خدنگ ازین نمایند و علف بهایا و گان از چهار صد دام فزون و از شش تا و کشته باشد و دوازده
 گزیده آهوان فرام آید و گونه بر ساخته نو آینه های و کسند بر نهادند و در پنجان از ماده آهوان
 کلمات نظام اینست و ناز طرز عشرت آورد و بزرگ را و آنه کی نیم سیر گاه نیم دام و ناز و

شیر خوار بود و بدان شماره ربع سیر مسند آید و همچنین هر ماه ربع ربع افزایند تا آنکه آن آغاز و سیر
خورشید سال بزرگ ماده یابد و بهای کاه از هفتم تا دهم چهار یک دام دهند و نیز از پس از
دو ماه شیر خوارگی بقدر آن مدت یک نیم پاویا بدور هر دو ماه هفتاد را افزایند چنانچه در
آغاز سال دوم و سیر و یک پا و خورشید باشد و از پنجم ماه تا هفتم چهار یک دام برای کاه دهند
پس نیدام قرار گیر و چندی از آن بختن بار عام گزارشش یافت و اندکی از بسیار در کابل گفت
ریخته گری نمود و از گشتن جهان آرای روز را بدین طرز حقیقت گرای فروع بختند و گاه
نیایشی افزون تر ازین پیش آید و هنگامه آرائی بشبانگاه افتد و گره بساید و الهی آوازده شود
روشنی پذیرد و از اندیشه آبادی کرم را از سر و شناخته هنگامی که بهکمان آسایش طلبند
گیتی خداوند تبار واری را از آسودگی پسندیده تر شناسد و برنج کشی بر تن آسانی گزیند

آیین عمارت

کاخ از و برافراخته آید و سپاه بدو عشرت اندوزد و ملک آبر و از و پدیدار شود و اهل بزم
تعلق شهر بر جوید و بجز آن رونق نه پذیرد ازین رو گیتی خدیو پیوسته عالی بناها طریقی
و در لباس آب و گل کار جان مل سجای آرد قلاع و الا که آرام بخش ضعیف و لان بیم افزا
ستاربان و عشرت افزون فرمان پذیر است با انجام رسد ششم بی دلفریب منظر با
روح افزا آماده گردد گرمی و سردی زبان اگرین پناهی بروی کار آید و پروگیا شش تبار
اقبال را آتش جای رود و بدین پناهی که آسپتن و دلتخانه صورت باشد چهره برافزود
سرا که سرمایه آسودگی جهان نوزدان و آسایش جای غریبان کم یاب است جا بجا نیست
گرد و فراوان آگیز و چاه که جانداروی زردگان و آبروی زمین است بروی کار آید
و در تشکله و ریاضت خانهها اساس یابد و پیشطاق آگهی بگزین طریقی آرایش گیر و شهر یار

و از نش گرامی درین شکرت کار که سر بخام آن پس نشوار و غارت گز فراوان خود بسته باشد
از بازده هر کاره گرفت گزیده آئینه ها و میان آن و در چرخ هستی افروختن و سلیمین با بوی باغستان و

سرخ کالا

گروه که در دم ببارت آرزو مند و انصاف و از نرم کمیاب خاصه در بازندگان شهر بار دیگر
سر رشته سود و زیان دست آورد و بر طریکی هر یک سود بر گیر و از هر چیز قریب است
سنگ سرخ منی سه دلم آنرا از کوه دار اخله فتح پور بدرازا و پهنای خاطر خواه جدا
سازند و نقیضه در و گرد و چوب نمواند سبکستان جادو کار سنگ اچره بر آیند و رشک
از سنگ مانی گردانند سنگ کماله پای چای ناه و ار که از کوه بهر وضع جدا شده باشد
آنها پشمی فروشنده بفتح بای ناری و بای خنی و کسر و سکون بای تحتانی صفت
از آن سنگ بی آنچنگلی خاک دراز سه گز و پنا و نیم و بلندی یک و آن حدود هفت
و در من و بیست سیر باشد و آج و دویست و پنجاه دلم منی بکیرام و یازده بخش چهار
آن خشت بر سه گز و بود پنجه و نیم خشت و خام خشتی اگر چه پس گران سنگ نیز بکیر
بیشتر سه سیری باشد و از رسی دلم و از دو م بست و چهار دلم و سوم بدنه دلم و چهار
و پنجه بیشتر بکار آید هشت گز و بود سیس و یک سیر و سکون بای تحتانی و فتح سیر سکون
و او و نون خنی در خوشنالی و دیر پانی کم نهتا در طول یک گز الی و در ارتفاع و عرض
هفت و هشت طسوج پانزده دلم و شش بخش و اگر ارتفاع پنج یکشش باشد یازده دلم
و دهم و سه ربع و دیگر مراتب ابدین قیاس گیرند تا ر و زبان هندی چپ
بکیر نیم فاری و سکون بای تحتانی و دال هندی و بای خنی شتیر بر من ارتفاع ده طسوج
هر گزنی پنجاهم و سیزده بخش و سه ربع و نیم شتیر بر من و ارتفاع هفت تا نه طسوج کر طی

سنگ آندم باریک
بهمه رسانی و هم
سنگی عدل و انصاف
بیکسره و بران

سنگ پور و پور
فصل و باریک
در بایکان سنگ
بای دای
آنگشت از
در عمل راجه
است از

سنگ ازنگ بزرگ
و سنگ گکاره
ان باشد و ازنگ
نیز اینجاست

به چیدام و سه حصه و سه ربع و سبک بزبان هندی کڑی بفتح کات و کسر را و سکون یا
 تختانی بعرض سه طسوج و بطول چهار گز چیدام و هفده و نیم بخش بکسر مجبول با و سکون
 مایه تختانی در آن بعرض و ارتفاع یک طسوج و بطول مذکور چیدام و هفده حصه و سه ربع
 نقوش بسان بیضی ملان بهمان عرض و ارتفاع و طول چیدام و دو حصه و سه ربع
 بکسر ستر و سکون را و ستر بعرض ارتفاع و طول مذکور و دام و چهار و نیم بفتح دل
 و مایه تختانی و الف و لام در آن قدر و ستم اول هشت دام و بیست و دو حصه و ربع و ستم
 و شش حصه و ربع بکسر این بفتح با و کات و الف و کسر مایه تختانی و سکون و الف و الف
 پنج دام و دو حصه و یک ششم نزد بهیره کان اوست اگر بازندگان آورد یک و نیم
 و اگر یار بردار از خود فروشد مایه بکسر دام افتد قلعه سنگین مایه بهفت دام و پنج حصه
 چیدام چونه مایه دو دام بیشتر از کانکیزه بسته خاکیت بختی سنگ نزدیک آهن جام
 قلعه اندو سیر برزده دام و سارده شش حلقه رنجیر دروازه آیرانی و تورانی قلعه از بزرگ
 یک جفت بهشت دام و خرد و چهار مایه مایه قلعه و ارب چیدام و دروازه و نیم حصه ساو
 چهار دام و دروازه حصه و یک ششم سیر بدوازه دام و نیار مایه یک سیر به چیدام
 کو که ریزه نخ قلعه را اول یکصد و بهفت دام و سیانه پنج و خرد و چهار سز و مایه
 بدروازه و صندوق بکار آید قلعه را یک سیر بدوازه دام و جزان بهشت سلقه
 قلعه را یک سیر بهشت دام و جزان چهار کمر چل بفتح کات و مایه خفی و سکون با
 فارسی و کسر مجبول را و سکون مایه تختانی و لام از کل سازند بر ازی یک دست و پنا
 ده گشت تاش نیز در خانه بدو پوشند و چاره سردی و گرمی کنند ستاده یکبار بهشت و ستم
 و رنگزده سی قلعه بکار آب رو آید ستاده و دام مایه مایه فی نیزه از و بر سازند اول است

گلکار اول هفت دام دوم شش سوم پنج چهارم چهار سنگ تراش نقشش
در یک گوشه شد دام و ساده کا پنج سنگ بر در یک من بیت و دو حصه دام و در هر
اول هفت دام دوم شش دام سوم چهار چهارم سه پنجم دو و آجاره ساده کار اول یک
یکدام و پنجاه شش دوم یکدام و شش حصه سوم بیت و یک حصه پنجمه ساز و صلی دوازده
سیر یک گز یکس بیت و چهار دام دوازده گز و آن بیت و دو دام شش سیر و ده جگر
شانزده شطرنجی دوازده پنجمه ساز و غیر صلی اول در گز یکس بیت و هشت دام دوم هکل
آره کش آجاره دارد در گز یکس و چوب شش و نیم دام و در ناز و دور و زینه دارد
و دو دام با آره سه کس یکی بر فراز و دو در نشیب و دینر بسند آید پیلدار و زینه دار اول سه
نیم دام دوم سه آجاره دارد و دیوار قلعه اگر گنگره ساز و در گزنی چهار دام و اگر پان کاسکند
و نیم و دیگر دیوار دارد و در گزند خندق گزی بنیاد و گز آجاره داری و دو طسوج باشد
چاه کن در یک گز اول و دام دوم یک و نیم سوم یک و ربع عوطه خور گل از چاه
برآورد و زمستان روزی چهار دام و تابستان سه آجاره با اندازه فرو بردن یک گز و پوپه
خشت تراش صد قالب که تراشد و هموار گرداند هشت دام بر گیر و سرخی کوب یک
پیمانه هشت منی یک و نیم دام تا بدان شش گزنی صد دام با شش تراش روزی دام
چهار سیر روزی سه دام و آجاره در صد گز بیت و چهار پاتل بند چهار گز یکدام و یکسیر
و خنک مالک کنیز روزی دام یکش و زینه اول سه دام و آنکه گل و چونه و خراک بنا سازد و نیم روز

عیار عمارت

نگین در دوازده گز یک پیری خج شود و هفتاد پنج من چونه و اگر رنگ من بر کشند

لا گلکار یکبار
کرکات فارسی عمارت

معماری فارسی
موسکون نون و پنج
معماری درای تراش
و در سوز و دواز
و یک شش و شش و پنج

بند و دینار یک پیمانه
و پنجمه در فارسی
ایم نمونک که در فوق

سه تا نقشه
روزن شد و صند میانه
یعنی بسیار بنا کنند
و اگر از عماران این
بنا کنند عمارت اند

در گزی می من چون بکار رود و خوشین در یک گز دست و پنجاه و سه سیری بکار رود
 چون در دوش و بیت و سهت سیر سرجی گلین در آن مقدار سیصد و شصت پنج رود و در
 یک قالب یک سیر خاک و نیم سیر آب استرکاری در گزی یک من چون و ده سیر قلی چار
 سیر سرجی و ربع سیر پنج رود و سیصد که کاری در یک گز نهت سیر قلی و سه سیر سرجی
 و در سیصد کاری در گزی ده سیر قلی و کچکاری در سقف و دیوار در گزی ده سیر و سیصدی خاک
 شش سیر و در بخاری ده سیر تادان بیست و چهار سیر گچ و نیم سیر شیشه ربع سیر سرش گاه
 بکار بند گاه کل بیرون دیوار چهارده گزین گاه و بیت من خاک و در بام و محسن و در گز و در
 و در دیوار پانزده لاک و پنج اگر سرج باشد سگری چهار سیر و یک سیر شکر و در دیوار
 و پنج و در سیر چهار یک سیر نل بر لاک و پنج افزاید و در سیاه چهار سیر لاک و یک سیر نل

اندازه تراشه

هر گزی بیت و چهار طسوج باشد و در هر طسوج سبت و چهار طسوانته هر طسوانته بیت
 خام و هر خامی بیت چهار ذره و هر قدر چوب خرج شود نیم طسوانته سواشی تراشه اعتبار کنند
 و در سیون بر طسوجی بیت و شش سیر و ربع و پانزده نانک و در بول بیت و نیم سیر و نیم
 و در سرت بیت یک نیم سیر پانزده نانک و در تراشه بیت سیر در سیر نیم سیر و در بال نهاد سیر بیت

گرانی و سبکی چوب

گوهر افزای شناسائی بچندین سبج دانایند عیار آن برگرفت و چهار سبوی دنیا را
 آفرین بر سبت از هر گونه چوب خشک و در اندازه پنا و بلندی جدا جدا بر تخمیده تفاوت
 بر نهاد از همه گران تر خشک و سبکتر سفیدار برآمد از هفتاد و دو گونه که بیشتر بکار بر موی نگار
 خنجرک لفتج خای منقوطه و نون خنی و فتح جیم و سکون کاف و بیت پنج من و چهار ده سیر

ا ب گ ی بفتح هزوه و نون خفی و سکون با و کسر لام و سکون بای ت تخمائی بیت چهارمین و
 و سه ربع و بیت پنج مانک زینتون بکسیر بفتح با و ضم لام و سکون وا و و ط بفتح
 یکمین و بیت چهارم کسیر بفتح کاف و بای خفی و سکون بای ت تخمائی و بیت ششمین
 و شانزده سیر کسیر بفتح کاف و بای خفی و سکون را و کسر نون و سکون بای ت تخمائی
 هجده مانک پیر بفتح با و کسر نون و سکون را و کسر نون و سکون دال مشدود و بای خفی بیت
 و چهارده سیر و هفده مانک آبنوش بیت ششمین و بیت مانک سیلین بفتح سین و سکون
 بای ت تخمائی و نون نوزده من و سی و دو سیر بفتح معنی مجبیه نوزده من و بیت و یک و نیم سیر
 و ده مانک کسیر بفتح کاف و بای خفی و سکون را و ففتح با و سکون را نوزده من و بای و سیر
 و ربع و بیت پنج مانک ههوا بفتح هیم و سکون با و و دال الف هزده من و سی و دو نیم سیر
 و ده مانک چند فی بفتح جیم فارسی و نون خفی و فتح دال و کسر نون و سکون بای ت تخمائی
 هزده من و بیت و نیم سیر و ده مانک بچکدائی بضم بای فارسی و بای خفی و لام و الف
 و کسر با و سکون بای ت تخمائی زبان او صدل سنخ که زبان هندی رکعت چندین گو
 بفتح را و سکون کاف و سکون ت بای فوقانی و فتح جیم فارسی و نون خفی و فتح دال و سکون
 نون هزده من و چهار و نیم سیر و ده مانک چهر می بفتح جیم فارسی و سکون هیم و کسر او سکون
 بای ت تخمائی هزده من و دو سیر و هفت نیم مانک چهر می بفتح جیم فارسی و هیم و سکون را
 و فتح هیم اول و سکون دوم و کسر او سکون بای ت تخمائی هفده من و شانزده سیر و ربع
 عشار هفده من پنج سیر و چهار مانک سیلین بفتح کاف و سکون بای ت تخمائی
 و فتح سین و سکون وا و و نون خفی و فتح بای فارسی و ت بای فوقانی و نون خفی و سکون
 کاف فارسی هفده من یک سیر و سه ربع و بیت و هفت مانک سائلین بفتح سین و الف

و نون خفی و فتح وال و سکون نون هفده من و یک سیر و بیت و هشت نانک ستمشاد
 شانزده من و هفده سیر و بیت پنج نانک و نون و فتح وال و های خفی و سکون و او شانزده
 من و یک سیر و ده نانک آمله که هندی آنکه گویند هفده و الف و نون خفی و سکون و او
 و فتح لام و های مکتوب شانزده من و یک نیم سیر و ده نانک صدل پانزده من و هفده
 سیر و بیت نانک سال پانزده من و چهار سیر و سه ربع و هفت نانک پش
 و فتح با و نون و سکون و او و سین که گیتی خداوند شاه آلو نام نهاد و بزبان و لایت
 آلو با لو گویند چهارده من و سی و شش و نیم سیر و ده نانک کیکلش چهارده من
 و سی و پنج و نیم سیر و شش و یک سیر و نون و سکون بای تختانی و نون خفی و سکون با چهارده
 و سی و دو سیر و ربع و سی و یک نانک و اربهر و بدال هندی و الف و سکون و او
 و فتح ها و و سکون مال چهارده من و سی و دو سیر و ربع و نوزده نانک نین هشت و نیم
 و سکون بای تختانی و نون چهارده من و بیت و دو سیر و سه ربع و پش و فتح بای
 اول و ضم ثانی و سکون و او و لام لبان او و ساگون و سین و الف و فتح کاف و فار
 و سکون و او و نون چهارده من و ده سیر و بیت نانک بحیسا رکب با و فتح جیم و سکون
 بای تختانی و سین و الف و او و سیزده من و سی و چهار سیر و یک و یک سیر بای فارسی و سکون
 بای تختانی و ضم لام و او و و افق بحیسا رتوت سیزده من و بیت و هشت و نیم سیر
 و پانزده نانک و ها من بدال و های خفی و الف و فتح میم و سکون نون سیزده من
 و بیت پنج سیر و بیت نانک بان براس و الف و نون و فتح با و او و الف
 و سکون سین سیزده من و ده سیر و بیت و ده نانک کم سیر و یک سیر و سکون و او
 و سین و او و از من و سی و هشت سیر و یک نانک سیسون دوازده من و سی و چهار

وربع پنج ثانک فذوق دوازده من و بیت و شش سیر و چهار ثانک چهل و یک
 بفتح جیم فارسی و بای خفی و سکون و او و فتح کاف و سکون را دوازده من و هفده نیم
 سیر و بیت و دو ثانک و دهی بضم و ال و کسر و دیگر میشود و بای خفی و سکون
 بای تختانی بوزن او و هندی بفتح با و سکون لام و کسر و ال و سکون بای تختانی
 دوازده من و سیزده و نیم سیر و سی ثانک کیم بفتح کاف و سکون بای تختانی و نیم
 دوازده من و دوازده و نیم سیر و سی ثانک جاکسن بجمع و الف و فتح سیم و سکون نون
 دوازده من و هشت سیر و بیت و دو ثانک و اس بفتح فاء و الف و سکون سین
 جاکسن مانند بفتح با و سکون رای هندی دوازده من و سه سیر و ربع و بیت و پنج ثانک
 که شش و بفتح کاف و بای خفی و نون پنهان و ضم و ال و سکون و او و یازده
 من و بیت و نه سیر و چهار رینگ و چهار و هفده من و نه سیر و ربع و هفده ثانک
 چهل و یک بفتح جیم فارسی و نون خفی و بای فارسی و الف بکراتی او و سیر یک سیر و محمول با و سکون
 بای تختانی و را یازده من و چهار سیر و گشت بهمن و الف و نون خفی و با یازده من و
 دو سیر و بیت ثانک یا سیر بفتح بای فارسی و الف و بای فارسی دیگر و کسر و سکون
 بای تختانی و ستورا و و یار یک سیر و ال و بای تختانی و الف و سکون را دوازده من و سیر
 سید و بوزن او و چهل و یک بضم کاف و نون خفی و کسر و بای خفی و سکون بای تختانی
 و را دوازده من و نیم سیر و بیت و دو ثانک چهل و یک بجمع فارسی و سکون بای تختانی
 و ال هندی و بای خفی و بوزن او و یک سیر بای فارسی و سکون بای تختانی و فتح
 بای فارسی و سکون لام بر همین کنش را بدو و شکر و نیایشگری ده من و ده سیر و ربع و
 و یک ثانک که مثل بفتح کاف و سکون بای فوقانی هندی و فتح با و سکون لام ده من

و هفت و نیم سیر وی و چهار ناک که درین انجم کاف فارسی و سکون را و فتح وال
 و سکون بای تخطائی و نون بیان که مثل مره سیر انجم را و کسر مجهول با و سکون بای تخطائی
 و را و الف ده من و هفت سیر وی ناک پلاش بفتح بای فارسی و لام و الف و سکون
 سین نه من وی و چهار سیر سرخ بید هشت من و بیت پنج سیر و بیت ناک که
 کسر مجهول سین و سکون بای تخطائی و نون خفی و فتح با و سکون لام هشت من و سیر و
 وی و چهار ناک بکا این بفتح با و کاف و الف و کسر بای تخطائی و سکون نون هشت
 و نه سیر وی ناک اسو را بفتح لام و بای خفی و ضم سین و سکون و او و را و الف هشت
 و نه سیر و بیت ناک پدما که بفتح بای فارسی و سکون دال و میم و الف و سکون کاف و
 بای خفی بنگ اسو را اند بفتح همزه و نون خفی و سکون ال هفت من و هفت سیر وی بکا
 سفید ارش من هفت سیر بیت و نیم ناک کم و این بخیدگی مشابیه که سیر و بیت و نیم

آئین سپاه آبادی

گیتی خداوند مجاهدان اقبال را به همین پند و بهین اندرزها مهنون گرداند و بگویناگون
 روش از نامه بخاریها باز آورد از فرونی این گروه دولت آرای را گوناگون خست و شورید
 گیتی بسته ده آرمش بخشد بر حنی را بفرمان پذیری بسند نموده از فراوان کارهای دوا
 و بسیاری بوم نشینان و حشی منش بدین آئین رگهای سعادت گشتند و سپاه و زمیندا
 از چهل و چهار لک افزون آمد چنانچه کز ارشاید بر حنی را و انواع اسپان نمود و سپاه شتا
 و چهره نویسی نه گامه برافروخت و حنی را به ستاری و همزی یکی نامزد کرد و شایستگان
 کیتانی را اعتبار افزوده احدی نام بر نهاد و گرویی را سزاوار سرکردگی دانسته سرگروه
 گردانید و بسیاری شایستگان تهیدست را به سواری خواسته نامزد فرمود و بدان شمار

آزمندان افسرده دل نشاء تو نگردی برگرفتند سرستان سپاهی آبباری دیگر یافتند
اقبال آبادی پذیرفت زهی شگرفی آبادانیش و نیزگی کارشناس
بصورت شورش تنگ و ریه و دور معنی نزهتگاه روحانی فروغ می گیرد

آمین جانداران

سال ششم الهی والا اینج بروائی داغ شد پای شناسی موم بدگترین روش
مقرر گردانیدند و دیگر جانوران رام است قرار گرفت و بابت هر یکی بزرگداشت و ستوری
شگرت بر نهادند و گرانی و ارزانی روزگار آن در پیشگاه دیدار شده میان روی گردید
رشته حسابانی و توانی گرفت و شایسته قانونی نظام یافت سجستان سپه آرا
از گرانبار سفارش سبکدوش گشتند و نیز ست سراسی شادمانی گذار افتاد بارگی را
بهفت گونه بر ساختند و بهر یک راتبه قرار گرفت عربی عراقی محبت ترکی یا تو تازی
جنگله سخت تازی نژاد و در خوش سخی و شکر فکاری لبان و ماهواره هفتصد و بیست و یکم
روزی شش سیردان و ارج آن در بر آورد هر جانور بی دوازده دام و نیم دام روغن زد
و شکر و سه گاه و ماهی هفتاد و دام صحبت جل و آتک و یال پوش و تنگ که آنرا خدو علم
فراخی گوید و گدی و تخمه بند و قیزه که عامه قانزه گویند و گس آن و خرخره و تپی نمین
کیسه است از دم سپ برای پاک ساختن و دست مال و پایی بند و منخ و مانند آن
و این را خرج ریاق سپ گویند و شصت و یکم دام نرین و لجام در دوا یک کچی و غل هر ماه
بهفت دام و شصت و سه به تیار و وار و چون دو سپ را خدمت کند و چندان تنخوا
دهند یکی چهار صد و هفتاد و نه دام رفاهیت سپاهی و آسودگی حال شرویش رفت و
هشتاد و یک دام در آغاز کار برافزودند و در دهکامیکه رویه بسی و چندان رفتی حکم والا اهل

در دانه شش سیر قرار گرفت و پانزده از گاه و ده از رغن زرد و شکر و شست از راق و غایق
 بیت و دو بار و دومی سوم ششاد برافزودند و دویس و دویست و هشتاد و یکصد و چهل
 پنج و نیم ناگزیر چهل و دو نیم از تازی کم و آن پنج سیر مقرر شد و پانزده از گاه و ده از دانه
 و شش از رغن و قند سیاه و چهار دهم از راق و دوازده نعلبندی و نخستین بیت
 و دومی بیت پنج و در سوم چهل افزایش فرمودند و پیش استر تازی گرفت و در
 هشتاد و یکصد و شصت و شصت ام بود اکنون از پانزده اعتبار انداخته اند و نعل
 و نقش پذیری هفت گونه باشد شش شیر گیر ساده منجموله کریمه هشتاد و یکصد و شصت
 و سیان فیلخانه در تریچکدام تفرقه نهند تا بهواره نخستین بگیرار و سیصد و بیست و دهم
 دانه روزی و نیم من و بهر سلی زیاده از سه تیار دارند و در مهابوت و بهوتی قیاس
 ما بهانه نخستین صد و بیست و دهم و هر کدام را از آن دو و نود صد و بیست و دهم و دیگر برافزودند
 و در سر آغاز کار رواج شدی و امر و فرقی ساخته اند و دهم بگیرار و یکصد و دهم و بیست و بیست
 از اولین کم و دانه دویس صد و ششاد ازین وجه نقصان پذیرفت و پانزده پانزده
 از مهابوت و بهوتی کاستند و در عنایت خنروانی صد و ده افروند و سوم ششاد
 سیصد از پیش و کم دانه یک و نیم من صد و ششاد و دهم ازین رودی از بیست و پانزده
 پانزده از مهابوت و بهوتی کم شد و پنجاه دهم بر ناگزیر افروند چهارم ششاد و دانه
 یکمین در کاشکی بهتای بیش لیکن نود و بنا گذران افزایش یافت پنجم چهار صد
 و بیست و دهم دانه سی سیر ازین رود و از مهابوت پانزده دهم کاهیدند و بهوتی بدو
 و شصت افروند ششم سیصد و دهم دانه پانزده سیر و ازین جهت صد و سی و پنج کمی پذیرفت
 و زیاده از یک دانه بدو و نود و مهابوت شصت و دهم صد و پنجاه و افزایش گرفت هفتم

بیش بر آوردنشدهی امروز بدان سعادت گراید عکوفه دوست و شهادت دادم در تخریب
 قیل همان شاره دادم بود و رویه بر نسا ندکی ازین رگه ز بد راه نیا بد شتر دوست
 و چهل دادم و آه نشش سیرگاه یک دادم بر اقی بیت ساربان ششت پنجاه و شش افزوده
 و بنگاه میک نرج رویه چهل دادم شد بیت دیگر افزایش یافت گا و صد و بیت دادم و آه
 چهار سیرگاه یک دادم بر اقی شش و سی و ششت بر ناگذران افزوده زمان نرج ده دیگر
 زیاده کردند عرا به شش صد و دهم چهار صد و ششت و پنجاه و صد و بیت برای صلح
 و افزونی آسایش قیل و عرا به خبر منصب دارند دهند و گزین سوار و شتر و میانه گا و نقیش بپوشند

آئین منصبدار

خود پردهان دورین را یک اندیشی رو و وزانیاں را با پیشینیاں دورائی نباشد
 هر کشتی تا بوحقی نگراید گردش و نشیند و شادب خود کامی بر خیزد و خشیانرا
 تا آمیزه گنگلی فراهم نیاید غبار نیستی افشاند و نگرود و نیگرلی موالید چهره نیفزود و گره
 جانور در خود آمیزی بر سازند و نقش خود سری زد و ده گرد و در چاره سگالی دم آسایش
 برگیرند و سود و زیان را گزیده پاسابی بود و دم را و بانفس و فزون بفرماند
 و اگر فراوان نیازمند و پایدگی او بقتدران سلطنت در گردید گوهرهای شگرت
 و اندیشگاه خشم و آزار تازه شود و آموزد و جانگاری و دل آزاری را و میداری
 بر شمر و ایز و بیال برای فرو نشاندن غبار بیداشتی یکی را برگزیند و تا بید بر کمال و توفیق
 روز افزون همراه گرداند و بشناسائی و دلیری و مزاج و صلکی آویزه جهانیاں را چاره
 بر سگال و چشمه زار هستی را سیراب دارد و چون نیروی یک تنه در انجام کار بسند نیاید
 از فروغ بیش خدی فرومیده مروی نیاید و بر گیر و و بهر کی پرستاران نامزد شوند

ازین رو که میان خدیو منصب پادشاه ازده پاشی تا ده هزاری قرار فرمود و افزون از پنجاه
خاص فرزندان سعادت سرشت گردانید و زلف نگاهان حرفی و حروف شناسان رزم
بشماره جلالت یافته گوناگون نوید جاوید اقبال برخوانند و فرخیا برگزینند و آتیه منصب
شصت و شش موافق اسم الله برآمد و مقررده سعادت سرمدی رسید مزاج شناسائی روزگار
بجای آمد و گوهر شناخت فروغ دیگر گرفت برخی را در نخستین دید بر شناسد و یکبار
بلند پایگی بخشد و گاه منصب فروزه سوار کمتر همراه سازد و از کار آگاهی هر یکی را اندازه
بر گرفت و در خور سوار در ماهواره و گر گونگی رفت هر کرا سوار موافق منصب باشد و همین
پایه داد و نیمه و زیاده را دوم و کمتر از آن اسوم بر شناخت چنانچه جدول باز گوید و یوز
یازده گونه شد نخست آنکه با او صد سوار بود و ماهواره هفتصد روپیه یازدهم آنکه با او سوار
بنویسند چنانچه بیشتر درواخلیان اعتبار شود و پانصد و پیمانه میانند و در شهرده سوار است و پیمانه
است و زده گردد و در آماره نویسی دو بیست و ترکی و جنگ و ضل معاف دارند و در
ترک نشیند و بیستی چهار اسپ اعتبار کنند و محبت و یا بولکم و ده پاشی را کیت کی گاه آید ماهواره

جدول آیین منصب ایران

جدول آیین منصب ایران
که از کین جدول این نگارنده
از پیش کتب بقایا نمودم
با هم مختلف یافته جدول
انگیزی اگر چه از پیش
معلوم میشود که در این
جای بعضی غلطی است
از چند غلطی مختلف
قد نماید و در هیچ
توان شناخت همان
حد و اندازه صحیح
مقام جدول انگیزی
اقتدار و محبت نزد آس

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتابخانه			باربردار			میل						اسپ						سایه
مجموع	دوم	اول	عنا	جمله	تیم	سرسره	کر	مجموعه	سایه	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه	مجموعه
۲۰۵۰۰	۲۰۶۰۰	۲۰۸۰۰	۱۲۴	۱۲۴	۱۲۴	۱۲۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۹۹۰۰	۲۰۰۰۰	۲۰۲۰۰	۱۲۱	۱۲۱	۱۲۱	۱۲۱	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۹۳۰۰	۱۹۴۰۰	۱۹۶۰۰	۱۱۸	۱۱۸	۱۱۸	۱۱۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۸۸۰۰	۱۸۹۰۰	۱۹۱۰۰	۱۱۵	۱۱۵	۱۱۵	۱۱۵	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۸۴۰۰	۱۸۵۰۰	۱۸۶۰۰	۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۸۰۰۰	۱۸۱۰۰	۱۸۲۰۰	۱۱۰	۱۱۰	۱۱۰	۱۱۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۷۶۰۰	۱۷۷۰۰	۱۷۸۰۰	۱۰۸	۱۰۸	۱۰۸	۱۰۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۷۲۰۰	۱۷۳۰۰	۱۷۴۰۰	۱۰۶	۱۰۶	۱۰۶	۱۰۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶۸۰۰	۱۶۹۰۰	۱۷۰۰۰	۱۰۴	۱۰۴	۱۰۴	۱۰۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶۴۰۰	۱۶۵۰۰	۱۶۶۰۰	۱۰۲	۱۰۲	۱۰۲	۱۰۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶۰۰۰	۱۶۱۰۰	۱۶۲۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۵۶۰۰	۱۵۷۰۰	۱۵۸۰۰	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۵۲۰۰	۱۵۳۰۰	۱۵۴۰۰	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۴۸۰۰	۱۴۹۰۰	۱۵۰۰۰	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۴۴۰۰	۱۴۵۰۰	۱۴۶۰۰	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۴۰۰۰	۱۴۱۰۰	۱۴۲۰۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۳۶۰۰	۱۳۷۰۰	۱۳۸۰۰	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۳۲۰۰	۱۳۳۰۰	۱۳۴۰۰	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۲۸۰۰	۱۲۹۰۰	۱۳۰۰۰	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۲۴۰۰	۱۲۵۰۰	۱۲۶۰۰	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۲۰۰۰	۱۲۱۰۰	۱۲۲۰۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۱۶۰۰	۱۱۷۰۰	۱۱۸۰۰	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۱۲۰۰	۱۱۳۰۰	۱۱۴۰۰	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۰۸۰۰	۱۰۹۰۰	۱۱۰۰۰	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۰۴۰۰	۱۰۵۰۰	۱۰۶۰۰	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۰۰۰۰	۱۰۱۰۰	۱۰۲۰۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۹۶۰۰	۹۷۰۰	۹۸۰۰	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۹۲۰۰	۹۳۰۰	۹۴۰۰	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۸۸۰۰	۸۹۰۰	۹۰۰۰	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۸۴۰۰	۸۵۰۰	۸۶۰۰	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۸۰۰۰	۸۱۰۰	۸۲۰۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۷۶۰۰	۷۷۰۰	۷۸۰۰	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۷۲۰۰	۷۳۰۰	۷۴۰۰	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۶۸۰۰	۶۹۰۰	۷۰۰۰	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۶۴۰۰	۶۵۰۰	۶۶۰۰	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۶۰۰۰	۶۱۰۰	۶۲۰۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۵۶۰۰	۵۷۰۰	۵۸۰۰	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۵۲۰۰	۵۳۰۰	۵۴۰۰	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۴۸۰۰	۴۹۰۰	۵۰۰۰	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۴۴۰۰	۴۵۰۰	۴۶۰۰	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۴۰۰۰	۴۱۰۰	۴۲۰۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۳۶۰۰	۳۷۰۰	۳۸۰۰	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۳۲۰۰	۳۳۰۰	۳۴۰۰	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۲۸۰۰	۲۹۰۰	۳۰۰۰	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۲۴۰۰	۲۵۰۰	۲۶۰۰	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۲۰۰۰	۲۱۰۰	۲۲۰۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶۰۰	۱۷۰۰	۱۸۰۰	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۲۰۰	۱۳۰۰	۱۴۰۰	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۰	۱۰۰	۲۰۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۱۵	۱۶	۲۳	۱۶	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

[illegible]

[illegible]

جسٹس

[illegible]

[illegible]

۸۰۰۰۰	۸۱۰۰۰	۸۲۰۰۰	۸۳۰۰۰	۸۴۰۰۰	۸۵۰۰۰	۸۶۰۰۰	۸۷۰۰۰	۸۸۰۰۰	۸۹۰۰۰	۹۰۰۰۰
۱۰۰۰۰	۱۱۰۰۰	۱۲۰۰۰	۱۳۰۰۰	۱۴۰۰۰	۱۵۰۰۰	۱۶۰۰۰	۱۷۰۰۰	۱۸۰۰۰	۱۹۰۰۰	۲۰۰۰۰
۲۰۰۰۰	۲۱۰۰۰	۲۲۰۰۰	۲۳۰۰۰	۲۴۰۰۰	۲۵۰۰۰	۲۶۰۰۰	۲۷۰۰۰	۲۸۰۰۰	۲۹۰۰۰	۳۰۰۰۰
۳۰۰۰۰	۳۱۰۰۰	۳۲۰۰۰	۳۳۰۰۰	۳۴۰۰۰	۳۵۰۰۰	۳۶۰۰۰	۳۷۰۰۰	۳۸۰۰۰	۳۹۰۰۰	۴۰۰۰۰
۴۰۰۰۰	۴۱۰۰۰	۴۲۰۰۰	۴۳۰۰۰	۴۴۰۰۰	۴۵۰۰۰	۴۶۰۰۰	۴۷۰۰۰	۴۸۰۰۰	۴۹۰۰۰	۵۰۰۰۰
۵۰۰۰۰	۵۱۰۰۰	۵۲۰۰۰	۵۳۰۰۰	۵۴۰۰۰	۵۵۰۰۰	۵۶۰۰۰	۵۷۰۰۰	۵۸۰۰۰	۵۹۰۰۰	۶۰۰۰۰
۶۰۰۰۰	۶۱۰۰۰	۶۲۰۰۰	۶۳۰۰۰	۶۴۰۰۰	۶۵۰۰۰	۶۶۰۰۰	۶۷۰۰۰	۶۸۰۰۰	۶۹۰۰۰	۷۰۰۰۰
۷۰۰۰۰	۷۱۰۰۰	۷۲۰۰۰	۷۳۰۰۰	۷۴۰۰۰	۷۵۰۰۰	۷۶۰۰۰	۷۷۰۰۰	۷۸۰۰۰	۷۹۰۰۰	۸۰۰۰۰
۸۰۰۰۰	۸۱۰۰۰	۸۲۰۰۰	۸۳۰۰۰	۸۴۰۰۰	۸۵۰۰۰	۸۶۰۰۰	۸۷۰۰۰	۸۸۰۰۰	۸۹۰۰۰	۹۰۰۰۰
۹۰۰۰۰	۹۱۰۰۰	۹۲۰۰۰	۹۳۰۰۰	۹۴۰۰۰	۹۵۰۰۰	۹۶۰۰۰	۹۷۰۰۰	۹۸۰۰۰	۹۹۰۰۰	۱۰۰۰۰۰
۱۰۰۰۰۰	۱۰۱۰۰۰	۱۰۲۰۰۰	۱۰۳۰۰۰	۱۰۴۰۰۰	۱۰۵۰۰۰	۱۰۶۰۰۰	۱۰۷۰۰۰	۱۰۸۰۰۰	۱۰۹۰۰۰	۱۱۰۰۰۰
۱۱۰۰۰۰	۱۱۱۰۰۰	۱۱۲۰۰۰	۱۱۳۰۰۰	۱۱۴۰۰۰	۱۱۵۰۰۰	۱۱۶۰۰۰	۱۱۷۰۰۰	۱۱۸۰۰۰	۱۱۹۰۰۰	۱۲۰۰۰۰
۱۲۰۰۰۰	۱۲۱۰۰۰	۱۲۲۰۰۰	۱۲۳۰۰۰	۱۲۴۰۰۰	۱۲۵۰۰۰	۱۲۶۰۰۰	۱۲۷۰۰۰	۱۲۸۰۰۰	۱۲۹۰۰۰	۱۳۰۰۰۰
۱۳۰۰۰۰	۱۳۱۰۰۰	۱۳۲۰۰۰	۱۳۳۰۰۰	۱۳۴۰۰۰	۱۳۵۰۰۰	۱۳۶۰۰۰	۱۳۷۰۰۰	۱۳۸۰۰۰	۱۳۹۰۰۰	۱۴۰۰۰۰
۱۴۰۰۰۰	۱۴۱۰۰۰	۱۴۲۰۰۰	۱۴۳۰۰۰	۱۴۴۰۰۰	۱۴۵۰۰۰	۱۴۶۰۰۰	۱۴۷۰۰۰	۱۴۸۰۰۰	۱۴۹۰۰۰	۱۵۰۰۰۰
۱۵۰۰۰۰	۱۵۱۰۰۰	۱۵۲۰۰۰	۱۵۳۰۰۰	۱۵۴۰۰۰	۱۵۵۰۰۰	۱۵۶۰۰۰	۱۵۷۰۰۰	۱۵۸۰۰۰	۱۵۹۰۰۰	۱۶۰۰۰۰
۱۶۰۰۰۰	۱۶۱۰۰۰	۱۶۲۰۰۰	۱۶۳۰۰۰	۱۶۴۰۰۰	۱۶۵۰۰۰	۱۶۶۰۰۰	۱۶۷۰۰۰	۱۶۸۰۰۰	۱۶۹۰۰۰	۱۷۰۰۰۰
۱۷۰۰۰۰	۱۷۱۰۰۰	۱۷۲۰۰۰	۱۷۳۰۰۰	۱۷۴۰۰۰	۱۷۵۰۰۰	۱۷۶۰۰۰	۱۷۷۰۰۰	۱۷۸۰۰۰	۱۷۹۰۰۰	۱۸۰۰۰۰
۱۸۰۰۰۰	۱۸۱۰۰۰	۱۸۲۰۰۰	۱۸۳۰۰۰	۱۸۴۰۰۰	۱۸۵۰۰۰	۱۸۶۰۰۰	۱۸۷۰۰۰	۱۸۸۰۰۰	۱۸۹۰۰۰	۱۹۰۰۰۰
۱۹۰۰۰۰	۱۹۱۰۰۰	۱۹۲۰۰۰	۱۹۳۰۰۰	۱۹۴۰۰۰	۱۹۵۰۰۰	۱۹۶۰۰۰	۱۹۷۰۰۰	۱۹۸۰۰۰	۱۹۹۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۲۰۰۰۰۰	۲۰۱۰۰۰	۲۰۲۰۰۰	۲۰۳۰۰۰	۲۰۴۰۰۰	۲۰۵۰۰۰	۲۰۶۰۰۰	۲۰۷۰۰۰	۲۰۸۰۰۰	۲۰۹۰۰۰	۲۱۰۰۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آئین حسدی

گیتی خداوند از کاروانی بر خنی پروان شایسته کار منصب ندید لیکن از پرنسار
دیگران ربائی بخشند در جنگان خاص در اید و بکیتائی سر بلندی گیر و بدستان آمیزی
رو و عیار گوهر چهره برافروز و چون قدسی پیچ است که صورت رنگ پذیر منعه گردد
این فرومیده مرور احدی بر خواند از روی یاد کرد و بکنان از افرو گرفت و پای شناسی تازه
دستوری بر نهاده آمد به تیار واری انیان دیوان و بخشی جدا گانه شد و امیری بزرگ
بسر کرگی قرار یافت سره مروی به نمودن پرنسندگان این دولت نامزد و فرومندی
فروشی و دهن آلائی هر روز چندی را در پیشگاه حضور آورد و بدینش و الاعیار بر گرفته آید
چون پذیرش باید از یادداشت و تعلیقه بچهره نویسی و بر کادر رسد بخشی ضمان گرفته
دیگر بار در پیشگاه بدینش آورد ناگزیر افزایش باید از نیم سوائی تا ده چهل فرادان زیاد
از ده هفتاد و نیز افزون گردد و بسا کس افزون از پانصد روپیة ماهواره باید و سپین نه هفتاد
نشانند آید سر آغاز این روش تا بهشت بارگی نقش پذیرفته اکنون به پنج صغیر آید
بهشت آید سر خط هر کدام بر پنج بر گیر و همه ساله حجت بخور بود در هر چهار ماه پژوهش
چهره دیدن رود و با مضامنه دیوان و بخشی که از زبانان وقت تصحیح نمایند مشرف خزانه
قبض نویسد و به نشان ولیامی دولت استواری یا بدگنجینه دار آنرا برگرفته خسته برده
و تا انجام رسیدن یکماه بیشتر بر گیر و سالی ده ماه نقد باید و ده نمی باز نشاء و باقی را سوار
و دیگر حبش بر دهند و عفو ان سعادت پذیری پیشتر خود سپاسا کن و سپاس سر کار باید
و اگر سند کار پروانان که آنرا سقط نامه خوانند بنامی بارگی باز گوید روزگار سپری شده
مخبر علی باید و تا یافتن ستور خرج آن کاسته گردد و اگر از سر آغاز چهره پژوهی باز دهند

و همواره خواهند گمان ستور را در پیشگاه والا باد دارند و در باره نوبت فرادان باشد
و او آید یک نیمه در اناس شمارند و یک و نیم رقبض بگیرند و اگر دام فرادان باشد

آیین دیگر سواران

لختی چون حال منصبدار واحدی گزارش یافت اکنون روش پائیه سوم می گزارد
در حشمه آگهی سیراب میگردد انداخته چند کی اسپ قرار دهند و بخشایان از سرزوف نگه
نمایند سپس چهره نویسی شود و شتر یا گاو در غیر یک اسپه یاده کنند و نیمه بر آرد و ستور
برای خرج گزیده سوارا فرایند و گزیده و بخش از پنج افزوده گردید اسپه بدین خطه
سی رویه مجتنب است پنج ترکی مسیت یا پو شتره تازی پانزده جنگله و دوازده عمل گزاران
خالصه مسیت پنج یافتی و اکنون پانزده تا چهار اسپه نگارش پذیرفتی و امر وزیر یاده
از سه و ستوری نیست و در شتره باشی و دو چهار اسپه و سه اسپه و سه اسپه و دو یک اسپه
نگارش شدی و بر همین شماره دیگر منصبداران اکنون سه اسپه چهار و سه اسپه یک اسپه

آیین پیادگان

چون پاسهای سواران گزارش یافت قدری ازین افتادگان راه پرتاری میبوی
این قدم فرسایان مادیه جویایی گوناگون باشند و شگرفت کار باراد ستیارت قدری
گیتی خداوند با سیت هر یک را و ستور بر بنهاد و راه آسانی که و مه را فراموش داشت
نویسنده این خانه پروازان واره نویسی چنانچه فرادان پایگی بر آیند درین جرگه نیز
خدمت اندوزند و پس فرادان باشند اول پانصد و اتم دوم چهارصد و سوم صد و پنجاه
چهارم دویست و پنجاه و پنجم دوازده هزار ملازم رکاب حضرت عتصام و بدین کا
تیکچی دیده و در و گنجوری سیر چشم و دار و غه جدکار نامزد اگر چه بر خنی دران مراتب شش گانه

باشند لیکن بدین غطابین انبوه برحی از کار دانی و سر برابی بهره و رنجی بدیشان سپرد
 کثرت را بوجدهت باز گردانند تا رشته کار سازی و کار گاهی و توانائی یابد تا بهواره سر کرده
 چهار گونه بود سه صد و ادم دوست و شهادت دوست و منتقاد دوست و شخصت دوست
 و دیگران به پنج قسم و هر بخشنامه طور اول دوست و پنجاه دهم دوست و چهل و دو
 و سی دوم دوست و بیست و دو دوست سوم صد و نود و صد و شهادت دوست
 چهارم صد و شصت صد و پنجاه صد و چهل و پنجم صد و سی صد و بیست صد و ده و پانزده
 هزار چاکدست بشا هزاره خدمت خاکساری نمایند و پاسبانی والا درگاه را ملتزم تا بهوار
 و میر و سپه بچگونه بود و دوست دهم صد و شصت صد و چهل صد و سی صد و بیست
 و دیگران از صد و بیست و ده و از صد و کم نیست خدمت شصت نیز بدان شماره پیران و شصت
 چشم گمی کشوده دارند و راه فرمایش نگردد از پنجاه بی تا بیست و دهم و ده با شصت
 صد و شهادت و صد و چهل و دیگران صد و بیست و صد و ده صد و این گروه بر نهانی
 و روز دافشاری نامور بودند فرمان روانان باستانی چاره آن بشایستگی نیارسته اند
 آخر از دم گیرائی گیتی خداوند در رست کاری و امانت گزاری و شناس بشیر مادی
 میگفتند سر دار ایشان از سعادت سکالی خطاب خدمت رانی یافت و در پایا را
 آرام گرفت و هر یک بنام خدمتیه چهره بختندی برافروخت میوژه از بوم میوت
 به تیز روی بر خیزند خواسته را به بختکاری از دور دست آورد و بجا سوسی و شکال مضمی
 ناوره کار جهان شماره انتظار فرمان برند و اما نه به پیشین دستور شصت و این سر نشان
 جانباز فرمان کوه باشند و شکر و کارها نمایند به تیز پائی و چاکدستی در آویزند و رفت و خیز
 کار دانی را با پر ولی و شاد و شش از بند بر حنی با تهنیر آویزش کنند و طایفه چوبدسته

بکار دارند و بدین زبان لکرایت گویند ففتح لام و سکون کاف و را و الف و کسری تحتانی
 و سکون تائی فوقانی و تحتانی بی پناه یکدست کار فرمایند این طایفه را یکپاته نامند نصیح یا
 تحتانی و سکون کاف و را و الف و فتح تائی فوقانی و های ضعیف نخستین گروه و خداوندین
 سپهر را قدری خردتر گردانند و آنرا چروه گویند کسری حیم فارسی و سکون را و فتح و او و ها
 مکتوب و از جنوبی فرزند چندان پنهان و سازند که سواری در پناه ایستد آنرا تلووه نامند
 کسری تائی فوقانی و سکون لام و فتح و او و های مکتوب و جمعی را پسر ایت خوانند ففتح های
 فارسی و های ضعیف و را و الف و کسری تائی تحتانی و سکون تائی فوقانی بدرزاکتر از قاست
 مردم و در پنهانیک گز سپهری بکار دارند و نیز برخی را بانایت خوانند با و الف و نون و الف
 و کسری تائی تحتانی و سکون تائی فوقانی و تیشیری دراز بر سازند قبضه او یک گز افزون بود
 بهر و دست نادره کاری نمایند چندی بنام سنگولی مشهور آفاق ففتح با و نون خفه
 و ضم کاف و سکون و او و کسری لام و سکون تائی تحتانی و تیشیری خاص برگیند کجی پایا
 بفرزگاه نباشد و سپهر نیز دارند و نیز نگینهای بجای آرند که کباب گفت و نگین و نیز بعضی
 چاکرستان عرصه دلاوری خنجر و کار در ابطر را بر سازند و بواجب کار با پدید آرند و هر یک
 نامی جداگانه و بهی بربیع بود بگزارشش و نیاید و بشنوائی کام نتوان برگرفت افزون
 از صد هزار باشند و هزار گزیده و پیوسته بکنز حصن و چندی پایه احدی و افزون نیز گیرند
 و تا به هزاره فروتر از ششصد تا بهشتا و باشد و پهلوان همواره کشتی گیران و مژشت زنان
 ایرانی و تورانی و سنگ اندازان کم خطا و از نادان هندی و نادره کاران گجراتی که
 ایشان را اعل گویند ففتح میم و سکون لام و دیگر جنگ آوران گروها گروه ستاندا قبل
 سپهرند از چهار صد و پنجاه دام زیاده و از نهفتاد کم نبود و هر روز و هر شکر فانه در آفرینند

و گوناگون شبش روز نام چهره دستان میرزا خان گیلانی محمد قلی تبریزی گیتی خدا شیر عمل
نام بر نهاد صادق بخاری علی تبریزی قرار ترکستانی محمد علی تهرانی فولاد تبریزی قائم
تبریزی میرزا کشته سوار تبریزی شاه قلی کرد بلال حبشی سنده دیال علی سرایم گنیش
منلوک گنیش اینا ناکا بلجدر بجنه تخته چلیه خدیو خدا پرست براسیران غربت کرای
نام بندگی نکو سپیده شمار و خداوند کاری جز داد و در بهال را سوار دارند و این نهادگان
شاهراه خدمت را چلیه بر خوانند بکسر محمول جیم نازی و سکین بایستی تختانی و مستح لام
و بای مکتوب بندری زبان ارادت گرین عقیده نمند را گویند گزیده انبوه ازین عاقلیت
رگهای سعادت مندی گشتند و او را چند گونه برگزارد و نشت آنچه عامه پندار و جمعی بر غیر این
خود چهره دستی نمایند و خرید و فروخت و دوشش پرده این را ناخوشش انگار و دوم آنکه از
خود کاهی برکناره شود و راه ارادت سپرد شوم فرزند چهارم جان شکر در ملک شاد را بد
پنجم دزدان تباہ کاری باز آمده پرستار خداوند خواسته گرد و ششم از خونریزی باز خرید
فرمان پذیر براننده باشد ششم بکشاده پیشانی خوشین بدین پایه قرار و در روزینه یک پویه
تا یکدوم جوق جوق بر ساخته بکار شناسان جد گزین سپارند و از کار کردانیان اگهی رود
گوناگون بهتر آموزند و پایه شناسی چهره برافزود و کار با بشایستگی گراید و از نیکو پرستای
و گوهر شناسی فراوان مردم از هر طائفه بدگیر مراتب سپاه ارجمندی یابند و از پیادگی
بامیری سرفراز آیند که مار از شکر و پایگان هندوستان گرانبار با بدوشش برگزید
و فراز و نشیب نوردند با کپی و سنگها سن و چو دول و دولی برگرفته چنان نرم شتابند
که آسوده ناخوش جنبشی نپذیرد و درین مزبوم فراوان باشند از دکن و بنگاله که زبیده ترخیز
چند هزار بدرگاه والا خدمت گزین سرگروه را از سه صد و هشتاد و چهار دهم زیاده و آید

و علف و دود کم نبود و دیگر از اصد و بست تا صد و شصت پایوه و خلی برخی این گروه است
 امیران سپارند و علف و از درگاه یا بند اما بشماره نیمه سواران پایوه گاه از چهره نویس گردانند
 چهارم بخش بند و چقی باشد و دیگر تیر انداز چقی در و درگاه و گاه سنگ و ستا و سیدار نیز درین جبر گردانند
 سر گروه بند و چقی صد و شصت اسم و دیگران صد و چهل میوه و تیر انداز و صد و شصت
 و شصت و دیگر صد تا بیست صد و شانزده انیان درین است بگزیدگان بن و تیر و چقد از آن و گاه از آن

آیین نقش پذیری چاروا

کیتی خداوند چون اندازه مراتب و مردم برگرفت و چگونگی جانداران پدید می یافت
 چندی از تکچیان سعادت منش را برگماشت تا چهره نویسی نمایند و نشانهای خاص او را
 بر نویسند سال و اسم پدر و بنگاه و ذات بزرگوارند و از کارا گهی دار و غه نامزد و سر بود
 تا مردم رنج انتظار نیابند و در کار سازی بر شوی و باره آرزو مند نگردد سپاهی سخت
 لشرف ملازمت سعادت اندوز و پایه او در حضور اقدس قرار گیرد و بدست او و تعلق
 نویسندگان کار بند آیند و داخلی بقصد یقین خداوند خویش بقلم در آید از کار شناسی پنج تن
 فرومیده را بید بانی حال دم و اسپ و قرار و علف و مقرر گردانید کار فرمای انیان را
 در فراخنای فراهم آورد و او را ق چهره فرا پیش گزارد و شخص را به ستور بزرگ گهی این دم
 رساند و بر آورد و ذیل و راق بر نویسند و بسکه انیان رساند و اگر گونگی نزد و اعتبار را
 سر و پس آن نگاه داشته را بدار و غه نظر سپارد و بآئینی که نگارش یافت در پیشگاه حضور آورد
 و بکلمه و نیده آموزش و گوشتی خداوند گوهر آدمی را در از نقش پشیمانی بر خواند و گاه
 و فرودن فرماید و از ناصیه پیشه و در از سپاهی جدا بر سازد و دیده در آن بشکفت در شود
 و نهفته دانی بر شمارند و بر نامه پذیرائی واقع نویسن نشان خود کند و میر عرص من سر گرد



له و یقین ای خانی بومی و شوی بزرگوار ۱۱ مرداد ۱۳۱۱

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵

کشک سکه بر بند و بدست آویز این سند وار و غه وانع نقش پذیر گرداند سر آغاز
 کار و شکل سرین است راست گردن اسپ نشانمندی شمی و چندی بسکلی دو الف
 متقاطع بر رویای قایمه سرهای الف کنده باین صورت در آن است آرایش گزینی
 و مدتی کمان آسا بود که چکه فرود آورده باشند و سپس برستی آموزی وانع هندسه مقدر
 و از آنهن هندسی رقمها ساخته نقش اشتباه بزد و دند و درین مراتب نیز سرین است
 نقش پذیرفت و هر که در مرتبه اول بدین سعادت میرسد هندسه یک ابکاری برود
 و در دوم بامرندسه و در همچنان و امر و از و فر و مری و کار آموزی بهر کی از فرزند
 خرد و پروه و خوشیا و ندان سعادت منش و سپه سالاران عقیدت پیوند و دیگر وابستگان
 عقبه خلافت هندسه خاص عنایت شد از بنیادهای که درین کار رفت نخستین آیه
 سقطی بود هر گاه در وانع مکرر عوض می آوردند سپاهی از هنگام نایاب بازخواستی و بخشیدن
 از روز حال اعتبار کردی چون این وانع حرمت شد قرار یافت که هر گاه سپی از نایاب
 بگازد و چهره نوشته جهان وانع نشانمندی گرداند هنگام وانع مکرر بخشیدن آن وانع و چهره دیده
 اعتبار نمایند نیز سپاهان نقی چهره گزیده کار خویش میاخذند از جدا وانع این نیت بر او سپی باز
 آید

آئین وانع مکرر

بنندگان سعادت گرامی در هر سه سال تجدید وانع نموده آرایش سپاه نمایند تا از
 ایشان سرگردانان باوئیه نادستی بشاه راه راستی شباند و اگر درنگ و دوده یک
 از اقطاع او کم گردد بیشتر در وانع مکرر هندسه آن مرتبه رومی بکاشتنند چنانچه در وانع
 دوم نقش دو کردی و همچنان امر و فر که بهر کی وانع هندسه قرار گرفت همان را مکرر
 و در اصدی همان دستور پیش گذارسته آمد و جمعی از بیکجیان و خدنگاران نزدیک که

که فرصت سرانجام جا گیر ندارد و ماهواره نقد بگیرند در یک و نیم سال و انعام را تا آن
 بخشند امرای و در دست از سال دو و از دهم در گذرانند و چون شش سال از دناغ
 بگذرد و ده یک کاسته گردد و اگر کسی رهنصب افزایند و سه سال از دناغ او
 گذشته باشد ذات او را تخفاه دهند و مردم حسنه و ده پس از دناغ پیشینان
 و پیشینان تن شود و هر که در تازگی دناغ گزیده باری در عوض و در نظر مایلین پذیرائی

آئین کشاکش

زبان وقت چو کی خوانند سه گون بود سپاه چهار گون بهشت بخش شد و هر یک برود
 نامزد و امیری بزرگ هوش بسیر کردگی سر فرازی یکی از طرز داناان معامله شناس بسیر
 چهره افروز سعادت گردد و یکی احکام خلافت بشناسائی این دو فرسیده مرد و
 گرو شپار و زری پیرامن و در تخته بنیایش آیتند و در انتظار فرمایش نشینند شامگاهان
 فوراً بادشاهی مبارکگاه والا قرار دارند بر آستانه آیدگان باز آیتند و دیگر سو پادشاهان
 پیشین صف را آیند خدیو عالم بهر یک از سر حضور و غیبت پیدائی گیر و هر دو گروه تسلیم
 کرده پذیرای سعادت آیند و اگر گریان خدیو شغلی گزین تر باشد یکی از فرزندان و نگار
 بدید بانی نامزد گردد و از مهر اندوزی و پرستش آغوزی و عیار گیری و هنگامه آراست
 فراوان توجه در بیکار فرماید و هر که از حیله گالی و کابل منشی بچوکی نیاید مواجب سه
 بد و باز دهند و گاه ماشی در خور سرمایه آگهی گردد و تیرگی فیروزی جنود را در آوده بخش
 ساخته هر یک بهای نامزد باشد و در روز دیک هنگام خویش ملتمز درگاه والا شود
 و بگویناگون عاطفت سر بلندی باید و گردی که بسپرد های دور دست باشند یا بگین
 خدمتی سرگرم حقیقت عرضه دارند و بکلم والا کار بند آیند و سر آغاز ماه شمس آئین هفتگی تسلیم

و حشروانی عنایت اختصاص نمایند و نیز عساکر انجم شکوه را بدان شماره مستقیم فرموده اند
و همتی ابدالی اختصاص بخشیده تا گوناگون سپاه در سال خوش بگذرد و آید و بخیریت سعادت

آیین و آفتاب نویسی

گزیده طرزست ناگزیر جهان بینی بل ناگزیران هر انبوهی اگر چنانچه ازان درستانی را
برگویند ازین جا بدید دولت طراز معنی گرفت چهارده تکیه سیر چشم درست خامه جد گزین
نامزد شد و هر روزی دو کس قرار یافت و پس از چهارده روز یکی را نوبت رسید از کار شنا
و دویینی چندی شایستگیان این خدمت برگزینند و هر کدام برای روزی آماده باشد
هرگاه ازان چهارده یکی را ناگزیری فرستادید و بدان شغل سعادت اندوز و آیین را
زبان وقت کوتل خوانند فرموده و کار کرد گیتی خداوند بر نویسند و آنچه کار پرور ازان
بعبرین رسانند بزنگار و و خور و آشام خواب و بیداری آیتا و نوشتن زمان بودن شش
اقبال آخرش نمودن ببارگاه خاص و عام چگونگی شکا تسلیخ جانوران کج و مقام
رهنمونی نذر و آفرین سخنان شنودن دانش نامها خیر انعام مختلف و زین و نام و آفرین
تا بنین ما نه جاگیر آراس سیکو غزال کاستن و آفرودن سراج اجاره اقبال تحویل
پیشکش ارسال نفاذ یافتن فرمان بفرستادن رسیدن آمدن عرائض گزارش یافتن
پانچ ملازمت رخصت تعیین مدت بکشد نیامدن جنگ و فیروزی و کشتی فرو شدن
روشناسی و نیزه جانوران و بزد و بای استقامت است بختش گذشت بارعام
اختیاری ولادت چوگان بازی چوپر و زو شطرنج گنجینه و خزان حوادث آسمانی و زمینی فصول
سال عرص و واقعه به استقواب یکی از بندگان آگاه دل رستی منش روزنامه این و مهین
مردم سبب همایون رسد و غازه پذیرائی باید و آن تکیه ساخته را بر نویسند و مهر خود کند

در روزهای این در روزهای این در روزهای این

و بجوینده سپارو و مبر رو پانچی و میر عرصن آراید و مهر آنکس که بشناسانی او پیرانی
یافته استوار گردد و آنرا درین روز کار یاد دشت خوانند و خوشنویسی روشن بیان
راستی گزار جدا گانه نامزد فرموده اند چون این نگاشته بانجام رسد او بر گیر و پیش خود
دارد و بگزاشی در خود مقصود بنگار و مبر خود بجای آن سپارو و مهر و خط واقع نویس
و سکه رسا که میر عرصن و داروغه رسید این نوشته را تعلیق و نگارنده را تعلیق نویس
بر خوانند سپس بروشی که گفته اند نقش پذیر نگین دیگر اعیان دولت آید بنگینی اندیشه
گیتی خداوند است که رشته آگهی و توانی گیر و در بایست وقت کمی و افزونی از اینجا
برنگزد و فرومایگان خیانت مند پیوسته که گزینند سعادت سرستان آگاه دل بر فراز
اعتبار بر ایند کار سازان از بیناکی ربانی یابند و فراموش گماران بد گمان با چاره گشتی

آیین سرانجام اسناد

سر رشته و او و ستاد آنگاه و توانی گیر و که از نهانخانه دل بر فراز گویای بر باید و بگزاش
قلم پاداری یابد و بنشانهای رستان طراز آتی گیر و چنین نگاشته را سند بنهاند
و گویا گون مردم بد و کامیاب گردند و بخیران بدست آید و نیز آن از باز دست آتی یابند
و خواجگهان بکام دل رسند کار و انان درستی منش که به پیشانی انیان خازنه راسته
تا بد گشتار و کردار بر صفا رخ اوراق نویسند و یاد کرد و رایده آید آنرا دفتر گویند
گیتی خداوند درین کار نیز ژرف نگینی فرمود و شایسته نظامی بخشید درست فیضان آتی است
و میر حشمان دیده در را بدین کار باز دشت و دفتر بدست کار و انان کم از سپرد و شری
آنرا بکار آگهی خویش استوار گردانید و آن از سه گونه درنگند و ابواب المال از خارج ملک
باز گوید و افزونی و کمی بر خوانند و هر گونه نوشته که فراهم آید دران بنگارند و ارباب التجار و

این سند را
برای
ثبت
در
دفتر
میر
عمر
قزوینی

چگونگی سرانجام منزل و مقصد جمع و جمع خزینہ داران آوارجه نویسی گوناگون خرید و فروخت دران برگزارند توجیه سرشته ماہانہ سپاہ از بدست آید و چگونگی داد و ستد در و گزارش باید و اسناد جدیدی خاص گرامی نگین شاهنشاهی بود و بر بنیاد نشان ارکان دولت رسد و پس بوالا سکه بلند پایی باید و جوتی از نقش نگینهای بزرگان بزرگزد بدین

فرمان شاهی

در تکیه چیز انتظام باید نخستین مناصب والا و کالات سپه سالاری آتالیقی شاهزادگان امیرالامرائی ناصیتی وزارت بخشگیری صدارت دو هم جاگیر بدون ماہانہ سلم و شستن نو کسوده ملک جائی بعنوان ملک دادن سووم سیور غال بار و زانہ سرانجام تقاع خیر چون تعلیقہ نظام باید دیوان جاگیر آوری تخواہ دہد اگر برکنج و آغ دارد دیگر بار بدیدہ وری بخشان رسد و بر پشت یا کنار آن بنویسند خاصہ مردم بر آورو نمایند کارگران این شغل چہرہ نویسی کنند و چون بداع بلند پایی گیر و بخشی بزرگ تعلیقہ برگزیده نگاشته بعنوان قرار ماہانہ نشان و مهر خود سپارد و آنرا بزبان حال سخرہ گویند بد فخر دیگر بخشان پذیرائی باید و نشانهای خاص بر گیر و دیوان پیش خود دہشتہ شمارہ ماہوارہ و سالانہ نماید و بجزین دیوان رسد اگر فرمان جاگیر شود بر عنوان نویسند و تعلیقہ قلمی نمایند و بکچیان آنرا بسند نگاہ دہشتہ نوشته سپارند نخست دیوان ثبت نماید و قید کند و بتریب نشان ذکر و مهر دیوان بخشی و مشرف دیوان رقم بدرد و بطبق آن منشور والا بکار باید و بثبت دیوان رسد صاحب توجیه آخرین تعلیقہ را پیش خود نگاہ دارد و شرح آنرا در فرمان نویسد و نشان و مهر خود نماید پس ستونی ژرف نگینی بجای آورد و بثبت نگین او رسد گشتگان ناظر و بخشان نشان و مهر نمایند سپس مہر دیوان و مشرف وکیل رسد

۵۱۵

کتاب

مبای

تخت

عجب

فرمان

نقل

کتاب

عبارت

و اگر حکم نقد نفاذ یابد نیز جهان آئین سرانجام گیرد لیکن این فرمان را بزبان وقت
برات گویند و آواره نویسی آن معامه تفصیل در ذیل باشد و پس از نظر دیوان بیوتات
مهر ثبت خود کند و از بخشیان و دیوان گذشته نشان و مهر خانسان رسد و در آستانه
بیوتات از تحویل و تسلیم و ماهانه شاگرد پیشه که در برخی بر چهره اعتماد کند و در بعضی بخت
چون عمده فلجانه و صطبل و عرابه خانه برات اهتمام یابد و مشرف هر کارخانه در سال
و برات نویسد از فروردین تا شهر لوی و از مهر تا اسفند از فروجه وانه و گاه و خزان
از نقد و جنس ماهانه خدمتگاران بر نویسد و بهر خود رسانیده باز در سپس دیوان بیوتات
دید و ری موده نخواه کند و یکی و افزونی و رسید بکناره بزرگوار از تحویل و ملاحظه
برات نویسد مشرف آن کارخانه پذیرد و نگاردار و قبض بنویسد و نشان و مهر خود
کند و نقدی چهارم حصه را موقوف دارد و از اسندی دیگر گذرد سپس دیوان بیوتات
ثبت نمایند بنویسد پس از آن مشرف بر برات و قبض و مهر ثبت و مهر خود کند پس
صاحب توجیه مستوفی و ناظر و دیوان بیوتات و دیوان کل و خانسان و مشرف
دیوان و وکیل نشان و مهر خود نمایند و در همه جا بر آرد و همراه بود و در گذشت ای شتابان
گرد و چون درین هنگام مبراق رسد مشرف قبض نویسد و جهان آئین فایز بگذرد
سپس بر نظر آن تفصیل وجه نویسد بدین مطلق حصه اشرفی و در بخش رویه یک
دام و نرخ معمول نگار و در بسیاری قبض پیشتر از برات با انجام رسد و فرمان منصب
جهان طرز انتظام باید لیکن بکار پردازان بیوتات نرسد و در سیورغال پس از مستوفی
بدنقر دیوان سعادت امضا یابد و صدر بعد از نشان و مهر دیوان کل مهر خویش بر گزار
گاه فرمان بعنوان طغرا بنویسد و در وسط نخستین کوتاه گردانند آنرا بر پانجه برگزیند

طه برات
بنویسد کانه
نویسد که
بوی جهان
نزد حضرت
گنجینه

و اگر در محقری بکمان و شاهزادگان و وظائف اهل سعادت و مأموران اعدایان
و چیلها و برجنی پرستاران کارخانها و غوراک سپان بارگیر کاربند گنجور سال سال
تازه سندی پژوهش نمکند و به تنها قبض که به نشان و مهر ارکان دولت رسد کامیاب
گردند مشرف بر نویسد و صاحب تحویل مهر خود نماید و به ثبت نمایند و دیوان رسیدین
ترتیب مهر و ثبت شود و مشرف مستوفی ناظر موقوفات دیوان موقوفات دیوان کل و سایر
مشرف دیوان و در پر و آنچه اعدایان پس از مستوفی و دیوان و بخشی به ثبت مهر احد
باشی رسد چنانچه از مهرانی و آسان گیری قبض به گشتی خداوند رسد سرخط و اعتبار نامه
و تریخ نامه و عرص نامه تفصیل زیر است که عمل گزار خالصه بارگاه روانه سازد
و مستر از نامه آنچه عامل بر رعایا باز گذارد و افراد و مقاسا حساب که پس از تحقیق
محاسبه تحویل از مستوفی باز گیر و بعت بی مهر شاهنشاهی نشان پذیرد

آیین یا نیکینا

فرمان و پر و آنچه و برات را از پایان گرفته شکلی چند بدو مندرجستین گشتی که به پنا بر کن
پشت پوسته باینکه قطع کنند مهر و کیل شود و مقابل آن قدری واپس تر از آن
مهر مشرف دیوان چنانچه نیمه بر شکنج دوم افتد و همچنین پایان تر از مهر صد لکین
شیخ عبدالنبی و سلطان خواجه برابر و کیل لکین میگردد و میان آن شکنج جایی است
که رتبه او نزدیک و کالت باشد چنانچه آنکه خان در زمان منعم خان و آدم خان و میرال
و خافسانان و بر و پچی و مانند ایشان و شکنج دوم لکین کتری و شکنج اول افتد و دیوان بخشی
از شکنج دوم در یکدند و دیوان بخشی جزو دیوان موقوفات و رسوم مستوفیان چهارم و
توجیه و پنجم و قدری مهر فراز طغر اروی فرمان آراید و شاهزادگان و تعلیقات بر و مهر

فرمان بیاضی

از آنجا که برخی احکام خلافت درنگ برتابد و هر کس را از دان آن نبود منشور مقتدر
به نگین شاهنشاهی پیرایه گیرد و از ابدان نام خوانند چیده فرمان را در سر فراهم آورد
و نازه گری کاغذین برزند و بلاک ختام شود و مضمون از چشم غیر پوشیده ماند از
از صغیر لیکر و بزرگ و پیل و دیگر فغان بر سازند موم آسایش نرم شود و از سر و
بیهوش و سخت گردد و مختوم را برترین غلافها بر آید و شکوه افزائی را از دست
انگازند منصبداران و احدیان و پیادگان مردم رسانند چون بهندگان سعادتگرای
رسد راهی در خور پذیرد شود و گوناگون نیایش سجا آورد و بر تارک سر گذشته سجود سپاسگر
برند و رساننده باندازه عاطفت حالت کامیاب خواست آید و بفرمایش الاخر طبع
بدان استواری گیرد و افزونی و کمی نماید و شورشها ازین گنج و خراج فرستند گون بکارها

آئین برگرفتن مهر

چون یکی از روشن ستارگی در جبر کسپاه و آید و مانع استقامت باید گزیده سند با بی رخ
انتظار و خرج خواسته انجام پذیرد و در وجه طلب نام بنویسند و رو بهنگام بر آوردند و رو به
بهای چهل و هشت نام و باقی را و بخش برابر سازند یکی مهر بر آرد و رو به و دیگر و نام
و مهر و چون رو به بر چهل نام افزود از عاطفت شاهنشاهی جهان درامد باید و در
یکسال یکبار به واسطه ده پانزده افزوده و دیگر کالاستان چون خرید ستوران بکار
میشود افزایش باین نیاورد و در چهاره در سترگ کارها و رسانیدن احکام خلافت احد
و ستوری باید و هر چه بسیار سگاری بدورسد اگر خدمت بشایستگی گذارد و چکی بخشود
و زنده برخی درامعه به شمرند با آموزش پرستاری و سترون نقش تن آسانی اگر در کشک

با صدی پانزده روز باز نهند و بدگیران یک هفته و تا بن باشی و دستور
یافت که از ماهواره مردم خود بیستم حصه بگیرد و از دستمایه برخی خرجا بر سازد

آئین مساحت

ا ق ط ا ع دار و ماهواره ستان را ناگزیری فرا پیش آید و در معامله دانی پش و پیش انعام
سزاوار نبود ازین روشهر یار مهر اندوز گنجوری و میر عرضی جدا گانه بر ساخت و ام جوین
کام دل بر گیرند و ریزش که برو و شورش انتظار بر اقا و نخستین سال بی افزوده اعتبار شود
و در دوم شانزدهم بخش بر افرازند و در سوم ششم و در چهارم چار یک و از پنجم تا هفتم و نهم
و از دهم تا دهم ده مفده و نیم و از ده افزون ده بیت و ازین بزرگند و همگی سگالش
آموزش نیک معالکی است ورنه بدید و او دستمزد زمانیان در شماره افزایش نبود
بی الضافان سود افزای ازین آئین و الاسعوات که قیقت و شایسته نه نظامی بدید آید

آئین انعام

خدایا قاق از شناخت نیرنگی مردم زاده بخشش را چیدین روش بر ساخت بطا هر و در و پنجاه
بخشد و ام بر گوید و باز نستاند و در و نزدیک تو بگر و مستمند فیض پذیر قیل و سپ بگر اجاب
نیز برسد و هر روز بخشش نامهای کشکداران حسب آن بر خوانند و جوقی نیافته را
فرا پیش دارند و بار گیها داده آید و چون اسپ یا بد تا یک سال و چه خواندن بیاید

آئین خیرات

گیتی خداوند آرزو مند ان نهید ست را نقد و جنش بر دهد و آشکارا و پنهان لها بدست آید
فراوان مردم را روزینه و یا نانه و سالانه مقرر باشد و سرخ انتظار کامیاب گردند و آنچه هر روز
نزدیکان درگاه عرض حال مردم نمایند و خواسته بگیرند بکاشتن در گنجند و آنچه همه روز بنامند

داده آید و آتش خانها سرانجام باید گزاشش آن بس در از گنجوری جدا گانه در پیشگاه
حضور داده باشد هر تنیدیستی که بنظر جایون در آید ناگزیر کام دل بر دارد *

آیین وزن مقدس

بپسند اقوی عین الکمال و بخشایش از و مندان تنیدت سالی و دو بار تقدیر
بر بخشند و زنگارنگ کالا در ترانده نهند غره آبان ماه الهی که عنفوان شمس سال است
کشفه خداید و ازده چیز دوا دده بار سخته آید طلا سیاب آب شیم نموشش شوح توتیا
مکیف روغن زرد آتش شیر برنج غله هفت گونه سنگ پیشی و پی برار زینند و
بشماره گرامی سال کوسفند و بزومع به تنیدستان جاندار پرور دهند و فراوان نیره جان
رانی یا بند دوم نیم حبس بهشت چیز جدا جدا بر بخند فقره قلعی پارچه سرب شیوه شیرینی
روغن گنجینه شیر درین دو نمکام فوخنده جشن سالگرد نظام باید بخشش و بخشایش را
صلای عام در دهند فرزندان والا گهر و تبار سعادت سرشت ایکبار سال شمس کشند
آغاز از سال دوم شود هفت بیک چیز همچنین در هر سال وزنی افزوده گردد و در
هفت بهشت بار گیر و داز و دازده بر نگردد و جاقور بدستور داده آید و بدین
خواسته گنجوری و مشرفی جدا گانه قرار یافته تا بشایسته گنج شود

آیین سیورغال

شهر یار آگاه دل گروها گروه مردم را بگوناگون ماطفت تیمارداری فرماید و به سیر و
خز و خند و او گزین پایه ایز و پیرستش بر شمار و چهار گونه آدم را بر زمین و زورینه کامیاب
گرداند و پایه شناسی را تازه روانی برده و نخستین آگهی جوان آبا و اجدادش که دست اند
همه برگرفته در فراهم آوردن حقیقی علوم شب از روز نشناسند و دوم رنج کشان خوشین گداز

طالع سحر

باغ شمس

سینه و وزن

کرده و وزن

داده است

داده است

داده است

داده است

داده است

داده است

داده است

داده است

داده است

داده است

داده است

که دل به پیکار نفس خود داشته از جهانیان رو بر تافته اند ستم در ماندگان ستم است که
 توانائی جست وجود دارند چهارم بزرگ را و گان آرزوم دوست که از کم اندیشی و بیدار نشی
 راه پیشه وری سپند نقد را بزبان وقت وظیفه گویند و زمین را ملک و مدد معاش
 و باین عنوان کرده و داده اند و در بزرگوار فرزاده گرد و چون شرفش حال مردم و گرفتار
 اندازده آرزو مندی بس کار بزرگ فرو نهیده مردی درست اندیش را که نشان صلح کل
 و مهربانی عام و جد دائمی از پیشانی گفتار و کردار او بر تابد بدین خدمت سر بلند می شدند
 و او را صدر گویند قاضی و میر عدل بدو گرایند و از کار و انی و مزاج شناسی گزین تنگ
 بدین سرگ شغل نامزد گرد و او را ویر بوده رشته داد و ستد را و توانائی بخشش او را زبان
 روزگار دیوان سعادت سراید و بفرمایش شاهنشاه مهربان دل همواره خاصان درگاه
 شایستگیان را به پیشگاه حضور آورد و فراوان مردم ازین راه کام دل برگیرند چون
 اورنگ نشین اقبال لختی پیر و پیش احوال بنیشت پیشین صد و روغن آلود و خواهش
 نامه بخار پذیرد آمدند به آوین گفتار نیر و یکسان شیخ عبدالبنی را بدین شکرت کار برگزینند
 سیور خال افغانان و چو دریان خالصه شد و دیگر مردم را بتصدیق و تصحیح او گذشتند
 و پس از چند روزی آگاهی شد که این گروه زمین یکجا ندارند و کم نیر و از انبازی خالصه و جای
 آرزو و دیگر دو و بدگوهران را و ستیای بی و یانستی میسان و فرمان شد که یکجائی و لحظه تن و
 و چاره این دو گروه بر سازند کار پردازان فرمان پذیرفتند و قریات جدا شدند تا توانان
 سعادت سگال آسایش یافتند و خیره رویان تباہ سرشت اوست کوتاه شدند و نه
 چون بر جوی خویش پرده دری بنیاد کرد و ازین صدر بهم و استبانها بگوش رسیدن
 گرفت فرمان شد که هر که با قصد بیکه و افزون داشته باشد تا بنظر سواران پذیرائی نیابد

آئین گردون گردن

جهان سالار دكاگر گوی شگرفت عرابه بر ساخت و سر پايه آسایش جهانیان شد بهنگام
ره نوزدی و بار کشتی گوناگون جنوب را آورد بر سازد و نیز سترگ گردونی در میان آن آورد
که یک تنه فیل بر کشته و بدان بزرگی سر انجام گرفت که گوناگون خانهای گریه به فرار
آماده شد و روان حمامه نشاء آورد و شکفت آنکه گاو باسانی کشد و نیز به شتر و گوسفند
بچالش در آید و بایه ده آسودگی مردم زاد کرد و توانا کتر عرابه را سهل خوانند و قبیح با و سکو
با و لام در هموار زمین بران چندی بهم شسته خرمش کنند و چنان دو لاله بار خفته
و گرد و منها تعبیه شد که از نشیب لانهای دور دست آب بر فراز رسد به نیروی دو گاو
و چهار چرخ یکبارگی بگردش در آید و نیز بیک گاو و دو چرخ از دو چاه آب آورد و بچالش

ن و آسای بگرد

آئین ده سیری

جهان آرا از دو بینی در کشت و کار هر سگیه از تاریخ جهانانی ده سیر غله برستانند
و بهر ناصیتی انبارها بر ساق و خورش چهار پایان سرکارانین سر انجام باید و از بازار
برستانند و سر پايه آسودگی مردم گرد و نیز بزرگرا ن تهید ست را بایه ده آید بهنگام
گران ارجی بازاری فروشد و افزون از بایست ندهند و هر گونه آبادی از و صورت گیرد
و قراوان جاد و قلم و از و آسوخاها آماده گردد و خوشگرا ن بخیر را روزی فراخیاک و تیا قرا
جای کارا گمانان فرو گشتند و در و غمگان به گزین و بچیان دست قلم قرار گرفتند که اندازه و طرح

آئین جشن آرائی

شهر پادشاهان تخت گزیده روشهای پیشینان شود و در و آئی آن کوشش فراوان
رود و بخداوندان بگذرسته شایسته را بگردان از دیش بر گیر و دوم در و پرورش گوناگون

مردم توجه بر کار و بخشش راهبان بر جویدن بارین چون سوره های جمشیدی و عیدهای
موبدی بصبح همان یون رسید پذیرش یافت و اسباب هوش آموده شد نخستین جشن نوروز
چون خورشید تابان بجل پر تو خاص بخشد تا نوروز روز هنگامه عشرت فراهم آید و آیینان
و روز بزرگ عید شود و فرزندان خواسته و گوناگون کالاداده آید غره و فرودین و نوروزهم
هنگام شرف و روزی که باده همنام بود پاستانیان بارگاه نشاط فراخ زدی و سوره راستی
کشور خدا نیز بدان پردازد نوروزهم فرودین سوم اردی بهشت ششم خرداد سیمر و هم تیر
هفتم امرداد چهارم شهریور شانزدهم مهر و هم آبان نهم آذر و هم و پانزدهم و بیستم
دی و و هفتم پنجم اسفندار نذر و هر چینی صورت بومی گوناگون آرایش پذیرد و مردم
بکامیابی ترانه شوق بر سازند در سحر بهی نقاره بلند آوازده گرد و و خنیاگران
ورود نوروزان بنواد آیند در اولین سه شب و دومین یک شب چراغان برافروزند
و نشاط افزوده آید تختی ازین داستان در سر آغا و نخستین و قمر گزارش یافت

آئین خوش و زیننی بازار

گیتی خداوند بشر و پیشگامی و شناسا آمدن شکله و کاری روزگار سیدین روزشن
هر ماه و الا انجمنی آرایست و اگر زنان بر فردا گرم بازاری نشینند و کالای هر کشور بدکان
پیدائی دآید پرستان شکوی اقبال فراهم کنند و پر و گیان گوناگون مردم آید
خرید و فروخت را هنگامه شود و گرد و با گریه کامیاب خواهدش گردند شهر یار و دو بین نیز
بگزیدن کالا و بر نهادن نرخ تازه نقابانی برساند و بدین روش شناسائی اندوزد
نهنگی ملک و چگونگی مردم زاد و بد و نیک هر کارخانه در یابد و آیین روز را بدین نام خوا
و نوید خوشه لی خجسته سپس بازار مردان آتظام یابد باز گران هر بوم را کام دل برآید

سور
بروزن شور
بمعنی جن بینک
طوی و سما فی
و عرو
ضمان
سویتهای
و سیرای
بشمار

خدیو عالم داد و ستد را عیار بر گیر و در بار یافتگان غنیمت خریداری نمایند و هر که در
بی و در باش چاوشان در دول بر خواند و متاع آرائی را در دستمایه گذار بش حال
گرداند و نیکان را روز مرد بر دهد و بدان را با دافرا سمان باید و از فروغ دیده و در
بدین کار گنجوری و شرفی جدا گانه باشد همان مان برینج انتظار زریا بند و فرادان و بر داند

آئین که درانی

نگاه بانی این شکر و پیوند و شمایه پانیدی مردم و همچنین آرائی تعلق باشد و تعلق
نفس گنجایی و آبادی منزل گیتی خداوند از آنجا که نیک روزگار است که همه را یک بابی
و در زنا شوی نسبت بهنوی و همسری گوهر از دست نهد و در زنان و مردان رسید
نکو بهیده شمارد گزین سودی بنود و شرک زبانی اندیشد که بسا در زنا شوی خرد و آینه
ناخوش افتد و ویرانی بگاه روبرو و در حیا زار بند و نشان که زن شوی گرفته بگیرد
زسد کار بس و شمار و رضا مندی عروس و داماد و دوستوری پدر و مادر و ناز و اندیشه
و در خوشیا و ندان نزدیکی ناسزا داند و بر زبان قدسی چنان رود و آنکه در پستان و ختر
بتوام ندای نقل بنده گان را زبان بند گرداند و تعلیق پیشگان احمدی کیش را بیو گانی
بنی اعوام بشویش و دنیا و در سر آغاز دین بعنوان آفرینش مردم را داند که انما لکی کاین
پسند نیست که بدش کمتر آید و در نوع سازی رود و میفرمودند همانا افزایش آن از هم نپند
گسیختن بود و آفرین از یک زن بهر کس نه پسند و و شویش طبعیت و آشوب خانه
اندیشد و گرفتن کهن سال نوجوان را ناشایسته شناسد از شوهری و در انکار و دو
فر و بهیده کم از بر گرد یکی از حال مردان پیشش نماید و دیگری در کار زنان بیانی کند
و هر کدام را توی یکی نامند و بسا باشد که این شغل شکر و یکی باز گرد و بهر آبی سپک زری

له باد افرا
بسته سفات
چیزی بی شکست
له بیگانه
در بیان بر وزن
پیشانی بخشنه
عروسی و شسته
یکدیگر بنی عرس
باشد و غنات

بیکشتادی
نکته ندانی که
آزاد تو سر
طوی گویند
پنوی ۱۱۰

آبادی منزل از دوسالمان پذیرد گیتی خداوند این چشمه سار اقبال را بجای چایر سیر بار
و این دی نیایش بر شمع و شمعیت آگاه ساخته است و کشتیها چنانچه نیل بر فراز آن بگذرد
و نیز خیابان بر سازند که برادر با سر کوباید و سرمای کشتایش دشوار قلعها گرد و کار آگاهان
و دیده و منزل در احله داند و گرین اسباب جهانگیری شناسند خاصه بروستان و رنگها
و ترسایوم اگر چه در قلمر و شاهنشاهی فراوان جابجاء و ولیکن در رنگها و کشتیها
مدار بر و آفریند و کشتی بسان شگرت جانوران بر ساخت و مهابت و نشاط را اجدادش
گردانید و الا کاخها و دلکشها و گرین چار سواد و در فریب چین زار با بر روی یا چهر
بر افروخت و بر ساحل دریای شور خاود و با ختر و جنوب سرگ جهاز با سر انجام یافت و
سرمایه آسایش دریا نوردان شد بنادر و بار و وقت افرو و دگرگی بالش یافت و در آنها با شل
نیز آگاه کرده بدریای شور رسانند و در کشتیها نمونه اذان بر ساخت جهانی بشکفت از روش
دوم گماشتن دریا و زبان دیده و شناسائی مد و جز و دانی اندازده و زمان نیدن
گوناگون باد و سود و زبان آن و آگاه از کسارهای فرو رفته و بدین پایه پیش تنومند
و شناسائی و مهربان دلی و جود کاری و بیخ کشتی و بر و باری و دیگر ستوده و با چهره آگاه
حال اینان چنین فرو سپیده مردم را با فراوان پژوهش فراهم آورد و خاصه از نطیقا
در رود و با باد بشارتگی و بهشتی آدم و کالار با ساحل رسانند و با اندازه کشتی و در شایر
اینان تفاوت رود و در چهار دوازده گونه مردم خدمت گزار باشند تا خدا خداوند
بهمانا و خدا بوده و جزا بهشتی او کشتی بهر سو گردانید علم شناسائی نشیب فراز دریا و نیز
اختراان برهنه و کشتی منزل شتاب و چاره خطر را بر سگال تهیگی بفتح تاسی فوقانی
و فون خفی و کسر و ال مندی و سکون پای تختانی و لام بزرگ خلاصیان طلاح را زبان

این باب
 جمع بند
 تان آباد
 حاصل می باشد
 علی شرف
 بنجی بن
 عینی بدن
 علی لیب
 دربان برزن
 مجرای بنجی
 علامت کار
 کن دروایی خان
 و این مستند
 در اینجا حق
 دروایی عثمان
 و مجارگان
 است ۱۰

و بریا و وزران خلاصی و خاوره گویند تا خدای شست کشتی نشینان را همیشه و گاه آگاه دارد و در
 برآمدن و رفتن کردن مایه سرسنگ کشتی در آب افکندن و بیرون آوردن بکار دانی او
 و بسیار گام کار معلم از قایق بختداری بفتح باد و با و نون خنی و دال مندی و الف و کسر
 و سکون مایه تختانی پس از ناگذران کشتی کراتی بفتح کاف و تشدید و الف و کسر
 و سکون مایه تختانی تکجی خرج کشتی و آب هم مردم رساند سگان گیر بهنونی معلم کشتی را
 سوسو دارد طائفه باشند و گاه از بیت در گذرند پنجمی بفتح مایه فارسی و سکون و نون
 فوج جیم و کسر و سکون مایه تختانی بر فراز تیر کشتی دید بانی کند و از پیدائی ساحل کشته
 و شوریدن باد و جزان آگهی بخشد کشتی بضم کاف فارسی و نون خنی و سکون میم و کسر
 مایه فوقانی و سکون مایه تختانی از خلاصی است آب کشتی بیرون آورد و لوب انداز
 و آویزه بکار آید کمی و افزونی اینان بتفاوت باشد خا^{ز خاوه} روزه فراوان باشند با دبان
 کشیدن و بستن ازین گرفته کید برسی بقعر دریا فرو شده رخنه در بندند و لنگر فرو مانده کشند
 و در هر سفری که زبان این طائفه کوش گویند علوفه و گرگون بود و در بندر ساسکا نوناخدا
 چهار صد روپیه ماید و چهار پلخ نیز بد و باز گذارند و بهر چه خواهد بر آید و فراوان سود بگیرد
 و چهار اجابت بودن مردم و برآمدن کالاحت لخت گردانند و هر بخش را بدان نام
 خوانند معلم و وسیت روپیه و دیلخ تنذیل صد و بست کراتی پنجاه روپیه و یک پلخ
 تاخذ خشت سنی سرسنگ بست پنج سگان گیر و پنجمی و بختداری پانزده پانزده کشتی
 خارده چهل و خوراک هر روزه سر باری و دیگر انداز و دوازده و دیکه نهایت ناخذ
 روپیه و بدینسان در دیگر مردم تفاوت رود و در لاهی ناخذ سیصد روپیه و دیگران نیز
 بدین نسبت و در پانزده و جنوبی نبوده و در پرتکال ده بست پنج و در بلاغه

سازگار

پوشش

کشتی

بندگاه

سنگ

کشتی

و ده بیت و در پیکو و دهناسری ده پانزده کنه نهایت و همچنین نظر بجا و راه تضا و تها و در
و گزاش آن بر شوار و کشتی بانان بر رود بارها از پانصد دام افزون و از صد کم ماهوار
نگیند سوّم فروهیده مردی تمام قامت میب سیاه بلند آواز سنج کش چاکدست کارگر آ
مهرگزین سفری دوست شناور که بزرگ فشی و کم آزی پیرایه حال او بدید بانی دریا
باز گذشت از کارا گوی او اسکا ای که برگزند بار و دهد بر کشاید و گذرگاه را از انبوه
و تنگی و ناهمواری ولای نگا هار و در بر آمودن کشتیها اندازد بکار بر و در هر وان سنج خطا
نکشند و تپیدستان با سانی برگزند و شناور کی گذشتن نگذار و کالای بگذرگاه فرو
نیار و دبی ضرورت بشبای بی ساز و چهار هم بخشودن باج جهان خدیو از فرونی طفت
این وجه که بخراج کشور بار بر بخشش فرمود و در دست فرو کشتی بانان خواش نزدی
و رنبا در ستانند و از چهل یک زیاده نباشد بازگان نظر به پیشین خواهشها بخشوده انگار
دست رنج در رود بارها اگر کشتی و لوازم از او باشد در هر امن بهر که روی یک رویه گشته
کشتی از دست و دیگر از نیم خدا در دو نیم کرده و در گذر از فیصل و ده دام و از گردون بار
چهار و از تپی دو و از شتر بار یک و از خجالی و پست گا و باکالایم و از خجالی چار یک و از
مرکب بار و از سرباری شش یک دام و از بیت گام یک دام و بسا باشد که نشانند آئین چنان
نیمه با سوّم بخش پانچ بدیوان باز گذارند بازگان را کام دل بر آید شاع هر بار فراوانی گرفت

آئینہ سحر

ظاهر بنیان طبیعت گرامی جان شکر می را دوستیاید شاد خواب گردانند و در خوابش از
شناسائی مستانه چاشمش و حقیقت یزدان نثرن نگاه جانداروی آگهی برسانند
و خلوت کینه نیا نشکر می فرستد و دیگر برگردن چرخه گزیده خوی گیتی خداوندان بر گوید و هوار

سپه یار
از پی با شد
بشاعران و سطر
و ارشاد و سپند
یاد چرخ و دینار
حافظ شوند و زوی
را از گزیده کلمات
قاصدان دهند
و اینجا داد اند
نظام شعر است که
پیشتر غزل کنند

این مثل را سرایه دانش فراوانی گرداند و از راه بی نصیبی جمال رعیت و سپاه پشروشن رود
 و در لباس شناسندگی بر بال و ملک و مثل شناسا گرد و شتم و پیکان را دست بگیرد
 و پیکان را در آن بیاد افرازد و رسد از چنین والا و پیکان را گون شکار پر از و خوشی را
 شیفه آن و نماید کوتاه بنیان ظاهر نگاه کردن مقصود است که از کار آگاهان و دور
 شکار حقیقت بر شمرند چون باهنگ پنجه خراش و دو قراولان چاکدست شکارگاه را
 گرد گیرند و پیشتری چهار پنج گروهی آن قور با بسته آمد و گروه ها گروه مردم بر این آن
 ویدار بر بند و تیا قوران بید بانی بر شیفند و دو گروهی از این پیشتر به توغز که چهره است
 سطوت باشد و از آن پس یک و نیم گروهی بر بنی خد شکاران و نزدیکان و پاسداران
 آنجا گروه خد شیفه باز گرد و جهان دوری بیدار مغری با سختی خاصه گان و پرستاران
 آهسته آهسته کام بگیرد و نشان شکارگاه خاصه نگاه دارد و از آن پیش یکی از نگاه نشان
 کاروان پاس بانی آن وید نماید و تا اینجا بر بنی نزدیکان را گزاره افتد و بجز ناگزیران
 شکار پیشتر نشانند و چون نخی راه سپرده آید از هر بنی چندی برگرفته چاشن و نمایی
 و قدری دیگر شتافته گاه تنها نگاه بایک و دوئی خرامان گردند و نهنگام آسایش این
 و در گروه سعادت حضور در یابند و چون آبا و سگالی و طرز خراش گزارش یافت
 و شتهای آن بر می نویسد و شکر و کندی بگفتار و می آورد پنجه پیشتر فراخ قفسه
 بر سازند و با همین پیوند استوار کرده بگذرگاه شیر در کشاده باز گزارند و با بک حنبش
 فراهم آید و بزی بدرون فرستاده پرده تعبیه کنند که از دیدار باز ندارد و دست یارش
 بدو رسد از آن منتهی بدرون شود و گز قمار گرد و دیگر تیری از هر آلود و بر کمانی بر کشیده
 جلیخ و دست آویز و چاک که رنگام گذشتن بکیم جنبیدگی بر کشاید و در خاک نشینی بر دوز

از این نشان و تیا قوران

کج معج زبان هندی ترا چه رسد افراسیوران جهان شکار کرده + و در هر چه کنار کرد
 در معرکه که بسته شمشیر + از بیم قناده ناخن شیر گرفتن قیل چند گونه بود که پیده به مجبور
 کاف و های خفی و سکون بای تختانی و فتح دال و های مکتوب آنرا سوار و پیاده کنند
 در تابستان بچراگاه این شگرفت جانور شباهند و دبل و نصیر بنوازند از آن آواز میدهند
 در سرافتد و راه شتاب پیش گیر و در گرانی پیکر فروماندگی توانائی بهمانند ناگریز بسایه درخت
 آسایش گزیند کاروانان طنبابی و سیانی یا از پوست درخت در پا و گردن آویزند
 بران درخت بر بندند سپس با قیل خانگی پیوستگی داده و گهرای گردانند و رفته آنند
 چهارم بخش از راه و گویان بگیرند گان باز و دهند چو که پیده به چشم فارسی و سکون
 و او در قیل خانگی را بچراگاه وحشی بر بندند فیلبان چنان بر فراز آن دراز کشد که
 و نشانی از پدید نباشد جوشش آید و میمان آید و دران غبار زرد و گیر میکنند
 پابند گرد و گا و بکاف فارسی و الف و دال هندی شرف گوی بر بگه زن آن خوش
 گردانند چون نزدیک بدان رسد کمین گیران با بگ بروی دهند از هر آنگی دور بینند
 مانند و به تنزی و تیزی دران مناک افتد از گرسنگی و تشنگی آرزو آب و خوراک آید
 و آهسته آهسته فرمان پذیرد و بار فراخ زمین را که آرام جابی قیل است از چهار سو خند
 زده یک راه گزارند و در بندی بطناب استوار کرده باز دارند چنانکه جسیختن آن آید
 و خورشهای دلخواه بگذرگاه آن درون و بیرون اندازند از آن هندی و شکم پرور
 شناسائی خود را در باز و چو بجا با بدانجا در شود جاننازی کمین گرفته پیوند بگسلانند و در راه
 فراهم گردد و بسا از خشنمائی آهنگ کشاد نمایند و گرد و شورش بر بخیزد و کار و دیدگان تش
 برافروزند و خروش بردارند و چندان سگاپور و دکنه ناتوانی چیره دستی کند و نیرو

آویزه نماید قلیان خانگی آوده بر بند و آب و دانه رام گردانند اگر چه این روشها
از دیر باز عشت افزوز و نشاط آرد لیکن کار فرامی گیتی خداوند تازه رونق پذیرد
و شگرت نازکیها افزوز گرفته ترین روشها بر روی کار آوده شاهنشاهی ست کله
فیصل راه قدر باش میطرت گذاشته قمر غه وار در گیرند و ماه فیلی چند از ان طرف بنزد
گردانند از دور باش اطراف به پیوند هم جنسی بدالضوب شتابند چنانکه ده فیصله
بقمر غه در شوند و این جوق نیز در پی در آید و گرفتار گردد چنانکه کجی گزارده آمد شکایر
بصحرایه گونه زندگی نماید و با گهی بسیر بر دنیا حیتی بشکود و خداوند و جانی بر آساید
و بعبود و سر سفر لی نشاط بر سازد و بازی کند و آن بیشتر فراز گهی بود و گاه درختی برو
سایه افکند به تنه آن خوشی تن بخار و به پیرامن کن سر گین کند آفرینان بهند
اکهر گویند بهنده و الف و فتح کاف و های خنی و را پیشین روزگار شرف گوی جن پس
گردانیدی آزا او وی نامند بضم مجهول بهزه و سکون و او و کسر و ال و سکون با حقیقی
چون بد بخار سیدی فرو افتادی بسا بهنگام دست و پای او خرد شکستی و گاه خوشی را
بجست و خیر برین گرفتاری و بیش از یکی پای بند نشدی خدیو عالم تازه روشی پذیرد
و کار و دیگران شگفت در گرفت شرفای گوی را دوتنه گزید ساخت و شگرت در بند
تعبیه رفت چون چیت در شود بدان جنبش فراهم آید و گزندی بدوزسد هر بار چند
بدام افتد نوبتی بهفت یوز گرفتار آید بهنگام مستی که در زمستان بود و ماه چیت که در ان
وشت جو کام میخامید و شمش نر در آرزوی او کام شوق میزدند گمان بدان
شرف گاه در شد و جویندگان او یکی پس از دیگری همی گزیدند و بهنگامه نشاط برآ
گیهان خدیو این شکاری را بمانده ساختن نیز بر گیر و بینندگان را سرور و آفرید و نیز

در تنه آن درخت حلقه بایا و نیزند در هنگام مالش و خارشش پای بند کرد و در چپل کرد و
 وسی کر و پی دارا خلعتی اگر هشتت نکسار فرمودی خاصه یابی و سیما ولی و آلا پور و حصار
 و سنام و بختنه و بختنیر و پین پنج بفتح پور و جو بنجو و ناگور و میر کله و جو و پور
 و جیلیر و امیر و سزاین و دیگر جای های دور دست این صیدگاه اساس یافته بود در
 اولین محال خود کام شوق برزدی و افتاده را خود برگزینی و به تیار داران سپرد
 و بسا هنگام دراز را پی سپرده آهنگ آسایش فرمودی و می بزنگرفته از جای دیگر آمدی
 رسیدی و بیدارگی بر باد پای استیصال شافنی پاستانی روزگار در تنه ماه و اگر سخت کوشید
 و نو ماه یوز نو گرفته را کشتا و داده آماده نکسار کرد اندی از توجه و الا سهرده روز بد لکش رو
 انجام یافت و کمن سالان بر ناحض و حیرت زار افتادند و به نیرنگی شناسائی زبان کوفین
 کشتوند و از آبادی اندیشه و پرده آرائی بسا تیار و کشتاد بر خود گرفته و حیرت آما
 کار شناسان گشتی و شکفت ترا آنکه باری چپته نو گرفته را اشارت نکسار شد و به سابقه
 آموزش بهان آموختگان در ربو و نظار گیان کار شناس چشم حقیقت بین بر کشاند
 و بسجود و عقیدت سعادت اند و خفتند و از شکر نکساری دل مهر آموذگیتی خدیو یوز در کتا
 های کون قلاوه و نیزه شافنی و چون دم بزرگ فرمان پذیرفتی و در هر گرفتن چپته بجهت
 عیار گیری و نشاء افزائی کردی خاصان دوست کن بنماوه بود و گرین تریبی قرار یافت

آیین طعمه و ماهی و افرونگه بهان

اول را روزی پنجپیر گوشت دهم را چهار و نیم سیم را چهار چهارم را پاکم پنجم را سه و نیم
 ششم را سه و ربع هفتم را سه هشتم را پاکم یکبار بخوریش و بنده و چون یکشنبه جان کشتند
 شنبه و روز به یاسند و پیشتر هر شش ماه و امر فرمایا که چهار سیر روغن و ده یک سیر گوگرد

بطول رود و از خاشاکها بدارد و برای فرمان پذیری و تیار و آری سهر که چنانکه فرموده
 و امروند و آنچه بر است و دست و با عابد و دولی دو ماهواره هر کدام از سی و پیه افزون و از
 پنج کم نموده و پاسبانی گاو و عرابه نیز بدینان باز گردد و این گروه بزرگ خرد باشد و هر کدام
 پنجگونه درختین از سیصد و ام دوم و دویست و شصت سوم و دویست و هشت چهارم و دویست
 پنجم صد و هشتاد و ازین در گذر و دهمین از صد و شصت و ام و صد و چهل و صد و بیست
 و صد و ده و صد و ام افزون و برای رونق کار بیشتر چکهای زیر بفت و برنجیر
 مرصع و تکیه نما بر چیدی و کلیم های کشکافی نامزد شدی و یکی از امرای و الا کشو
 به تیاقداری هر کدام مقرر گشتی او پیوسته آرایش و افزایش مهت گماشتی و هر کدام
 را با اندازه حالت نام نهاده بودند هر ده را یک مثل گشتی و طرف نیز خواندی و پاسبان قرار
 یافته بودند و دستور نیز چیده و رشکارگاه مقدس فراهم آمدی و از ان شگرت اردو
 نمودار گشتی تمشیل مل بشرف خاصگی اختصاص داشت همواره پنج مثل در دهگاه حاضر
 می بودند و خاصه دویلی دیگر و برای ره گرای این شگرت کار و محفه آسایر و وطن
 فیل آورند و در هر یکی از ان یوزی عشرت اندوز و پشرومش رشکار نماید و همچنان
 و اسب و استر بر سازند و عرابه اسب و گاه آماده گرد و هر یک اسب نیز جانشین است
 انتظام دهند و به دولی نیز که اران بر کشند و سمنند پاک سر آمد همه بر چو دول میرفت
 و بسترگ احترامی بر میداشتند و پرستاران آراسته گرداگرد شافتی و در پیشگاه او تقاضا
 نواختی و گاه دو طرف چوب دولی دو سوار برگردن اسب نهاده در انوریدی چندی
 یک چیت و دو اسب نازد میشد و امروند و در اسب برنجی را یک دولی و یک عرابه چهارگاه
 نیز بسیارند و بسیاری جهان دولی تنها بر بند چیت که از وحشت برآمده رشکار آرای شود

دومی او را سه چهارم برکشند و دیگر اژاد و لشکر فکری یوز و بر روی باد شتاب و بدست میزنند
 آفای دشمن شوند و چاره سگال و از پنجه آگهی ندیرد و عشرت اندوز دشکاریان با پیران
 داشته کام دل برگیرند و آن تنه گونه بود و پیر کشتی بضمیمه و فتح مای فارسی و سکون
 و فتح کاف فارسی و مای خفی و کسرتای فوقانی هندی و سکون مای تختانی آن جانگیر
 راستا بر نظرگاه آهوه داشته کیل کنند بسبب خیری و چاکدستی آن مای و قرار جنگ آید
 که مای کسرتا و سکون کاف فارسی و مای خفی و کسرتون و سکون مای تختانی از دور
 جای در پناهی آهوه نموده قلاوه بگیرند و آن دوزگاه حیل اندوز به پخته کاری حشمت
 نماید و از پناهی به پناهی کمین گرفته چیره دستی کند و هماری بضمیمه و مای و الف کسرتا
 و سکون مای تختانی از با دگذا زنده در پناهی فرو دارند و عرابه او دیگر سور گرای سازند
 آهوه را و دومی سر سیمه کند و آن کمین گرفته ناگهانی بدو پیوندد و پنجه گیر
 هنگامه آرایه شکفت از فرنی و نادره کاری این جابو بگزارش و جنگی و پیرو شندی و
 وستان فروشی او شکاش بر تابد تا نریا باشد بشکار ماه یارش نکند و تا بزرگ شود و گزند
 نرساند و چو پیشین را لشکر و از حیل سازی بدست پاگرد بر انگیزد و پناهی بر سازد و چو
 چنان است کند که از قمار روی زمین باز نتوان شناخت پیشین زبان از سه پنجه بیشتر
 نگر خفی و مای و از نادره و از دوشک و گه یان خدیو چتر مندل پدید آید و بر و فتح جیم فارسی
 و سکون مای فوقانی و را و فتح میم و نون خفی و فتح دال هندی و لام با هواری کمین
 گیرند و ازین شکاری قمر عده دار بر سازند و هنگام قبا و از هر سو قلاوه بردارند و خیل خیل آهوه
 جان سپرد و آموزندگان و خدمتگاران این جابو بزم هنگام کار پردازی بخشش خفص
 یابند و آموزش نکیر پستاری سجا آید و بهر جابو بی مکرستی خاص مقرز نگارش آن سخن

دراز گردانده از مهر افرونی گیهان خدیو آهوی با چیتیه دوستی گرفت و یکجا بر سر
 و نشاط یکجائی نمودی شکفت آنکه چون به گیر آهوان را کردی باین خود گرم جا
 شدی پاستانی زمانه آخری روز سرنوادی و از سر کشی و صحرانگیزی اندیشیدی مهر و
 از کار شناسی شهر یار شایگانان و اگر از دوشبناستکی فرمان پذیرد و نیز غیر زبان شکار
 چشم بند دشتی و گردن پیش نمودی و سر اسیمه شدی امروزی نقاب آتش گزید در
 چپ چیتیه خالصی در امرای و برقرار یافته بود هر که از فرزند پشیدی کردی از دیگران
 که بروی و همچنین چیتیه هر کس پیشتر از همه ثبت شکار انداختی و در رویه آن پخرو پاز
 همسران خویش گرفتی و سر داری و چیتیا سید احمد بار به از کرد یک مهر بر ستاند
 و ازین نقد فراوان خواسته فراهم آورد و هرگاه امیری بستی جنت شاخ آهوی سیاه
 بنظر اقدس در آوردی یکیک اشرفی از هم ترینان گرفتی و همچنین در میان طرفداران
 و قرار دادن نیز شرطها بود و هنگامه پخیر با گی گرمی داشت بهر چندی پوستهای که بستی
 صنیعه خسته گردانیدی و شکفت آنکه هر کی را بر شناختی که از آهوی که از پیشکار گاه
 و روزهای آوینه بجا نشکری پنداختی که برای ولادت شاهزاده والا گوهر بزرگ منش
 نذر فرموده بودند سیاه گوش گیتی خداوند شکار این کوته پیکر تمام هست فراوان
 دوست دارد پاستانی رزق کار خور گوش و رو باه گرفتی امروزی آهوی سیاه در شکار و
 روزی یک سیر گوشت خور و هر یک را تیار داری جدا گانه بود و ماهواره او خند در دم
 سگ بدین جانور خجسته خوی نیز گیهان خدیو را افرونی توجه و همواره از هر مرد و بوم
 آوند از کابلستان بس گزیده بود خاصه در زمین هزاره پسین نیز پیرا بر آید و ماهها
 بر نمند بر شاه جانور در پاید و عشرت آ و شکفت تر آنکه بشیر در آ و نیز و چندی یکجا

گرفته بجاک و خون آلایند خاصگی روزی دوسیر کوشت پاید و دیگران یک سیر و ربع و دو
 تازی را یک نگهبان نامزد و ماهواره شد و نامشکار آهوب با هو این رسیده جانورانش گریه
 و فرمان پذیراید و امی بر فراز و شاخ با ویزه وحشی باز گردند و از خشتناکی با هم در آویزند
 و بدان نزد و جزو شاخ یا پای یا گوش بند گرد و کمین گرفتگان در رسیده بچنگ و زند و تپا و
 رام سازند و اگر دام بگسلد یا نیروی او سختن نماید بشناسائی پیش ویدبان باز آید و او
 دست از بند راناز ساز و یا آهوی دیگر بدان کار فرستد اگر چه سختی سلطان فیروز بی
 بدین بر دست امین و زمان گیتی خداوند پای و الا یافت شکفت آنکه بارها و شتی از صبح
 تا شام گرم آویز باشد و چهار تو منده خاکی را بر شکست و با چنمین گرفتار آمد و درین روزگار
 چنان شمشیر شوا یک شبگاه شکار کند اگر دام بگسلد یا صحرائی گریزد به تیار و از خود گرا
 و گاه از آنرا و از طلب ویزه گذارشته باز آید و بفرموده باز گرد و و چنگ آید یا پستانی را
 آخرای روز کسل نکروی و از صحرائی گریزی اندیشیدی و در گذشتن کوئی بیاد او نماند
 از تیرگی و وفامندی او داستانها بر گرداند و شگرت کردارها بر خوانند آنچه درین گام
 حیرت آور و آهوی از صوبه آلباس راه صحرای گرفت از چندین دریا و آبادی بختگاه
 گذشت و بیا زاد و بوم به پنجاب آمد و به خشتین تیار و در پیوست و پیشین و در کار
 درین عشرتگاه جز یک دو کس نرفت و از پیهم بمیدگی پوشش و گرگون حست
 به پناه رشتند شافتی و بجز و شتی آهوب بکار نیامدی و او را بطری گزفته شکار آهوی
 گیتی خداوند تازه آئینی برانگیخت چنانچه زیاده از دوست کس نشاط اندوزند و
 آهسته آهسته بر راه در آویزد و به پناه آن بهنگامه عشرتبان فراموش آید از فرژا و با بر گرد
 و خانه زامان شکای پدید آمد و نیز تیار و آهوب ختم شده بر خود جهانیدی و صحرای شت

بزواکی اندیشیده و راویختی گیاهان خردی که همیشه برشته و دستمایه آویزش بوده
 بر ساختن و از شیرگی اقبال آهوی همیشه رپای بند گردانید و هر دو را از گجرات آمدند
 چنانکه در گزارشگاه گفته آمد که شش ماه پیشه ففتح کاف فارسی و های خنی و نون پنهان
 و های فوقانی هندی و الف و کسر مجبول و سکون بایستی تختانی و فتح را و های کتب
 سپهری یا سپید و از گون بدست گیرند و در پناه او چرخانی برافروزند و رنگ نواران
 نگاه آورود و کما نواران در آن حواشی پیر و هوش جافور نمایند از آن روشنائی و آوا جانواران
 فراهم آیند کمین گزندگان تیر و در گردانند و گاه از شش و ساز به پیوستی گردانند و شکر گرد
 برخی افسون بخنیا گری برومند و جانور از فرشتگی فراهم آید شکر گری و آن خنیا
 و جان بشکر گزینی خداوند از دیر باز هر دور آنکو همیشه بر شمر و بدان نگارید سخاکی
 ففتح تایی فوقانی و های خنی و الف و نون پنهان و کسر کاف فارسی و سکون یا
 تختانی چید پروازی و روبروی آهوی و شتی از دور بر پهنه خنیا شمایانها بخنیا
 و شتی و دیوانه پنداشته نزدیک شود و بشکفتند در و درین هنگام کمین گزندگان شکر
 و عشرت اندوزد و کاره ففتح با سکون و و کاف و الف و فتح را و های کتب
 کما نوار باد و روید و در نزدیکی گیر نشینند و برخی آهوان را در اندامان سوزند و از ده چاود
 بر بهار و در و حشیان رم خورده بخوارش طبیعت بگریزند و تا گاه بکین گزندگان رسیده
 زندگی در سپید و و اول ففتح و و دال هندی و الف و فتح و و سکون و نون و و ک
 به پیشین طرز یکد و کما نوار بر پوش بهان روشن بپایستند و آهوان را در نزدیکی
 آورند عشرت پنجه پدید آید و شکفته دلی آورد و از چاره ففتح هنر و ویم و الف و شش
 و های کتب که آن در آن سر پای خدا را بر پهنه و پوشد و غیر و کما نوار نوار

خاصه که ازین شناسائی نصیب ندارد و از جان شکری رانیده دل لیکن بختی بر میگردد
و شناساندگان از ابر وقت شناسائی سیر و اجاسط بهار به پیشگاه ویدورا آورده بگریز نشاند
و بیشتر فرستند و چون آن هنگام سپری گردد آغاز دیدن شود سخت خصلی باز
تبریب بر آمدن بگذرند و در جزایر بفرزنی شکا پیشی و پی روی و سپس باشه شاپین
گمیده چپک بشین بحری چه شکره بحری ترمی ربکی سیره دهنوی خنج چرخیکه لکچیکه
گیتی خداوند چپک و لکچرا بدین نام خواند بروش گزارش در نظر گاه آورند و چنین
آورده اند جانور است کنج شکک ساز و گون شاپین کلنگ را از پا اندازد و آنچه از
ماندگارند بر فراز پدائی نیامده گویند و پرواز بال و را بر دو گوی بر آنکه چشم او گار
وروده بر در کشمیر نیز آورند سبغ فام غنیت از طوطی خرد تر و نول او سنج و است
و در از دم کشیده تر ریزه جانوران از هوا بشکرو و باز بر دست نشیند و بپای
جانوران شکاک را موز گردند و گزاشتن آن بس در از چنانچه نازک کنج شک و پودنه و
بگیر و شتر یار از فراخ وصلگی و بر دباری آن هنگامه آراید و صورتگر ایان ظاهر بین
پیش دید بهت اندیشند بسیاری منصب دارد و احدی و دیگر سوار بدین خدمت
نامزد و پیادگان این کارگاه کشمیری و هندی ماهواره نخستین اول اول هفت
و نیم و نیم دوم هفت سوم پا و کم اول دوم شش و نیم دوم شش و چهار یک سوم
پا و کم شش اول سوم پنج و نیم دوم پنج سوم چهار و نیم و پسین بدین شمار اول
پنج و نیم و دوم پا و کم سوم چهار و نیم اول دوم چهار و ربع دوم چهار سوم پا و کم اول
سوم سه و نیم دوم سه و ربع سوم سه و نیم اگر چه در کشمیر و برخی بوسنکان هندی
بوسه روزی یکبار گوشت بخورش دهند و قوش خانه گیتی خداوند و باز بوزن هفتام

عقل و خرد
جانوران است
عقل و خرد
جانوران است
عقل و خرد
جانوران است
عقل و خرد
جانوران است
عقل و خرد
جانوران است

از قلم
بازن شاپین
دو و نیم
چین و نیم
غیاث اللغات
نوشته است

حیره شش سحری و لایچین و کوسیلینج باشد و چپک باشد و شکره و چپک و سیر
 و دهمی و دیگر سهران و دو پایان روز گنجشک سیر کنند باز و چرخ و سحری هفت گانه
 پنج و باشد و دیگران و دو چرخ و ککر را درین هنگام نیز گوشت دهند و شکره و سیر
 و برگت را یکبار یک سیر و بیشتر روز شکار از صید او طعمه برسانند و شش سهرم از
 فرونی خواهش و ناشناسی بگردان خود استند خریداری نمایند شهر بار دیده و اگر چه باز گران
 کامیاب خواهند گشت لیکن از داد و پزوهی اندازه نرخی بگیرد و فروخته شده سود اندوزد
 و فرزند زبانی و زوکی نکشد قیمت راسته پایه نهاده اند تخت خانه گیر که بدید باشد
 کارا گمان پر خستگی و نازکی پذیرفته دوم چرخ که آن حال ندیده باشد سوم ترنیا که در
 صحرا و یک یاخته اول نخستین شتم باز او و دوازده مهر دومین نه سومین شش و یک دوم
 ده دوم هفت سوم چهار چهارم و دهمین حتی کتر از دهمین و مراتب و این چرخ
 هشت مهر پنج و دو یک دومین شش چهار یک و نیم یک پنج روپیه باشد اول مهر
 دو یک چهار روپیه دومین دو یک پنج روپیه تپان هر دو گونه سه و دو یک سحری دو یک
 و نیم یک سحری بچه قدری کم کند یک و نیم پنج و نیم روپیه دو یک و نیم چپک باشد
 یک و نیم چپک شکره یک و نیم روپیه یک و نیم تیره و دو روپیه یک و نیم یک چپک
 شکره که هر یک از شش هر یک یک و نیم و نیم و نیم و بیشتر را و اقسام ارج یکسان
 بود و درین عشرت نیز میر شکاران تفاوت مراتب بگزیده بخش شوا چهره برافروزند
 و والا پایگی نمایند و آنچه ناگزیر دهند در شکاری از یک مهر تا یکدوم و اگر زنده یا پوت
 آوند تفاوت بخوبی کرداری جانور و بزرگی و خردی صید بود باز و زنده نیمه قرار داد
 بگیرد و چون در پیشگاه حضور شکار شود و ده بیست باز دهند و اگر جانور بر هم پیشکش آید

سر را بازی بقوش یکی یک و نیم روپیہ و مشرف نیم داده آید و در جبهه قوش
 یک روپیہ و مشرف چرن و در باشد نخستین چرن و پسین شش و در لایچین و چرخ
 و چرخید و کبیلہ و بجری و بجری بچہ اولین شش و در بین و سا و در چپک و باشد و در
 و جز آن نخست و سا و دیگر سوکی باز و شاپین کمتر از چهل و چہ از سی و باشد
 و بجری و چرخ از بیت و لک و شکریه از ده در سر کار نباشد و افزونی را اندازہ نبرد
 مرغابی فراوان روش عشرت آرای شکفت ترا آنکہ کالبدی را پیوست و پروندہ
 و دم کہ پیوستہ باشد و گیرند و دو سو راخ برای دید بانی گزارند جان شکری بسرو آرد
 تا گل و آب فرو شود و بختہ کاری نزدیک شدہ یکیک بریزد و نشاء افزاید آب از
 زیر کی دریا بند و پرواز کنند و در عرضہ و لکشی کشمیر باز چنان دست آموز گردند کہ از
 فراز آب گرفته بذوق بماند و گاہ فرو برده بالای آن نشیند و نیز در پناہ گاہی درند
 و در شکیه گردانند و در جاب گوناگون بود و غریب ترا آنکہ نو زاد را فرمان پذیر گردانند و هنگام
 فرمایش با و آید و با همسران در تنیز و تقنی بر گردانند و گردان زمین و اما
 پیوند نباشد صیاد سر آمدن آغاز و صحرائی بجوی کبیتی یا با تنگ پر خاش آید
 بدام در او افتد و پودنہ شبانگاہ یکی کلین آوندی تنگ دهن چنان برود کہ آوای نیم
 و در از بیناکی فراجم آیند و دیگری شتی حس را فروخته بگردش در آورد و سر اسیمه را
 چشم خیره گرد و برگرفته نفس نشین گردانند و نیز بزرگ دمی دران جا کہ میباشند کشان
 کشان بر بند پرواز گرفته پای بند گردند لکن بچرخ ماند و تنه برابر جبهه و آمدن آویند و پر
 جانوران چنگل های او باز گذارند و پرواز در آزند جان شکر جانوران حیدر اندیشیده
 مبر بودن گرانند و پای بند آمده آویند کتان بر زمین او افتد و غوغائی چندی را

با او بر سر داری از فی بر بند و موئین حلقه با یوزند بوم بتیانی کنان دیگر آهنگ آفر
 نداشتند فرایر کشد همسران بیاوری بر خیزند و پای بند نشینند غوک از نیگی امود
 گنجشک در باید و بینند گان از شادی برده از شکر کاری خواش بشکار عنکبوت
 منند و از چاره سگالی و جبت و خیز و گرفت و گیر کس عشرت اندوزند بیت
 عشق است و صد هزار تنه امر چه جرم اگر خواستی کند دل شیدا امر چه جرم
 الحق نمونه است از طرفه کاری یوز و شکر و شناسائی را نمودار گزارش این
 داستان بس در است و شماره آن از اندازه بیرون آن بهتر که از این گذر و بگذر

آیین نشاط بازی

شهر یار دیده و برگزین سگالشها هنگامه بر ساز و در نقاب شکفتگی عیار گوهر بر گیرد
 و آن گوناگون بودختی از آن میوید و بستان سخن سرانی شاداب میگردانند
 چو گان بازی ظاهر بنیان نشاط طبیعت اندیشند و سرایه بازی انگازند و الا گمان
 خروافندی دانند و دستهای جدکاری بر شمرند عیار مردم را گرفته آید و پیوندی است
 گرد و کند اوران را و زرش سواری فراوانست آید و خاک شدن هیوان در است
 جلوی اینها سامان پذیرد آیین روکشور خدا را بدین روش فراوان میل بطا هر پره
 آراید و در معنی نقاب پوشیدگان برگیرد و چون شهسوار دولت بمیدان چالش میاید
 سعادت منشی را طوف ساز و سپس شکر و کاران چاکدست برگزیند و همه آن که
 از طرف گیتی خداوند کار پرداز می نمایند از و بچوئی فرمایش نرو و بقرعه و دو و سه
 گردانند از ده کس می بازی بر نیزه ای که یکین بسیاری جدا شوند و بر بگنند انتظار نشینند
 چون یک کهری بگذرد و کس آسایش گزینند و دومی دیگر بگاپوی در آیند و این

نشاط آرائی بر دو گونه باشد نخست گوی و خم چو چکان گرفته آهسته آهسته از میان
 بجال رسانند این را سندی از زبان رسول گویند بضم مجهول را و سکون واو و لام دیگر از
 کم خطائی و نیز دستی گوی را بر دو چو چکان از میان برد و بچالاک پیشتر از همه رسیده با
 بردند از نایله نامند بکسر مجهول با و سکون یای تحتانی و فتح لام و های مکتوب همان بر
 چند روش بود از دست رست راستا رست بزنی با بازگشتی و همچنین بدست چپ
 یا از پیش سینه باری گوی بجانب دست رست بزنی با جانب چپ و بدینسان از
 پس پائینای اسپ از میان شکم گوی ربائی نمایند و گیتی خداوند و هر گوی روش کم تنها
 و بسا هنگام از هوا بر باد و مردم زاد و شکفت در شوند چون گوی بجال رسانند نقاره
 بلند آواز دهد و در نزدیک گوی پذیرد برای هنگامه گرمی برد و بای قرار یابد چرخان
 از هم بستانند و آنکه حال کند زیاده بر گیرد و هرگاه گوی را یکی از هوا بدست بر آید و اصل
 او بگذرد و یا بگذرد بر و بر شمرند و درین هنگام تنومندان کار برد و بدو پیوسته آویز نشاند
 و شگرفت چاکه ستمها بر روی کار آید گیتی خداوندگاه تباریک شبها نیز بدین روش
 پروانده کار ویدگان بحیرت افستند بیشتر از چوب پلاس که سبک و آتش او ویرقا
 باشد گوی بر سازند و بفرغ آن هنگامه نشاط گرمی پذیرد و برای زیب افزائی
 که ناگزیر تعلق است بسر چو چکان زرین و سیمین حلقهها آویزند و پس از شکستن بدست
 هر که آید از او باشد نیز نگلی آن هنگامه نقاب گفت و بگفت تا باین سچچان چه برگردد
 عشق با باری کبوتر دوستی را بدین نام خوانند آنچه بسیاری افسانه گران خواب
 گیتی خداوند را از اندیشه آباوی سر مایه پیش افزونی ازین با نیچه برخی صفتگران
 یا وحشی را تانس پذیرد و آرد و جانماری بکتادلی را مایه و در آن چرخ و بازی دستان

در این کتاب
 از جداول
 و جداول

جد و سماع ایزد و دوستان بر خوانند و نیز نگسازی تقدیر را شناساگر آید ازین روز که گیتی
 فرخنگ آید بدین نشاط بازی فراوان دل بر بخار و این جانور را دیگر پایه پدید آمدن خوانند
 ایران و توران با دروغانی فرستادند و بازگان نیز گزیده را جوق جوق آوردند و در درگاه
 سنجو مشگونی طبیعت بختی پروختی و در تابش خرو چندی بازی پنداشته از نظر انداخت
 چون جنبش افزایش گرفت بگزمین سگالش از سر بر پا خنندند سحر کوبری و الا اهرت
 از خان اعظم که کلماتش دست افتاد و پرورش شاهمی او را سرگرد کبوتران ساخت
 و بموئینه روشناس آفاق شد از و گردید با برآمدن چنانچه اشکی در پریا و دالماس شاه خود
 و از ثرا و این سبک و جان کار نامها جانزاد گرفت و داستان عشق بازی عمر شمع
 و سلطان حسین میرزا را روانی نماید شکر و خیر اعراب روی آمد عشق بازان ایران و
 توران بشگفت قنایند و کار از سر گرفتند در پاستانی زمان هنرات را با هم پیوند دادند
 فتاح برگرفتی گیتی خدیو خوش سنجی و نیک علی سرای جفت ساختن گردانید و گزین داد
 چهره را فروخت تا آشنایان و دایه پنج شش روز یکجا کجا در انداختن بر آمدند که پس از فراوان
 جدائی یکدیگر را شناسا آیند از آغاز پیوستگی هرشتاد و دوازده روز تخم دهان اگر خرد یا بسیار شد
 بیشتر در مهر ماه آبی پیوندند و در فروردین جدائی اندازند و تخم دهان یکی از روز شاد
 شب فراز میزند و بگری و زری پرورد و در زمستان بهیست و یکت و بر بچه آورد اگر
 هوا قدری گرم باشد بهفده شهزده کشد تا شش روز کم و بیش بچه خلق خورد و یاد و پندار
 بسان آب قوام دارد ساخته بخورش دهند و آنرا بدین نام بر خوانند سپس دانه را فرو برده
 پیش از نخستین بهضم بر آورند و بدان پرورند چون یکماه کم و بیش بگذرد و شیر دی دانه چیدن
 پدید آید از آنها جدا سازند گاه تخم و بچه را بکبوتر دیگر پرورش دهند و نرس خانها عشق باز

سلاطین
 باغ پیران
 این جبار
 شیردار گزیده
 باشد در بندگی
 از پادشاه
 گزیده چون
 در پند گمان
 شایسته
 گمانه خادان
 و قوام دارا
 خدام خاد
 و قوام خاد
 و قوام خاد

سپارند برخی در توریه شسته با فرایش تنومندی و جا آشنائی برکوشند چون هر دو پدید آید
 سه یک تا چهار یک راتبه دهند چون نختی بگرستگه سازد کم کم بر وازد آید چند آنکه
 چهل بهو عشرت افزاید یک پریدن تا شستن را بدین نام خوانند چرخ و بازی این
 هنگام اعتماد نشاید و از پرزاده شمارند چون هشت بریزد از پریش باز دارند و خوابان
 گویند و ماه پر تا نازه سازد و دسترگ نیر و پدید آید و از پر وازد و از مهرمندی این مان
 باز گویند چون چرخ و بازی قرار گیرد و در پیشگاه حضور آورد تا چهار ماه انتظار چرخ و بازی ببرد
 شوق و جنبشی که دوره تمام کند چرخ گویند اگر درست گردش آورد نشود و کف خوانند
 و اختیار نگیرند و بازی معلق زدن بود برخی ترارای آن بود که دو کف بهم میرسانند بپایند
 معلق بپایند و بفرمان گیتی خداوند یک کف او بسیار می ترکه و دمانگر گفته پیدایش
 گرفت و نختی و چرخ و بازی در هم شده مدیه شانه زمین آید و از آگاه گویند و کمه پدید
 داند و گاه از آسیب فرود شود و بسا نزدیک زمین آگهی از سر گیرد و خوشی راجع حش
 پر وازد و خاصگی که بر ترخانها که بوتری پانزده چرخ و هفتاد و بازی ادا کند و شکفتن فرا
 دیده و ران گردد و قدیم بازده یا میت و یک که بر تر پر وازد و آشتی امر و صد یک پیش
 و آورد و از کار آگهی افسر خود بچنان انس پذیرد که بشناسد بازی کند و بلند پر وازد
 نماید و نیز هنگام کوچ و چالش بسا پر وازد کسان شتابند که نارانشیا را بر گرفته راه
 بپسند و ران روار و نختی آسایند و از سر پریش چهره برافروزد و شماره این جانور بین شود
 و آنچه و حضور باشند از بخت هزار افزون از ان میان پانصد نامور و خاصگی بهترند
 هر یک را شکفتن داستانها پاستانی عشق باز و شناسائی این پرده تابفتن پایا چاک
 چشم و شکافتن پیره مینی چاره گزیدی و در افزون ازین افرادان پنج بر دی گیتی خداوند

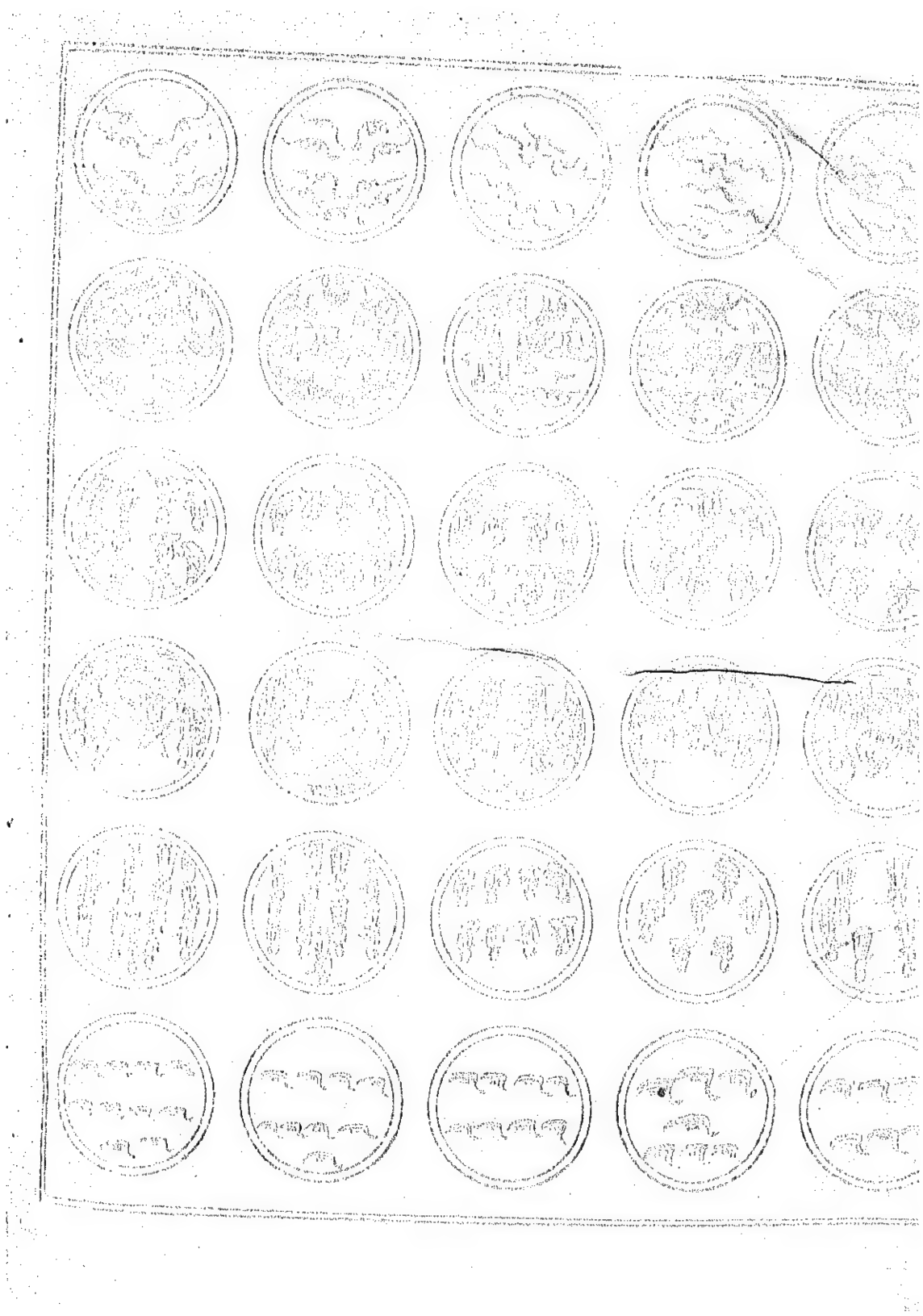
پس نشانه بروی کار آورد و دوشواری باسانی گرانید نخست از همان سه روش چند
 گونه بر ساخت و چشم بالا و پایین و پشت ناخن و دو طرف پره بینی نشیب بالا و پشته
 یکدیگر نشانه بس افزایش گرفت و دم از گوناگون رنگارنگ گیسوی و قری جدا گانه
 سر رشته این گاهار گیتی خداوند را در راه پایه قرار داد و در هر قسم کبوتر خانها اتمام
 گرفت نخستین را اندازه نمود و سرخ او و دیگر گون باشد بسا تهنستان آرزو مست پای
 تو نگری گرفتند جنت دوم سه رویه دوم و پنجم چهارم و پنجم ششم یک
 هفتم ربع کم ششم نیم هفتم و دهم شش تحت شاد و موهنه گذر و سپس شکی خیل اگر چه
 اینها همه از نیند لیکن اعتباری جدا گانه یافته اند پس چهار زری پدید اینها از مکیان
 حاجی علی سمرقندی دست مادر عودی ناشناسا ازین پیوند نامی کبوتران برآمد پس
 نظر بهستی و آمدن قبیل قبیل بر گذر و نگاهی خاصگی کبوتران گسی زری امیری زری
 رنگیت میان زری و امیری گیتی خداوند این نام بر نهاد چینی نفی شفقت عود
 سمری کشفته علوانی صدلی جگری بناتی و معنی و شکی جلالی کوزه نیلوفری ازق
 رنگیت میان زری و خودی جهان شهر یار بدین نام خواند تهنشی شقنا کو کل کر زرد
 کاغذی قران اگر بی رنگیت میان بناتی و شمش تهرتی حضری میان سمر و عودی کبوتر
 این نام گوید آبی سرک میان سمری و گسی شهر یار این نام بر نهاد و هر یکی ازینها چند
 گونه کلسر ورم غازه یک رنگ حلقوم سفید پر سفید کله غر غار غار باری الکر کلیمه سمر مقدم
 طو غدارم و اید سمر مستعد دم و جز آن برخی کبوتران رازبانان رنگ شروی بوجه
 جهان خدیو بهنر مندی نام بر آوردند قره پلنگ پاری پلنگ لکازی سیخته پلنگ بگر
 و لفریب فراوان کبوتر اگر چه چرخ و بازی نکنند اما بزرگ و کجا شکفت و مندر چون کو که

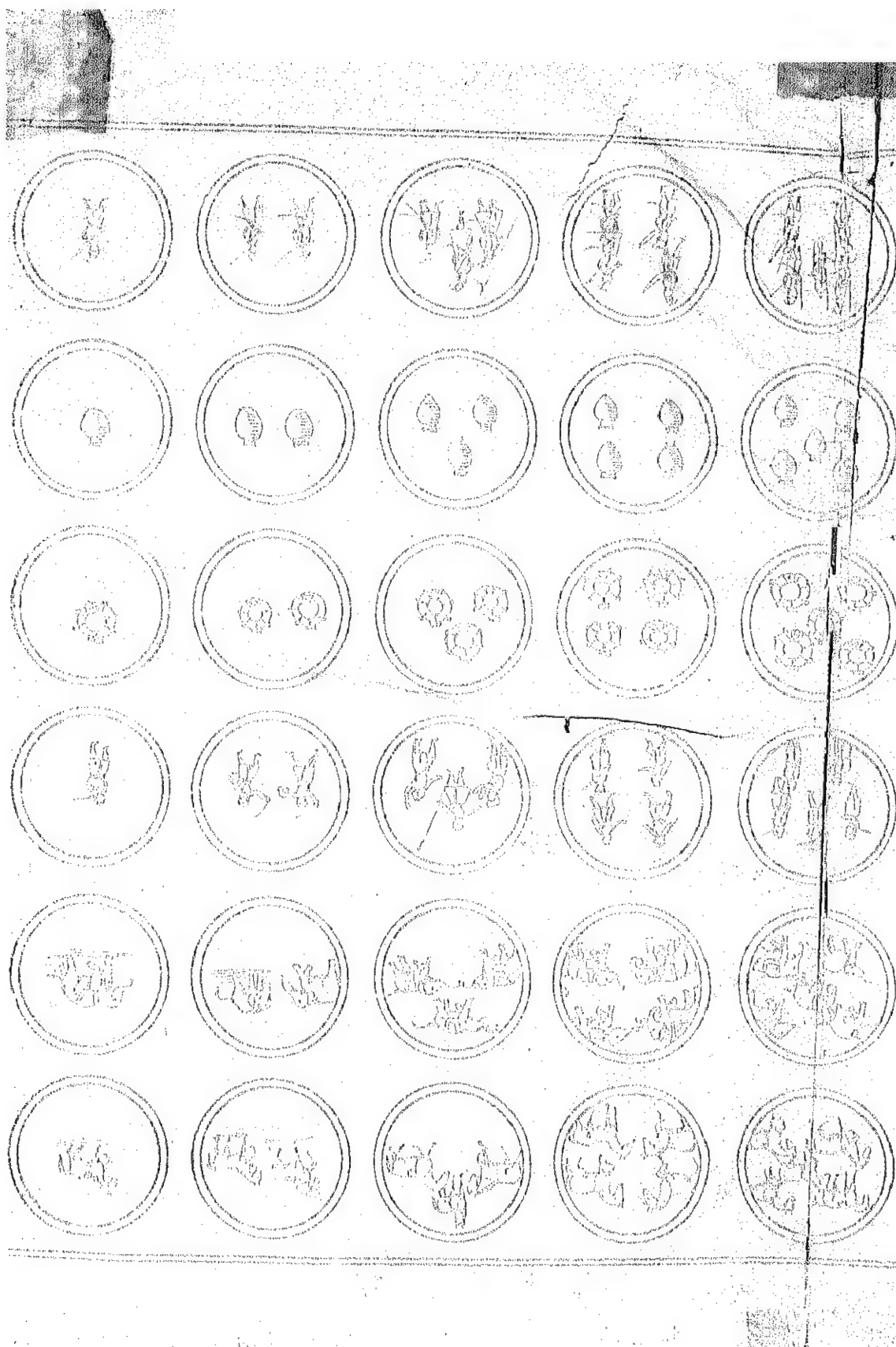
تا بواسطه این روی یار و دل فرود و بغه بشکرت آوازی بسیار سازد و اتفاقا فراوان بخت کند و
 سرگردون و دم گزین جنبش در آرد لوٹن چون جنبشی داده سر دهند بسان مرغ
 نیم سبل طلیش نماید و بر جی چون دست بر زمین زنند بدان حال گراید و بعضی چون از
 قفس برون شوند و نول بر زمین رسد آن در هم شدگی رود و کھیری نریز یا داده
 فراوان دوستی بود و چندان پرواز کند و بالاشد که از نظر نامید شود و داده او را بر
 برابر دارند بدین بتیا بانه خود را بدو رساند و گفتند فرایند چندی هر دو کفت و بر جی
 کشاده و طالع فرام آوده فرو آیند و گاه در انشای راه بازوی بکشاید و دیگری فرام
 گرداند و رتبه کبوتریت بنام که وی مشهور هر جنبش را آموزش دهند و از دور دستها نشسته
 آرد و نشاوری برابر ایشان پرواز چندان بالا رود که پنهان شود و دوران پرش یکدور
 بگذرد و چون فرو آید از آشیانگاه کیست نشود و پروای بر میکشد و فنی برمی آید که گوی
 بربنگ تنها نشا ط آوزند و از فراوان معنی آگهی دهند شیرازی شستری کاشانی جوگیه
 ریزه وین گشتی قمری گو که کبوتر صحرائی است جمعی برگرفته هزاران فرام آزند و بوم شیا
 گردانند هر روز صبح او میشوند چون باشیانه رسند آب شور بخورند و دهند و خرد را از
 وین برون فرستند و فراوان و جمعیت سلمان پذیرد گویند کبوتر افروزان از سیال
 کمتر نید صد کبوتر پرند را چهار سیر دانه بسند آید و دیگر از این پنج وجفت شده و هفت نیم
 لیکن پرند با ازین خالص مانند باقی را هفت غله آمیخته دهند و پنج دال خود و رنگ
 ازین کز لندره جوار اگر چه بیشتر پرستاران بدین پروازند و شکرت شناسائی اندوزند
 لیکن از عشقبازان نامور قلعلی بخاری استی سمرقندی ملازاده پور ملا احمد چلیه مقبل خان
 چلیه خواجه صمدل چلیه مومن هر وی عبداللطیف بخاری حاجی قاسم مخی حبیب شهر

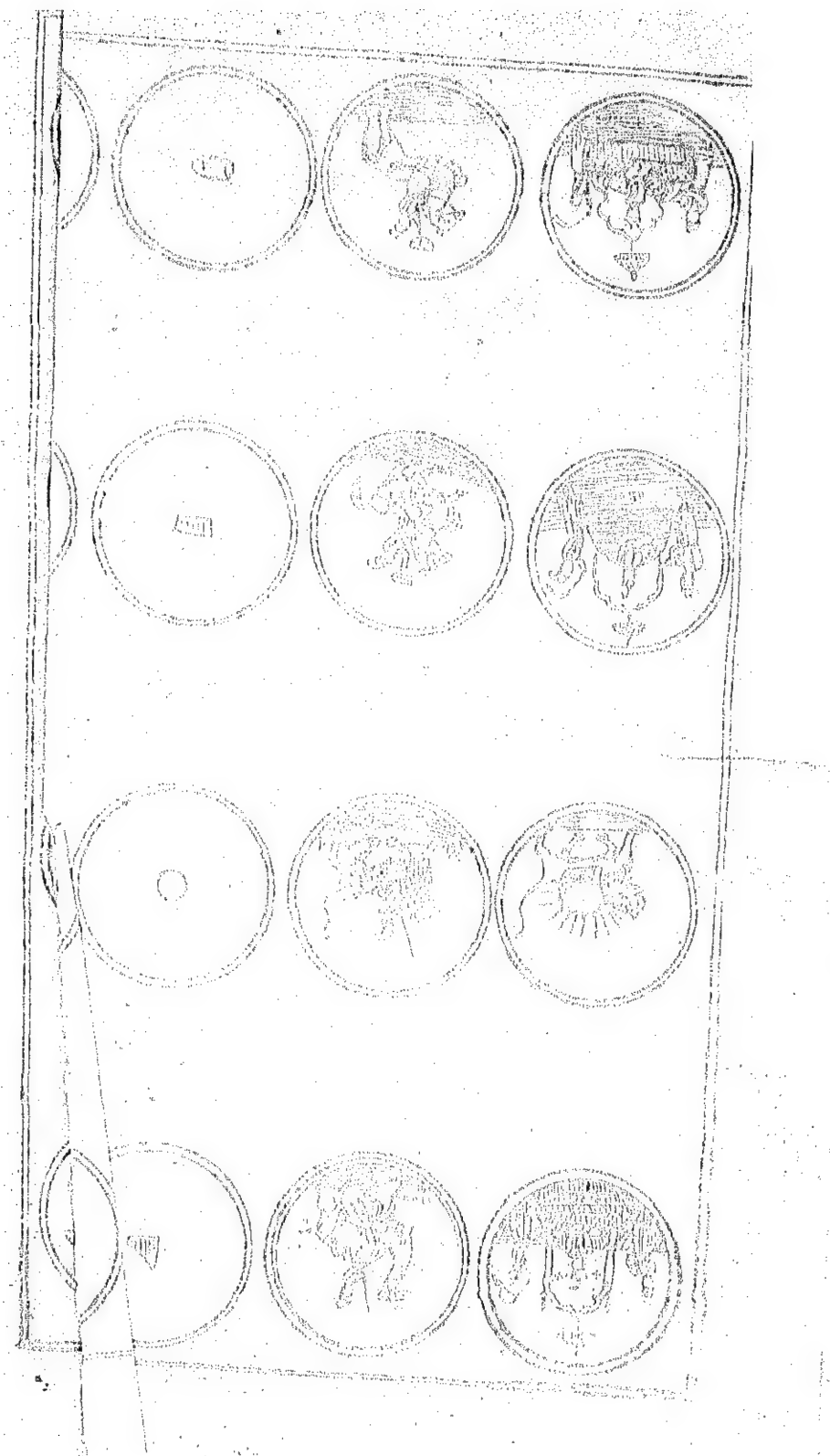
سنگد چلیه با آتو مقصود سمرقندی خواجه ببلول چلیه سیر اند خد متکذاران این کاخانه
در پایهای سپاهگیری کامیاب خواش و ما مانده پیاده از دور و پسته تا چهل و هشت
چو پیر یازی بفتح جیم فارسی و سکون و اوقیع مای فارسی و سکون را از دیر یاز درین دوج
عشرت دوستان بدین دل نهند و نشاط اندوزند شانزده مهره و پیکر و چالش کیان
لیکن هر چهار بیک فام سه قرعه هر که ام شش پهلود چار طوالانی چهار نقش بر سازند
یکت خال و پنج شش سباطش و مستطیل متقاطع هر چهار طرف برابر و هر ضلعی سه قطار
و هر یک هشت خانه و در میان مربعی و اگر از بدین پیکر بیشتر چهار کس بازند هر دو
مقابل با هم حریف هر کی را چهار مهره دور در قطار میانی پیش خود در خانه ششم و هفتم
برچینند و دومی دیگر در ضلع دست رست و هفتم و هشتم قطار چپ باز گزارند و برستا
کنار کنار چالش و دچند آنکه از چپ در میان قطار پیش خود در آید این نشان بختگی
باشد و چون هر هفت خانه را پیموده بمیان جای در آید نشان رسیدگی و درین محال
هر گاه خواهد از سر دوره آغاز و و شکر فیهار و بد هر که دو مهره یکی بهم آمیزد از گزند رهایی یابد
و در نقش و شش دومی پیوسته و دوازده خانه راه سپرد و اگر شش و دهم رواد
همچنین و پنج و مانند آن و اگر شش و پنج و یک و دوازده خام برگویند هر دو شش و دوازده
و تنها دوازده و اگر سه شش و یک و سه مهره یکجا بود هر سه دوازده شتابند و بدینسان
سه و سه یک دیگر فراوان خصوصیات و چون هر چهار مهره با ختام رساند و فوت
خویش برای یار خود نقش اندازد و رسم آن بود چون مهره در آخرین قطار در آید و از
خانه هشتم پایان شود و هنگام خام شدن آماده گردد و خدیو عالم از جهان خانه هشتم پایان
اینکار و اندوهرگاه نقش یکی مهره هر دو برخیزد و آنرا قانم بر شمارد و بیشتر چنین برابر نشان

و نیز اگر چهار مهره غنیمت بخت گرد و بای دهر و چندان گروستانند اگر یکی از عشرت پروران
 بجاری رود و دیگری راجا نشین گرداند و بربوبای نخستین باشد لیکن نائب از صد
 و دیگر و در بای داون از صد یکی اگر مهره از دوست یکی افتد یا یکی از آن مردم و برتر
 حاضر شود و دیگر و پیه چنان بر گیرند و اگر کسی آموزش کند یا مهره را زیاده رود یا قرعه دوباره
 اندازد یک مهر بای و به بیشتر بسیاری امر او این بازی انباز بودند تا دوست کس را بهنگام
 ارسته بود و هر کدام تا شانزده بازی باخام نرساندی بخانه رفتی و بسیاری را نامه
 بگذاشتی هر که نشکفته و بیانی نمودی الزام کشیدی بطاهر نشاط بازی بود و در معنی
 گوهری سخیدند و نیکویی می آموختند چندی مندل بفتح جیم فارسی و نون خفه
 و فتح وال و سکون لام و فتح میم و نون خمی و فتح دال و لام گیتی خداوند بر روی کار آورد
 و بهنگامه نشاط فراهم آمد که در بساطی است شانزده بخش در هر یک تله قطار هر کدام
 هشت خانه بدین صورت سشت و چهار مهره و چهار قرعه و چهار پهلوی طولانی یک
 دوده و دوده نقش کنند شانزده کس بدین بازی نشاط اندورند هر یکی چهار مهره برگیرد
 و یکی مهره در میان جای گذارد و چو پر آسا آغاز از دست رست نموده دوره پیاید هر که بیشتر
 از همه پسر و از پانزده گروستانند و دویین از چهارده و همچنین اولین از سه و سده
 بنود و شانزدهم را جزایان زدگی نباشد و دیگران سود و زیان اندوزند شهر یا عشرت دوست
 این نشاط مایه را بچندین گونه آراید و بهمان شماره خانهای شطرنج فراوان ساخته از آن
 مینوسید و راهی میناید تخت آنکینج مهره دیگری را نزنند و یکجا شده راه پیاید و دیگر مهره را
 یکدیگر را بشکند و فرو شده از سر آغاز بگوش در آید یا از هاجا و دیگر به نقشی دو مهره راه
 سلامت رود یا نه و دیگر سه مهره به آن گونه روند و دیگر چهار مهره را بد انسان خویش رود

و دیگر چهار قرعه باشد و چهار مهره یک نقش سازند و هر کدام ازین روشها چند گونه است
 است و چپ و در گون و ندرت یک و شش و دیگر چون بخانه مقابل سده از میان قطار آید
 بمرکز آید یا چون بقطار همسایه چپ رسد با خجام رساند و چنان و دیگر هر کدام مهرهای خود را
 پیش خود نگه دارد و سه بار نقش اندازد و دور اول دو مهره خود را دور دوم یک مهره خود را
 با مهره همسایه دست راست روان سازد و سوم نقش و نخواه خود یکی را با همسایه دست
 چپ دهد و مهره با همسایگان نرند و دست چپ یکی هر مهره که در قطار آید نقش خود را در میان
 گویان دهد و دیگر جهت جفت را بزند و فرد را اگر نرساند و دیگر چهار تیره را دست دور
 و دو یک را تواند زد و لیکن یکان یکان را اگر نرساند و دیگر چون قرعه اندازند نقش رو
 تعلق با اندازنده گیر و نقش پائین از مقابل و دست چپ بدو همسایه و دیگر پنج قرعه
 و چهار مهره نقش بزرگ دو قرعه خود بکار بر رویی که از سه باقی زیاد باشد مقابل باز
 کرد و دوازده و افزون تقریبی راستا باز کرد و باقی به همسایه چپ یک پنج قرعه پنج مهره
 نقش یک قرعه به همسایه دست دهد و باقی را خود گیرد و گاه هر نقشی را بنام یکی را ببرد و
 و او همان نقش باز و نقش بی نام خداوند قرعه را باشد و چون بر خنی نقش خود بچند کرد
 و باقی یک سکه قرعه رسد از او باشد و بساط پانزده قطاری و کمتر نیز رساند و عشرت آید
 و قرعه نیز یکی و افزونی هنگامه آراید گنجینه باز نیست مشهور گه یان خدیو بطرز دیگر نشان
 آراید حکیم پستانی بر شماره دوازده بنیاد نهاده و دوازده ورق قرار داده است لیکن
 ازین غافل که دوازده امیر از دوازده صفت باید آفرید و بدین نوائین خوشدلی کند
 سخت است و پت بفتح همزه و سکه شین منقوشه و فتح و او با فارسی و کسری نامی تو قافی
 خدیو را سپاس مانروائی او بر پسر چون پادشاه و ملی شمسواری با چتر و علم و دیگر شکوه







فرمانروائی بروقی بر طرازند و در دیگر پیکر وزیر بر پاسبان سوار و در ده ورق آتش
بر کشند لیکن یک یک از این چنانکه در و هم ده نقش پذیرد و در هم گنج پست
کاف فارسی و سکون جمیع فرمانروائی که دارد دولت او بر نیل باشد چنانچه در او
نشان پیش تصویر نیل نمایند سوّم نر پست بفتح نون و سکون را بزرگ آو میان
مداران ملک برگوناگون پایگان بود چون فرمانده بجا پور یا پادشاهی بر تخت نشسته
باشکوه سلطنت آید و پیکر وزیر بر صندلی و در ده ورق از یک تاده نشان پیش
چهارم گده پست بفتح کاف فارسی و وال هندی و بای خفی کلان قلعه و در صفحه
صورت آدمی فرار قلعه بر تخت نشسته تصویر نمایند و مثال وزیر بر صندلی و در
تصویر قلعه بدستور شود پنجم و هشتم بفتح وال و بای خفی و سکون نون خدیو خراسان
صفحه آدمی بر تخت نشسته تصویر کنند از زین و سیاه و در بر و وزیر بر صندلی
چنانچه عرض خزانه میدیده باشد و در دیگر اوراق جنهای طلا و نقره بدان گنج نقش کنند
ششم و نهم بفتح وال و سکون لام بزرگ نیر و در صفحه فرماندهی مسلح بر او رنگ
نشسته و گرد و پلان آهین پوش استاده و در صفحه دیگر وزیر جبه پوش بر صندلی بگازند
و در فردا آو میان سلاح و در هفتم و نهم بفتح نون و واو و الف کلان کشیده امر و
تخت نشین در کشتی نویسند و وزیر بر صندلی و در صفحات دیگر از یک تاده کشتی نقش کنند
هشتم و نهم بفتح کبکسترای فوقانی و فتح بای تختانی زنی بر تخت فرمانروائی نشسته
گرداو پرستاران بگازند و وزیر زنی بر صندلی نشسته و در دیگر از یک تاده بگازند
نهم و دهم بفتح بطن سین و فتح را پادشاه دیو تنها و آنرا اندر گویند کبکسترای و نون خفی
و فتح وال و سکون را بر تخت بکشند و وزیر بر صندلی و در ده ورق دیگر از یک تاده گوناگون

صورت های دیوتها را چهره آرایند و هم اسریت بفتح هز و سکون سین و را کلان و یو
 و او ویلیان را بر تخت بگذارند و وزیر بر صندلی و دیگر بطر پیشین و یو با بکشند و یو هم
 بن پت بفتح با و سکون نون بزرگ جانوزان و شتی شیر با چندین جانور نمودار سازند
 و وزیر را تماشال پنگ نمایند و دره ورق دیگر درنده ها از یکی تا ده نقش شود و و از هم
 آه پت بفتح هز و کسر با سر و اربان ماری برابر شود و سوار بزرگ بگذارند و وزیر ماری که بر
 همجنس خویش سوار باشد بر کشند و ده فرو از یک تا ده مار بر نویسند شش نخستین پیش
 و پسین کم بر شهر یارانش پزوه و گنجینه مشهور نیز قصرهای شایسته فرموده بادشاه
 ز سرخ را چنان بر کشند که زرمی بخشیده باشد و وزیر بر صندلی بنیده خزان و در ده صفحه
 از یک تا ده صورت انواع عمل ز نویسند بزرگ که از کرمطلس ساز و زنان تنگی و محجوب کنند
 تنگی و من تنگی من خرنده فرو شده قرض گر بادشاه برات را نیز بر تخت تصویر نمایند
 که او را فرامین و اسناد و اوراق و قمر بنموده باشد و وزیر را بر صندلی نشسته و قمر پیش
 و در صفحات کار گزاران کاغذ گر مهر کش مستطکش نویسنده و قمر مشهور نقش است
 جدول کش فرمان نویس مجلد رنگیز بادشاه قماش را بشکوه بزرگی بر کشند چنانچه
 قماش میدیده باشد و گاو قطاس و ابریشم و ابریشمی نرزان و وزیر را بر صندلی بکشند
 که امور پیشین میدیده باشد و در صفحات جانداران بار کش بادشاه چنگ را بر تخت
 کشند که نغمه می شنوده باشد و وزیر را بر صندلی در پز و هوش حال بل نغمه و در صفحات گوناگون
 خنیا گر بادشاه زرسیند را بر تخت چنان نویسند که رویه و سیمین نقد می بخشیده باشد
 و وزیر بر صندلی در پز و هوش آن و در صفحات لبان زرسنج کار گزاران بگذارند بادشاه
 شمشیر چنان بگذارند که پلارک می آزموده باشد و وزیر بر صندلی نشسته سلاح خانه میدیده باشد

و در صفحات آن آهنگر و صیقلگر و جز آن نگارند با دشا قاجار بخشند آن تصدیق کنند
و وزیر را بر صندلی که در سر انجام آن باشد و در صفحات عمده آن چون دزری و آتو کش و
جز آن با دشا غلام را بر فیل سوار نگارند و وزیر او را بر عرابه و در اوراق انواع غلامان
نویسند بعضی نشسته برخی افتاده طایفه مست گردی بهشمار و جز آن و همچنان گنجینه مشهور و
شاهنخ صغیر و کبیر و دیگر عشرتها بجا آید یکی سگالش آنکه عیار آید میان پدید گیر و در آن پستی

بزرگان جاوید دولت

سگالش آن بود که این گروه و الا از زبان خامه نیفتد و سرمایه بلند پایگی هر یک گزارش رود
هنرمندی هر کدام برگزیده و شناسائی هر کس برگزیده و لیکن تنها ستایشگری بر دل گردانباری نمود
شناگر افسر خدیو را کجا گنجای ستودن دیگر است و نیز ستوده و نمونه از آنکه میباید خوشی و شادمانی
مرحمتش از او از هر دو با گفتن آن در صفت نگارند که در هر یک از اینها خطای که در جدول آورده کار دراز

جدول بزرگان جاوید دولت

ده هزاری	سلطان خسرو پسر گلان شاهزاده بزرگ
شاهزاده سلیمان پسر میرزا زندگیتی خداوند	میرزا سلیمان پور خان میرزا سلطان محمد بن میرزا ابراهیم
هشت هزاری	میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان
شاهزاده شاه مراد دومین پور و زندگین	میرزا شاه رخ فرزند میرزا ابراهیم
هفت هزاری	میرزا مظفر حسین پسر سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل صفوی
شاهزاده دانیال سومین پور کشور خدا	میرزا رستم برادر او
پنج هزاری	میرزا محمّد بن بهرام پسر علی شکر بهار لومیسر

تتمہ جدول نمبر گان جاویدو

۱۱۱۱	مستعم خان پسر بریم بیک	۳۳۱	راجہ مان سنگھ پور بھگوانداس
۱۱۱۲	ترو دی بیک خان ترکستانی	۳۳۲	محمد تیلیخان برکاس از نژاد شیرن
۱۱۱۳	خان زمان شیبانی	۳۳۳	ترسو خان خواہر زادہ شاہ سیف الملک
۱۱۱۴	عبد اللہ خان اوزبک	۳۳۴	قیان خان گنگ
۱۱۱۵	آٹک خان نام شمس الدین محمد	۳۳۵	چهار ہزار و پانصدی
۱۱۱۶	خان کلان نام میر محمد برادر بزرگ آٹک خان	۳۳۶	زین خان پسر خواجہ مقصود دہروی
۱۱۱۷	میرزا شرف الدین حسین پسر خواجہ معین	۳۳۷	میرزا یوسف خان پسر میر احمد رضوی
۱۱۱۸	یوسف محمد خان پسر آٹک خان	۳۳۸	چهار ہزار
۱۱۱۹	آدم خان پسر ماہم آٹک	۳۳۹	ممدی قاسم خان
۱۱۲۰	پیر محمد خان شروانی	۳۴۰	مظفر خان تربتی
۱۱۲۱	خان اعظم میرزا کوکہ پور آٹک خان	۳۴۱	سیف خان کوکہ برادر زین خان کوکہ
۱۱۲۲	سہادر خان برادر خان زمان	۳۴۲	راجہ ٹوڈیل کٹری
۱۱۲۳	راجہ بہار اعلیٰ پسر برتقی راج کچواہ	۳۴۳	محمد قاسم خان نیشاپوری
۱۱۲۴	خان جان حسین قلیخان نام پسر بی بیگنہ القدر	۳۴۴	وزیر خان برادر خواجہ عبد المجید خان
۱۱۲۵	سعید خان پسر یعقوب بیک بن ابراہیم خان	۳۴۵	مسیح خان
۱۱۲۶	شہاب الدین احمد خان از ساوان نیشاپور	۳۴۶	صادق خان پسر باقر دہروی
۱۱۲۷	راجہ بھگوانداس پور راجہ بہار اعلیٰ	۳۴۷	رامی راسینک پسر علی کلان علی بیکانی
۱۱۲۸	مظہب الدین خان برادر خرد آٹک خان	۳۴۸	سہ ہزار و پانصدی
۱۱۲۹	خانخان عبد الرحیم نام پور پیرام خان	۳۴۹	شاہ تیلیخان محرم بہارلو

تمتہ جدول بزرگان جاویدولت

۳۶ اسماعیل خلیفہ برادر خان جہان	دو ہزار و پانصدی
۳۷ سہ ہزاری	۶۵۳ ابراہیم خان شیبانی
۳۸ میرزا جانی بیگ حاکم	۶۵۴ خواجہ جلال الدین محمد خراسانی
۳۹ سکندر خان ازبک و سلاطین ازبک	۶۶۱ حیدر محمد خان اختر بیگ
۴۰ صفی خان امجدیہ فرزند شیخ ابوبکر زانیادی	۶۶۲ اعتماد خان گجراتی
۴۱ مجنون خان قاضی	۶۶۳ پائندہ خان نعل برادر زادہ حاجی محمد خان کوٹہ
۴۲ شجاعت خان نام مقیم عرب	۶۶۴ جگناتھ پور راجہ بہار امل
۴۳ شاہ باغ خان ازبک و اسماعیل قندی	۶۶۵ مخصوص خان برادر سعید خان
۴۴ حسین خان خواہر زادہ ممدی قاسم خان	۶۶۶ راقم اقبال نامہ پور شیخ مبارک
۴۵ مراد خان پسر میر بیگ نعل	دو ہزار
۴۶ حاجی محمد خان سیستانی	۶۶۷ اسماعیل خان دولدی
۴۷ افضل خان نام خواجہ سلطان علی تربتی	۶۶۸ میرا کوئل الغور
۴۸ شاہ بگیاں پسر ابراہیم بیگ چریک	۶۶۹ اشرف خان نام محمد صفر سنبھاری
۴۹ خان نام حلیم بیگ پسر سید کوٹہ میرزا کامران	۶۷۰ سید محمود بارہہ
۵۰ قاسم خان پسر محمد حسن آراہی خراسان	۶۷۱ عبداللہ خان نعل
۵۱ باقی خان برادر ادہم خان	۶۷۲ شیخ محمد بخاری
۵۲ میر قمر الملک موسوی مشہدی	۶۷۳ سید حامد بخاری
۵۳ میر علی اکبر برادر او	۶۷۴ رستم خان پسر رستم کرستانی
۵۴ شریف خان برادر خردانگہ خان	۶۷۵ شہباز خان کنبو

تمتہ جدول بزرگان جاوید دولت

۹۹ شیخ فرید سجاری	۹۱ درویش محمد آذوبک
۱۰۰ ساجدی پور حلیم بیگ	۹۲ شیخ ابراہیم پیر شیخ موسیٰ برادر سلطان شیخ
۱۰۱ سردی بیگ پسر قیاخان گنگ	۹۳ عبدالمطلب خان پسر شاہ بلای خان
۱۰۲ مہتر خان نام نیل از غلامان جنت آیشانی	۹۴ اعتبار خان خواجہ سرا
۱۰۳ رای درگاسن سوہمیہ	۹۵ راجہ بیر برہمن
۱۰۴ مادہوشنگہ پور بہکوانداس	۹۶ اخلاص خان نام اعتبار خواجہ سرا
۱۰۵ سید قاسم پسر سید محمود خان	۹۷ بہادر خان نام غراز غلامان جنت آیشانی
۱۰۶ ہزار و دو پستے	۹۸ شاہ فخر الدین پسر میر قاسم موسوی شہیدی
۱۰۷ رای سال درباری شیناوت	۹۹ راجہ رام چند بگیلہ
۱۰۸ ہزاری	۱۰۰ لشکر خان نام محمد حسین خراسانی
۱۰۹ محب علیخان پسر حیرتلیفہ	۱۰۱ سید احمد بارہہ
۱۱۰ سلطان خواجہ نام عبدالمعظم پسر خواجہ دوست	۱۰۲ کا کر علیخان چشتی
۱۱۱ خواجہ عبداللہ پسر خواجہ عبدالمطیف	۱۰۳ رای کلیاغل زمیندار بیکانیر
۱۱۲ خواجہ جہان نام امینای ہروی	۱۰۴ طاہر خان عینت پور پسر خرد آلیق ہندال میرزا
۱۱۳ تاتار خان خراسانی	۱۰۵ شاہ محمد خان تلالی
۱۱۴ حکیم ابوالفتح پسر ملا عبدالرزاق گیلانی	۱۰۶ رای سرجن باڈا
۱۱۵ شیخ جمال پسر شیخ احمد بختیار	۱۰۷ شاہم خان جبار
۱۱۶ جعفر خان پسر فراق خان	۱۰۸ تھن خان نام جھربک پسر علی الزمان قزوینی
۱۱۷ شاہ غلامی پور میر بختی	۱۰۹ ہزار و پانصدی

تتمہ جدول بزرگان جاوید و ولایت

۱۱۶ اسد اللہ خان تبریزی	۱۳۵ مقصود علیخان کور
۱۱۷ روپی سیراگی برادر راجہ بہار ایل	۱۳۶ قبول خان
۱۱۸ اعتماد خان خواجہ سرا	منصوری
۱۱۹ باز بہادر پسر حیدر خان	۱۳۷ کوچک علیخان کولابی
۱۲۰ موتہ راجہ نام اووینگہ پرسی مالدیو	۱۳۸ سید لختان نام سنبل غلام جنت اشپانی
۱۲۱ شاہ منصور شیرازی	۱۳۹ سید محمد میر عدل از سادات امر وہہ
۱۲۲ تملق ترم خان اختہ بیگ	۱۴۰ رضوخیان نام میر نامیرک رضوی مشہدی
۱۲۳ علی تلیخان اندرابی	۱۴۱ میر زانجاہت خان برادر سید برکہ
۱۲۴ عادل خان پسر شاہ محمد قلاتی	۱۴۲ سید یاشم پسر سید محمود بارہہ
۱۲۵ بنیث الدین خان	۱۴۳ غازی خان بدخشی
۱۲۶ فرخ حسین خان پسر قاسم حسین خان پدرش ازاد بیکان خواجہ ازاد	۱۴۴ فرحت خان پسر سکا ر غلام جنت اشپانی
۱۲۷ معین خان فرخودی	۱۴۵ رومی خان نام استاد چلی رومی
۱۲۸ محترمی توفائی	۱۴۶ سباجی خان قورغوپچے
۱۲۹ مرغیان بیلدور	۱۴۷ شاہ بیکان پسر کوچک علیخان بدخی
۱۳۰ خواجہ ابراہیم بدخی	۱۴۸ میرزا حسین خان برادر میر زانجاہت خان
۱۳۱ سلیم خان کاکڑ	۱۴۹ حکیم نرسیل برادر میرزا محمد طیب شیرازی
۱۳۲ حبیب خان کولابی	۱۵۰ خداوند خان دکنی
۱۳۳ جمال برادر خرد راجہ بہار ایل	۱۵۱ میرزا علیخان پسر محمد بیگ
۱۳۴ الفخ خان بدخانہ زاد سلطان محمد گجراتی	۱۵۲ سعادت میرزا پور خضر خواجہ خان

تتمہ جدول بزرگان جاوید دولت

۱۵۳ شمال خان چیدہ	۱۴۴ راجہ راج سنگہ پسر راجہ اشکر کچھواہہ
۱۵۴ شاہ غازیخان ازسادات تبریزی	۱۴۳ رای بھوج پسر رای سرجن
۱۵۵ فاضلخان پورخان کلان	ہشت صدی
۱۵۶ معصوم خان پورعین خان فرخجودی	۱۴۲ شیر خواجہ
۱۵۷ تولک خان قوچین	۱۴۱ میرزا خرم پورخان اعظم میرزا کوکہ
۱۵۸ خواجہ شمس الدین خانی	ہفت صدی
۱۵۹ جگت سنگہ پسر کلان راجہ ہانسنگہ	۱۴۰ قریش سلطان پسر عبد الرشید خان
۱۶۰ نقیب خان پور عبد اللطیف قزوینی	۱۳۹ قراہادار عم زادہ میرزا حیدر پسر میرزا محمود
۱۶۱ میر مرتضیٰ ازسادات سبزوار	۱۳۸ منظر حسین میرزا پسر ابیہیم حسین میرزا
۱۶۲ شمس پورخان اعظم میرزا کوکہ	۱۳۷ آقوند و قخان ازبک برادر بیرام ابد علان
۱۶۳ میر جلال الدین حسین ازسادات انجو	۱۳۶ سلطان عبد اللہ برادر غیر مادری سلطان قریش
۱۶۴ سید راجہ بارہہ	۱۳۵ میرزا عبد الرحمن برادر زادہ میرزا حیدر
۱۶۵ میر شریف آملی	۱۳۴ قباخان پسر صاحب خان
۱۶۶ شیرویہ خان پسر شیر افکن خان	۱۳۳ دربارخان نام غایت پسر کلو خان قصبہ خان
۱۶۷ نظری ازبک	۱۳۲ عبد الرحمن پور ہندی دولت
۱۶۸ جلال خان پسر محمد خان بن سلطان آدم گکر	۱۳۱ قاسم علیخان
۱۶۹ مبارک خان پور کمال خان گکر	۱۳۰ ازبہادرخان پسر شریف خان
۱۷۰ تماش بیگ خان مغل	۱۲۹ سید عبد اللہ خان پسر میر خواند
۱۷۱ شیخ عبد اللہ پسر شیخ محمد عوث	۱۲۸ دہلوی پور راجہ ٹوڈل

شماره جدول بزرگان جاوید دولت	
۱۸۹	احمد بیگ کابلی
۱۹۰	حکیم علی گیلانی
۱۹۱	گوجرخان پور قلیب الدین خان آنکه
۱۹۲	صدر جهان مفتی
۱۹۳	سخته بیگ کابلی
۱۹۴	رای تیمبر داس کتری
۱۹۵	شیخ عبدالرحیم گهنوی
۱۹۶	میدنی زای چوان
۱۹۷	ابوالقاسم شکیلین
۱۹۸	زیر بیگ جمیل
۱۹۹	ظاهر سیف الملوک
۲۰۰	بابو سنگه
ششصدی	
۲۰۱	محمد قلی ترکمان
۲۰۲	نجتیار بیگ پیر شاه منصور
۲۰۳	حکیم حامد پور مولانا عبدالرزاق گیلانی
۲۰۴	میرزا انور بیگ خان اعظم میرزا کوک
پانصدی	
۲۰۵	بالتو خان ترکستانی
۲۰۶	میرزا سجاد دراز غون
۲۰۷	شیر علی پور خان کولالی
۲۰۸	شیخ احمد پیر شیخ سلیم
۲۰۹	اسکندر بیگ بدخشی
۲۱۰	بیک نور سنان قوچین
۲۱۱	جلال خان قوچی
۲۱۲	پرامند کتری
۲۱۳	تیمور خان بیک
۲۱۴	شمالی خان هر وی
۲۱۵	سید جلال الدین پور سید احمد باره
۲۱۶	جگمال پنوار
۲۱۷	حسین بیگ برادر حسین خان بزرگ
۲۱۸	حسین خان پنی
۲۱۹	سید چوچو باره
۲۲۰	منصف خان نام سلطان محمد هر وی
۲۲۱	قاضی خان بخشه
۲۲۲	حاجی یوسف خان
۲۲۳	راول مجیم جلیلی
۲۲۴	باشم بیگ پور قاسم خان

تتمه جدول بزرگان جاوید دولت	
۲۲۵۰ میرزا فزونیان اسپهبد قلعه خان بیکلاس	۲۲۳۲ مصطفی غازی
۲۲۴۹ یوسف خان هزارگان کثیر	۲۲۳۵ نظرخان پسر سید خان
۲۲۴۸ پور علی پسر سلطان علی	۲۲۳۴ رام چند پسر پور
۲۲۴۸ میر عسکری پسر میرزا	۲۲۳۴ راجه کهن پسر دودیه
۲۲۴۹ شاه حسین خان نارسه	۲۲۳۵ راجه رام چند پسر اراؤدیه
۲۲۴۰ عسکر خان پور خان کلان	۲۲۳۹ سید ابوالقاسم پسر سید محمد میرزا
۲۲۴۱ شادمان پسر خان اسلم میرزا کوک	۲۲۵۰ ولایت پور رای سنگه
۲۲۴۲ حکیم امین الملک شیرازی	چهار صدی
۲۲۴۳ جانشین برغل	۲۲۵۱ شیخ فیضی پسر شیخ مبارک
۲۲۴۳ میر طاهر موسوی	۱۵۱۲ حکیم مصطفی
۲۲۴۵ میرزا علی بیگ علم شاهی	۲۲۵۳ ایرج پور میرزا خان خانمان
۲۲۴۶ رامداس پور	۲۲۵۴ سکن سنگه پسر راجه مان سنگه
۲۲۴۶ محمد خان نیازی	۲۲۵۵ عبداله پسر خان علی میرزا کوک
۲۲۴۷ ابوالفضل پور پسر شرف خان	۱۵۱۴ علی محمد پسر
۲۲۴۹ خواجگی محمد حسین میرزا	۲۲۵۴ میرزا محمد
۲۲۵۰ ابوالقاسم پسر پور عبدالقادر خاند	۲۲۵۵ شیخ بایزید پسر شیخ سلیم
۲۲۵۱ قرق خان پور پسر لطیف قزوینی	۲۲۵۶ نرغی خان جالوری
۲۲۵۱ ارجن سنگه پسر راجه مان سنگه	۲۲۵۷ کچک راجه پسر خواجہ عبداله
۲۲۵۲ سبل سنگه پسر راجه مان سنگه	۲۲۵۸ شیر خان شغل

تمتہ جدول بزرگان جاویدو

۲۸۱ میر تقیاسم بدخشی	۲۹۲ شیخ احمد پور محمد وفا
۲۸۲ بزدہ علی میدانی	۲۹۳ رای منوہر پور لوکرن
۲۸۳ خواجہ علی شیخ احمد پور حاجی حبیب شاہی	۲۹۴ خواجہ عبدالعزیز شیریں قلم
۲۸۴ زاہد پیر صادق جان	۲۹۵ سیدی پور راجہ بہار امل
۲۸۵ دوست برادراد	۲۹۶ رام چند کچھواہہ
۲۸۶ یار برادراد	۲۹۷ بہادر خان قوردار
۲۸۷ عزت اللہ محمد دانی	۲۹۸ بالک کچھواہہ
۲۸۸ سید محمدی	۲۹۹ سید و نجبائی
۲۸۹ التون قلیچ پور خان شلیج	۳۰۰ میرزا ابوسعید پور سلطان حسین میرزا
۲۹۰ سید احمد پور شلیج خان	۳۰۱ میرزا سخی برادراد
۲۹۱ حسین شلیج برادراد	۳۰۲ علی مردان کھبار
۲۹۲ ابوالفتح آتالیق	۳۰۳ رضائی پور خاں خاں
۲۹۳ سید بایزید بارہ	۳۰۴ شیخ خوبو شجری
۲۹۴ بلید مرادھور	۳۰۵ ضیاء الملک کاشی
۲۹۵ ابوالغالی پیر سید محمد میر عدل	۳۰۶ حمزہ بیگ فراغی
۲۹۶ باقر انصاری	۳۰۷ مختار بیگ پور آقا ملا
۲۹۷ بایزید بیگ ترکمان	۳۰۸ حیدر علی عرب
۲۹۸ شیخ دولت بختیار	۳۰۹ پیر و خان
۲۹۹ حسین بکلی وال	۳۱۰ قاضی حسن قزوینی
۳۰۰ گیشو داس پور جیل	۳۱۱ میر مراد چوہدری

تتمه جدول بزرگان جاوید دولت

۳۰۰ میرزاخان نیشاپوری	دوصد و پنجاهی
۳۰۱ منظر برادرخان اعظم	۳۲۰ ابوالفتح پورنظر مغل
۳۰۲ تلمسی داس جادون	۳۲۱ بیگ محمد توقیانی
۳۰۳ رحمت خان پورمند عالی	۳۲۲ امام علی شغلی
۳۰۴ احمد قاسم کوکه	۳۲۳ صفدر بیگ پورسید محمد خان
۳۰۵ مبادر کوپوت	۳۲۴ خواجه سلیمان شیرازی
۳۰۶ دولت خان لودی	۳۲۵ برهزوار پسر عبدالرحمن دودی
۳۰۷ شاه محمد پور قریش سلطان	۳۲۶ میر منصور بهکری
۳۰۸ حسن خان میسانه	۳۲۷ خواجه ملک علی میر شیب
۳۰۹ طاهر بیگ پورخان کلان	۳۲۸ رای رانداس دیوان
۳۱۰ کشن داس تونور	۳۲۹ شاه محمد پور سید خان لکر
۳۱۱ مان سنگه کچواچه	۳۳۰ رحیم علی پسر خان جهان
۳۱۲ میر گدائی پسر میر ابوتراب	۳۳۱ بشیر بیگ دیاول باشی
۳۱۳ قاسم خواجه پور خواجه عبدالباری	دوصد
۳۱۴ نادر علی سیدانی	۳۳۲ افتخار بیگ پسر بایزید بیگ
۳۱۵ نیل لکھه زیندارا وریه	۳۳۳ پرتاب سنگه پسر راجه بهکوانداس
۳۱۶ غیاث بیگ طهرانی	۳۳۴ حسین خان قزوینی
۳۱۷ خواجه شرف پور خواجه عبدالباری	۳۳۵ یادگار حسین پسر مقل خان
۳۱۸ شرف بیگ شیرازی	۳۳۶ کامران بیگ گیلانی
۳۱۹ ابراهیم قسملی پسر امیر سیل علی خان	۳۳۷ محمد خان ترکمان

تتمہ جدول بزرگان جاوید دولت

۳۵۴	پیک محمد العیور	۳۳۸	نظام الدین احمد پور شاہ محمد خان
۳۵۸	میر خان سیادل	۳۳۹	جگت سنگھ پیر راجہ مان سنگھ
۳۵۹	سرسٹ خان پور ستم خان	۳۴۰	اعواد الملک
۳۶۰	سید ابوالحسن پور سید محمد میر عدل	۳۴۱	شریف سرور
۳۶۱	سید عبدالواحد برادر زادہ او	۳۴۲	قراچری پور قراتاق
۳۶۲	خواجہ بیگ میرزا پور معصوم بیگ	۳۴۳	تاتاریک پیر علی محمد آپ
۳۶۳	سکرا برادر پرتاب رانا	۳۴۴	خواجہ محبوب علی حسانی
۳۶۴	شادی بی اوزبک	۳۴۵	حکیم مظفر ارستانی
۳۶۵	باقی بی پور نظری	۳۴۶	عبدالسبحان پیر عبدالرحمن لدی
۳۶۶	توان بیگ برادر میرزا خان	۳۴۷	قاسم بیگ تبریزی
۳۶۷	شیخ کبیر چشتی	۳۴۸	شریف پور خواجہ عبدالصمد
۳۶۸	میرزا خواجہ پیر میرزا اسد اللہ	۳۴۹	تقیہ شیری
۳۶۹	میرزا شریف پور میرزا علاء الدین	۳۵۰	خواجہ عبدالصمد کاشی
۳۷۰	شکر اللہ سپین خان کوکہ	۳۵۱	حکیم لطف اللہ پور علاء الزرق گیلانی
۳۷۱	میر عبداللہ پور میر میر قندی	۳۵۲	شیر افکن پیر سیف خان کوکہ
۳۷۲	شکری پیر مرزا یوسف خان	۳۵۳	امان اللہ برادر او
۳۷۳	محمد علی حاجے	۳۵۴	سلیم علی پیر حیل خان
۳۷۴	مہر اداس کٹری	۳۵۵	خلیل قسبی برادر او
۳۷۵	بستر اداس	۳۵۶	ولی بیگ پیر پابندہ خان

تمت جدول بزرگان جاویدولت

۳۹۵ میر مراد برادر شاه بیک گولابی	۳۹۴ خواجه مقیم پور خواجه میری
۳۹۶ کلاکچو اسیب	۳۹۵ قادر علی کوکه میرزا شایخ
۳۹۷ سپه درویش پشیم سرخاری	۳۹۶ فیروز خان غلام جنت آشیانی
۳۹۸ جنید مرل	۳۹۷ تاج خان کتیری
۳۹۹ سید ابوالحسن پشیم زار فیض صفوی	۳۹۸ میر شریف گولابی
۴۰۰ فتح خان چینه بان	۳۹۹ بهار خان بچ
۴۰۱ مقیم خان پور شجاع خان	۴۰۰ کیشوداس راکھور
۴۰۲ لال پسر راجه بیر بر	۴۰۱ شیر محمد
۴۰۳ یوسف کشمیری	۴۰۲ علی مستی
۴۰۴ جی سادل	۴۰۳ سید لاد باربہ
۴۰۵ حیدر دوست برادر قاسم علی خان	۴۰۴ زمین الدین علی
۴۰۶ دوست محمد پور بابا دوست	۴۰۵ نصیر حسین
۴۰۷ شہنخ دتوری	۴۰۶ سالک پور
۴۰۸ شاہ محمد پسر علی	۴۰۷ قابل پور علیق
۴۰۹ سالک اس جادون	۴۰۸ اوڈند زمیندار اوڈیہ
۴۱۰ خواجه ظہیر الدین پشیم خلیل اللہ	۴۰۹ سند زمیندار اوڈیہ
۴۱۱ میر ابوالقاسم نیشاپوری	۴۱۰ پورم کوکه میرزا ابراہیم
۴۱۲ حاجی محمد ارستانی
۴۱۳ محمد خان خواجہ ترسون خان

از سر آغاز جاید دولت تا سال حقیق که الهی که این شکرست ذکر سرایه انجام گرفت از نو شکست
 روشناس تا پانصدی برگزارد و از زندگان تا دویصدی بنام آورد و از ان کمتر را که از پیش
 زندگی آبشخور دارند بشماره گذارمش نمود و صد و پنجاهی پنجاه و سه کس صد و بیست و یک یوزباشی
 دویست و پنجاه چهار بیستی و نود و یک سیست و دویست و چهار پنجاهی شانزده و دویست
 و دویست و شصت ترکش بندسی و دویست و پنجاه و ده باشتی دویست و بیست
 چهار کم ریزی بسزای که خدای شکر این شایسته کار سر بندسی نیابند و منصب افزایش
 سرفراز گردند و همچنان ترک و تاجیک جوق جوق از دور دستها آمده پرستاری سعادت
 اندوزند و براتب سپاهی رسیده کامیاب خویش گردند و بسیاری از نو و کهن را
 از ان روش باز داشته برورینه و سیور غالی بی نیاز گردانند چون بخشی از ارامی حواسیه
 و بیدار نامه باز پرداخت برخی از کار پردازان سلطنت گذشته و زنده راعی نگار و
 جاید زندگانی می بخشند و کلا بزم خان بنعم خان آگاه خان بهادر خان خانان
 میرزا خان خان اعظم میرزا کوکه وزیر امیر غزنی اند تربتی خواجه جلال الدین مسعود
 خراسانی خواجه عین الدین فرخودی خواجه عبدالمجید آصف خان وزیر خان مظفر خان
 راجه نورمل خواجه شاه منصور شیرازی قلیچ خان خواجه شمس الدین خانی سنجشانی
 خواجه جهان خواجه طاهر جستانی مولانا حاجی بهزادی مولانا درویش محمد مشهدی
 مولانا شمس میثم خراسانی سلطان محمود بخشی لشکر خان شهباز خان راعی پر حق
 شیخ فرید تجاری قاضی علی بغدادی جعفر بک آصف خان خواجه نظام الدین احمد
 خواجه فتح الله صدور میفتح الله شیخ کهانی پور شیخ جمال کهندو خواجه محمد صالح
 بدو واسطه پسر خواجه عبداللہ مراد مولانا عبدالباقی شیخ عبداللہ سلطان پور خواجه جهان

دانش اندوزان جاوید دولت

مختی ازین آگاه دلان به شمار خرام می نویسید و در گوشتی کیش از نظر انداخته پایه شناسا
میگردارو از آنجا که گیتی خدا پیشوای صورت و معنی و کار کیمای باطن و ظاهر است پنج گروه را
در خود یافت بزرگ دشت نماید و هر یک با اندازه رسائی حیران جمال جهان آرا جمعی از
روشن ستاری بنیای اسرار برونی و درونی اند و از اول الفطرتی و فراوانی حوصله هر دو نشان
بکمال دارند و خوشیستن رفیقین پذیر بارگاه شاهنشاهی بر شمرند و برخی را اگر چه چشم بینایی
صورت کمتر افتد لیکن از رفوع دل فراوان شناسائی چهره بر کشاید و طایفه از جولاگاه نظر
بر نگه زنند و مختی از نقلی کلام آگهی اند و زنده و جوقی نقل را اعتبار نمود و شتابه بر شمرند
و جسد بر بان دست آویز نمود و طبقه از تقلید پیشگی از تنگنای نقل پرستی بیرون
نیارند و هر یک فراوان گونه سر مقومی ندارد تا آهوی کس باز نماید این مایه گزارش نیز
بر دل گرانی میکند لیکن حقیقت گزاری خامه را سبک روی می بخشد

جدول دانش اندوزان جاوید دولت

۹	مولانا حسام الدین	۱۸	رام تیر تخت
۱۰	شیخ مبارک ناگوری	۱۹	نرسنگه
۱۱	شیخ نظام نارنوله	۲۰	برم اندر
۱۲	شیخ اودین امان الله نام	۲۱	اوت
۱۳	میان وجه الدین		خداوند باطن
۱۴	شیخ رکن الدین	۲۲	شیخ رکن الدین
۱۵	شیخ عبدالغفر دیلوی	۲۳	شیخ امان الله
۱۶	شیخ جلال تھانیسری	۲۴	خواجہ عبدالشہید
۱۷	شیخ الہدیہ خیر آبادی	۲۵	شیخ موسیٰ

تتمہ جدول دانش مندوزان جاوید و

۲۶	بابا بلاس	۳۵	مولانا میر کلان	۶۳	بدہ نوکس
۲۷	شیخ علاؤ الدین مجددی	۳۶	غازی خان بدست	۶۵	گوری ناتھ
۲۸	شیخ یوسف ہرکن	۳۷	مولانا صادق طوبانی	۶۶	گوبی ناتھ
۲۹	شیخ بران	۳۸	مولانا شاہ محمد	۶۷	کشن پڈت
۳۰	بابا کپور مجذوب	۳۹	شناسای محنتی کلام	۶۸	بھٹا چارج
۳۱	شیخ ابوالحسن مترک	۴۰	مولانا پیر محمد	۶۹	بھاگرت بھٹا چارج
۳۲	شیخ داود جہنی وال	۴۱	مولانا عبد الباقی	۷۰	کاشی ناتھ
۳۳	شیخ سلیم چشتی	۴۲	میرزا مفلس سمرقندی	۷۱	پزشکان
۳۴	شیخ محمد عزت گویری	۴۳	مولانا زاوہ شکر	۷۲	حکیم مصدق
۳۵	رام بھدر	۴۴	مولانا محمد	۷۳	حکیم الملک
۳۶	جدر پ	۴۵	قاسم بیگ	۷۴	ملامیر طبیب ہروی
۳۷	داندہ مقبول و منقول	۴۶	مولانا نور الدین ترخان	۷۵	حکیم ابوالفتح گیلانی
۳۸	میر فتح اللہ شیرازی	۴۷	ناراین	۷۶	حکیم نسیل
۳۹	میر مرتضیٰ شریفی	۴۸	ماہو بہٹ	۷۷	حکیم علی گیلانی
۴۰	مولانا سعید ترکستانی	۴۹	سری بہٹ	۷۸	حکیم حسن گیلانی
۴۱	حافظ ناشکندی	۵۰	بشن ناتھ	۷۹	حکیم ارسلو
۴۲	مولانا شاہ محمد	۵۱	رام کشن	۸۰	حکیم مسیح اللہ
۴۳	مولانا علاؤ الدین	۵۲	بلند مرص	۸۱	حکیم مسیح الملک
۴۴	حکیم مصدق	۵۳	باسد یومر	۸۲	حکیم جلال الدین مظفر
۴۵	مولانا شیخ حسین	۵۴	باہن بہٹ	۸۳	حکیم لطف اللہ

تتمہ جدول دانش اندوزان جاوید ولت			
۸۳	حکیم سیت الملک	۱۰۲	مولانا عبد القادر
۸۴	حکیم ہمام	۱۰۳	شیخ احمد
۸۵	حکیم عین الملک	۱۰۴	مخدوم الملک
۸۶	حکیم شفا فی	۱۰۵	مولانا عبد السلام
۸۷	حکیم نعمت اللہ	۱۰۶	قاضی صدر الدین
۸۸	حکیم دوانی	۱۰۷	مولانا سعد اللہ
۸۹	حکیم طلب علی	۱۰۸	مولانا اسحق
۹۰	حکیم عبد الرحیم	۱۰۹	میر عبد اللطیف
۹۱	حکیم روح اللہ	۱۱۰	میر نور اللہ شستری
۹۲	حکیم فخر الدین علی	۱۱۱	مولانا عبد القادر بدایونی
۹۳	حکیم اسحق	۱۱۲	قاضی عبد اسماعیل
۹۴	شیخ حسن پانی پتی	۱۱۳	مولانا قاسم
۹۵	شیخ بہینا	۱۱۴	قاضی حسن
۹۶	مہادیو	۱۱۵	ملا کمال
۹۷	بھیم ناتھ	۱۱۶	شیخ یعقوب
۹۸	نراین	۱۱۷	ملا عالم کابلے
۹۹	سیوجی	۱۱۸	شیخ عبد الباقی صدر
۱۰۰	خواندنی نقلی مقال	۱۱۹	شیخ بہیک
۱۰۱	بیان حاتم سنہیلے	۱۲۰	شیخ ابوالفتح
	سیان جمال خان	۱۲۱	شیخ بہاؤ الدین مفتی
		۱۲۲	قاضی جمال الدین
		۱۲۳	قاضی جمال الدین
		۱۲۴	قاضی جمال الدین
		۱۲۵	قاضی جمال الدین
		۱۲۶	قاضی جمال الدین
		۱۲۷	قاضی جمال الدین
		۱۲۸	قاضی جمال الدین
		۱۲۹	قاضی جمال الدین
		۱۳۰	قاضی جمال الدین
		۱۳۱	قاضی جمال الدین
		۱۳۲	قاضی جمال الدین
		۱۳۳	قاضی جمال الدین
		۱۳۴	قاضی جمال الدین
		۱۳۵	قاضی جمال الدین
		۱۳۶	قاضی جمال الدین
		۱۳۷	قاضی جمال الدین
		۱۳۸	قاضی جمال الدین
		۱۳۹	قاضی جمال الدین
		۱۴۰	قاضی جمال الدین
		۱۴۱	قاضی جمال الدین
		۱۴۲	قاضی جمال الدین
		۱۴۳	قاضی جمال الدین
		۱۴۴	قاضی جمال الدین
		۱۴۵	قاضی جمال الدین
		۱۴۶	قاضی جمال الدین
		۱۴۷	قاضی جمال الدین
		۱۴۸	قاضی جمال الدین
		۱۴۹	قاضی جمال الدین
		۱۵۰	قاضی جمال الدین

تافیہ سبجان

گزاشش را نوبت بدین گروه آفرین طراز نام آرای رسید تختی از نیان و گنبد ناز گز
 حق گزازی دانست راهی به ناسخا یعنی برده اند و روشن ضمیرشان تا بشگاه ایزد
 منیع لیکن بسیاری گرانگیزی گوهر شناسد و باز وی کمتر خسته باز فرو شدند در ستایش
 فرومایگان رفدگار بپسند فکوهش فرو سپید مروم زبان بر آلایند و گرنه پیوند الفاظ بس
 شگرت باشد چه جای دریافت و الامعانی شعر آنکه سخن را سخن ضممت
 قطره از خون جگر کم کنند هر که سخن را سخن باز بست معجزه گریست که امانت است
 نه پنداری پیوستن صوری میگوید و حق با باطل و دانا با نادان و گوهر با خمره و با هزاران
 دوری بظاهر نزدیک و فصد معنوی پیوند میخاهد و آن خردم تر از صورت نه بند و شناسا
 آمدن بس دشوار و بر سخت از ان شکل تر ازین رو گیتی خداوند بدینان نپزد از و مشت
 خیالی را از فی نهند نادان و اندک شهر یار بدین طرز گفتار ول نکشد و بدین گز ازینان
 خاطر برگرفته دارد و با چنین حال هزاران قافیه طراز و نظم آرا پیوسته بر جایون آهان باشند
 و آنکه دیوان با ختام رسانند و استان بر طراز و بس فراوان چندی گزندگان را یاد میکنند
 و حاوید زندگی می بخشند شیخ ابو الفیض فیضی شگفته پیشانی کشاده دست بیدار دل
 سحر خیز از آرا و تکیستی خداوند کامیاب صلح کل بود و از گوهر شناسی ب خطاب ملک الشعراء
 سر بلند می یازد یک نعل سال فیضی تخلص می سپرد و می الهام فیاهی چنانچه وزندین سیر یاد فراد
 زین پیش که سکه ام سخن بود فیضی رستم نگین من بود اکنون که شد م عشق و من
 فیاضیم از محیط فیض گزیده خوا گوهر افروز و در گوناگون گهی سترگ نیز و زبان
 و فارسی و ان تصنیف و از ان میان سوا طع الالهام تفسیر است بی نقطه باز می بان سوره خلل

تاریخ انجسام او فرونی خواسته و ستایه افزایش نیاد و دستنگی روزگار
 پیدایه نشاط و سرای او بر خویش و بیگانه و دوست و دشمن باز بود
 و در بنگاه اوبی خانمان بر آسودی از دشوار پندی گرامی کالابازاریا و در
 و دست نوازش بر تارک همت نکشیدی بر خوشین نظر نگیندی و آلا فطرت او بشعر و نوایه
 و از انبازی خیال پرستان بر کناره رستی حکمت نامها ژرف نگریستی و از راه دیده غذا
 دل فرستادی پیشتر ز شکی دانش فراپیش داشتی و در بخوران بخت بدست اچاره نمود
 و در خون شعر و لایز سخنان از و یادگار اگر زمانه مهلت دهد و دل با جنگ تعلق مگر کم
 باشد بر جانی قدسی کلام آن یکتای زمانه بر چسبند و بدشمنی بنیش تا بنین اوستان بی چینه
 برگزیند اکنون بخت بران دوستداری که راه تمیز نسیر و جندی می نگار و قصه

۱۸

یا از لی الطور یا ابدی لطف	نور که فوق نظر حس است و قوت	نور تو پیشین از حسن تو پیش
فکر تو از پیشه گاه گشته و حیرت	ملت عالم ترا هست بقدر	خون لشکر بد خاک تعقل بها
بردت اندیشه ترا حیرت	لطیف حیرت بروی سیل جلال	راه کمال ترا حیرت و غفلت
عالم علم ترا شهر سخن بر ستا	پاشی تا سر کنم این ده و آفر	زهره نه تا بگویم این می دانش را
لوحه تقدیر است پاک ز شرح قلم	در خود کسیر نیست جوهر اقلیم	شهر حلال تا طالب لب کو چه کرد
این نظر پیش بین این خرپوش	دانش بدیش بهم یک بیگانه	اجد عشق ترا هست پیشین جفا
اچیز از زبان آنچه نگار قلم	آن همه و غل و نیمه نقش دعا	بندی و نهی گرم هوایت
بند یابن نه گرونته یابان	نیش تیغ تنی از سر سودای تو	منغر فلاطون بسوخت لطف
بیگبری همچون کی سده انجا که	غیرت تو دشنه ران بر جگر لبا	لطف تو خواهم شد و تنقیه شمس
ورنه شود عاقبت فطرت مانیا	بر مینه پاک در راه دره حلال تو	نوره کیمیت نیست جوهر این دنیا
کنج ترا نه فلز نیم کفر از عیا	خوان ترا هست بر کتب شویا	سر زبانت بردن بر دهن

فی بطریقت درست تحقیق و با	معدّه از مرغالیه جوع کلب	وزیر بقراط عشق گفته مرا آتما
	وله	
ای نقد صهل فروع ندانم کوی خود بین مشوک آینه هفت کوی پوشیده چهرگان فلک توفیق آن خاک خود بیز که آکیر کوی از عقل سحرش که مشیرت بود دل از آن کرده بان پیر کوی شمرده باشم نظر خود که خوش معدوم شود که چشم جهان کوی گر میت تو با کج شاید بکوه دانی ستوده اندی از ابله کوی خواهی بستر نی ایشا در معبود اگر عبودیت اندی نه آنکه خود بگوشت غلت فرو گوهر بزوری برد از دست کوی جان پرستاره طالع بکام از چاک سینه آینه ای سحر کوی این نقش کار نامه یونان خط	کز آسمان بزرگتر از خاک کوی بنیان تست شعله نفس علوی دانا فریب اجبت این هفت کوی قیمت شناس گوهر و باش کوی بر وجه دل منه که سفید کوی خوب نما از تو در دل ای کم کوی میزان کل لقب نخی خود کوی ای خیمه سود زبان این کوی غفا توانی از پر عصفور کوی شرم از سلوک بر بنده پان کوی با خود ملاطفت کن و با غیر کوی بر تپان صدق مدوشی آورد جر صفت بیشتر و مغرب کوی در شام راه قافله مار کوی پوشگی رود بفلک ابر کوی هند شون عالم دل ابر کوی بر غاش سر بر نه حرفیت کوی	دل بد کن که تیر کنی چاه کوی خواه آسمان خواه زمین و محرم کوی بان نقد خوب سنج که میزان کوی نور تر است از پی سیاره شری با خود چه دیت که لکمال نقص در قول موسیانی در فل شری اینست اگر طلسم خود غریب کوی کا قبل میفروشی او بار کوی فریب مشوک شخص جان آسمان کوی چون بر حازه ابروی کام کوی با برو که ماده بلار پذیره شو دروشی که خنده زنده بر تو کوی پاس نظر مبار که این دیر کوی آنکه دشتند بکفت شمع زهر کوی بنیاده نیست بر آرم نفس کوی آداب بت پرستی آئین کوی یونان غرق گشته بر آرم و مهر کوی

	نوح چنان قناده چاه مست وله	
حریف خلوت من عقل من و دوست یقین منتیبا ان لیر من و دوست عجب که جو صله هر کار تار به که آسمان زمین خشن و سکون	صر کلک من از از غنوت و گزیده عقلم حجاب بگیرد اگر برون فکرم بچه در و غنوت قوا به امر ز حق فریق هر تری	اگر ز صبره علم نقاب بردارد معارف علما نشا جنون با عدال خود آن جهان قوا مباد مد شویم ز غنوت
فروتنی ز حسان کی بود تنیم	غریبات	بسجده اوجم کلک از کون
خیر و دیو ز قبال کز غنوت عشق را و دشمن از علم و دوست حاجان ما بر بنه تنغ اندام عشق از نظر یافت مگر کسوت فیضی ده ضمیرم گرت با دوست جوش آتش بود امر و بغوار ویده او بگداز جگر این شتاب کیسا سازد بزرگ خسارت عشق تا پای بقیه دور و دشت وای آنروز که برقی جبهه دشت مسا فزان یقین من جدا از مقام و بیگویم که دم ناست	که کم از هیچ سپاهی نبودیم نظر فضل چو بر خال نشینان آرزو کسیت که هنگام کند خلوت ویدا با تماشای حقیقت است روی معنی نگار از آینه صورت هر کسی وز ازل تخمه تعلیم گرت هر که گوید خبری از دل واره به که در مرقم تو طرح دل گرت همه عشوق ترا و در گشت مرا بر آه محبت و مشکل افتاد که در بنیم و چشم نمیران فتاد که چه جان بگوید لب و کسیت	فتح کونین جولانده با جوی گرت میرزا مهر سلیمان سدا و تسمت سرفرو برده بجهت جهان گیر عقل کل میرد از کوه حیرت میکشد شعله سرنخی دل صاپه عشق مشکلی آموخت از بار فیضی از نقد جهان گرت شنیدیم چند خوگری کند صبر دل و نیم از رفت با ده با بال ملک بگدا که خون گرفته ام یاقان فتاد من بر آیه و کلمه خاقان مست دور برون باب و نر کسیت

<p> درین یار گیر و هر شکریان نفس گداخته مرغان چرخ غافل نیم نراه کی چارست آنجا که لطمه های دیدارست این چه بود که ساقی بخت سووه الماس زهر بلبلست فیضی از فنا که کعبه وان بیرون بستر فائده عشق مهری کردند منم که نغمه گوشت کمال می گیر مر از همی خود ملال می گیر صلا زنده تاشایان عالم را طرفی ز رحمت و جهان بر این سواد کلک مر آفتاب میداد کسیکه از سر کوشش و باره میگردد بگذر از عشق که ایرک لبان نشود بنای کعبه دیگر ز سنگ محویم کو عشق که بنجیر در کعبه گدایم انداخته چون دیر سانی ایم فیضی کفر حق ره شقای پیش </p>	<p> که باده بانک آهسته مستند گویند هر طریقت که اشی زین رنجان که زلال گاه میزند ساقیان ست بزم می نشیند که میخ خضر از رشک کشاکش کرد در چشم محیط بساط بر است اینقدر است از امانت نیست هزار بادی زین نامواقان پران شراب و گلیم عهد ال می گیر پسران نظر چون بغش پند بشهر حسن که آئین خون تابند که شایسته گنج که کارا گمانست که برده ام به باطن سحر سووه خواش از مجلس مایه و دست آسمان تابع و معشوق زبون حکیم کعبه است ایاس قبله است وز بهر سرتش صنی خدایم تا چند دل بعثوه خوابان کردیم و یوان خود مگر بدو عالم کردیم </p>	<p> هرزه شهره عشق است لایق آگاه شو که فائده ناکاه میزند روی کشاده باید پیشانی فلج خضر آتش این چشمه آتش کرد نو شد از محبت پسران جهان آب بقا زهر بلبل بر است زهر جان بکه ناکه که کوتی کرد که محمل دم از بار غم می کردند اگر سنی شمع سوی بخودی چشم که پاک بنگاره دل نهاده بر حبت آنکه در وجود و عدم در بسته اقبال اسبلسه ز زنه بسته بصلوات و کیت جهان چون بیانی دل خرسند بیا که روی مجرا بگاه نوریم تبار طریقی قصر فی تصویریم دین کعبه که حجاج برافراخته این بسوزم دل دیگر ز کفر ملا بر این چوین سینه چه عود </p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

سجائی بریدی نایاب طبع بکین	ناشکری عشق چون تنان کرد	غم بر سر غم فرو دمارا
حیران منو سار عشق هم که چنان	از دیدرون گیر و درین گنج	بگریز که دوران فلک بدو خیر
آئین حرفیان که در داور دست	آن نیست که من سفیان بگریز	با آبله پایان بچشم قافله تیرت
اشب خبر مانگرفتی و گدشتی	فیض از نظر مانگرفتی و گدشتی	آبی که بسیر سبزی ریحان تو شایه
از چشم تر مانگرفتی و گدشتی	دروشت که از رو بودیم دایم و	ز بهت اینکه هم تو خیر و ملای تو
ای عشق جیستی که از دین و دین	بر دوش خود غم علم که بر پای تو	فیضی من آن بنگار که هم گدشتی
پیوسته یافت بعد فکر و سابق عشق	آوختن اگر ز کعبه نظم غیر	آوختیم حدیث خوار و پشیمان
ساقی دوران که ز زر غده	ساغری ده بدور که غری	فی می دوش با که خسته شازا
همچو سپهر که در دین و دین	فی می بدو که در دین و دین	با و تورو به بحر که تاز
فی می بیایکی دل که خبر کرد	ترک مویس ایوای و دین	فی می آتش نش که در دین
شهره بود که پیش تیشه گذار	زان می بگریز که تصرف باطن	توبه و دین خراج از شجره با
زان می صافی که عاکفان	خرقه تن را از و گفتند غاری	زان می روشن نظر که باز نماند
راه حقیقت به اشتان مجاز	زان می دریا که که پاک بشود	از دل عارف خیال نش طراز
بیارگاه قیامت که ماجر شدند	گناه کعبه خجاک کلیسیا شدند	بنگر قیامی بهت که قدس
پیوند کرده اند از افلاک و دین	عجب ترازول فیضی بدو ایم	که هم گم بود و هم محیط و هم عوا
انچه فیضی نظر دوست کرد	مشکل اگر روشن جانی کند	ره نوزدان طلب نده بکل
تا نیندردین بجز باصل	ناده شوق درین دین و دین	رو که منزل طلبان در منزل
خاک بیزان و فقر جانی نرود	گوئی ای طالع نفع اینجا گری	در آزل چند نظر آینه ساز آورد
تا دل دیده مارا بکند از آورد	کشته شام که در دین و دین	که حقیقت جهان جویبار آورد

که ولی کم شود از حلقه عشاق پاره شدن آن نه کار از این پاره آنکه میگردم این پستی زین وزوره بدین که بان فدا لا چه خبر بر پیشب عید پیر صلبه سحن طرازی زنده زار نه پاره تو آن خست غار فغنی اینجا	هر چه بر دوز این فدا با تو وری کز لیلی بوس می مجنون و در حریم فتنه طواف و دیوار چه عشق با وید از ریگ آن است که بهت میکنم مشق و شوی با شدیم خاک و لیکن بوی تری با که در فتنه زکونین فردی خیزد که گهی پیش گمان همنه میکند	از شکلی با بی نه و تم از گریبان تا قدر اینده در راه گرانبار چه کرد عشق صبر خرد و خوش فغنی بود که بخاک ده با جغون آمده بود بگیر محضر دیوان فغنی و بگر تو آن باخت کزین خاک مر مخیز کعبه اویران بکن العشق کا بخار
قطعه منت نگر که در غم هر جوهری عطا اوی کند معاینه خود در آینه	آئینه با سکت در و با اگر آفتاب این می کند بشا ده حق در آفتاب	
نیش	رباعیات	
شاهی که بعقل و فغنون خوا او فغض است سایه چون خوا هر کس رخس بر زین بیکجا نشاخته شاه را کجا بشنای شاه به ششم چراغ امید یکنده مرابو فغز شید عشق گر دین خبر فغضت آن و می در پرده راز پرده پوشان شده	در راه خدای منهن عشق شاهی که در فغض شایده شیب خبر شید خواب در اید شیب این سجده ناقبول سودا قدیل مرا فغز غا ویدش از عالم غیب کشانی رسید با اینده مرابو صدائی رسید در کوچه عشق چون سی کرد	هر چند که سایه خداید شهان تا یکجا ز راه نماید شیب خواهی چون ادهی بشنا اکبر بشناس خدا بشناس زمان نور که در چشم دل فغش وز قافله عدم ندائی رسید در چو این آب منوشان باشند کایجا همه تو تیا فغشان باشند

مستان آگهی که دهن خوش زده اند کیر طایفه در کتاب تشنه اند بر خوشی در دوخت دیده بند پا از قره می پهنی پندیده بند با ولایت نفس سنبستان از ماست ز زبان مرغان سخن خاصیت سیاه بود عشق را از کار جهان کرک این ده کو بر آچه زبان اگر صفا حد از شد کشته کسیکه خوشی را بر باز اعجب تر از من نبود و بجا بر دزد دست اختیار من تو	بی جام و سبوش لبش زده اند فیضی قدم چند ز خود برتر و انگاه دو صد قفل زمرگان از عینک شیشی سنج نکشاینج وان باد کشیده سخت سلطان عاشق که غم از جانش برتر تا که تنگد و دهنش برتر نیز گزانه بگر و لب برتر مشته خاشاک لطمه بر باز امروز بدهر در دمی صاف غم در یاس من گوهر من صراف غم فازع نبشین که کار سازد و جهان	آرایش علم و فضل ایشان طلب از خود بدرا و دخت خود برتر فیضی دم پرست قدم دیده بند لحنتی تبرش از دل مرده دیده بند مایم بران تخت سلیمان سخن تا جان بود از تن قبا بشن فیضی کجا گوش دل دیده بند افسانه دهرش و چشم دیده بند ماتبع بر مینه ایم در دست قصا هم درون و هم خلد هم غم زبانش که کرد شمار من تو پیش از من تو ساخته کار من تو
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

له نشناختن مشهد از ارباب باقیه اند و شرک کشایشان فیت سعادت هشت پاک گوهر بود
خواجین مشهد از ارباب باقیه اند و شرک کشایشان فیت سعادت هشت پاک گوهر بود

صبح روشندان بیان وایه مریم بیان قصه کوته دین سراجی پنج خبر موس کوز کشنگان آن بت بگیا نه اگر شویم کنیا	تبع صبح سخن زبان نیست بسکه معنی وقیت کرد مرا سخنست و سخن ازان نیست در خوش زبان نیست بخی شتا نایشان اندر نظر صوت خوش شتا	طاهرست از سخن که روح قدس نقطه کلک من جهان نیست کس محبت گیردم و من غمزه بطر زه عشوه بر زبان اگر بشل جاکنی و پیش آینه
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

سکه خواجه سنانی
شده در دامن مال
با ابراهیم میرزا سنوی
که در عهد شاه طهماسب
عم قور جاکوست شده
باور بود و نظر طاهستان
بر سبزه در دشت کایا
طیلم از خوش گیسو
از دوزخ بدین دوزخ
رسید فزاد در آرزو
ایمیران میرزا رسید
و ملاقات در کتاف
بر کتاف
کجای
و دیدگاه که بر کتاف
نایان یافت خواجه
خود را بنده انداخت
کلیک از صبح اتفاق
جانش که در خواب
کمال از خنکی نصیب
بشکایت حکیم غم
کس این بت از دست
نه سنا از روی
کیم و گاه سنانی
که سخت خاندان
سنان در راه

در خرفی از صفائی
از سیرت و سبکی
و دفع تر قیام از باغ
از بجای نشستن از خواب
خود سیرت و سبکی
و دفع تر قیام از باغ
و دفع تر قیام از باغ
و دفع تر قیام از باغ

ببیند شمال خویش با نشیمن روار	آب خور در بفرغ غم شمع پیمان	داند و گشت کند در دهن آسمان
احباب با بلذت همان بر آبر است	در وی که یاد عهد می توان بود	من صید دل نهاده بگر از لاغر
صیاد و از برای گریز زمان بود	و بتوان با دستان گرا قیامت خفته اند	از نسیم صبح دم آزار پیکان زدند
مملکت چو رقم بکین نویسد	صد فتنه بهر کمین نویسد	و شنام و هی تو و بران لب
روح القدس آفرین نویسد	بر روی تو اولین نگه را	دل دیده و اسپین نویسد
عهد تو حلاج شادانی	بر جان و دل عین نویسد	ای اهل بهوش و قوت گیانی
دست بسوی گریان می زد	قاصد عشق که قطره نان می آید	که بدل شوق کسی بی جان آید
شرط عشق که هم از بسازند	سخن و ست از دل بر زبان آید	مرا به تکیه چون پیم کعبه بر
که باز گون ده بنام سرانجام	در حوصله فلک از عشق گنجید	هر ذره که از خاک شنائی بهوار

چو مهر فلک دیر گردین	چو خواب آشنای روی دهرین
----------------------	-------------------------

خرفی از صفائی و نش پرتو حکمت منش بود از پاستانی شعر و سال و میره فراوان
آگاه سبک روحی و نیکدانی از دهر تراوید و آشنای روی از پیشانی او پدیدار

گردول گروم و بنیم که در جانی	غم معاذ الله اگر نیست تنائی	در چین بود لایحه و بحیرت مسکیت
یاد زندان که در بونجین است	نا امیدم ز تو اما محبت حکیم	که میان من و ستم تقاضائی
جبریل پر شکسته راه محبت	این قاصد صبحی چو صبا فی سیر	گر ایاز اینجا و گرجو کاشش بند
عشق از یک سینه باند و آزاد	ز گرمی جگر دم دوش چشم زخمت	چراغ دید بر راه تو تا سحر خیمت
شد از تصرف حسن آن زمان خیم	که شعله و جگر آقا و بوی خیمت	مرا بر ساد و کویها خرفی غمدی
که عاشق گشته و شمع فایز از خیم	مکن که شعله آن آتش کبیا صغیر	که تاب جلوه جانسوز آفتابیم
آه از آن کش که در خور آتش خیم	غیر از این حسن فی سیکوید خرفی دور	خندیم از قید تن و خلا از زودار

خوبان بیداد با داری با ما کرد	زودین تو و ما فیت لذتی که	نمود باند اگر فکر انتقام کند
نه آشنایان بیکانه نمیدانم	که آفتلا طوچین کسی ناکند	دانش که مهر تو با جان نمیرود
کوخا کشنگان گنری گران	چون کنی دورم کن بهر حقیقت	شسته می بندند بر پا مرغ و ست
دم آخر است شمع من گداز یکم	که بعد نه از حست تو میگردد	قرار صبر بخود داده باز نامزد
بدین امید که تن و جسم به تنه	فراق میکشدم بهر مان میگردد	سرای آنکه کند تکیه بر شکلیابی
چه احتیاج است خلق عهد ترا	که هر گدا شده قارون کثرت	ولی تو با طلب سالان خوشی خندان
که سبیل خوشامد کند از تو سوا		
<p>حضرت قزوینی فخر عالی دارد و بختی آگهی انداخته پاستانی سرگذشت نیکو بر گزارد و در پیگری گری چهره دست از مزاج شناسی بشکفتی گراید و بید که گوئی حسن گمانه آراید از روشن ستارگی بختاب آصف خانی سربلند و بار اوت گیمهان خدیو کامیاب</p>		
از صبا در شکم امان خوش میگویم	کی گشتانست امان بروی باد	شهر بخایش غمهای دل را چو شربت
آفریند برای دل صاحب ارا	آماده گشته ام گر نشنیده را	پیوند کرده ام جگر پاره پاره را
نقص دوستی است او درین	آن محبت چه ارزو که لیر نکند	باین بیکانه خویان خوشی دل
عجب شام زود و زاندر شمی دل	رسید در مضطربم کرد و انقدر	که آشنای دل خود کو شملی
مرا که محض گناهتم انتقام ترسان	ولیر بر گنهم ذوق انتقام تو را	ای عیش خوش لیر من نهاده
یک خطه با شتابم اورا جگر کفر	جعفر امروزم بهر تو بجز خیری آمد	که دل سنگ است آن صغیر خیر
هر کس که شبی نشست تا تو	بسیار بر روزمانشیند	جعفر فریاد کوی یار و است
مشکل که در گر ز پانشیند	در با صبا بوی کسی هست یعقوب	چشمی که ندارد ز پی قافله او
گستاخا گلی از تو شکفت است	که آتش با سحر بلبل نخت است	

له میسرنا
جمع و یک در عهد
اگر میسرنا
تو بخت بد است
یافت و بد است
و زاری است
در عهد و عهد
بهم دکن باور
و بخت بد است
بهم دکن باور

بیار البقا احب
خود و یار و غل
مشتوی خیرین
نیز غل
که بیک چرخ
نوزاد است
منا و حبیب

خواجہ حسین مروی از صوری فضائل بہرہ داشت و پھر بنانی گران بفرست
از اہل نشست قدسی محفل جنت اشیائی بود و دین دولت ابد طراز اعتبار یافت

آئیم کہ ممالک سخن ملک است	صراف سخن صیر فی سلک است	و بیجا کہ بن دفتر من و ریت
	اسرار و کون بر سر کلک است	

حیاتی گیلانی از دریا بار معنی جوئی بہ نگاہ او گذر و درستی و راستی از پیشانی او
بہد اسعادت با حقیقت ہمروش دارد و سختی از خوشی شاعران بر کنار زید

بہر سخن کہ کنی خوشی انگہا بہ	ز گفتنی کہ دلی نشکند پیشانی بہ	چہ ال منع کہ ز شغل و ز کار بہ
ز موزنہ قدم ام کہ نیران بہ	مرض عشق بدر و خیال گرفتار بہ	کہ آرزوی مدادش ہمہ بان بہ
ہر چیز کہ بینی ز ہر ہی بہر شخصیت	من کس شناسم کہ گرفتار بہ	کوی عشق ست این بہر بہریت
لب بہ بند و اینجہ زبان کار بہ	در میان کافران ہمہ بودہ بہ	یک کہ شایستہ ز ناریت
از مہوس ہل مہوس خصم ہمہ	دوستی چہ یکس غیبت	ہر ان خاری کہ ذرا تو کار بہ
ز آب وی خدا تانازہ گردان	نفس خود کش و ریش و ران	ز بہر الو و پیکان تازہ گردان
دار و مہوسم ناز بہر کام درنگ	در خانہ بیوئی و بازار برنگ	دانی چہ کہم ز ہمہ کان نام چہ
شوریدہ عاری بر آشفتنہ	از بسکہ رفوزیم شد چاک	این سینہ ہمہ بد و حسن بہ
می میرم و میکشم جبارا	شاید کہ بسر برم و فارا	بر مارہ وصل چون توان بہ
در حقہ کنے مگر صبارا	این سبہ این لہوئی جزون بہ	دیوانگی موتی ام ز شگون بہ
باد و طلب غم فرون مباد	با خود ہش یافتیدہ خوین بہ	سرمایہ این کار نہ انست نہ بہ
یا عقل تمام یا جنون مباد	فی سر شہر یامی و فی پا بگوم	فی در غم کہنہ ونہ ورنہ نوم
کر بلبل نالان نیم اینہم بہریت	پرمانہ ام و بشعلہ و گر ورم	من و دل شبان با ز خوشیم

خواجہ حسین مروی
سجایان حضرت مولانا عصام
را خجست مولانا
گزارانیدہ و در نقوشات
از شیخ ابن حجر قیاس
در تذکرہ شاعران
قصیدہ انشا نمودہ
از صبح اول تاباخ
جای کس کہ بجا باشد
و از نانی سال ولادت
شمارہ
بعد از آن در ملک شادانم
یافتہ آفرین حضرت وطن
حاصل نمود در کابل سال
ہفتاد و ہفتاد و نہ وقت
یافت ۱۱۰۰
گیلانی تربیت یافتہ تعلیم
ابوالفتح گیلانی است
بدرنگ گیلانی است
پادشاهی اور و شناس
بدان دولت خاندان
پوستہ فراوان جانان
یافت و سال کہ از قزوین
نوش کردہ

بداد

شهر منده خود کرده را می تویدار	در دل گفته تغافل و خوار می	گر که در منده زدی اعتباری را
بیت است که صاحبی خاطر نشان شد	که شاهین جل هم مرغ دست وی بود	
منظمری کستیری از سر آغاز آگهی زبان شعر بر کشا و براق فتاد از پیوند یکسان یسکی یا		
چه حاجت از جمال سلی را	که پیش ویش افش کون منی را	به بیت زده چون خوش و بیگنا
چه نمانگی بود چشم کیسه را	فدا می نیه گردم که دستان را	در خون ز بگلگشت ستان ارد
اقبال حسن تر از پیش بوده است	ورنه صلاح کار ز دست تو که هست	و بنا که دو خاطر خود را می خودم
بی رحمت ه آبله باقی خودم	صد پرده درم ز خود نیامیزم	صد مر حله پیامیم بر جایی خودم
لا اله الا الله و محمد بن محمد	شعله جابجیه چراک گریان منم	هر کس که چشم با سبک است
	بر خاطر آسمان گران است	
محموی همه نام نیست چاره یو ار گلبن تقیده میخواست که سنگین سازد و بوی تخر و سر خوشی میکند		
من گریه تشنیه نمیدانم	من آه دل خیرین نمیدانم	فی نام من گذشتی و نشان
ای عشق تر چنین نمیدانم	گفتی که ز در عشق کارم است	جامی می کردی لبی است
شربت با از خوش شربت بود	بلبل که ام ساغری است	محموی دستی به شنائی بردا
در قافله آواز درانی بردا	منزل بس و شب بسی زیوت	ای کنده پای خوشی با پی بردا
صد تخریب صد از نمون در کار	صد عقل بلای یک جنون کار	تو طالع ارجمند داری بگند
کاینجا همه نیست از گون در کار	محموی بهر اول نوا می نرنی	در کوچه کس سر می نرنی
بیکانگی تمام عالم دید		
زینهار که حریف شنائی نرنی		
صبر فی ساجی بدرویشی و کم آزی میزیت و با تهنیدستی بس خرسند		
کافروشان که خواب کل با آواز	باید اولی غلب غالی خریدار آواز	از راه کینه عم و گریه میفرستاد

این منظری کستیری
 صاحب دیوانش خوانند
 منتجان بکجا است
 بنیاد بزم خوشی
 مسین بوده
 جلالی پیشیت نام در بیان
 زبان کجای بندر سبزه
 در کماله شکاران خانه
 منتظم گردید و از وی مرثیه
 یافت پس برای حج گزاران
 با چنان حالی فخره از فخره
 فخره با چنان
 زبان کشوری است
 ملا صبر فی ساجی
 بیستم در محنت نظام الدین فی
 سخن بگویند بر سر برده هرگاه
 سخن بگویند فیضی بساط
 دکن با مومر گشت بهیمای او
 بدستور بگذاشتند و از وی
 نظریست اندر کینه میسر
 آنوقت صاحب دیوانش خوانند

پرده بر روی بود صورت آینه	عشق منظر گوشت لایحه بس	هر تنک صله شامه شوی
حسن تو نظر آ که جز صورت خویش	بهره نیست ز آینه تماشائی را	ولی جو صله آسمان همایان
ز مهر دوست گزیده تن کن	بهر تو می چه خوشی قانعی زوی	بلند می نمی نیم زده پید کن
ایا طالب صفهانی از معنی خبری اردو از معامله دانی نصیب		
شادم از این جان اشوبت	بجهانی ندیم گوشه تهنائی را	در دل تنگم اگر مهر تو کنی عجب
منگنا می دل من صحت صحو	ضعفم در گریبان اندوخته نیم	که این حال که گریبان بدین دری
نهرم بفراق خود چشائی که شد	خویش می آستین فشائی که شد	ای غافل از آنکه تیغ بهر تو چه کرد
	خاکم بفشار تا ندانی که چه شد	
سرمدی صفه شریف نام ختی الکی اردو دست نش خدمت گزین فیه نیکو گر اردو از سیاق		
ایام عبودت وفا کرد	تایخ وفا سه فرگایم	می سرکل بغل آئی چه کاشانم
بهر تماشا بشکفته خاشاک محبت	ز گرم خونی عصیان چها بخوریم	بپشت گمی محبت چه جرم ما دارم
بگلشنه من دل بل شوق آیدیم	که شک آن آمدن فقر صبا دارم	بغیر وصل نزار از دست عشق را
هنوز با بتو ای بخت کار داریم	ما بر سر کوفین نهادیم قدم را	دستی نبود بر دل شادی غم را
عشق دارم قیامتش بن گامه	در وی دارم حکایتش بی نام	در وی آنکه بدرد ما نازده
	فی سرعت فکر دیده فی خاتمه	
وخلی صفهانی کم ازوری با زرم مندی فرا هم دارد و کم سخنی با مردانگی هم دش		
ما رخت طاقت دل فرا ز سوختیم	آتش ندیم و حصار خانه سوختیم	از کفر و دین بر باد و نار سوختیم
در نیمه راه کعبه و بتخانه سوختیم	من ناله ندیم که اثر در پی داشت	من شام ندیم که سحر در پی داشت
	گویند که شادی آورد غم غلط است	هر غم دیدم غم در در پی داشت

این عالم صفتهاست
 چون سبک در پیش نهاد
 بشیر کینه بر سر آید
 قلندار و دین چنگ
 در بحر کلازان شای
 در غم و با بیکری پیش
 علی را می زان دست خود
 در وقت و رسوم و فرط
 آنجا نوشته اند و کار
 چه بگفتار و زنده بود
 در می و صفات
 در صفات نام خست از
 نامان ادگار شای
 بوده و کثرت و بی ادب
 تا ز دیس بفران خردی
 عمر ده شریف کالی بیگانه
 بشین گشت و بعد چو
 در گذشت ۱۷
 وخلی صفهانی چون از غایت
 رسید و زنده آمد بیان
 بادشاهی که نفس خود را
 است تمام گشت و بیگانه

قاسم ارسلان مشهور می بونی از معنی برده خواسته بزور اند دزد و دلبشوق برسد		
خراب صحبت بخت فخر تو که در	دقیقه ای سخن بر آید بگوید	لفظ و معنی بحال من گیرند
بی تو چون وی در کتاب کهن	ای نه جان بر آید بر لب چه قدر	جانی که یک گاه بصد جان بر آید
آب گل و رنگ ماه داری	سبحان الله چه آب رنگ است	
غیور می حصاری مردانگی خانه چهره او و سواد لوحی سپیدایه حال		
شوق چون بهر آن انداز	رسم باز آمدن بر اندازد	بر و بر شاه اکبر خازنه
که بهشتی است پر از آسایش	ریش خود را اگر تراشیدم	نه از پی زینت است و آرایش
که چه بر دم از سیاه روی نیست	ریش را در بهشت بگنجایش	
قاسم می مانده درانی وارسته زید سر و پا برهنه جهان موز می کنند		
در حسن نیت تو بویوسف بکنم	یوسف چنین نبود و کلفت بکنم	فروشد از غم هجران ملال من آب
بصد خرابی و دوش حال من	شراب شوق هر شب تر افتاد	چما کند دل بی اعتدال من آب
شیر می از شیخ زاوکان پنجاب بنظر گیتی حساند و در سخن بر دمی و کشوند		
یا ز آمد و نام برد ما را	وز خود بهر مقام برد ما را	هجو نام زنیان کن و پیش یار گرفت
که راه نیست از تنگنا تمنی	سر حجابی ای بصد و فالتقم	سرت گردم مگر در کوئی بیکری
چند آنکه دلم بعضی حال کویت	با خاموشی جان قبال کویت	اندک کاری نه از مشکل دارد
	آسان غنی بصد مال کویت	
رستمی نیشا پوری نام خواجه جان از نیکوان روزگار		
دیگر بچهل پتی باین شرح را	بگذر معاد و مبداء بر رخ را	در تش عیش و دوست هر روز را
	این گنده آب مرده دوزخ را	

قاسم ارسلان مشهور می
بونی از معنی برده خواسته
بزور اند دزد و دلبشوق
برسد

خراب صحبت بخت فخر تو که در
دقیقه ای سخن بر آید بگوید
لفظ و معنی بحال من گیرند

بی تو چون وی در کتاب کهن
ای نه جان بر آید بر لب چه قدر
جانی که یک گاه بصد جان بر آید

آب گل و رنگ ماه داری
سبحان الله چه آب رنگ است

غیور می حصاری مردانگی خانه چهره او و سواد لوحی سپیدایه حال

شوق چون بهر آن انداز
رسم باز آمدن بر اندازد
بر و بر شاه اکبر خازنه

که بهشتی است پر از آسایش
ریش خود را اگر تراشیدم
نه از پی زینت است و آرایش

که چه بر دم از سیاه روی نیست
ریش را در بهشت بگنجایش

قاسم می مانده درانی وارسته زید سر و پا برهنه جهان موز می کنند

در حسن نیت تو بویوسف بکنم
یوسف چنین نبود و کلفت بکنم
فروشد از غم هجران ملال من آب

بصد خرابی و دوش حال من
شراب شوق هر شب تر افتاد
چما کند دل بی اعتدال من آب

شیر می از شیخ زاوکان پنجاب بنظر گیتی حساند و در سخن بر دمی و کشوند

یا ز آمد و نام برد ما را
وز خود بهر مقام برد ما را
هجو نام زنیان کن و پیش یار گرفت

که راه نیست از تنگنا تمنی
سر حجابی ای بصد و فالتقم
سرت گردم مگر در کوئی بیکری

چند آنکه دلم بعضی حال کویت
با خاموشی جان قبال کویت
اندک کاری نه از مشکل دارد

آسان غنی بصد مال کویت

رستمی نیشا پوری نام خواجه جان از نیکوان روزگار

دیگر بچهل پتی باین شرح را
بگذر معاد و مبداء بر رخ را
در تش عیش و دوست هر روز را

این گنده آب مرده دوزخ را

ناوری شیر

لازم جیب بونی بصری گویا	آب بدست بونوشه این شرابا	ماناوری از که شکوه داریم
	خود شعله سحر زار وادیم	

و آنکه سعادت بار نیافتند و از دور دستها گیتی خداوند را نشا اگر ارباب بنوه چون قاتم
گویناوری ضمیری سپاهانی جیشی بافتی تخشتم کاشی ملک قبی ظهوری شیرازی اولی
ملکی صبری نوگاری حصوری قاصتی نورانی سپاهانی صفائی مینی طوفانی تبریزی رشکی همدانی
خنیان گران نیزگی این طلسم آگهی چکونه برگوید و چه مایه بر تواند گفت گاه پروکیان
شبستان دل را فراز زبان جلوه دزدانی با کمال تقدس بیماهی دست تارچه برافزود
از رویه گویش در شده بدیرین بنگاه باز کرد و دهناران از غمانی از خود بخود دارد بنوشند گارا
فراخورد و چشم و شادی برافزاید و در شکی و پاستگی رایاوری کند گیتی خداوند را بد و توجه
فراوان و پشروهندگان این شگرف جاده را در دستداران و کاران مهندی و ایرانی
و قزاقانی و کشمیری از مرد و زن عشرت افزای بزم هادیان این جادو و نفسان سحر و دانه هشت
ساخته هر یک با بریز و مخته نامزد و گر و انید و با شارت والا با و انداز راه گوش نه بندگان و شادی
برافزودند و از این گروه پس شوار لکین برای سیرانی سخن چندی پیش فلان راه جدول منی گارد

جدول خنیان گران

میان پنهان	گوالیری	درین هزار سال همچو اوشان هندی	سر کیا سخا	گوالیری	برگ فوانه
بابا رادس	گوالیری	گوینده	چاندخان	گوالیری	گوینده
سبحان خان	گوالیری	گوینده	میان چندی	گوالیری	گوینده

این نادره
ببینی
چندین
نامها و
یک
جگانه
بود
نوشته اند
همان
شماره
است
جیب

تتمہ جدول خنیاگران

میان لال	گوالیری	گوینده	سلطان آهنگ	مشهدی	طلبنوره نواز
سرمند خان	گوالیری	سرمند نواز	تفاسم	ملقب بکوه بر	میان قنبر و بابا سائری خضر اعز کرده
میر سید علی	گوالیری	نچکے	شاه محمد ستا	.	سرنائی
حافظ خواجہ علی	مشهدی	خوانندہ	نامک جرجو	گوالیری	گوینده
سلطان حافظ حسین	مشهدی	خوانندہ	پر بن خان	پوراو	بین نواز
استاد محمد حسین	.	طلبنوره نواز	سور داس	پسر بابا رانداس	گوینده
باز بہادر	مزیان مالوہ	گویندگی کہ ہمت	تان ترنگ خان	پوریان پٹنن	گوینده
نہایت خان	گوالیری	بین نواز	رحمت اللہ	برادر ملا سحقی	گوینده
داؤد	ڈہاری	گوینده	بخترخان	برادر سچا منی	گوینده
سرو دھان	گوالیری	گوینده	میر عبد اللہ	برادر میر عبد الحی	قانونی
رنگ سین	آگری	گوینده	استاد دست	مشهدی	نائی
شیخ داؤد	ڈہاری	کرنا نواز	بہرام متلی	ہروی	نچکے
محمد خان	ڈہاری	گوینده	تاش بیگ	تبجیاق	قنبری
ملا سحقی	مٹانی	گوینده	استاد محمد امین	.	طلبنوره نواز
آستایوسف	ہروی	طلبنوره نواز	پیر زادہ	بیرہ میر تقی خواست منی	گوینده و خوا

بسیاری ازین سحر را این آگهی یا اوربپایه امارت سرملین دی یافتند
و بمهراتب سیاهی حمیره سعادت برافروختند و میادگان را روزینه از صد و پنجاه اهم کمرنگ

آئین ملک آبادی

چون کھتے تازہ روشتا سے شامہنشاہی کہ سپاہ و منزل را بیا راید نکاشته که
برخه شکوفه طردا سے آن کا آگاہ کہ جهان را آباد سازد بر فتنه گار

[illegible]

بدست آويزان از رستی عمارت آگهی پذیرد اختر شناس بدین تقویم درستی نیز و در فراوان هم از آن

یادگاری گذشته آفرین جدول می کشد

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
جبل ریخت	ریخت ماجرک	ریخت ابرس	ریخت بطلیوس	ریخت فینا عوس	ریخت درشت	ریخت وین کندی	ریخت ساباطیونا
ریخت ثابت بن	ریخت حسان	ریخت ثابت بن	ریخت محمد بن	ریخت احمد بن	ریخت ابو حیان	ریخت لک بن عبد	ریخت سحی بن
ریخت حامد و	ریخت معینی	ریخت شرفی	ریخت ابو الوفا	ریخت جامع	ریخت یار	ریخت عضدی	ریخت سلیمان
ریخت ابوطاهر	ریخت صفیاح	ریخت ابو الفتح	ریخت مجموع	ریخت مختار	ریخت ابو الحسن	ریخت احمد بن	ریخت غارک
ریخت کارو	ریخت اودار	ریخت یعقوب	ریخت خوارزم	ریخت یوسف	ریخت وافی	ریخت خورهر	ریخت سمعانی
ریخت بن سحر	ریخت ابوالفضل	ریخت عامی	ریخت کبیر	ریخت مند بن	ریخت ابن علم	ریخت شهریار	ریخت اکبر
ریخت ابن صمو	ریخت سلمان	ریخت ابرو	ریخت عروس	ریخت ابو الفتح	ریخت عکرمه	ریخت قاسم	ریخت متبر بن
ریخت وین بن	ریخت احمد	ریخت محمد	ریخت عدی	ریخت طلیس	ریخت اصابع	ریخت کرمانی	ریخت سلطان
ریخت فاجر علی	ریخت علا شرو	ریخت زاهدی	ریخت مسکو	ریخت یحیی	ریخت ابو حیان	ریخت قید و	ریخت اکلید
ریخت نامری	ریخت طغص	ریخت دستور	ریخت مرکب	ریخت مقله	ریخت عصا	ریخت سنبه	ریخت حاصل
ریخت خطا	ریخت دلی	ریخت مفرد	ریخت محمد بن	ریخت کامل	ریخت ایلی	ریخت جمشید	ریخت گورکانی

سرباز نرند خاصه که نیکوان آریسته ظاهر و باطن چندین لک سال یک پس از دیگر
 بر یک منظر بگرزاند و نرند همه شبانه روز که دستمایه تاریخ بود بر دو گونه بود حقیقی و آن
 نوران و باختر از نیمه و زمانیم و دیگر و در خطا و انحراف از نیمه شب تا نیمه شب و عامه از شامگاه
 تا شامگاه و نهندی حکیم و حکیموت پایان خاور از آغاز طلوع تا طلوع دیگر و در و یک شتاب
 باختر زمین از غروب تا غروب و در لنگانهایت جنوب از نیمه شب تا نیمه شب در و بی دیار
 همین شماره رود و در سده پور پایان شمال از نیمه و زمانیم و وسطی و آنرا اصلاهی نیز گویند
 مقدار یک دوره فلک اعظم با سیر وسطی شش دران برای کارسانی بگی زمان گردش
 آفتاب را بر گرفته اند و برایام دوره برابر بخش نموده و خارج قسمت اوسطی هر روز پندارد
 لیکن چون مدت دو مختلف یافته اند دران نیز در کونگی پدید آید بیچ نباتی پنجاه و نه دقیقه
 و هشت ثانیه و چهل و شش رابعه و پنجاه و شش خامسه چهارده سادسه بر گوید و اینها
 دقیقه و ثانیه همان لیکن نوزده ثانیه و چهل و چهار رابعه و ده خامسه سی و هفت سادسه
 بر گزارد و جدید کونانی با خواجه تالشه کیسان شمار و لیکن سی و هفت رابعه و چهل و سه خامسه
 گوید و پس بطریق وسطی اگر چه در دقیقه و ثانیه موافق لیکن هفت ثانیه و سی و سه رابعه
 و دوازده خامسه سی و یک سادسه نویسد و همچنین کوناگون گردشش که من نامها باز خوا
 هانا از تفاوت آگهی و در کونگی آلات دومی برخیزد و در سال گردش و فصول بر آفتاب
 نهاده اند از هنگام جدائی از نقطه معین تا بازگشت بدان یکسال نامند و زمان بودن او
 در یک برج شمسی ماه و دوری ماه از وضع معین باخترشید چون اجتماع یا استقبال
 یا جزآن تا باز گردیدن بدو قمری ماه و چون دوازده و در ماه نزدیک بیک و راقداه است
 آنرا ابدال قمری بر شمارند پس هر یکی از سال و ماه شمسی و قمری بود هر کدام ازین دو ^{حقیقی}

که در آن سیر معتبر بوده شماره ایام و وسطی که در روز شمارند مدت گردش و سیر می اناسا
 چهار گونه بیان ماه برگردار و هر کدام را بجاری برگزیند چون از روز و شب سال و ماه که
 دستمایه تاریخ بود و بخشی که از ارشش یافت چندین از پیشین تاریخ بر میو سید و درستان سیر
 میگردد و اند تاریخ هند آغاز از آفرینش بر مهابر گیرند و هر روز و سیر تاریخ شود و گویند چون
 هفتاد و یک کلب سپری کرد و بفتح کاف و سکون لام و بای فارسی چهار جگ باشد
 و یکی مدت آن چهل و سه لک و بیست هزار سال یک من بدید آید و آن فرزند خویش
 بر بهاست و آفرینش را دستیار چهارده من تا یک فرادیدار کردند و درین روز که سر آغاز
 پنجاه و یکم سال و ست شش من گذشته و از هفتم بیست و هفت کلب سپری شده و از
 بیست و هشتم سه جگ بسر آمد و از چهارم چهار هزار و هفتصد سال در سر آغاز این جگ
 راجه چدر ششم و هفتم و کس درال و بای خفی و سکون سین منقو و کتاسی فوقانی هفت
 و بای خفی و فتح را بگی جهان بر کشاد و بسراپی تاریخ فرارسیده فرمانروائی خویش را
 سر آغاز کرد و اند و درین سال چهل و آبی چهار هزار و ششصد و او و شش سال از او گذشته
 سه هزار و چهل و چهار سال روانی داشت سپس یکجا جیت از او نگ نشینی خویش
 برگرفت و کار بخشی بر مردم آسان ساخت و سی و پنج سال فرمانروائی کرد و درین سال
 هزار و ششصد و پنجاه و دو سال سپری شد گویند سالها من نام جوانی به نیروی معنوی
 چیره دستی ظاهر یافت و در او نگاه آن راجه را و شکیر گردانید چون گرفتار بجا لشکری نشو
 لغزش فرموده از خواش باز پرسید پاسخ کرد و اگر چه بگی غریت گنج نشینی و پیرش
 و در او بهیال لیکن این آرزو در سر که از بریده روزگار تاریخ من سترده نشود گفتند پیشیت
 اگر چه تاریخ خویش در میان آورد و لیکن آنرا آرزوئی باز داشت و امر فرمود و پانصد و هفتاد

تاریخ آفرینش
 یک کلب سپری کرد
 و بای فارسی
 چهار جگ باشد
 و یکی مدت آن
 چهل و سه لک
 و بیست هزار سال
 یک من بدید آید
 و آن فرزند خویش
 بر بهاست و آفرینش
 را دستیار چهارده
 من تا یک فرادیدار
 کردند و درین روز
 که سر آغاز
 پنجاه و یکم سال
 و ست شش من
 گذشته و از هفتم
 بیست و هفت کلب
 سپری شده و از
 بیست و هشتم
 سه جگ بسر آمد
 و از چهارم
 چهار هزار و
 هفتصد سال
 در سر آغاز
 این جگ راجه
 چدر ششم و
 هفتم و کس در
 ال و بای خفی
 و سکون سین
 منقو و کتاسی
 فوقانی هفت
 و بای خفی و
 فتح را بگی
 جهان بر کشاد
 و بسراپی تاریخ
 فرارسیده
 فرمانروائی
 خویش را
 سر آغاز کرد
 و اند و درین
 سال چهل و
 آبی چهار هزار
 و ششصد و
 او و شش سال
 از او گذشته
 سه هزار و
 چهل و چهار
 سال روانی
 داشت سپس
 یکجا جیت از
 او نگ نشینی
 خویش برگرفت
 و کار بخشی
 بر مردم آسان
 ساخت و سی و
 پنج سال
 فرمانروائی
 کرد و درین
 سال هزار و
 ششصد و
 پنجاه و دو
 سال سپری
 شد گویند
 سالها من
 نام جوانی
 به نیروی
 معنوی چیره
 دستی ظاهر
 یافت و در او
 نگاه آن
 راجه را و
 شکیر گردانید
 چون گرفتار
 بجا لشکری
 نشو لغزش
 فرموده از
 خواش باز
 پرسید پاسخ
 کرد و اگر
 چه بگی
 غریت گنج
 نشینی و
 پیرش و در
 او بهیال
 لیکن این
 آرزو در سر
 که از بریده
 روزگار تاریخ
 من سترده
 نشود گفتند
 پیشیت اگر
 چه تاریخ
 خویش در
 میان آورد
 و لیکن آنرا
 آرزوئی باز
 داشت و امر
 فرمود و
 پانصد و
 هفتاد

تاریخ چدر ششم

تاریخ بکر جیت

ساکاسا لپان

سال از گذشته و پندارند که هر ده هزار سال روانی باید و پس راجع به پندارند
 بکسر با وجیم و بای تختهانی و الف و کسر با و بای خفی و فتح نون و نون خفی و فتح وال و نون
 از جلوس و پیش تاریخ نو بر سازد و ده هزار سال بماند و پس ناکا ارجین مسند آری
 گردد و بنام خویش تازه تاریخی بر بخند و چهار کتال روانی باید و پس کلکی که آنرا اوتار
 اندیشند تازه گرداند و قمار شد و بست و یک سال باشد و این ششم را برگزیده اکتار
 و ساکا خوانند پسین و الف و کاف و الف و زنه سر آغاز با فراوان بود و هر کدام را پیش
 گویند بفتح سین و سکون نون و فتح بای فارسی و نامی فوقانی و چون سال با هن بدید آمد
 تاریخ بکراجیت از ساکا به سنیت نام گرفت و پس سر آغازست جگ شود از ان تاریخ
 برگزید و هندی حکیم ماه و سال را چهار گونه داند سوره ماس بفتح سین و سکون و او را
 و نیم و الف و سین بودن آفتاب در بروج و هر سال سیصد و شصت و پنج روز و یازده گهر
 و نیم سی پل و بیست و نیم پل چاندرا ماس و نیم فارسی و الف و نون خفی و سکون و
 و را و از پر و آنا و اوس سال سیصد و پنجاه و چهار روز و بیست و دو گهری و یک پل و رحل
 آغاز نهند و اساس این ماه برسی تخته باشد بدو نامی فوقانی نخستین بکسر دوم ساکن و
 بای خفی ماه از اجتماع چون دوری گردید هر دو اوزده درجه رایگی از ان بر شمرند و از دنگ و
 شتاب ماه در گهرهای پنجگونی تفاوت روز از شصت و پنج افزون و از پنجاه و چهار کم بود
 اول را پر و آنا من بفتح بای فارسی و کسر او و الف دوم و ج بضم وال و سکون او
 و نیم سوم پنج بکسر بای فوقانی و سکون بای تختهانی و نیم چهارم و پنج بفتح نیم فارسی
 و سکون و او و فتح نامی فوقانی و بای خفی پنجم پنجم بفتح بای فارسی و نون خفی و فتح نیم
 فارسی و کسر نیم و سکون بای تختهانی و نون خفی ششم پنجم بفتح نیم فارسی و بای خفی

و سکون تائی فوقانی هندی و ہائی خفی ہفتم پتین بفتح سین و سکون بای فارسی و فتح
تائی فوقانی و کسریم و سکون بای تختانی و نون خفی ہشتم شتین بفتح ہمزہ و سکون شین منقوط
و فتح تائی فوقانی ہندی و کسریم و سکون بای تختانی و نون خفی نهم نوین بفتح نون و سکون
واو و کسریم و سکون بای تختانی و نون خفی دهم دسین بفتح وال و سکون سین و کسریم سکون
بای تختانی و نون خفی یازدہم ایجاوسی بکسر ہمزہ مجهول و سکون بای تختانی و کاف و تھن
و سکون ال و کسرین و سکون بای تختانی دوازدہم دواوسی بضم دال و واو و الف و سکون
بای تختانی سیزدہم ترووسی بکسر تائی فوقانی و ضم را و سکون واو و فتح دال و کسرین و
سکون بای تختانی چہار دہم چووس بفتح جیم فارسی و سکون واو و فتح وال و سکون سین
پانزدہم پورنماشی بضم بای فارسی و سکون واو و را و نون و یم و الف و کسرین و سکون
بای تختانی و از شانزدہم تابیت و نهم بدین نامہا بترتیب بر خوانند تا چہار دہم و بخش
سی ام را اوس گویند بفتح ہمزہ و یم و الف و فتح واو و سکون سین از پر و اول تا پانزدہم
شکل چھہ نامند بضم شین منقوط و سکون کاف و فتح لام و بای فارسی و جیم میشود و ہائی خفی
و نصف دیگر رکشن چھہ خوانند بکسر کاف و سکون شین منقوط و نون جمعی آغاز ماہ را از او
کشن چھہ گیرند و در تقاویم بیشتر سال شمسی و زود ماہ قمری از شمسی دہ روز و پنجاہ و سہ
گھڑی و بیت و نوبل و بیت و دو نیم مل کم باشد بحدت و طلی پس از دو سال و شہ ماہ
و پانزدہ روز و سی گھڑی ازین کسر یکماہ فراہم آید و بحدت تقویمی از سہ سال نہاویہ و دو سال
و یکماہ کم نباشد بشمارہ نخستین در ہر کی از دو از دہ ماہ این کشور فراہم آید و در ان سال ہمان
ماہ را دوبارہ گیرند و در سپین حساب در ہر ماہ شمسی کہ دو اجتماع میشود آن ناگزیر از حیت ناگوار
باشد و بجز این ہفت ماہ افزودہ نگردد و از او حکا کہ گویند بفتح ہمزہ و کسر وال و ہائی خفی

و سکون کاف و عامه ماه لوند نامند ساون ماس بسین و الف و فتح و او و سکون نون
 از هر روز یکدیگر خواهند آغاز نمند تا سی و در باجم رسد سالی سه صد و شصت و پنج ماس
 بفتح نون و جیم فارسی و های خفی و سکون تاسی فوقانی مشد و در از هر منزلی که ماه از دور گذرد
 و باز بدو پیوند ماه بسیت و هفت روز و سالی سه صد و بسیت و چهار روز و فصول شش
 بر شمارند و هر یک را رت نامند بکبریا و ضم تاسی فوقانی بودن غرضش در ماهی و بیره بسیت
 گویند بفتح با و بسین و نون خفی و فتح تاسی فوقانی معتدل در کا و و پیکر که یکم کسب کاف
 و را و سکون یای تختانی و فتح کاف و های خفی و سکون سیم که هم در خنک و شیر آب کجا
 بفتح با و سکون را و فتح کاف و های خفی و الف هنگام بارش در خوشه و تر از و
 بفتح سین و را و سکون دال زمان سپری شدن بابران و در از رستان بکتر دم و کمان
 و هیمینت کسب محمول با و سکون یای تختانی و فتح سیم و نون خفی و تاسی فوقانی رستان
 به نرغاله و دلو شش بد و شش منقودا کسور و فتح را میان سرا و معتدل و تیر سال را
 سه بخش بر سازند هر یک کال خوانند بکاف و الف لام و آغاز از پها گن شود چهار ماه
 گر بار او و پ کال گویند بضم دال و های خفی و سکون تاسی فارسی و کاف و الف
 و لام و چهار ماه بارش را بر کجا کال بفتح با و سکون را و فتح کاف و های خفی و الف
 و چهار ماه سرا بسیت کال بکسرین و سکون یای تختانی و فتح تاسی فوقانی و در محکم
 معموله هندوستان افزون از سه فصل آشکارا نبود حوت حمل ثور جوزا گرگیا سرطان
 سنبله میزان بابران عقرب قوس جدی و دوزستان و سال ششی را در و بخش گردانند
 از حمل تا آخر سنبله اتر کول نامند بضم نون و فتح تاسی فوقانی مشد و سکون را و ضم کاف
 فارسی و سکون و او و لام شمالی معتدل النهار و از اول میزان تا آخر حوت او کسب کاف

خوانند بفتح وال و کسر کاف شد و و های خفی و نون جنبی آن و نیز از اول جدی تا آخر خرداد
 استر این نامند بضم هزه و فتح تایی فوقانی شد و و را و الف کسری تختانی و سکون نون
 آفتاب و شمال بخد و از اول سرطان تا آخر قوس و چپساین بفتح وال و کسر جیم فارسی
 شد و و های خفی و نون الف کسری تختانی و فتح نون خورشید جنوب و پیر و و فراوان
 خاصه فرو شدن در خنیتن مسم گزیده شمرند و شبانروز را شصت بخش برابر کرده اند و هر
 گهی نامند بفتح کاف فارسی و های خفی و کسری فوقانی و سکون یای تختانی و بحرانی
 زبان گهری بفتح کاف و های خفی و کسر و سکون یای تختانی و هر گهری را نیز بدان شماره
 متت کنند و هر یک پیل خوانند بفتح بای فارسی و لام و پیل را نیز بدانسان بخش کرده اند
 و هر کدام را ناری گویند بنون و الف و را و سکون یای تختانی و پیل نیز خوانند کسری و
 فتح بای فارسی و لام و هزاری مقدار شش نفر کشیدن آدمی معتدل المزاج که بی دود
 و دشمنی و مانند آن بود آدمی تند است صد و شصت نفس در یک گهری برابر و در
 شبانروز بیست و یک هزار و شصت صد بر کشد و بحرانی چنان برگزارد نفس یک بر یک آنرا
 سه و سی نامند بضم سین و و را و الف و سین و آنچه در آید پس سه و سی بفتح بای
 و سکون را هر دو یک پران خوانند بفتح بای فارسی و را و الف و نون و شش پران
 یک پیل بفتح بای فارسی و سکون لام شصت پیل را یک گهری مجموعی سماعت که بیست
 و چهار بخش شبانروز است اندازه و نیم گهری است هر یکی از شب روز را چهار قسم سازند
 هر قسم را پسر گویند بفتح بای فارسی و سکون ما و را و هر پسر را نیز بشمار پنج محط
 سر آغاز کیهان آفرینش بر سازند و بر عم اینان تا امسال هشت هزار و هشتصد و هشتاد
 و چهار و ن بفتح و او و سکون نون و شصت سال سپری شده و هر روزی ده هزار سال

بنی
 خلدی

پندارند پایدگی عالم سید و هزارون بود و نوزدهی سید و شصت هزار سال است
و ماه قمری حقیقی برگزیده و آغاز سال از میان دلو کنند مخی الدین مغربی از شانزدهم درج
برگزیده و برجی از شانزدهم تا هجدهم شب از روز را بر دوازده چنان بخش کرده اند هر یک
هشت که و هر کدام نامی بر نهاده اند و نیز بر ده هزار فک بخش کنند و در سال خویش
سه دور و از شانزده تن چونک من خاوند هر کی شصت سال و هر سال آنرا بدو پند
گردانند و گوشه در برده و دوازده بود شصت و در سال و روزگار بر بند و پسین دران
و اجزای روز و از ترکیب این دو دور و در سنین بر سازند و تفصیلا برینند تاریخ ترکی
ایغوری نیز گویند بسایر شصت لیکن در این خبر دوازده مگرد و سالها و روزها بدینسان
شمارند و برجی بیچات چنان برگزارد که در اینان برده برگرد و سر آغاز سال پیدا
نگرفت و بر چنان گوید که ترکان نه عدد بر سالهای ناقصه رومی افزایند و بر دوازده
کنند آنچه بماند از سال موش آغاز کنند و بهر عوایی که رسد سال وی بود لیکن بتر از
آن بویخیدگی ندارد و یک سال کمی پذیرد همانرا دست که آنچه باقی ماند بچوئات دهند
و از موش گرفته بهر جانوری که رسد نام آن اختیار کنند هر چند آغاز معلوم نگردد لیکن ازین
حساب بخت شناسانی بدست و فتنه که در نام سال است ازین دو وجه نام دارد و اگر هفت
سال بر تاریخ ناقصه ملکی افزایند و دوازده طرح کنند از سال موش گرفته بهر جانور
که رسد سال آن باشد و این درست است بدین ترتیب سحیحان یک سترن سکون ای سحیحان
و جیم و قاف الف نون موش و و بضم همزه و سکون و او و وال کا و پارتل بابی فاکر
و الف و سکون و ا و فتح سین پلنگ و ششکان و فتح تاتی و قافانی و کس و او و سکون
منقوط و قاف و الف و نون و خرگوش و کوهی بضم مجهول لام و سکون و او و بویای سحیحان

تاریخ ترکی
ایغوری

سخت کسور دوم ساکن نونک سیلان بدویای تختانی اول کسورانی ساکن لام و لغ
 و وزن ماریوننت بضم مای تختانی و سکون و او و نون خفی و سکون مای فوقانی اسپ
 قو بضم قاف و سکون و او گو سفند بیج کسره با و سکون مای تختانی و جیم فارسی بوزنه شش
 بفتح تایی فوقانی و خاص منقوط و الف و ضم قاف و سکون و او و رخ ایلت کسره و سکون
 مای تختانی و تایی فوقانی سگ تنگوز بفتح تایی فوقانی و نون خفی و ضم کاف و سکون و او
 و زای منقوط و فک در انجام هر یک لفظ ایل که معنی سال است برافزاید تا یاریخ منجم آغاز
 از آفرینش گیرند و گویند در آن هنگام همگی سیاره در اول حمل بود سال شمسی باشد و شماره او
 درین سال یک ملک و ششاد و چهار هزار و شصت و نود و شش سال گذشته تا یاریخ آدم
 آغاز از پیدایی او گیرند سال شمسی ماه قمری درین سال بگزاریش یاریخ الیمانی و دیگر کارگاهان
 پنجم هزار و سیصد و پنجاه و سه سال شمسی شود و بر بنی اهل کتاب شش هزار و سیصد و چهل و شش
 سال شمسی بگزارند و چندی شش هزار و سیصد و سی و هشت سال شمسی جمع بشود و از
 و بست سال شمسی و آنچه از دانش اندوزان رضای شده شد شش هزار و سیصد و نود و
 سال تا یاریخ یهود و آغاز آفرینش مردم گیرند سال شمسی حقیقی و ماه قمری اصطلاحی شماره
 ماه و روز تازی است بحساب اوسط و سالها بر دو گونه بود بیک در و یکسینه باشد و عبور کرد و
 اعتبار کنند و مانند مبدیان در سه سال یکماه افزاید تا یاریخ طوفان سر آغاز از آن جا
 گیرند سال شمسی حقیقی و اول از حمل گیرند و ابو معشر بلخی او ساط کوکب برین تا یاریخ مناده
 درین سال چهار هزار و شصت و نود و شش سال گذشته تا یاریخ بخت نصر اعظم
 فرزند هوش تازة نایچی در میان آورد سال شمسی اصطلاحی سیصد و شصت و پنج روز و
 و ماه نیز همان سال هر یک سی روز و پنج روز در آخر سال افزاید و بطریق محسبی که حرکات
 در تمام قری زائده اند و آنرا جمع کرده سال سوم قمری مبدی را سیزده گیرند و بپنداری لوندانمند و بپنداریت یار

تاریخ منجم
تاریخ آدم

تاریخ یهود
تاریخ طوفان

تاریخ بخت نصر
تاریخ منجم
تاریخ یهود
تاریخ طوفان

تاریخ منجم
تاریخ آدم
تاریخ یهود
تاریخ طوفان
تاریخ بخت نصر
تاریخ منجم
تاریخ یهود
تاریخ طوفان

تاریخ بلیس

تاریخ قبطی

تاریخ رومی

سیاره رابرین تاریخ نهاده و هزار و سیصد و چهل و یک سال از و پیری شده تاریخ بلیس
 فیلیس و فیلیس نیز خوانند و مشهور میکنند را قدیمی است که غاز از فرو شدن اگر گرفت اند
 سال و ماه شمسی اصطلاحی نامون اسکندریانی اول و ساط کوکب تاریخ قانون و بلیس
 بر حنی ارماد محلی برین نهاده هزار و نهصد و پنجاه سال گذشته تاریخ قبطی سر غاز
 پیشین هنگام نباتی برگوید سال شمسی اصطلاحی سیصد و شصت و پنج و زبانی کسریج سلطان
 چنان سراید سال و ماه آن بسان رومی است و همچنان که بائس دارد لیکن کمیته بی شش ماه
 بیستی گیر و از کمیته می تاریخ رومی سال و ماه شمسی سیصد و شصت و پنج و زبانی
 چهار یک رابی کم و بیش یکسال بر شمارند و در ارماد مشهور کسریج از ربع است و بلیس
 که چهارده دقیقه و چهل و شش ثانیه و بر صد الیخانی دقیقه همان ثانیه سی و دو و ثانیه سی و هار
 خطایان دقیقه همان سی و شش ثانیه پنجاه و هفت ثانیه بر صد جدید کورکافی دقیقه و پنجاه
 و سی و سه ثانیه و بر صد محی الدین مغربی دو اوزده دقیقه و بر صد بتانی سیزده دقیقه و سی و
 ثانیه محی الدین مغربی گوید و بر حنی ارماد و روم آن کسریج از ربع است و به لحظی کمتر از ربع
 و ازین رو بامد و وسط ربع گرفتند و طائفه بر آنکه اهل روم آن کسریج بر صد ربع تمام یافته اند
 پس سال شمسی حقیقی باشد و اما علی قوشچی بر وجه نخستین نیز تحقیقی برگزارد و سر آغاز این از
 فرو شدن اسکندریانی ذوالقمرین است لیکن پس از دو اوزده سال قرار گرفت و بر حنی بر آن
 که در سال نهم از اوزنگ نشینی او از مقدونیه که نگاه اوست برای تیجه ملک بر آمد و این تاریخ
 بر نهاده و محی الدین مغربی بر آنکه عنفوان این تاریخ از اوزنگ نشینی سولوقش است که انطاکیه
 بنام نهاده اوست و جودی و سرانی این تاریخ بکار بردی گویند اسکندر فیلیس و این یونان
 بکشایش فارس میرفت بر بیت المقدس که از اقامه اشوران هیو و شام را طلب نوشته

فرمود تاریخ موسی بر او ناخته از زمان ما گیرند تا پنج و او اند که پیشینان نگه داشت یک تاریخ زیاد از
 هزار سال نکرده اند و احوال تاریخ ما هزار میرسد از سال که نیده فرمایش کار بسته آید و چنان
 کردند و آن بیت و هفتم سال از عمر سکندر بود برخی بر آنند که تاریخ در روم عبرانی است گوشت
 و تاریخ جامع گوید تاریخ رومی و ایرانی و گوی که گوی نذر او مگر نامها و سال سرانینان اول تاریخ
 بیشتر شماره در چهارم درجه میزان بود اکنون بیا زده و میانه آن مان اول کانونی است
 و آن در نزدیکی میسم درجه جد است و بنانی این تاریخ را از فیلیقوس پدر سکندر و القدرین گوید
 لیکن برای بلند نامی بنام سپهر خود گردانید و اصول و وسط و تاریخ خود برین تاریخ نهاده هزار
 و هشتصد و پنج سال شود و تاریخ ^{۱۸} عسطلو شس خنقین فرمانروای قیصره است لا اله الا الله
 و زمان دوست سر آغاز از جدی سال و ماه قطبی آخرین ماه رومی و پنج روز گیرند
 و دو سال کیسه سی و شش هزار و ششصد و هشت و سه سال سپری شده تاریخ از شمار
 سر آغاز ولادت عیسی سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت بسان روم پس از چهار سال
 و از ماه دوم که از فرایند و ابتدای شبانه روز از نیم شب گیرند و عربک سابقه را نام برده
 و آغاز از یکشنبه کنند و سال بر جی اول جدی گیرند و طائفه هفتم و ربه او تاریخ اطلوس
 رومی از او نگه نشینی اوست سال رومی و ماه قطبی بطلمیوس مواضع ثابت را از جسطی
 برین تاریخ نهاده و از هزار و چهارصد و پنجاه و هفت سال گذشته تاریخ و قاطبیا بود
 رومی فرمانده تر ساست از عفتوان فرمانروائی او برگرفته اند سال رومی و ماه قطبی هزار
 و ده سال گذشته تاریخ ^{۱۹} هجری عرب را پیش از اسلام گوناگون تاریخ بود چون تاریخ
 بنای کعبه و ریاست عمر بن ربیع و خبره حجازیت پرستی بنیاد شد و قاعام الفیل این تاریخ
 روانی داشت سپس ساخته پیل را سر آغاز گردانیدند هر قومی از عرب که ایشان را او

دست دای آنرا سر سال بر ساختی در زمان پیغمبر این رشته و زمانی هشتاد و یک سال
 هجرت هر سالی را نامی نهاده بودند چنانچه آن سال را سال از نون گفتی یعنی و ستوری یافتن
 بر آمدن از مکه بمدینه و سال دوم سال را گفتندی یعنی فرمایش با و نیزش ناگزندگان بودند
 نوبت بدوم خلیفه سید ابوموسیٰ اشعری حاکم مین عرضه داشت که از بارگاه والا نشسته آمد
 و بهام شعبان معتقد و یافته نمیشود که ام شعبان است خلیفه دانش پیکار از فراهم آورد و بر
 سهوی تاریخ خود در میان آوردند و حکیم هر فن گفت عجم را حسابیت که ماه روزگوسینه
 و آنرا بر گزار و چون در هر دو کسبیه بود و نیز وی حساب کمتر پذیرفت و آغاز تاریخ از هجرت
 برگرفت و ماه بطور ایام از دیدن بلال پس از غروب تمام از نیز اعظم تاروت دیگر و از
 سی روز زیاده و از بیست نه کمتر باشد و گاه چهار ماه و نیم سی روز شود و سه ماه بیست نه
 اهل حساب ویت را از نظر انداخته ماه قمری بود و گونه ساخته اند حقیقی و آن از هنگام
 ماه از وضع معین با آفتاب چون اجتماع با استقبال یا جز آن تا باز بدان رسد و با صطلح
 چون حرکات قمر مختلف باشد و ضبط آن و شود از هم چنان سکلهای پس حرکت و طلی قرار داد
 و بخشی کار آسان شد و آن در تاریخ جدید بیست نه روز و دو و از ده ساعت و چهل و چهار دقیقه
 ضابطه است هر کسری که از نصف افزایشی اعتبار کنند و چون زیاده از نصف بود و
 محرم قمری گیرند و ماه دوم بیست و نه و همچنین تا آخرین قمری بیست نه باشد و سال غیر کسبیه و
 مدت سال قمری و طلی سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه از
 شمسی اصطلاحی بدو روز و بیست و یک ساعت و دو روز و دقیقه کم باشد و نیز از انبیک
 پنج جدید را برین تاریخ اساس نهادند و در سال گذشت تاریخ مزبور و برین شهر یاد
 بن بر و نیز بن هر مریز و ان سوزان از از رنگ آرائی جمشید پس از و نیز فرماید

از جلوس خود تازه ساختی ویزد جبر و نیز از تخت نشینی خود نو گردانید سال رومی است
لیکن آن کسز اندر افراجم آوردی تا در هر صد و هشت سال یکماه با بنجام رسیدن آن
سال بهیزده ماهه گزفتی سخت بر فردین فروزی و بنام آن بر خوانندی و در هر صد و
برابری بهشت و چنان و چون بنام نزدیج و آن تاریخ تازگی گرفت و کار و بنا کار
سپری شد سرشته کبیه از دست برقت و سال و ماه شمس مظلومی منصد و شصت
و سه سال گذشت تاریخ ملکی جلای نیز خواند و آن زمان تاریخ فرس بکار برده
از کسین سرشته کبیه آغاز سالها و اگر گول شدی بکوشش سلطان جلای الدین
شاه سلجوقی عمر خیام و بر جی از و نشوران این تاریخ برگزیده مبدی سال از تحویل محل
قرار گرفت سال و ماه حقیقی لیکن امرو ماه مظلومی معمول همراه رسی گیر و در آخر
اسفند از پنج پیشش و از فرزند پانصد و شانزده سال سپری شد تاریخ خانی
از آغاز از سنگ نشینی غازان خان متبنی است بیزج انجانی سال و ماه شمس حقیقی پیشتر
ازین موضع و قاتر قلم و تاریخ هجری بود و قمری سال روانی داشت و ازین برگزیده
ستمی راه می یافت زیرا که سی و یک سال قمری سی سال شمس میشود و بزرگ گزندی بکشاد و
رسیدی چه خواستن خراج بر سالهای قمری بود و در داخل سپهری آنرا بر انداخته بدین تاریخ
معدلت افزود نام ماهها همان ترکیب با افزایش لفظ خانی دوست و نود و سه سال
گذشت تاریخ الهی از دیر بازی سر آرائی اقبال بران بود که در آباد بوم هندوستان
تازه سال و مبدی کار آورد و دوشواری با سانی گراید و نیز از تاریخ هجری که از آن کار
آگهی بخشد سرگانی داشت لیکن از این بوی کوتاه بنیان کاشناسی روانی تاریخ مانا گیر
دین پندارند شاه مدارا پروه پیوند لها گرامی شمرده اندیشه بران نمی فرستاد هر چند

بر انصاف نشان روزگار پیدا که این نقد چار سوی معامله دانی را با گوهر شتاب این نسبت
 و این سلسله پیوندی صورت را با دوامی رشته حقیقت چه انبازی لیکن جهان غبار آمای
 ناشناسانی و دانندگان از دستان گر خنجر روباه از بازخواست شتر تن در زده در نصد نمود
 و دوی بلالی از زوفا حزو و الا چرخ آگهی افروزش می گرفت و سرگ روشناسانی جهانیا
 فرو گرفت سعادت پیمان حق گرای سر از بالین ناکامی برگرفتند و کج حرفان غنوده را
 به پیوند نادرانی رشت بستند درین پیچ شاهنشاهی بروی روزگار افتاد و یادگار پیشین چکا
 گزیده و دودمان دشمن میرفت اندک شیرازی در انجام این کار بهمت بست و بزرگ جدید گویا
 اساس بر نهاد و آفرینش نشینی افسر خدیو را سر آغاز گرفت شکوه و الا می ظاهر که گیتی خدا
 کرامت شده بدین گزیده کار پسند بود خاصه که پیشوائی جهان معنی فراهم شده باشد و بر
 آگهی بندگان سعادت منش بذات قدسی نسبت دادند و توبه جاوید وانی رسانیدند
 سال و ماه شمسی حقیقی شد و کبیسه از میان بر افتاد و نام ماه و روز فارسی بحال
 خود گذشتند و شماره روزهای ماه از بهیت و نه ناسی و دو باشد و روز پسین را
 بروز و شب نامزد ساختند نام ماههای هراتیخ در جدول برگزیده استانی افروز

جدول ساتمی تاریخ

[illegible]

سوانح روزگار که پامی بند سال و مه شده در اوراق جابی گیر و یایخ بر شمارند و بوننده
 موزج گویند و اسفار این شناسائی مهند و خطا و فرنگ و جود و دیگر ارم فراوان دارند
 و در احمدی کیش نخستین کسی که در حجاز بدین پرده خست محمد بن احمق ابو تپس و سب بن بنیه
 و اقدی احمی طبری ابو عبد الله مسلم بن قتیبه اعظم کوفی محمد مقفع حکیم علی اسکویه
 فخر الدین محمد بن ابی داود سلیمان بن ابی کنی ابو الفرج عماد الدین ابن کثیر مقدسی ابو حنیفه
 و نیوی محمد بن عبد الله مسعودی ابن خلکان یا مغانی ابو نصر عتبی و در عجم فردوسی طوسی
 ابو الحسن بهیقی ابو حمزین مولف تاریخ خسروی و خواجه ابو الفضل بهیقی عباس بن مصعب
 احمد بن سيار ابو احمق بن ابراهیم بن ابی القاسم کعبی ابو الحسن فاریسی صدر الدین محمد خاوند
 تاج المآثر ابو عبد الله مناج جرجانی طبقات ناصری از دست کبیر الدین عراقی ابو القاسم
 کاشغری مولف بده خواجه ابو الفضل مصنف کتاب فخر البلاء غت عطاء الملوك علا الدین
 جیتی برادر خواجه شمس الدین حصا دیون تاریخ جهان کشا بزکاشت حمد الله مستوفی قزوینی
 قاضی نظام الدین بیضاوی خواجه رشید طبیب حافظ آبر و دیگر سخن پردازان و نیز اند
 ویر باز سوانح حال را البسرا غازی پیوندمی بخشد و بشماره سنین بیکان لفظی یا مصعب
 و خبر آن دیدارند و آنرا نیز تاریخ گویند چنانچه در جلوس شاهنشاهی نصرت اکبر و
 کاهم بخش یافته اند و پیشینان کم می پرده خست چنانچه در باب پور سینا گزارش فرست
 ۹۶۳

در شمع آمد از عدم بوجد	قطعه حجت الحق بو علی سینا
در نگر کرد این جهان پدید	در شمع اکل علم حاصل کرد
این سپید لاله	این سپید لاله
جانشین خدیو عالم است سپاه صوبه و رعیت فرمان پدیرا و آبادی این بداد	جانشین خدیو عالم است سپاه صوبه و رعیت فرمان پدیرا و آبادی این بداد

هر کاریک پیش گیر و از روی رضا و طلب کار بودنیاش و نیازمندی بیشتر ساز و خیر اندیشی مردم
 از دست هملکه از جد کاری زمانی لغت و بهره لائی قلع و رومی نشتا با گهی قهر و دانه
 خوی بر ساز و خاصه از پرستاران مزدیک و دوستان خدنگزار آنچه از طلائع ان آید بفرزند
 نفرماید و آنچه اینان تداوند خود بدان سپردند و در کار کرد و با دانه تری از خود را از کشاید و اگر
 نیاید با چست گزیده غریبانی کند و گزاشه با بر سجد قطعه گاه باشد زیر شمشیر
 بر نیاید و دست تدبیر گاه باشد که کوک نادان بخلط برده و زند تیر
 فزادان مردم را در آنگین راز نگردد و دانه ای دلبر و سوز کم از نایاب سباده ایکی خدک از فرات
 و با بست قتل از دست شود و سر داری با پاسبانی دانسته و دینی بکار بر و مفرج شناسی
 دست آویز دولت ساخته شایستگی زندگی نماید لطف قهر را و فرمان خرد باز و در دست
 بکار شناسی و اندر ز کوئی فرمان پذیر گرداند و گزیده تلخ کوئی و بیم فزانی و سبب و زدن
 و عضو بریدن با و افرا آماوه گرداند و در چنان عصری پیوند فرمان اندیشه بجا آرد
 زبان را بدست نام نایاید که آئین بهره در ایان باز از نشین است گفتار از سوگند باز دارد
 که خور و بدفع کوئی و مخاطب را بدگمانی منت که بود ساختن است در و در سی بگواه
 و سوگند بسند کند گوناگون پرستش و دید سواد پیشانی و و بدینش نماید و دیگران
 که داشته فارغ نریدیت بیوان بیند از فریاد او که شاید زیوان بود و او را
 و او را ایان را از پنج تظارند و چشم از گناه پوشد و پوشش پذیرد و چنان زندگانی نماید
 که مردمی و شکوه را گزینی نرسد و تابیش مردم در نیاید و خردمند و کار دنیا که پایدار شود
 از یان خرد نگزیند وین پانیده را بدین تنگی چگونه کرد اگر حق با اوست شورش نگویند و بد
 ورنه بیاز نادانی است بهربانی و خرد چرخ از ملک بجد کاران استی منش سپارد و در آنها

بیدایان پر دل نمی بخشد و زمان زمان خبر گیر و تنیک اندیشان دورین رست گو کم آرد
 بجای سوس بر گیرند و اگر چنین فرو پییده مردم بدست نه افند و هر کاری چست
 با هم نا آشنایان بر کنار دو گزارش هر یک را نگاشته غبارستی بر گیر و دو هزاره خراج
 کتر از دخل کند و انداخته رختی بستند آن بود هر خاصه آنکه زبان بجا امزش نکشاید
 از سامان سپاه و یراق زمانی نه غنود خود را از سواری باز نهد و به تیر و بندوق نزارد
 و مردم را بدان ورزش فرماید و در تنیک ساختن مردم بخود و اعتبار افروختن دیده وری
 با تنگی جهوش کرد و اندک با خراب و زمان ناما پاسا گوهر گفت اخلاص میان آید
 و بنخ گران خوشیت را بفرود شد با فرونی ز رعیت و آبادی زمین همت گسار
 و رست پیانی و لشکری نماید و یاری کشاورزان گزیده پستش ایزدی بر شمار عمل گزاران
 انصاف گرامی باز دارد و زمان مان از کار کرد و اینان گاهی پذیرد و در ساختن عوض چا
 و کاریز و باغ و سرا و دیگر منازل خیر سعادت اندوزد و در تعمیر باستانی آثار دست همت
 بر کشاید و خلوت گزین و پیرا گنده دل نباشد که آئین و ایشکان صحرا نشین رست و نیر
 با حاشه سستن و در سنگ گاهه بدون خو کند که روش صورت پرستان نابیناست سبت
 تو با همه نشین و مبر از هم گان نشینند و در راه حسد و روزه بکش بایشن عفتا
 ایزدی گزندگان را گرامی دارد و از گوشه نشینان خدا جو و ژولیده مویان بهر پی
 در یوزه گراشد و نیایش آفتاب ایزدی و چراغ خورشید مسعودی و دانش پرستی نذر
 بر بیداری نهو گر شود و خواب و خور از اندازد نگذارد و گریان رفته و و اما ن شب را
 با کسی نرسد و در دل رفته و شب نیاز مندی کند چون از کار جهانیان درونی شماره
 واپس دارد و در فرهنگ نامها اثر و نگر و کار بند و اگر دل بدان نیاید شوی مغوی

آئین فوجدار

کیتی خداوند برای آبادی ملک چنانچه بهر صوبه سپه سالاری نامزد کند از مزاج شناسی
و کار آگهی در جز چند سی پرگنات بید بانی یکی از دلاوران و او اگر کم از آماره شناس
درست پیمان باز گزارد و آنرا بدان نام خوانند و او در فرمان پدیری یاوری سخت باشد
چون بزرگ با عمل گزار خالصه یا جاگیر ماسکشی نماید بدلا و نیز گفتار هر گاه ای فرمان پدیری
گرداند و در نهنگاشته اعیان برگرفته بهالش رو بر راه سازد و نزد گروه سرتاب
بگناه بر سازد و گاه بگناه بادی و مال اینان گزند رسد و یکبارگی با و نیز
در نشود تا کار از پیادگان براید سواران نفر باید و بر قلعه تیر وستی نکند و بجای که تیر توپ
و تفنگ نرسد بر نشیند و آمد و شد راه باز دارد و از شب خون نغند و پناهی بر سرگاه
و از بزرگ و مرشدان فارغ نباشد چون بگناه سرکشان نبازد و درخش غنیمت نهجا بگناه
و بهجم بخش بجا خالصه باز گرداند اگر در ویه باقی باشد سخت دران بر شمارد و پیوسته از آ
و براق سپاهی سرانگیر چون یکی بی بارگی شود بر تهرمان شکر بنموده سر خاتم کند و از آنکه در پیکار شود
از سر کار و الا سامان نماید و نسخه حاضر و غایب سپاه را بدگاه فرستد و آئینها تقی سن پیش نهاد

آئین میر عدل قاضی

داوری و فزایدی اگر چه کار فرماندهان و الا شکوه ست لیکن نیروی یکیتن بهمنه فرست
ناگزیر آنکه یکی از آگاه و لان سیر چشم بدادوی نامزد گردد و او بگواه و سوگند پندنا کرد
پژدهش پایا به فرزند پسند فادان آن و عانا بیخبر از سخت کاوش و در سیش
بر سوز آگهی بر آمدن بس دشوار از فرونی بدگوهری فکاز مندی تکیه بر گواه و سوگند
نقوان کرد و از بی آذوری مزاج شناسی تهم سیده را از بیدادگر باز شناسد به بزدلی حق دوست

در این فوجدار
نامزد کردن
از مزاج شناسی
و کار آگهی
در جز چند سی
پرگنات بید
بانی یکی از
دلاوران و او
اگر کم از آماره
شناس درست
پیمان باز
گزارد و آنرا
بدان نام
خوانند و او
در فرمان
پدیری یاوری
سخت باشد
چون بزرگ
با عمل گزار
خالصه یا جاگیر
ماسکشی نماید
بدلا و نیز
گفتار هر گاه
ای فرمان
پدیری گرداند
و در نهنگاشته
اعیان برگرفته
بهالش رو بر
راه سازد و
نزد گروه
سرتاب بگناه
بر سازد و گاه
بگناه بادی و
مال اینان
گزند رسد و
یکبارگی با و
نیز در نشود
تا کار از
پیادگان
براید سواران
نفر باید و
بر قلعه تیر و
ستی نکند و
بجای که تیر
توپ و تفنگ
نرسد بر
نشیند و آمد و
شد راه باز
دارد و از شب
خون نغند و
پناهی بر سرگاه
و از بزرگ و
مرشدان فارغ
نباشد چون
بگناه سرکشان
نبازد و درخش
غنیمت نهجا
بگناه و بهجم
بخش بجا
خالصه باز
گرداند اگر
در ویه باقی
باشد سخت
دران بر شمارد
و پیوسته از آ
و براق سپاهی
سرانگیر چون
یکی بی بارگی
شود بر تهرمان
شکر بنموده
سر خاتم کند
و از آنکه در
پیکار شود از
سر کار و الا
سامان نماید
و نسخه حاضر
و غایب سپاه
را بدگاه
فرستد و آئینها
تقی سن پیش
نهاد

با اسنده
دادان این
توجه آگاه
جانب این
العالین
بسی قاضی
دادان در میان
و دعالم کردی
و دعالم بشد
ذوق

در یافته را بکبردار آورد سخت سیراب پرشش کند و از حال جاها آگاه و آنچه در هر گوشه
نزد او باشد در میان خند و سخن شاخ شاخ بر سازد و از گویان نیز جدا جدا بطلب داشتن
و ایشان بر نویسند چون بفرستند گوی و زلف گوی با خجسته رسد زمانی بدگر کار برد
و از دیگران پوشیده دارد و بار دیگر همان پیشه بگیرد و از سر نو پیشش و کاوش
آغازد و از هر گوی که بگریختن پی بفرستد و اگر شناسائی با مرداکی و از هم نشناخت
و کس ابرگمار و یکی در یاد آنها قاضی نامند و دیگر بکار نشاند آنرا میرعل

آئین کوتوال

شائسته این پایه دیگر کاروان چاکدست عنان کشیده بر دیار شکل فهم نیک نگال از بیدار
و شب گوی او دیگران در خواب آسایش و بدگوهران در گونا پایی خانه ها و راهها
معموره نیکیک بر نویسند و پیمان یادی بگریز و چنان قرار دهد که در عزم و شادی
انباری نمایند و از هر چند خانه محله بر سازد و یکی از فرقه میگردان بر این رنگی آن فرقه گردانند
و روزنامه آینده و روزه و دیگر آنچه روی دهد بهر او بگیرد و یکی از آن مردم بگانه را
که با هم آشنا باشند بجا سوسی بر گمارد و پیوسته گردانهای ایشان بر نگار و و زلف گوی
بکار برد و سرای جدا گانه اساس خند و رسیدگان ناشناسا را در آن فرود آورد و بدین
بهینده عیار بگیرد و در غل و خرج گوناگون مردم باریک بینش بکار بندد و نیکداتی را
پیشتر ساخته کاوش آسایش انتظام گرداند و هر جوی پیشه و یکی را سرگروه کند
و دیگری را دلال خرید و فروخت با گوی ایشان صورت بندد و ازین نیز روزنامه بک
بر ستاند و در فراخی کوچه ها که شد و میسرند دارد و از آرایش سپاهی کند چون سختی از شب
سپری گردد مردم را اندامد و شد باز دارد و بیکاران را بهر مندی بر نشاند پیشین

پردازد و نگذارد که کسی بخانه مردم بزور فرود آید و زندان و زندیده پیدا کند و در نه از عهد آید
 و چنان کند که کسی پیرامون باج و تمنا نگیرد و دیگر از سلاح و قیل و سپک گاو و شتر و گوسفند
 و بز و قناش و هر صوبه اندکی در یکجا ستانند و پاستانی بقدر آبگاه از گاه دهد یا باج همسکو
 بخانه سپارد و زرو سیم پادشاهی تفاوت در نرخ ننهد و آنچه از دست سانسیدگی گاه باشد
 اندازد که بیش از بایفت نماید و در از رانی از خنما آگهی بجای برد و نگذارد که از شهرش بفرستد
 باز خرد تو نگر افزون از ناگزیر بنگیر و پاس سنگ ترازو نماید و سیر را از وزن سی و دهم کم
 بیش نگیرد و هر گز چنانچه گزاده آید کمی و افزونی را راه نهد و از داده ساختن و پیچیدن
 و خریدن و فروختن مردم را باز دارد و از پش و پش درونی برکناره خواسته فرو شده
 و ناپدید را از پس مانده نداشته باشد برنگاشته پاسانی کند و گندهای دریا با و چاهها
 برای مردان و زنان جدا سازد و برای کشیدن و دلاب پاکیزه روزگاری نامز و گرواند
 وزن را از سپ سوار می باز دارد و چنان کند که گاو و گاو میش و پش شتر تبلیغ نشود
 و بند کردن و بده فروختن را روا ندارد که زنی را بزور بسوزند و ستر او را زبستی را برادر نکشد
 و نگذارد که کم از دوازده ساله جهنت نکند چون ازین پایه برگزارد و ننگان و قلف دران
 و دوکانداران و یکا کار با بیرون کند یا از روش باز دارد و آگاه باشد که در میان
 گوشه نشین این دیرست آزرده نگردد و برهنه پامان با و بطلب آگزی نرسد و قصاب
 و صیاد و غسال و کناس از مردم جدا بنگاه دهد و مردم را از آینه این سنگه لان
 میوه و ن برکناره دارد و هر که با جلا و همکاسه شود بدست او شیب رساند و اگر کوچ او
 باشد نکشت و گورستان را بیرون شهر مغرب و به فرار دهد و آراوت گزنیان را در سوگاری
 از کبود پوشی باز دارد و بسخ پوشیدن کوشش نماید و فرودین ماته شرف همگی تا آبان

کویچ
سجاف تازی
دو چشم غار
نام طالبی
از جوشن
از نعل و مقام
بنیل و مقام
نعل و مقام
در دانه شدن
کویچ و در اوج

مضی ایضاً است یعنی
 اگر دو دم در یک بند
 یکسوی قوه که
 از دو گستره در دو بند
 و بی قور است مضم
 اقامت اگر بند
 دست ایضاً هم و
 با گشت او یک
 رساندنیست قطع
 کند از ای ایوان
 دون

روزهای تحویل غره ماه شمس شانزدهم آن الهی جشنها روزگر قلمی آفتاب ماه و کیشنبه مردم را
از تبلیغ بازدارد و شکاری جانور بیارنا گیر وادارد و جانشگری بیرون شهر کنند
و الهی جشنها را کار بندد و شب نوزده و شب شرف چراغان افروزد و سرغاز شنبی که استن
عید باشد و بز آن هر پایی کوس را بلب آوازده گرداند و در تقویات فارسی
و مهندی تاریخ الهی را رواج دهد و نیز در مهندی نامها سرغاز ماه بر شکل بخشد

آیین مجلس گزار

کشا و ز دوستی باید که جدکاری و رست گشتاری آیین او بود و خود را جانشین پاسبان
کل داند و جایی نشیند که هر کس بدو آسان رسد و آرزو مند میاخی نگردد و قدر گزین
و حیل فروش را باندزگونی پیش آید و اگر سودمند به مالش بر داند و آرزو زمین نیستا دگی
نه نه اسد از باد افرا را هنر و غور نیز و تبه کار و بجرمانه شدن در نگردد و چنان کار کرد و فرا
گیرد که او ای فراید و نشیند بزرگزان تهیدست ابوام و تکیه می کند و به تکیه بر ستان
و چون بگا پوی رسیده به جمع کامل رسد در هر یک نیم سبده بدو گزارد و رنه باندازه خدمت
بهره مند گرداند چند کی زمین شود و قطعه قطعه بتر از وی بنیش بر سجد و بر چگونگی آن
شناسا آید در مرزها بکشت و کار فرادان تفاوت و دو بهر فضل بینی بکار آمد بهر نزر بگر
جدا جدا فراسد و تیمارداری نماید قرار داد پیشین عمل گزار با گهی بر سجد اگر بیوفی و حیث
رفته باشد بچاره گری بر نشیند در آبادی خرابه کوشد و پاسدار و که آباد بومی نهیست
در افرونی گزیده جنب کوشش نماید و برای افرویش لختی از دستور کم سازد و اگر کشا و ز
از قرار کم کار دو گزین و جی باز گوید پذیرد و اگر در وی زمین بخر نماید و و تها از اقا و نا
افزون کاشتن باشد زمین دیگر موضع بر افراید و پیوند و در بینی و و اگر می فرایش

و در سال بیال کشا و زر را نیز وافر آید و در گرد و قرار داد بوده افزون کاشته پیغمبر نشاند
 اگر گنجی پایش خواهند و بر حنی اسبق بنزد پرو قرار نامه راز و دزد و بدگاه فرستد و نقد
 گرفتن نمکند و غله نیز برستاند و آن بر چند گونه بود کنگوت بفتح کاف و سکون بون
 و ضم کاف و سکون و او قنای فوقانی کن زبان مندی غله و کوت تخمین و قیاس با
 بهی ارضی را بجزیب یا بگام اندازه بگیرد و غله را بر ترازوی مینش بر سنجد و کار دیدگان
 چنان بر گزارند که کم تفاوت رود اگر اندیشه بخاطر راه باید سه بار گشت راگزین میان
 وز بون در و کرده بسنجد نقش استباه بر داید و بسیار گام زمین را نیز تخمین بر کشند
 درست آید بیانی بفتح با و قنای فوقانی مندی و الف و کسر همزه و سکون بای تخطا
 بجای و نیز نامند بفتح با و قنای فوقانی و الف و سکون و او کلام و سکون یا تخطا گشتن را بریده مینما
 بر سازند و بقرار و بر بخش کنند در تصویرت پاسبانان آگاه فراوان باید ورنه
 بدگوهران نادرست دست خیانت بر آلایند کصیت بیانی بکسر کاف و هاء مخفی
 و سکون بای تخطانی قنای فوقانی زمین کاشته را بخش کنند لا شک بیانی
 بلام و نون مخفی و کاف فارسی غله یا بریده پشته را سازند و با هم قسمت و دو
 هر کدام بخانه خود آورد و پاک سازد و سود بردارد و اگر بر عیت گران نیاید زمین بخش
 را بنرخ بازار نقدی سازد و زمین اگر حبش کامل بکارند در سال اول چهارم حصه
 از دستور کم ستاند و در صبطی از سال گذشته گزین حبش زیاده و زمین کم آمد و جمع موقت
 ازین کاشگی بر بخشد و در دنیا ویز و همگی خشت و خوی خدیو گشت طلبه شوق بکلا نگران ده
 کند که تن آسانی و کار شناسی بر خیزد و چیره دستان تمام پیشه را نیز و نه بخشد بلکه بیک یک
 کشا و زر فرارسد و از راه مهربانی نوشته سپارد و برستاند از جریبش چنانچه دویگر

عمل گزاران بنام من برگیر و خداوندان پیا پیش ار دمی که بکار پر داند سیر و ده دایم و سیر
سیر رساند و در ماهواره بر شمر و بدین آئین پنج سیر کردیم سیر روغن و هفت سیر دانه و هفت
تیرکاری و خزان چهار دایم و پنج سیر کردیم سیر روغن پنج سیر دانه چهار دایم و هفت
و هفت سیر دانه چهار دایم و هفت سیر کردیم سیر روغن پنج دایم و هفت سیر دانه
و از کلان تران چکما گیر که زمین پوشیده ندارند و مختلف الفصول را باز گویند و کما
پیا پیش اگر قطعه زبون بنظر آید اندازه آنرا همان مان برگیر و قدر آنرا در روز نوشته
بکش و در سپارد و اگر پس از برشتن محصول چنین آگهی رسد از همسایگان و کاغذ شناسا
پذیرد و میانه روی بکار برد و پنجاه کارکن سوانج صبطی را بر نویسد مقدم و پواری نیز مقل
باشند و گاه شتار را بر آید و بهر خوشین گاه دارد و نقل آنرا بدان چکی سپارد و چون موانع
با سجام رسد و صفتی بنگار و قاز و تصحیح نماید و کارکن و پواری نصیحتی نویسد و آن
نسخه را هفته هفته روانه درگاه سازد و از پانزده روز نگذارد و پس از فرستادن نسخه
لشق بدرگاه والا اگر آفتی بکشت و کار رسد به وقت نیک واریده اندازه نابود گیرد
و آنرا گناه شتبی تاخیر روانه سازد تا پذیرد یا آئین فرستد مال به نیکوی برساند و بی هنگام
دست خویش دراز نگذارد و تحویل ربیع از موی آغاز دکان هندی عید است پایان
دلو را عنفوان حوت نامیانه او و خریف را از دسره آن جشی ست در او اخر سبله و او
یا او اقل میزان پاسبانی نماید که خزینہ دار از خاص بخواهد و آنچه در وزن و عیار برابر باشد
بر گیر و قدر کمی را بنرخ مسکوک صرف گیرد و تفاوت را در قبض بنگارد و قرار دهد که گشاد
چند بار خود رساند و آنرا با جیایان خود بشمار از میان بر خیزد غلکه که بکمال رسد مال آن را
بشایستگی برگیرد و موقوف بر سیدن جنس دیگر ندارد هر که اره می خراجی را بکار و صحبت

این بابیان
درین فصل درین
نسخه بابیان است

علف قرق گرداند از گاو میش شش و از گاو سه دام سالیان باز یافت کند و از گاو ساله
و گاو میش که بزادون نرسیده باشد باز خواستی نکند و در هر قلبه چهار گاو و زود و ماده گاو و یک
گاو میش مقرر دارد و در برابر آن چیزی نه طلبند آنچه در خزینہ آورند خود واریسید شمار کنند
و بر وزن آنچه کارکن برابر سازند تصدیق خنایخی نویساند و بخیر لطیف کرده سر مبر خنایه است
گزارد و بر دوازده چند قفل و در گون بر خند کلید کی پیش خود دارد و دیگری نزد گنجور و از
روزنامه جمع و خرج را از تسکچی گرفته بدر گاه فرستد و چون دو کت نام فراهم آید بدست
روانه سازد و به پشوری هر دویہ اتهام نماید آنچه از رعیت بر آید در یاد دشتی که بر رعیت
به تفصیل نویسد آنچه باقی ماند اسم با هم طواری دست کرده بر نشان اعیان رساند و با سنان
در قفل دیگر بر تان بفرایند سیو غلال دارند و همواره بدین قرق خانه نقل فرستاده برابر سازد
و چاک نامها شخص گرداند و بخش فرو شده و غائب و نوکر باز یافت کند و پاس دارد
که زمین خود کاشته و رعیت کاشته نباشد زمین باز یافت از رعیت نقد مال غائب فرو شده
بی وارث را بشایستگی پس بانی کند و حقیقت عرض دارد و دید بانی نماید که جزیه بگیرند
و در بخشوده مصلحت ملک و آبی پستانانی ظلم ننهند و سفر و سوری را سر پای خبر گرفتن
نسازد و از اسلامی بر کناره باشد هر گاه مقدم یا پشوری زرد یا چوپره آید یکدام اسلام بیا
آورد و دست بدان نیارد و پنهان از بل کشی که چون کاشته بدو رسد از هر موضع چیزی بستاند
و دوی گزیند و نیز پیشه وری و باز از نشینی و چوکیداری و راهداری و حال باغات ننهد
و فرق و ماهی گیری و میر بحری و دستور و عن زرد و عن گنجد و گیت که و چرم و پشم
و دیگر شکلهای آرمندان ناخدا ترس اپیر امون نکر و یکی از شناسندگان آن مرز را تو
فرارد و تا بدگاه بامون بوده از نصیر و قطیر آگهی بخشد هر ماه احوال رعسایا و جاگیر و

و ہمہایگان و ایل شدن سرکشان و تنج اشیا و وجہ کرایہ و خال درویشان ہنر پیشگان
و دیگر سواری معہ روغن دارد و اگر کو تو ایل نباشد روائی آئین اورا بر خود گیرد

آئین تکیے

راستی منقش درست قلم شمار و آن جد گرین عمل گزار را از و نا گذران موازنہ و سال
نقدی و جنسی مواضع را از قانون کو بگیرد و از راہ و رسم آن سرزمین آگہی پذیرفتہ
و نشین عامل گرداند و بیاوری و تیمارداری پامی بہت افشرد و ہر چہ بابرگران قرار یافت
بر نویسندہ حد و ہر دہیہ جدا گرداند و سپس زمین آباد و خرابہ را اندازہ گیرد و نام منصب
ضابطہ و جریب کش و تھانہ دار بر نویسندہ و نام کشاورز بنام آوری و جنس و رعیت پائین
آن نگار و دویہ و پرگنہ و فضل نیز بر گزارد و نام بود را جدا کردہ بود را بار بار آرد یا بدستور
اہل مہند اسم و جنس و نام بود را در تحت تاریخ بر نویسندہ و چون ضبط مواضع بانجام رسد
جمع ہر بزرگ در دست نماید و محصول موضع را قرار دہد و عامل بدست ویزان تحصیل کند
و نسخہ ضبط را کہ بہندوی خضر گویند روانہ و گاہ سازد و در وقت توجیہ اگر نسخہ پیشین
نداشتہ باشد کشت و کار بزرگ را نام بنام از پواری نویساند و کامیاب مقصود آید و نسخہ
توجیہ و باقی و واصل را بہنگام میفرستادہ باشد و نام تحصیلدار پانچ نام ہر موضع روز پانچ
نویسد و ہر کشادری کہ مال و در نام بنہ کار و و بخط گنجر رسانیدہ بدو سپارد و نقل توجیہ
پواری و مقلم کہ بدست ویزان تحصیل منوہ اند و سرخط یعنی یادداشتی کہ بر عیال پواری
از پواری بگیرد و و آرسیدہ ظرف گہی بکار برد اگر راستی بدیدہ کہ جانہ ستاند و اصل مہند
ہر دہیہ را ہر روز بعال گوید و آورا در انجام کار نیز تر گرداند ہر گاہ رعیت رجوع بحساب آید
لی استظنا رہا انجام رساند و آخر ہر فصل واصل باقی ہر موضع بنوشتہ پواری برابر کند و روز پانچ

لے ایل بکر ایل
ہای قبول درون
ردمان و قلم و بجا

طہ فاک بکر
و کاف فارسی
خط آباد اجداد
اگرچہ این نقطہ
در اصل نیست
بہین کاف خط
نہایت حسن
و شایستگی

جمع و خرج را نام بنام صیغه بصیغه روز بروز نویسد و بدستخط خراجچی و مهر عامل رساند
و چون ماه بآخر رسد در خریطه سر مبر عمل گزار بدرگاه روانه نماید و در ختامه مهر و روپیه
و دیگر اجناس از روز بروز مبر ایمان فرستد و جمع و خرج خراجچی را در آخر فصل نوشته
بدستخط او رساند و محمل و جمع بندی در آخر سال مبر عمل گزار روانه گرداند و موصی را که
تاخت و تاراج نمایند مال و مواشی بقلم گرفته داخل و زنا محله گرداند و حقیقت اعراضه داشت
کند و آخر سال چون هنگام تحصیل سپری گردد باقی موضوع را نگاشته بعال
سپارد و نقل آن بدرگاه فرستد و در وقت غل نخه خود از وجوه باقی و تقاضای
و جز آن بعال حال سپرده خاطر نشان کند و فهرست برگرفته رو بدرگاه آورد

آیین سزانه دار

بزبان وقت موطه دار گویند خزینه جارا از نو حاکم اساستند و چنان سز می گردید که گرد
بد و زسد هر مبر و روپیه و زر سپاه و جز آن که بزرگ آرد دیگر و در مخصوص طلبند از دواز
مسکه مقدس آنچه بوزن برابر باشد صرف آن نخواهد تفاوت وزن مسکوک بتا بد پاستانی
مسکوک را بنا مسکوک برگردد و زر بوقوف شق داره کارکن در گزین جادار و در آخر روز بر شمارد
و سر خط مبر عمل گزار رساند و روزنامه را با نسخه کارکن برابر کند و بجز خود نشانند سازد
و سزانه را خپاچه عاقل مبر نماید یک نقل از خود نیز بر بخند و با گمی عامل کارکن در دست
زرا از کشتا و زربش سائی عامل و کارکن بتا بد و مقصود و در و خط پواری بر بیا منجه حساب
که بعرف بند و نشان سبی گویند بفتح بابو کسکری و سکون مای تختهانی نویسنده تا عبار خلاص
بر خیزد هیچگونه بدست آید و دیوان پسند خرج نکند و دو کاخچه سه و بر سازد اگر خرج ناکر
روی دهد که درنگ بزی تا بد بنوشته کارکن و شق دار عمل نماید و حقیقت بموقت عرض رساند

مس شق دار
بالکرم عامل
دیانت و
حاکم پرگنه
غیاث

کار کرد و سپه سالار ناکر و در این سخت خبره آگهی فرماندهان روزگار است و چون نیروی
یک تنه بسند نباید بهر شغلی پایی برگزاند و رشته بایست را دو تائی بچشد و

روای روزی

از آنجا که فیض پذیری و نیروی کار کرد و مردم زاد و بومش باز کرد و باندازه نیکی آن نمودند
فراهم آید و در تن فربه و جان نزار کرد و سگالشها از و بگزیدگی گراید و کرد و در با بایستگی
سعادت پژوهان بهر فرامخت در سر انجام لقمه زوف نگمی بکار برد و بهر غرض است
نیا لایند و ساد و لوحان خدا ترس را کار دشوار باشد و روزی تنگ کن و فرقه بندیش نیست که
به نیکو کار رسیده باسانی زمین و آبریم نارضا مندی ازیدی از هیچ گرسنگی بجا نکاهی و شوند
چنانچه یکی را کادی چند از وجه حلال بود شیران او شایه روزی سامتی از نیرنگی روزگار
بیچاره رفت و پند روز بنامش گذشت بیدار بختی بسخت یگما پو آ و روز پذیرفته پاسخ دادند
انیم که درین چند روز خوراک این شتی خاموش از یکجا بود و بکتر زمانی کشاده پیشانی جان بسپرد
و در استان این فروشنده گان دشوار اندیش بس فراوان و بختی تعلقیان آرمند مال گیران
از خود باز ندانند و بزبان زوگی دین و دینوی کام دل برگیرند بیدار نشان آشفته رای احتیاج
خود را سر پای گرفت و گیر گردانیده ابدی بحال اند و در سکیم دلال سعادت بخش آن دیدند
زین خرابه که از کسی نباشد نا پدید و اگر پیدا شود دست فرزند گشت و کار بهر سامیند و
و اگر فراهم آید بهر میدان قوتی که به نیروی آن کار کنند نا پدید اکان نتوان یافت اگر نشان
دهند و خداوندی نبود کامیاب شدن بدو بس دشوار و از سپاه همگرمی نیز برکنار شدند
باندیشه آنکه جان گرامی بدل ال حنیس نگردد و از بازگانی نیز دامن برچینند از آنکه بشیری
کالای خود را گران از خواهند و آهوی آن پوشند و بد آنچه در و نبود بستانند و آنرا که

ساده باشد
گذشت یعنی
نفاذ گذشت
نشدت بکسر
شین ندارد

گویی که
از و بچه بچه
بجود نیست
بدان

بجزنداری بر خرمند از کوه پهای پیدایشم بر بندند و بد آنچه ندارد و کموش گنند و سود خود
 بزبان دیگران برگزینند و آنکه مال مخالف کیش را روا داشته دم آسایش برگرفته اند
 پسندشان نیاید و چنان سرانیدند اگر روا دارد و بین آگاه دل ست و آستان تیمم و است
 نه حلال ساختن مال دیگری و چگونه از دیگر گونگی بی وسعوری مال یکدیگر است و بیایسته بود
 ورنه دیو افسانه است سرمایه خواب آرمند ان بگوش نیکوان در نشود اکنون چو رخی
 رگه ز بگمان می خندد تا راه از چاه دانسته بگویند اندوزی در نشوند و گرامی انفا
 بنا بایست بگنند از آنجا که در نهادم و در او فرزان دیگر گونگی سرشته اند و نشویند و
 و به دینی افزون و خواهشگر آن پای و سپهر و در خشم شکب سیر عنان گل درین کوه
 نامر و دوستی کیاب و انصاف میرزا پدید آید هر آینه در چنین آشوبگاه بجز فشری
 وحدت صورت نه بند و آن جانداروی انتظام بجز شکوه فرمانروایان را و اگر فراهم نیاید
 هرگاه خانه و محله بی بیم و امید پیشروی دیده و در تنظم نگرد و بی سطوت آن پذیرنده فرایند
 شور و شش نور خانه دینی چگونه فرو نشیند گاه بانی مال و جان و ناموس دین جهانیان
 چنان شود اگر چه برخی جزو گزینیان دست آویز خارق عادت این غریبت سرگرفته
 لیکن بی مایوری سلاطین و الاحسن نظام نگرفت و نیز در آن آتشین دست طلسم کا
 و نیز خجی شعبده باز راه دارد و طوفانهای شورش ازین دریای بی تمیزی برخاست
 و بر خیزد و بسازمانیان از ساده لوحی و کم بینی دران موج خیر ناشناسانی فرو شده او شود
 و آنکه بفروغ خرد از پذیرائی عنان باز کشیدند و توشه سفر در از سر انجام یافت درین جای
 پر آشوب بدیوانگی و بی دینی و کافری که همه را طغیانه گشتند دران بزم ناشناسانی اگر
 جزو پروه کاروان را اگر کرده شوند ناگزیر باین دیوانگاه برگرد و از پیچیده فرومایگان ابر

ان گزینان
 بجز کوه
 در خشم
 سیر عنان
 در تنظم
 سرشته
 درین کوه
 نامر و دوستی
 کیاب و انصاف
 میرزا پدید
 آید هر آینه
 در چنین
 آشوبگاه
 بجز فشری
 وحدت صورت
 نه بند و آن
 جانداروی
 انتظام بجز
 شکوه فرمانروایان
 را و اگر فراهم
 نیاید
 هرگاه خانه
 و محله بی بیم
 و امید پیشروی
 دیده و در تنظم
 نگرد و بی سطوت
 آن پذیرنده
 فرایند
 شور و شش
 نور خانه دینی
 چگونه فرو
 نشیند گاه
 بانی مال و جان
 و ناموس دین
 جهانیان
 چنان شود
 اگر چه برخی
 جزو گزینیان
 دست آویز
 خارق عادت
 این غریبت
 سرگرفته
 لیکن بی
 مایوری
 سلاطین و
 الاحسن
 نظام
 نگرفت و
 نیز در آن
 آتشین
 دست
 طلسم کا
 و نیز
 خجی
 شعبده
 باز راه
 دارد و
 طوفانهای
 شورش
 ازین
 دریای
 بی
 تمیزی
 برخاست
 و بر خیزد
 و بسازمانیان
 از ساده
 لوحی و کم
 بینی
 دران
 موج
 خیر
 ناشناسانی
 فرو شده
 او شود
 و آنکه
 بفروغ
 خرد
 از پذیرائی
 عنان
 باز
 کشیدند
 و توشه
 سفر
 در از
 سر
 انجام
 یافت
 درین
 جای
 پر
 آشوب
 بدیوانگی
 و بی
 دینی
 و کافری
 که
 همه
 را
 طغیانه
 گشتند
 دران
 بزم
 ناشناسانی
 اگر
 جزو
 پروه
 کاروان
 را
 اگر
 کرده
 شوند
 ناگزیر
 باین
 دیوانگاه
 برگرد
 و از
 پیچیده
 فرومایگان
 ابر

پسیده است در هر آباد بوم خداوندان ل فرامان باشند و زمینهای گشت و کار پدید برادران
 لیکن از بدسگالی و تنباه اندیشی عیار نمود شک گرد و دوست بهمت بران دراز نشود اگر
 کشا و زراعی و گیاهان پیرانی و جانداروی زندگانی اندیشه باشد و بازرگان از پنا
 باز آید و یاری فرمان ده روزگار و مشول ازیدی فیض در دل آورد هر آینه خواسته او خرد گزین
 باشد پس شایسته مال در گرو نیست بوده کاکیمای معدلت اند و چون نمک ساز ناپاک یا
 پاک ساز و بد رانیک و او بی نایوران اخلاص گرای و افزونی اسباب شوکت و فراوانی
 خزینہ کاری نتوان بساخت و جهان پرستاری و فرمان پذیری غاژه نظام بر بگیروس
 هر که اتومندی باشد سخت سپاهگری پیشه سازد و یاری را در سر گشتا جاز را و برابر او تمام
 پراگندگی زمانیان داشته باشد و روزی چون علف سوز کشا و زراعت و ان اگر بدان
 نیا و پروخت برنگی خوشی تن را در گروه یاوران در آرد پس و انکی روزی بد و چیز باز گردد
 و او گری فرماندهان روزگار و اندیشه آبادی فرمان پذیران سعادت سگال فرومایگان
 طبیعت پرست زبان معقول ندانند و همواره از محسوس برنگد زنده درین شوره زمین
 آب بنمشیر بکار آید نه زلال لیل از شکوه او سخت فروشان کجگر ای بختولستان در شوند
 و نیکوان الضاف پژوه را روز باز شود هر آینه آنچه دست فرو پاستانی آن چار گوهر بی
 قرار دهد سزاوار و شایسته بود و رضامندی ازیدی را هم آغوش نگا سپانان خانه را
 خداوندان دست رنج قرار دهد و تیاقداران عالم را پاسبانان اگر همه مال در پامن ناموس
 بکار رود باید که شکرانه بوام داده آید چه حاجی آنکه تیاقداری چهار شرک گوهر نماید لیکن
 فرمانروایان و او اگر افزون از آنچه بدو کارشان سر انجام باید نستانند و دست خویش
 نیالایند و ازینجاست که این وجه باخلاف نمان و مسکان و گر گونگی نپیر و چنانچه

در
 خیرستان
 حاجی گری
 چندی
 سحر
 گری
 آید

گزارده آید و ازین دولا و نیز گفتار روشن گشت هر چه فرماندهان بسیار خرام از راه رفت
و معدلت افزائی از رعیت برگیرند و بفرمان پذیران خد شکر آرد و دهند گزین نشانیست
بر کمال و جاوید روائی دارد و نیز پدائی گرفت که روزی سپاهی فراوان و گزیده تر
باشد سپس کشتا و زرو و دیگر پیشه و ران و کهن نامه های یونانی چنان برگوید که پیشه و
از سه گونه در گذرد و شریف خیس میان نخستین بنفس بازرگردد و از سه بیرون نباشد
یکی بگوید هر خرد چون و بپینی و حسن تدبیر و دهم بدانش پذیری چون کتابت و بلاغت
سوم به نیروی دل چون سپاهگیری و خیس نیز ریه گونه باشد منافی مصلحت عموم
مردم مانند احکام و دهم مخالفت فیصلتی از فضائل چون سخنگی سوم آنچه طبع از و لغت
گیرد چون حجامی و دهمی و کناست و میان گوناگون مسکات حرفها بود بر سر نخه ناگزیر
چون که توری و لختی چنانکه بی آن بسرد و چون رنگریختی بسیط چون در و گری و
آهن گری و بعضی مرکب چون تراز و گری و کار و گری و ازین گزارش نیز بدایه
سپاهگیری سپاه و با جمله بهترین و ستایه روزی پیشه بود که بعدالت و پارسائی و دهم
نزدیک باشد و از بدکاری و بد نفسی و در نیکوان در پیشه سپه خیر را ناگزیر دانست و دوری
تمکاری سپهر از عا رکتی شدن از وزارت آنچه بدو عاری بود و چون سخنگی و دیگر
وزاری کشیها و آنچه وزارت باز کرد و دل نهادن بصناعتی خیس چون گزیده روز
فراهم آید ناگزیر تعلقی است سختی خواسته را نگاهبانی کند بشرطیکه اهل منزل در زندگانی
آنگلی نکشند و چون خاستند رفاه و بنا کامی برگردد و پیغمبر از حق و آزمندی نکند
و تیاقداری مال بی آن نشود که خرج کمتر از فعل ساز و دخی بسودا پردانو دوست
مشمزد و قدری را نفوذ و اثمان دارد و شطری را اجناس مستعد و بر خن رسد و ای دیگران

لحظه
غیر از اینست
سگونی در
نفع هیچ نماند

سجده
بسیار
درین
دین
ازین
بسیار
ازین
بسیار

بر آینه و بعضی را صنایع و مختار سازد و پاره را بنیکوان و ام گویان سپارد و خرج را باگی
و حق بشود و آردم دوستی قرار دهد و دوستد بکشاوه پیشانی چهره افزود و پیشانی
در نهانخانه دل راه نیابد پیش نهاد بهمت رضا مندی الهی باشد نه توقع شکری نشه ذکر
و انتظار جزائی و بیشتر بدو نشان نهفته نیاز دهد و چگونه دادن دیگر هست که اگر نهجا
رو دشتایگی اندوزد سخت آنگه برسم سخاوت و اثار دهند چون ارمنی و جزاکان باید
که زود پوشیده باشد و افزونی و بزرگی آن از چشم براندازد و گستره حال و بجان بود
دوم آنچه از روی ضرورت اتفاق افتد و طلب ملائم و دفع مضرت چنانچه بستم کاران
و سفینان و هندیان بخش مال و عرص از گزند انیان ربائی باید و درینجا میانه روی
بکار برد و در پیش ملائم همان بهتر که با فرونی نزدیکی باشد و جانیان در حال مشاس
از به گونه بیرون نه برنجی از غنودگی چنان در افتند که بایست معنوی در خاطر نیاید با بکار کرد
چه رسد و لغتی از روشن ستارگی چنان در حقیقی مراد شیفته که با دوری بدل نگردد و چون
سعاوت پشیمان همیشه از خام شناسائی از دوست ندهند و ظاهر را سرایه آبادی بان
گیرانند امید که تا در ولایت بندگان جای دارد و بسوین پایه سعاوت اندوزد و چون شدت
و دشمنی که از ده شود بدوین آرایش گزند دست مزد جانیانی گزاشن و نیت روانی
روزی در گرد و ادگری اورنگ نشینان فرنگ آرمی و نیک سپهی و ستیاریان دست پرتو
است و ازین رو که سامان شکوه فرماندهی بهر مزی که دیگرگون بود و زمینها بتفاوت باشد
برخی بکتر کوشش فراوان بروند و لغتی بر عکس آن دوری و نزدیکی آب و آبادی نیز اختلاف
رو کار کیانی هر بوم آنرا پاس از و باندازه بگیرد و در فراخامی هندوستان که بهر زمانی
چندین فرماندهان کارگاه می بودند ششم سخن از بزرگ که برگزینی و در و مستان توران

[illegible]

بناکند باناک بر نشاند یاباغ سادو یا باب باران شاداب گرداند و در تقصیر نهاده اند
 پنجم زمین خرابه که بستوری مرزبان آباد شود و خراجی زمین فارس کرمان و دهم زمین
 خانه خود را بستان سادو و علوم مسلم زمین خرابه باو کند و آب از چشمه دهد که اسکان آن
 از بیت المال بود چهارم کشوری که بکشتی کشایش باید پنجم زمینی که آب خراج کشته بود
 صلحی زمین بی بجران و بی ثعلب شرح آن پاستانی نامها باز گوید و در برخی نامها
 زمین را چهار گونه ساخته اند نخست آنکه خداوندان کیش آباد کرده باشند از زمین شش
 و دهم آنکه صاحبان زمین این کیش کیش کردند و بعضی عشری پیش برخی بکاش
 نام عشری یا خراجی کرده و دهم آنکه برزگر گرفته باشند که دهمی عشری گویند و طائفه خراج
 دهمی بیسج نام باز گرداند چهارم آنکه بیکایگان دین بران صلح نموده باشند از
 خراجی نهم خراج را بر دو گونه پندارند مقام سیم از پنجم ششم بخش خراج و طائفه آنکه
 در خراج توانایی و سودمندی قرار دهند و طائفه اصل از خراج گویند چون حصه
 آن کرده از خراج ایشان افزون گردد بشرطی چند زکوة ازان برگیرند و آنرا عشر نمایند
 و در هر یکی ازین افرادان خلاف عمر و زمان خود از بیکایگان آئین خویش را علی
 چهل و هشت درهم اوسط بیت و چهار اونی دو انده گرفت و آنرا جزیه نام نهاد
 و در هر یکی جز کشت و کار از مال مردم خیر خواهند و آنرا تمغا گویند و در زمان و ایران
 برخی را بعنوان مال برگیرند و طائفه باین جهات برسانند و بعضی را بطریق سایر جهات
 طلب و در چندین راه نام و جهات و فروعات خلاصه سخن آنکه آنچه بر این مروجی
 از راه پنج قرار پاید آنرا مال گویند و از انواع محترقه گزیده جهات خوانند و باقی سایر جهات
 و آنچه مستغرق بر مال باشد که از جهات گویند اگر بیوان رود و در نه فروعات نامند

و در هر سرزمین چنین خواهم شما آشوب آورده و مردم را آزار و کشتی خداوند را زکار آگهی و
جهان پروری شرف نگهی و مورد و مکی باز خواهم شما بی حساب را بر انداخته و کشت
مردم بدین شتمکاری نپسندید بخت گزین و طناب و بیگانه را عیار بر نهاد و شکرت
اساسی بر نهاد و سپس گوناگون زمین بر فراز پدای آفریده و آذر زده و چه پاسبان بر

آئین الهی گز

پیاپی ده مقداریست و گز آذر زده خال که و مه را بدو باز گشت و نیک و بد با آذر زده
و زفر انجمنی هندوستان بر سه گونه روانی و دشت در از میان کوه و هر یک است
و چهار بخش برابر و هر کدام را طسوج خوانند لیکن از اولین هشت جوخت ل بود
که به پهنای پست بهم باز دارند و دوری دیگر هفت و شش بگز بزرگ گشت آذر گز
و شهر و قلعه و جوحن و گلین و دیوار چوبی و بیایه سنگین و چوبین عبارت ولی است
خانه و پرستش جا با و چاه با و باغها پیاپی و منوی و بجز دیار چه و سلاح و پلنگ و سنگا
و چو دول و دولی و صندلی و عراب و مانند آن و در دیگر دیار اگر چه گز نیست و چاه
طسوج گز و مانند لیکن هر طسوجی و وجهه شمرند و هر چه و وجود و هر جوختش خزل و هر
خزل و دوازده فلس هر فلسی شش فقیله و هر فقیله شش نقیر و هر نقیر شش قطیر
و هر قطیری دوازده ذره و هر ذره شش سباد و هر سباد و همه اعتبار نماید و نیز
چهار طسوج را یک انگ و شش و انگ را یک گز گویند و بر جی گز را بهر بیت و چهار شت
اندازه گیرند و هر کی شش جو معتدل پوخته پهنای و هر جی شش موی بال یا پو
و نیز در کس نامها گذارد و شهر و دگر گز شش با جام به بخند و پیاپی آن بشان زده گز
کنند و هر گز بی چهار حصه و آنرا چهار بهر نامند و هر بهر بی ششست چهار بخش گز باشد

در بعضی ویرین اسفار گزیده هفت گونه بر شمارند که سو و سبت پنج انگشت و دوشلث
 مارون الرشید عباسی بدست حبشی غلامی که در شستان خدمت جامی درشت پیاورد
 و مقیاس و دو خانه نیل مصری بران و خانه و قماش نیز پیاورد و دراع قبضه دراع
 دراع و دین گزیده سبت و چهار انگشت ابن ابی لیلی او را بروی کار آورد و پیر سفید مزبانی
 بغداد و خانه بدان اندازه گزیده سبت پنج انگشت هاشمیه صفیری سبت و سبت انگشت
 و ثلث بلال بوزانی برده در میان آورد و برجی گزارند ابو موسی اشعری بزرگ نیاک او
 هاشمیه کبری سبت و نه انگشت و دوشلث منصور عباسی اعتبار نموده دراع ملک مزبانی
 نیز گزیده زیاد پسر خوانده ابوسفیان زمین عراق و عرب بدان همی و عمریه و یک انگشت
 عمر در خلافت خویش گزیده کوتاه و میانه را پش و شش نموده را برگزیده و هر یک مجموع
 قبضه و ابهامی استاده برافزود و هر دو طرف او را تقبل می هر کرده بخدا نیت و عثمان بن
 حنیف فرستاد و هر دو عراق عرب با آن پیوند ما سئیه بن قناد انگشت ثلث کم مامون
 عباسی روانی داد و هر دو صحرا و فرسخ بدان همی و برجی گزارندگان گزیده پیر سبت
 انگارند هر قبضه چهار انگشت بسته و نزد برخی یک انگشت کم و گزیده ساحت نزد بعضی
 همان هفت قبضه باشد و نزدیک گروهی هفت قبضه با انگشت استاده و قبضه هفتم
 و طبقه در هر قبضه آن یک انگشت افزانید نزد جمعی هفت قبضه با انگشت موضوع در هر قبضه
 سلطان سکندر لودی در هندوستان نیز گزیده در میان آورد و آنرا چهل و یک نیم گزیده
 اندازه گرفت و آن سیم نه انگشت کرد و فقه آمیز حجت آشیانی نیم دیگر افزود و چهل و دو
 قرار گرفت و مقدار آن سی و دو انگشت بود و از پیشین حکمائیر بدینان گزارند و در
 زمان شیرخان و سلیم خان که هندوستان از غلبه حبشی و قطعی بصنط آمد بهین گزیده

و اگر چه باشد یک بسوه باز خوانند بر جن بسوه انسه را نیز بیست حصه بر سازند و هر حصه آنرا
 استوانه خوانند بفتح تایی فوقانی و سکون سین و وادو الف و نون خفی و فتح سین بای
 مکتوب و آنرا نیز بیست قسم کنند و هر یک را استوانه بفتح تایی فوقانی و سکون بای فاکت
 و وادو الف و نون خفی و فتح سین و بای مکتوب و آنرا بیست بخش کنند و هر کدام را
 استوانه خوانند بفتح هزه و نون خفی و سین و وادو الف و نون خفی و فتح سین و بای
 مکتوب یک بیگمه بطناب سن از بیگمه بطناب باش بر بسوه و دوازده بسوه کم بود
 و در هر صد بیگمه تفاوت کند اگر چه بطناب سن نیز شصت گزنی بود لیکن بطناب ردگی
 پنجاه و شش گزنی آید و گزالی از گز اسکندری یک بسوه و شانزده بسوه است و سیزده
 استوانه و هشت استوانه و چهار استوانه افزون و تفاوت هر دو نقصان یک
 بیگمه چهار بسوه و بیست بسوه است و سیزده استوانه و هشت استوانه و چهار استوانه
 باشد و در صد بیگمه از هر دو وجه بیست و دو بیگمه و سه بسوه است و هشت استوانه شود

آیین زمین پاسبان و اندازة پانچ فرماندهی

شهر یار کارگاه چون گز و بطناب و بیگمه را قرار داد بزرگ می یو مها جدا بر ساخت و
 از هر یک زمین دیگر گون خراجی باز خواست پوچ بعضی مبول بای فارسی و سکون وادو
 و فتح لام و سکون جیم سال بسال فصل فصل کشت پذیر و واز نیز و نیفتد پروئی بفتح
 بای فارسی و وادو سکون وادو و کستر تایی فوقانی هندی و سکون بای تحتانی چیت
 بکارند و بدین روش قوت افزایند چچ بدو جیم فارسی مفتوح و سکون راسه چهار سال
 بزراعت نرسد بخر بفتح بای و نون خفی و فتح میم و سکون پانچ سال افزون آبا و بود
 و در دوی نخستین گزیده و میان و زیبون هر جنس را از اقسام آورند و سوم بخش آن محصول

پندارند و سه یک آن دست مزد جهانبانی برستانند و پچی که شیرخان برگرفته بود و
 امروز در بهر صوبهها از و کمتر نشان ندهند پذیرش یافت و برای آسودگی سپاه و رعیت
 ارج بر سخته زرباز خواست نمایند بر پچی رطل پنج بربان هندی اساطیری گویند
 بفتح هزه و سین و الف و کسر و ال هندی و باقی ضعی و سکون بای تحتانی
 و یک بیکه اعلی شزده من میانه و دوازده زبون هشت من و سی پنج سیر جمله سی هشت
 من و سی پنج سیر و ثلث او دوازده من و سی و هشت سیر و یک پا حصول قرار گرفت
 و سه یک آن چهار من و دوازده سیر و سه پا پنج جهانبانی سخو و سیزده من و ده و نیم
 هفت و نیم ثلث ده من و سیزده و نیم سیر سه من و هزده سیر ازان برگیرند عکس
 هندی مسو گویند بفتح میم و ضم سین و سکون و او و را هشت من و ده سیر شش و نیم
 و چهار من و بیت پنج سیر سه یک شش من و هزده سیر یک پا و دو من و شش سیر
 طلب دازند و هزده من و دوازده و نیم و هشت من و پانزده سیر و چهار من و دوازده
 و نیم سیر قرار گرفت کمان هندی اسی گویند بفتح هزه و سکون لام و کسر و سکون
 بای تحتانی شش و نیم من پنج من و ده سیر سه من و سی سیر کمین و بیت و نه سیر
 باز خواهند ششم معصفر هندی نرا و گرا گویند بفتح کاف و را و رای دیگر هشت من و
 سی سیر شش من و سی سیر پنج من و ده سیر دو من و دوازده سیر خواهش و دازند
 هندی تویم چینه نامند کسر جیم فارسی و سکون بای تحتانی و فتح نون و بای مکتوب
 و ده و نیم من هشت و نیم پنج من پنج سیر دو من و بیت و هفت و نیم سیر
 باز خواهند شش اهل هندی سکون گویند بفتح سین و سکون را و ضم سین و سکون و او
 و نون ضعی و ده و نیم من هشت و نیم پنج من پنج سیر و نیم من و هفت و نیم سیر قرار گرفت

۱۵ پنج
 ۱۶ پنج
 ۱۷ پنج
 ۱۸ پنج
 ۱۹ پنج
 ۲۰ پنج
 ۲۱ پنج
 ۲۲ پنج
 ۲۳ پنج
 ۲۴ پنج
 ۲۵ پنج
 ۲۶ پنج
 ۲۷ پنج
 ۲۸ پنج
 ۲۹ پنج
 ۳۰ پنج
 ۳۱ پنج
 ۳۲ پنج
 ۳۳ پنج
 ۳۴ پنج
 ۳۵ پنج
 ۳۶ پنج
 ۳۷ پنج
 ۳۸ پنج
 ۳۹ پنج
 ۴۰ پنج
 ۴۱ پنج
 ۴۲ پنج
 ۴۳ پنج
 ۴۴ پنج
 ۴۵ پنج
 ۴۶ پنج
 ۴۷ پنج
 ۴۸ پنج
 ۴۹ پنج
 ۵۰ پنج
 ۵۱ پنج
 ۵۲ پنج
 ۵۳ پنج
 ۵۴ پنج
 ۵۵ پنج
 ۵۶ پنج
 ۵۷ پنج
 ۵۸ پنج
 ۵۹ پنج
 ۶۰ پنج
 ۶۱ پنج
 ۶۲ پنج
 ۶۳ پنج
 ۶۴ پنج
 ۶۵ پنج
 ۶۶ پنج
 ۶۷ پنج
 ۶۸ پنج
 ۶۹ پنج
 ۷۰ پنج
 ۷۱ پنج
 ۷۲ پنج
 ۷۳ پنج
 ۷۴ پنج
 ۷۵ پنج
 ۷۶ پنج
 ۷۷ پنج
 ۷۸ پنج
 ۷۹ پنج
 ۸۰ پنج
 ۸۱ پنج
 ۸۲ پنج
 ۸۳ پنج
 ۸۴ پنج
 ۸۵ پنج
 ۸۶ پنج
 ۸۷ پنج
 ۸۸ پنج
 ۸۹ پنج
 ۹۰ پنج
 ۹۱ پنج
 ۹۲ پنج
 ۹۳ پنج
 ۹۴ پنج
 ۹۵ پنج
 ۹۶ پنج
 ۹۷ پنج
 ۹۸ پنج
 ۹۹ پنج
 ۱۰۰ پنج

مسنک هندوستانی مگر گویند بفتح میم و تائی فوقانی هندی و سکون را سیزده من و نیم
و بیست پنج سیر سه و نیم من و سه سیر بدیوان رسانند شملیت در هند یعنی نامند بکسر میم و سکون
یائی تختانی و کسرای فوقانی و بای خفی و یائی تختانی و تازی حله گویند چهارده من و یازده و نیم
و پانزده سیر سه و نیم من برستاند شالی کوز بون تخی ست بیت و چهار من و شش و چهار من
وده سیرش من و ده سیر خواهش رود نامخواه هندی اجوائن گویند بفتح حمزه و سکون جیم
واو و الف و کسرای تختانی و سکون فون و پیاز و دیگر بنهرها را بیع قرار داده و دستور العمل
نقدی بر نهاده اند چنانچه گفته آید خمری بیع هندی ساونی گویند بسین و الف و فقه و کسر
فون و سکون یائی تختانی قند سیاه سیزده من و ده و نیم سه من و شش و سیر بر کسر میم
و ده من هفت و نیم پنج من و نیم من مقرر شد شالی مشکین ریزه دانه و بس سیر و شش و
وز و پروگوارا بیت و چهار من و شش و چهارده من و ده سیرش من و ده سیر قرار گرفت شالی
بدان سان نبود هفده من و دوازده و نیم من و پانزده سیر چهار من و سیزده سیر برستاند ماش
هندی مونگ گوید بضم میم و سکون و او و فون خفی و کان فارسی ده و نیم من هفت و نیم پنج
وده سیر و من و بیت و سه و نیم سیر قرار یافت ماش سیاه اهل هند را دانه است
بضم حمزه و سکون را و دال برستور مونگ مو حقه بضم مجهول میم و سکون و او و تائی فوقانی
هندی و بای خفی از ماش بنر بون و از سیاه بهترش و نیم من پنج من و ده سیر سه من و بیست
یک من و بیت و سه سیر بدیوان گز از اند جرت درین مرز جوار گویند بضم جیم و او و الف و را
سیزده من و ده و نیم هفت و نیم سه من و شش و سیر باز خواهند شاماخ درین بوم سالوان
گویند بسین و الف و فون خفی و او و الف و فون خفی و ده و نیم هشت و نیم پنج من و من
و بیت و هفت و نیم سیر بر گیرند کورم شاماخ مانند لکین پوست برونی مائل قهیر سر

درست
شش و نیم
درست
شش و نیم
درست
شش و نیم

هفده من دوازده ونیم و نه من و پانزده سیر چهار من و دوازده ونیم سیر و دیوان کعبه
 بهندی تل گویند بکسترای فوقانی و سکون لام هشت من شش چهار دهن بر خواهند
 هندی گنگی گویند بفتح کاف و نون خفی و ضم کاف فارسی و کسر نون و سکون یای تحتانی
 شش ونیم من پنج من و ده سیر سه من و سی سیر یک من و بیت و نه سیر برتاند تور پانجم
 تایی فوقانی و سکون و او و کسر یای تحتانی و الف سر شفت مانا لیکن بسری گراشد
 ونیم من پنج من و ده سیر سه من و سی سیر یک من و بیت و نه سیر باز خواهند ایزن پیشتر
 بریم شانزده من سیزده ونیم دهن و بیت پنج سیر چهار من و هفده ونیم سیر خواهش بود
 لهره بفتح لام و با و سکون دال هندی و فتح را و یای مکتوب در خوشه و دانه بکال ماند
 ده ونیم هفت ونیم پنج من و ده سیر دهن و بیت و نه سیر جواب گویند مندر و
 بفتح میم و نون خفی و سکون ال و فتح و او و یای مکتوب خوشه او شاخ آس و دانه چون
 سر شفت لیکن برخی نزع و بعضی سفید پانزده ونیم نه من شش ونیم سه من برتاند لهره
 بضم مجهول لام و سکون و او و کسر یای تحتانی و الف بیا قلامانده ختی خروده ونیم هفت
 ونیم پنج من و ده سیر دهن و بیت ونیم سیر بر جویند کوردی بضم کاف و سکون او و کسر ال
 و را و سکون یای تحتانی شاخ آس از بنتر ازوشش و پنج ونیم من و ده سیر سه من و سی سیر
 یک من و بیت و نه سیر باز خواهند کلت بضم کاف و سکون لام و تایی فوقانی عدس آ
 لختی سیاه تر کباب و بنا فیه سودمند و سنگ را بد و تر سازند بر بدن آسان گردوده ونیم هفت
 ونیم پنج من و ده سیر دهن و بیت و نه سیر دیوان باز گرد و هر پی بفتح با و سکون را و کسری
 فوقانی هندی و سکون یای تحتانی بشاخ ماند سفید تر ازوشش و نیم من پنج من و ده سیر
 سه من و سی سیر یک من و بیت و نه سیر برگیند و در باز است فردا ستالی برخی جا چهار یک سیر

اندازند و در بعضی برافزایند چنانچه از گزاردن پدید آید و پان و زرد چوب و سنگ گار
و سسنگ کچالو و کدو و جسن و خیار و باد رنگ و باد بخان و ترب زردک و کریمه و گوره و تیندین
کچره و رابع قرار داده و دستور العمل نقدی بر نهاده اند چنانچه نگاشته گرد و در همین آیین پرونی
کشتند بسان پوچ خواهرش و در شهر یارگاه دل دیال بدانسان که گزایش یافت نوازیش فرمود
در جهات ده یک بخشوده و در نیم قرار داد و صد و بیست و نه بی بقا نوگو باز گرد و نخستین
نویسنده است از طرف بزرگران خرج و دخل نویسد و هیچ دیدنی او نباشد و پیشین ملا و کشا و
و در هر رگینه کی بود و امر و در حصه قانون گو بر انداختند و بشتر طاعت گردنی سه گونه از درگاه
یا بند ماهواره اول پنجاه و پیه دوم سی سوم سیست و شماره این جا گیر تن شود و آیین چنان
بود که گماشته های شفق را و کارکن و آیین روزی پنجاه و شست دام ضابطه میگردانند و شبیه
در بیع کم از دو سیت بگیمه نه پیمانده شهر یار دیال بخشش فرمود و بکدام و بگیمه قرار داد و بشتر چنان
که برابر محصول هندوستان بود و باز دی شکر از بخشایش یافت بسان خبره و میر سوری و کر
یعنی گروها گرو که در معاید حاضر شدی از هر یک چیزی برگزینی و گاو شکاری و سر درخت و
پیشکش و قروق تمام میثیه و رودار و عگانه و تحصیلداری و فوطه داری و سلامی و وجه کرایه
و خرطیه و صرافی و حاصل بازار و نخاس و سن کنبل و روغن و ادویه و کبابی و درانی و صابون
و دباغی و قمار بازی و قتلعه و ساوری و راه داری و بیک که عوض سر دساری چیزی نداشتند
و دودی هر که آتش افروز و چیزی برده و در سم خانه چون فروشنده یا خریدار هر دو چیزی بر گیرند
منکی که از شوره زمین بر سازند و بگیتی یعنی هنگام رخصت درواز کشا و زرد بر گزینی تنی و نند
و چون گری و خساری و دلالی و ماهی گیری و حاصل و رخت آل و آنچه به صلاح
این طائفه سائر جهات خوانند بخشش یافت

آیین چهر

چون از بارش هابر و شورش سیلاب زمین از کار افتد کشتا و زران در سر کتب امتی
کشند سال اول دو بخش اینچ ستانند و دوم سه سوم چهار پنجم بدستور بگیرند
و باندازه جانقد جمنس خواهش رود سال سوم ده ونیم و یک و ام برافزینند

آیین پنجبر

چون از سیلابی بودن فراوان تفاوت رود بنگونه بازخواست نمایند بر می گنند
سیلابی سال اول از یکیمه نیم من دوم یک من سوم دو و چهارم سه پنجم بدستور
سرفشت بارانی سال اول پنج سیر دوم بیت پنج سوم سی و پنج چهارم یک من و نیم
بسان پوچ نخ و سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج و دوم از هر دوی سیر سوم
از هر دو یک من و ده سیر چهارم دو من و ده سیر پنجم چون پوچ جو سال اول از سیلابی
نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی سی و پنج سیر سوم از سیلابی
دو من و از بارانی یک من و نیم چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو من و نیم پنجم بدستور
عده سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج سیر دوم از هر دوی سیر سوم از هر دو
یک من و ده سیر چهارم از هر دو یک من و سی سیر پنجم تا بن پیش آرن سال اول
از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از هر دو بیت پنج سیر سوم سی و پنج و چهارم یک من
پنجم بسان پوچ کتان سال اول از سیلابی ده سیر و از بارانی پنج دوم از سیلابی نیم من
و از بارانی پنج سیر سوم از هر دوی سیر چهارم یک من و ده سیر پنجم بدستور خمری فی کاس
سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من
سوم از سیلابی یک و نیم من و از بارانی یک من چهارم از سیلابی دو من و ده سیر و از

بارانی یک و نیم پنجم چون بویج سوار سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر
 دوم از سیلابی یک من از بارانی نیم سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک من چهارم
 از سیلابی سه من و از بارانی دو پنجم بویج آسمو موهه از بارانی سال اول پنج سیر دوم نیم
 سوم سی سیر چهارم یک من و ده سیر پنجم لبان بویج لهدره از بارانی سال اول پنج سیر
 دوم نیم من سوم یک من و ده سیر چهارم دو من پنجم بستور کو درم سال اول از سیلابی
 نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی نیم من سوم از سیلابی دو من
 و از بارانی یک و نیم چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو و نیم پنجم بطریش مستطوره
 سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی سی سیر
 سوم از سیلابی دو من و از بارانی یک و نیم چهارم از سیلابی سه من و از بارانی دو و نیم
 پنجم موافق دستور کو درمی سال اول از سیلابی ده سیر از بارانی پنج دوم از هر دو بیت
 پنج سوم از هر دو سی پنج چهارم یک من و ده سیر پنجم لبان پیش کال سال اول
 از سیلابی ده سیر از بارانی پنج دوم از هر دو بیت پنج سوم سی پنج چهارم
 یک من و ده سیر پنجم بد انسان توڑیا سال اول از سیلابی نیم من و از بارانی
 پنج سیر دوم از سیلابی یک من و از بارانی بیت پنج سیر سوم از سیلابی
 یک من و ده سیر و از بارانی سی پنج سیر چهارم از سیلابی یک و نیم من و از بارانی
 یک من و ده سیر و پنجم بستور پیش شاماخ سال اول از سیلابی ده سیر
 از بارانی پنج دوم از هر دو بیت پنج سوم سی پنج چهارم یک من و ده سیر پنجم
 بدان آئین ارژن سال اول از سیلابی ده سیر از بارانی پنج دوم از هر دو سی سیر
 سوم یک من چهارم یک و نیم پنجم لبان پیش کج از بارانی سال اول

پنج سیر دوم بیت سوم سی چهارم یک من و ده سیر پنجم بدان گونه و در سال
چهارم ده نیم و یک دام بازیافت شود و امر وزیر چنان متدار گرفت و پنجم
سال اول سیر یک سیر باید و سیر برگیرند دوم پنج سیر سوم ششم
چهارم چهارم حصه و یک دام و دیگر سنوات بسوم پنجم پندار و رفت
و تخم در سیلابی تفاوت رود و در همه مراتب کشتا و زراعت و غله هر چه
آسان داند بر گزارد و زمین جنبه دهن کوه و سیلابی پرگنات سیر کار
سبب و بهر آنچ بجزند چندان سیلابها خاک نودر اید که از بویج آسان
و انزوی برده گیتی خند او ندازد و فور محسوس بانی برابر آن شود
و در رفت دیاکنگوت با بها و بیخواهش مال اختیار کشتا و زراعت باشد

آیین نوزده ساله

همواره کاروانان آگاه بر نشستی و ترحف مهاس ملک برگرفته و
زرف نگه کرده اذان از رعد گرفته زمین بویج که گزارش یافت
زرت در ادوی از سال ششم تا سال ست و چهارم مجدول در کشید

بجی صوبه آگره

[illegible]

آئین اکبری جلد اول

۱۲
سید احمد

44

جیتل	این مطابقت با آنه ور و پست زمان	جیتل	این مطابقت با آنه ور و پست زمان
۱	۱۹ و سمل $\frac{1}{5}$	۱۰	۱ پائی ۹۲ و
۲	۳۸ و $\frac{2}{5}$	۱۱	۲ پائی ۱۱ و
۳	۵۷ و $\frac{3}{5}$	۱۲	۲ پائی ۱۱ و $\frac{1}{5}$
۴	۷۶ و $\frac{4}{5}$	۱۳	۲ پائی ۳۹ و $\frac{1}{5}$
۵	۹۵ و سمل	۱۴	۲ پائی ۶۸ و $\frac{1}{5}$
۶	۱۱۴ پائی ۱۵ و $\frac{1}{5}$	۱۵	۲ پائی ۸۸ و
۷	۱۳۳ پائی ۳۲ و $\frac{2}{5}$	۱۶	۳ پائی ۷ و $\frac{1}{5}$
۸	۱۵۲ پائی ۵۳ و $\frac{3}{5}$	۱۷	۳ پائی ۳۶ و $\frac{1}{5}$
۹	۱۷۱ پائی ۷۴ و $\frac{4}{5}$	۱۸	۳ پائی ۵۵ و $\frac{1}{5}$

جیتل	این مطابقت با آنه ورویہ زمان	جیتل	این مطابقت با آنه ورویہ زمان
۱۹	۳ پائی ۶ و $\frac{۳}{۵}$	۹	۳ و پائی $\frac{۱}{۵}$
۲۰	۳ پائی ۵	۱۰	۳
۲۱	۳ پائی ۳ و $\frac{۳}{۵}$	۱۱	۳ و پائی $\frac{۳}{۵}$
۲۲	۳ پائی ۲ و $\frac{۳}{۵}$	۱۲	۳ و پائی $\frac{۹}{۵}$
۲۳	۳ پائی ۱ و $\frac{۳}{۵}$	۱۳	۵ و پائی $\frac{۲}{۵}$
۲۴	۳ پائی ۰ و $\frac{۳}{۵}$	۱۴	۵ و پائی $\frac{۱}{۵}$
۲۵ یعنی اکیس	۳ پائی ۰ و $\frac{۳}{۵}$	۱۵	۲
۲ دام	۹ پائی $\frac{۳}{۵}$	۱۶	۶ و پائی $\frac{۳}{۵}$
۳	۱ و پائی $\frac{۲}{۵}$	۱۷	۶ و پائی $\frac{۹}{۵}$
۴	۱ و پائی $\frac{۱}{۵}$	۱۸	۶ و پائی $\frac{۲}{۵}$
۵	۲	۱۹	۶ و پائی $\frac{۱}{۵}$
۶	۲ و پائی $\frac{۳}{۵}$	۲۰	۸
۷	۲ و پائی $\frac{۹}{۵}$	۲۱	۸ و پائی $\frac{۳}{۵}$
۸	۳ و پائی $\frac{۲}{۵}$	۲۲	۸ و پائی $\frac{۹}{۵}$

وام	این مطالقت با آنہ ورویہ زمان	وام	این مطالقت با آنہ ورویہ زمان
۲۳	۹ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$	۳۶	۱۳ ر ۹ پائی $\frac{۲}{۵}$
۲۴	۹ ر ۴ پائی $\frac{۱}{۵}$	۳۸	۱۵ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$
۲۵	۱۰ ر	۳۹	۱۵ ر ۴ پائی $\frac{۱}{۵}$
۲۶	۱۰ ر ۳ پائی $\frac{۲}{۵}$	۴۰	عم
۲۷	۱۰ ر ۹ پائی $\frac{۳}{۵}$	۴۱	عم ۴ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$
۲۸	۱۱ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$	۴۲	عم ۹ پائی $\frac{۳}{۵}$
۲۹	۱۱ ر ۴ پائی $\frac{۱}{۵}$	۴۳	عم ۱ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$
۳۰	۱۲ ر	۴۴	عم ۱ ر ۴ پائی $\frac{۱}{۵}$
۳۱	۱۲ ر ۳ پائی $\frac{۲}{۵}$	۴۵	عم ۲ ر
۳۲	۱۲ ر ۹ پائی $\frac{۳}{۵}$	۴۶	عم ۲ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$
۳۳	۱۳ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$	۴۷	عم ۲ ر ۹ پائی $\frac{۳}{۵}$
۳۴	۱۳ ر ۴ پائی $\frac{۱}{۵}$	۴۸	عم ۳ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$
۳۵	۱۴ ر	۴۹	عم ۳ ر ۴ پائی $\frac{۱}{۵}$
۳۶	۱۴ ر ۲ پائی $\frac{۲}{۵}$	۵۰	عم ۴ ر

دام	این مطابقت با آنه ورویید زمان	دام	این مطابقت با آنه ورویید زمان
۵۱	عده ۳۳ پائی $\frac{۲}{۵}$	۴۵	عصر ۱۰
۵۲	عده ۳۴ پائی $\frac{۳}{۵}$	۴۶	عده ۱۱ پائی $\frac{۳}{۵}$
۵۳	عده ۳۵ پائی $\frac{۴}{۵}$	۴۷	عده ۱۲ پائی $\frac{۳}{۵}$
۵۴	عده ۳۶ پائی $\frac{۱}{۵}$	۴۸	عده ۱۱ پائی $\frac{۳}{۵}$
۵۵	عصر ۶	۴۹	عده ۱۱ پائی $\frac{۱}{۵}$
۵۶	عده ۳۷ پائی $\frac{۲}{۵}$	۵۰	عصر ۱۲
۵۷	عده ۳۸ پائی $\frac{۳}{۵}$	۵۱	عده ۱۲ پائی $\frac{۳}{۵}$
۵۸	عده ۳۹ پائی $\frac{۴}{۵}$	۵۲	عده ۱۲ پائی $\frac{۳}{۵}$
۵۹	عده ۴۰ پائی $\frac{۱}{۵}$	۵۳	عده ۱۳ پائی $\frac{۳}{۵}$
۶۰	عده ۸	۵۴	عده ۱۳ پائی $\frac{۱}{۵}$
۶۱	عده ۴۱ پائی $\frac{۲}{۵}$	۵۵	عصر ۱۳
۶۲	عده ۴۲ پائی $\frac{۳}{۵}$	۵۶	عده ۱۳ پائی $\frac{۲}{۵}$
۶۳	عده ۴۳ پائی $\frac{۴}{۵}$	۵۷	عده ۱۴ پائی $\frac{۳}{۵}$
۶۴	عده ۴۴ پائی $\frac{۱}{۵}$	۵۸	عده ۱۵ پائی $\frac{۳}{۵}$

دام	این سطر ثابت با آنہ در مہرہ زمان	دام	این سطر ثابت با آنہ در مہرہ زمان
۷۹	عہ ۱۵ ار ۱/۵ پائی	۹۳	عالم ۵ ار ۲ پائی ۱/۵
۸۰	عہ ۱۵	۹۴	عالم ۵ ار ۲ پائی ۱/۵
۸۱	عہ ۲ پائی ۱/۵	۹۵	عالم ۲
۸۲	عہ ۹ پائی ۱/۵	۹۶	عالم ۲ پائی ۱/۵
۸۳	عہ ۱۵ ار ۱/۵ پائی	۹۷	عالم ۲ پائی ۱/۵
۸۴	عہ ۱۵ ار ۱/۵ پائی	۹۸	عالم ۲ پائی ۱/۵
۸۵	عالم ۲	۹۹	عالم ۲ پائی ۱/۵
۸۶	عالم ۲ پائی ۱/۵	۱۰۰	عالم ۲
۸۷	عالم ۲ پائی ۱/۵	۲۰۰	عالم ۲
۸۸	عہ ۳ پائی ۱/۵	۳۰۰	عہ ۳
۸۹	عالم ۳ پائی ۱/۵	۴۰۰	عہ ۳
۹۰	عالم ۴	۵۰۰	عہ ۴
۹۱	عالم ۴ پائی ۱/۵	۶۰۰	عہ ۴
۹۲	عالم ۴ پائی ۱/۵	۷۰۰	عہ ۴

محکمہ تعلیم و تربیت، لاہور

اساتذہ کرام کی جلد اول

و ا م	مطابق با آ. و. پ. این بقت نہ در پیت	و ا م	این مطابق با آ. و. پ. این بقت نہ در پیت
۸۰۰	۳۰۰	۱۳۰۰۰	ما صی
۹۰۰	۳۰۰	۱۳۰۰۰	ما ص
۱۰۰۰	۳۰۰	۱۵۰۰۰	ما صی
۲۰۰۰	۳۰۰	۱۶۰۰۰	اما
۳۰۰۰	۳۰۰	۱۶۰۰۰	اما صی
۳۰۰۰	۳۰۰	۱۸۰۰۰	اما ص
۵۰۰۰	۳۰۰	۱۹۰۰۰	اما صی
۴۰۰۰	۳۰۰	۲۰۰۰۰	ما صی
۶۰۰۰	۳۰۰	۲۱۰۰۰	ما صی
۸۰۰۰	۳۰۰	۲۲۰۰۰	ما ص
۹۰۰۰	۳۰۰	۲۳۰۰۰	ما صی
۱۰۰۰۰	۳۰۰	۲۳۰۰۰	ما صی
۱۱۰۰۰	۳۰۰	۲۵۰۰۰	ما صی
۱۲۰۰۰	۳۰۰	۲۶۰۰۰	ما ص

Rs 50/-

" 75/-

Rs 100/-

ما صی 125/-

ما صی 150/-

ما صی 175/-

ما صی 200/-

ما صی 225/-

ما صی 250/-

ما صی 275/-

ما صی 300/-

وام	این مطابقت با آند ور و پیروزان	وام	این مطابقت با آند ور و پیروزان
۲۶۰۰۰	سما صیغه	۲۳۰۰۰	اب صیغه
۲۸۰۰۰	لا 7001-	۲۳۰۰۰	اب مار
۲۹۰۰۰	لا صیغه	۲۵۰۰۰	ار ما صیغه
۳۰۰۰۰	لا صیغه	۲۶۰۰۰	ار ما صیغه
۳۱۰۰۰	لا صیغه	۲۶۰۰۰	ار ما صیغه
۳۲۰۰۰	لا 8001-	۲۸۰۰۰	اب مار
۳۳۰۰۰	لا صیغه	۲۹۰۰۰	ار ما صیغه
۳۴۰۰۰	لا صیغه	۵۰۰۰۰	ار ما صیغه
۳۵۰۰۰	لا صیغه	۵۱۰۰۰	ار ما صیغه
۳۶۰۰۰	لا 9001-	۵۲۰۰۰	ار ما
۳۷۰۰۰	ما صیغه	۵۳۰۰۰	ار ما صیغه
۳۸۰۰۰	ما صیغه	۵۴۰۰۰	ار ما صیغه
۳۹۰۰۰	ما صیغه	۵۵۰۰۰	ار ما صیغه
۴۰۰۰۰	اب هزار	۵۶۰۰۰	ار ما
۴۱۰۰۰	اب صیغه	۵۷۰۰۰	ار ما صیغه
۴۲۰۰۰	اب صیغه	۵۸۰۰۰	ار ما صیغه

دام	این مطابقت با آنه در و پیه زمان	دام	این مطابقت با آنه در و پیه زمان
۵۹۰۰۰	اراما ص	۶۳۰۰۰	اراما ص
۶۰۰۰۰	اراما	۶۴۰۰۰	اراما
۶۱۰۰۰	اراما ص	۶۵۰۰۰	اراما ص
۶۲۰۰۰	اراما	۶۶۰۰۰	اراما
۶۳۰۰۰	اراما ص	۶۷۰۰۰	اراما ص
۶۴۰۰۰	اراما	۶۸۰۰۰	اراما
۶۵۰۰۰	اراما ص	۶۹۰۰۰	اراما ص
۶۶۰۰۰	اراما	۷۰۰۰۰	اراما
۶۷۰۰۰	اراما ص	۷۱۰۰۰	اراما ص
۶۸۰۰۰	اراما	۷۲۰۰۰	اراما
۶۹۰۰۰	اراما ص	۷۳۰۰۰	اراما ص
۷۰۰۰۰	اراما	۷۴۰۰۰	اراما
۷۱۰۰۰	اراما ص	۷۵۰۰۰	اراما ص
۷۲۰۰۰	اراما	۷۶۰۰۰	اراما
۷۳۰۰۰	اراما ص	۷۷۰۰۰	اراما ص
۷۴۰۰۰	اراما	۷۸۰۰۰	اراما
۷۵۰۰۰	اراما ص	۷۹۰۰۰	اراما ص
۷۶۰۰۰	اراما	۸۰۰۰۰	اراما
۷۷۰۰۰	اراما ص	۸۱۰۰۰	اراما ص
۷۸۰۰۰	اراما	۸۲۰۰۰	اراما
۷۹۰۰۰	اراما ص	۸۳۰۰۰	اراما ص
۸۰۰۰۰	اراما	۸۴۰۰۰	اراما
۸۱۰۰۰	اراما ص	۸۵۰۰۰	اراما ص
۸۲۰۰۰	اراما	۸۶۰۰۰	اراما

کتابین اکبری جلد اول

لحمه متعلقه صفحہ نمبر ۳۶

دام	این مطابقت با آن	دام	این مطابقت با آن
۸۶۰۰۰	ایک صاع	۲۰۰۰۰	صاع
۸۸۰۰۰	ایک صاع	۳۰۰۰۰	صاع
۸۹۰۰۰	ایک صاع	۴۰۰۰۰	صاع
۹۰۰۰۰	ایک صاع	۵۰۰۰۰	صاع
۹۱۰۰۰	ایک صاع	۶۰۰۰۰	صاع
۹۲۰۰۰	ایک صاع	۷۰۰۰۰	صاع
۹۳۰۰۰	ایک صاع	۸۰۰۰۰	صاع
۹۴۰۰۰	ایک صاع	۹۰۰۰۰	صاع
۹۵۰۰۰	ایک صاع	۱۰۰۰۰۰	صاع
۹۶۰۰۰	ایک صاع	۱۱۰۰۰۰	صاع
۹۷۰۰۰	ایک صاع	۱۲۰۰۰۰	صاع
۹۸۰۰۰	ایک صاع	۱۳۰۰۰۰	صاع
۹۹۰۰۰	ایک صاع	۱۴۰۰۰۰	صاع
۱۰۰۰۰۰	ایک صاع	۱۵۰۰۰۰	صاع

این مطابقت با آنه در و پیم زمان	دام	این مطابقت با آنه در و پیم زمان	دام
محرر	۳۰۰۰۰۰	محرر	۱۶۰۰۰۰
محرر	۳۱۰۰۰۰	محرر	۱۶۰۰۰۰
محرر	۳۲۰۰۰۰	محرر	۱۸۰۰۰۰
محرر	۳۳۰۰۰۰	محرر	۱۹۰۰۰۰
محرر	۳۴۰۰۰۰	محرر	۲۰۰۰۰۰
محرر	۳۵۰۰۰۰	محرر	۲۱۰۰۰۰
محرر	۳۶۰۰۰۰	محرر	۲۲۰۰۰۰
محرر	۳۷۰۰۰۰	محرر	۲۳۰۰۰۰
محرر	۳۸۰۰۰۰	محرر	۲۴۰۰۰۰
محرر	۳۹۰۰۰۰	محرر	۲۵۰۰۰۰
محرر	۴۰۰۰۰۰	محرر	۲۶۰۰۰۰
محرر	۴۱۰۰۰۰	محرر	۲۶۰۰۰۰
محرر	۴۲۰۰۰۰	محرر	۲۸۰۰۰۰
محرر	۴۳۰۰۰۰	محرر	۲۹۰۰۰۰

دام	این مطابقت با آئنه در وپیه زمان	دام	این مطابقت با آئنه در وپیه زمان
۴۴۰۰۰۰۰	مک لکه	۵۸۰۰۰۰۰	مک لکه
۴۵۰۰۰۰۰	مک لکه	۵۹۰۰۰۰۰	مک لکه
۴۶۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۰۰۰۰۰۰	مک لکه
۴۷۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۱۰۰۰۰۰	مک لکه
۴۸۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۲۰۰۰۰۰	مک لکه
۴۹۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۳۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۰۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۴۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۱۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۵۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۲۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۶۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۳۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۷۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۴۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۸۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۵۰۰۰۰۰	مک لکه	۶۹۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۶۰۰۰۰۰	مک لکه	۷۰۰۰۰۰۰	مک لکه
۵۷۰۰۰۰۰	مک لکه	۷۱۰۰۰۰۰	مک لکه

دام	این مطالب بابت با	دام	این مطالب بابت با
۶۲۰۰۰۰۰	کتابک	۸۶۰۰۰۰۰	موسیقی دو لک
۶۳۰۰۰۰۰	کتابک	۸۸۰۰۰۰۰	کتابک
۶۴۰۰۰۰۰	کتابک	۸۹۰۰۰۰۰	کتابک
۶۵۰۰۰۰۰	موسیقی کتابک	۹۰۰۰۰۰۰	کتابک
۶۶۰۰۰۰۰	کتابک	۹۱۰۰۰۰۰	موسیقی کتابک
۶۷۰۰۰۰۰	کتابک	۹۲۰۰۰۰۰	کتابک
۶۸۰۰۰۰۰	کتابک	۹۳۰۰۰۰۰	کتابک
۶۹۰۰۰۰۰	کتابک	۹۴۰۰۰۰۰	کتابک
۷۰۰۰۰۰۰	کتابک	۹۵۰۰۰۰۰	کتابک
۸۱۰۰۰۰۰	کتابک	۹۶۰۰۰۰۰	کتابک
۸۲۰۰۰۰۰	کتابک	۹۷۰۰۰۰۰	کتابک
۸۳۰۰۰۰۰	کتابک	۹۸۰۰۰۰۰	کتابک
۸۴۰۰۰۰۰	کتابک	۹۹۰۰۰۰۰	کتابک
۸۵۰۰۰۰۰	کتابک	۱۰۰۰۰۰۰	کتابک
۸۶۰۰۰۰۰	کتابک	تمام شد	

[illegible]

[illegible]

تیمور بنی صوبه

۱۸	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۷	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۶	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۵	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۴	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۳	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۲	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۱	مردی	مردی	مردی	مردی
۱۰	مردی	مردی	مردی	مردی
۹	مردی	مردی	مردی	مردی
۸	مردی	مردی	مردی	مردی
۷	مردی	مردی	مردی	مردی
۶	مردی	مردی	مردی	مردی
۵	مردی	مردی	مردی	مردی
۴	مردی	مردی	مردی	مردی
۳	مردی	مردی	مردی	مردی
۲	مردی	مردی	مردی	مردی
۱	مردی	مردی	مردی	مردی

HAPE

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تجدید حیات

۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۹	۹	۹	۹	۹
۸	۸	۸	۸	۸
۷	۷	۷	۷	۷
۶	۶	۶	۶	۶
۵	۵	۵	۵	۵
۴	۴	۴	۴	۴
۳	۳	۳	۳	۳
۲	۲	۲	۲	۲
۱	۱	۱	۱	۱
صفر	صفر	صفر	صفر	صفر

۶۵۴	۶۵۳	۶۵۲	۶۵۱	۶۵۰
۶۴۹	۶۴۸	۶۴۷	۶۴۶	۶۴۵
۶۴۴	۶۴۳	۶۴۲	۶۴۱	۶۴۰
۶۳۹	۶۳۸	۶۳۷	۶۳۶	۶۳۵
۶۳۴	۶۳۳	۶۳۲	۶۳۱	۶۳۰
۶۲۹	۶۲۸	۶۲۷	۶۲۶	۶۲۵
۶۲۴	۶۲۳	۶۲۲	۶۲۱	۶۲۰
۶۱۹	۶۱۸	۶۱۷	۶۱۶	۶۱۵
۶۱۴	۶۱۳	۶۱۲	۶۱۱	۶۱۰
۶۰۹	۶۰۸	۶۰۷	۶۰۶	۶۰۵
۶۰۴	۶۰۳	۶۰۲	۶۰۱	۶۰۰
۵۹۹	۵۹۸	۵۹۷	۵۹۶	۵۹۵
۵۹۴	۵۹۳	۵۹۲	۵۹۱	۵۹۰
۵۸۹	۵۸۸	۵۸۷	۵۸۶	۵۸۵
۵۸۴	۵۸۳	۵۸۲	۵۸۱	۵۸۰
۵۷۹	۵۷۸	۵۷۷	۵۷۶	۵۷۵
۵۷۴	۵۷۳	۵۷۲	۵۷۱	۵۷۰
۵۶۹	۵۶۸	۵۶۷	۵۶۶	۵۶۵
۵۶۴	۵۶۳	۵۶۲	۵۶۱	۵۶۰
۵۵۹	۵۵۸	۵۵۷	۵۵۶	۵۵۵
۵۵۴	۵۵۳	۵۵۲	۵۵۱	۵۵۰
۵۴۹	۵۴۸	۵۴۷	۵۴۶	۵۴۵
۵۴۴	۵۴۳	۵۴۲	۵۴۱	۵۴۰
۵۳۹	۵۳۸	۵۳۷	۵۳۶	۵۳۵
۵۳۴	۵۳۳	۵۳۲	۵۳۱	۵۳۰
۵۲۹	۵۲۸	۵۲۷	۵۲۶	۵۲۵
۵۲۴	۵۲۳	۵۲۲	۵۲۱	۵۲۰
۵۱۹	۵۱۸	۵۱۷	۵۱۶	۵۱۵
۵۱۴	۵۱۳	۵۱۲	۵۱۱	۵۱۰
۵۰۹	۵۰۸	۵۰۷	۵۰۶	۵۰۵
۵۰۴	۵۰۳	۵۰۲	۵۰۱	۵۰۰
۴۹۹	۴۹۸	۴۹۷	۴۹۶	۴۹۵
۴۹۴	۴۹۳	۴۹۲	۴۹۱	۴۹۰
۴۸۹	۴۸۸	۴۸۷	۴۸۶	۴۸۵
۴۸۴	۴۸۳	۴۸۲	۴۸۱	۴۸۰
۴۷۹	۴۷۸	۴۷۷	۴۷۶	۴۷۵
۴۷۴	۴۷۳	۴۷۲	۴۷۱	۴۷۰
۴۶۹	۴۶۸	۴۶۷	۴۶۶	۴۶۵
۴۶۴	۴۶۳	۴۶۲	۴۶۱	۴۶۰
۴۵۹	۴۵۸	۴۵۷	۴۵۶	۴۵۵
۴۵۴	۴۵۳	۴۵۲	۴۵۱	۴۵۰
۴۴۹	۴۴۸	۴۴۷	۴۴۶	۴۴۵
۴۴۴	۴۴۳	۴۴۲	۴۴۱	۴۴۰
۴۳۹	۴۳۸	۴۳۷	۴۳۶	۴۳۵
۴۳۴	۴۳۳	۴۳۲	۴۳۱	۴۳۰
۴۲۹	۴۲۸	۴۲۷	۴۲۶	۴۲۵
۴۲۴	۴۲۳	۴۲۲	۴۲۱	۴۲۰
۴۱۹	۴۱۸	۴۱۷	۴۱۶	۴۱۵
۴۱۴	۴۱۳	۴۱۲	۴۱۱	۴۱۰
۴۰۹	۴۰۸	۴۰۷	۴۰۶	۴۰۵
۴۰۴	۴۰۳	۴۰۲	۴۰۱	۴۰۰
۳۹۹	۳۹۸	۳۹۷	۳۹۶	۳۹۵
۳۹۴	۳۹۳	۳۹۲	۳۹۱	۳۹۰
۳۸۹	۳۸۸	۳۸۷	۳۸۶	۳۸۵
۳۸۴	۳۸۳	۳۸۲	۳۸۱	۳۸۰
۳۷۹	۳۷۸	۳۷۷	۳۷۶	۳۷۵
۳۷۴	۳۷۳	۳۷۲	۳۷۱	۳۷۰
۳۶۹	۳۶۸	۳۶۷	۳۶۶	۳۶۵
۳۶۴	۳۶۳	۳۶۲	۳۶۱	۳۶۰
۳۵۹	۳۵۸	۳۵۷	۳۵۶	۳۵۵
۳۵۴	۳۵۳	۳۵۲	۳۵۱	۳۵۰

[illegible]

مستوفی حضرت صاحبزاده

۱۸	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۷	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۶	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۵	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۴	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۳	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۲	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۱	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱۰	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۹	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۸	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۷	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۶	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۵	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۴	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۳	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۲	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی
۱	مستوفی	مستوفی	مستوفی	مستوفی

[illegible]

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲
۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶
۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸
۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶
۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲
۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴
۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰
۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶
۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲
۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸
۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴
۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷			

۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰
۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲
۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳
۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴
۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵
۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶
۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷
۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸
۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹
۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱
۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲
۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳
۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴
۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵
۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶
۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷
۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹
۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰
۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱
۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲
۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳
۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶
۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷
۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸
۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹
۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰
۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱
۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲
۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳
۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴
۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵
۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶
۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷
۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸
۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱
۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲
۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳
۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴
۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵
۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶
۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷
۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸
۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

۱۰۰ تا ۱۰۰۰

[illegible]

[illegible]

۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۹	۹	۹	۹	۹
۸	۸	۸	۸	۸
۷	۷	۷	۷	۷
۶	۶	۶	۶	۶
۵	۵	۵	۵	۵
۴	۴	۴	۴	۴
۳	۳	۳	۳	۳
۲	۲	۲	۲	۲
۱	۱	۱	۱	۱

مستند به صورتی است

جسٹاؤں

[illegible]

۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰

[illegible]

[illegible]

۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴	۵۳
۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵	۵۴
۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶	۵۵
۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷	۵۶
۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸	۵۷
۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹	۵۸
۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰	۵۹
۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱	۶۰
۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲	۶۱
۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳	۶۲
۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴	۶۳
۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵	۶۴
۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶	۶۵
۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷	۶۶
۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸	۶۷
۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹	۶۸
۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰	۶۹
۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱	۷۰
۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲	۷۱
۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳	۷۲
۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴	۷۳
۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵	۷۴
۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶	۷۵
۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷	۷۶
۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸	۷۷
۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹	۷۸
۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰	۷۹
۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱	۸۰
۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲	۸۱
۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳	۸۲
۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴	۸۳
۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵	۸۴
۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶	۸۵
۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷	۸۶
۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸	۸۷
۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹	۸۸
۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰	۸۹
۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱	۹۰
۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲	۹۱
۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲
۹۸	۹۷	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳
۹۹	۹۸	۹۷	۹۶	۹۵	۹۴
۱۰۰	۹۹	۹۸	۹۷	۹۶	۹۵

تتوزن فی صوبہ

۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰
۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲
۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳
۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴
۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵
۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶
۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷
۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸
۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹
۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱
۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲
۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳
۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴
۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵
۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶
۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷
۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹
۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰
۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱
۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲
۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳
۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶
۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷
۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸
۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹
۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰
۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱
۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲
۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳
۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴
۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵
۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶
۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷
۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸
۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱
۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲
۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳
۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴
۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵
۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶
۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷
۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸
۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

[illegible]

۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰	۴۰	۴۰
۴۱	۴۱	۴۱	۴۱	۴۱
۴۲	۴۲	۴۲	۴۲	۴۲
۴۳	۴۳	۴۳	۴۳	۴۳
۴۴	۴۴	۴۴	۴۴	۴۴
۴۵	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶
۴۷	۴۷	۴۷	۴۷	۴۷
۴۸	۴۸	۴۸	۴۸	۴۸
۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹
۵۰	۵۰	۵۰	۵۰	۵۰
۵۱	۵۱	۵۱	۵۱	۵۱
۵۲	۵۲	۵۲	۵۲	۵۲
۵۳	۵۳	۵۳	۵۳	۵۳
۵۴	۵۴	۵۴	۵۴	۵۴
۵۵	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵
۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶
۵۷	۵۷	۵۷	۵۷	۵۷
۵۸	۵۸	۵۸	۵۸	۵۸
۵۹	۵۹	۵۹	۵۹	۵۹
۶۰	۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱
۶۲	۶۲	۶۲	۶۲	۶۲
۶۳	۶۳	۶۳	۶۳	۶۳
۶۴	۶۴	۶۴	۶۴	۶۴
۶۵	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵
۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶
۶۷	۶۷	۶۷	۶۷	۶۷
۶۸	۶۸	۶۸	۶۸	۶۸
۶۹	۶۹	۶۹	۶۹	۶۹
۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰
۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱
۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲
۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳
۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶
۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷
۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸
۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹
۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰
۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱
۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲
۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳
۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴
۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵
۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶
۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷
۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸
۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱
۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲
۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳
۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴
۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵
۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶
۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷
۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸
۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

مجموعه جداول

[illegible]

جسٹریٹ

۴۱۶

.	برقی	آل	ایم	نظامیہ	نان

[illegible]

[illegible]

۱۸	۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۹	۹	۹	۹	۹
۸	۸	۸	۸	۸
۷	۷	۷	۷	۷
۶	۶	۶	۶	۶
۵	۵	۵	۵	۵
۴	۴	۴	۴	۴
۳	۳	۳	۳	۳
۲	۲	۲	۲	۲
۱	۱	۱	۱	۱

تجدید

[illegible]

جسدا اولم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸
۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸
۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸
۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸
۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴
۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰
۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲
۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸
۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴
۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰
۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶
۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲
۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸
۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴
۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰
۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶
۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲
۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸
۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴
۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰
۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶
۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲
۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸
۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴
۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰
۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶
۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲
۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸
۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴
۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰
۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶
۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲
۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸
۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴
۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰
۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶
۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲
۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸
۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴
۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰
۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶
۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲
۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸
۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴
۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰
۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶
۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲
۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸
۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴
۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰
۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶
۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲
۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸
۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴
۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰
۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶
۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲
۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸
۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴
۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰
۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶
۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲
۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸
۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴
۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰
۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶
۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲
۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸
۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴
۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰
۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶
۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲
۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸
۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴
۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰
۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶
۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲
۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸
۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴
۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰
۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶
۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲
۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸
۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴
۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰
۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶
۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲
۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸
۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴
۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰
۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶
۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲
۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸
۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴
۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰
۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶
۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲
۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸
۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴
۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰
۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶
۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲
۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸
۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴
۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰
۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶
۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲
۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸
۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴
۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰
۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶
۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲
۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸
۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴
۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰
۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶
۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲
۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸
۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴
۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰
۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶
۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲
۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸
۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴
۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰
۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶
۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲
۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸
۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴
۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰
۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶
۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲
۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸
۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴
۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰
۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶
۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲
۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸
۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴
۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰
۱۰۲۱	۱۰۲۲	۱۰۲۳	۱۰۲۴	۱۰۲۵	۱۰۲۶
۱۰۲۷	۱۰۲۸	۱۰۲۹	۱۰۳۰	۱۰۳۱	۱۰۳۲
۱۰۳۳	۱۰۳۴	۱۰۳۵	۱۰۳۶	۱۰۳۷	۱۰۳۸
۱۰۳۹	۱۰۴۰	۱۰۴۱	۱۰۴۲	۱۰۴۳	۱۰۴۴
۱۰۴۵	۱۰۴۶	۱۰۴۷	۱۰۴۸	۱۰۴۹	۱۰۵۰
۱۰۵۱	۱۰۵۲	۱۰۵۳	۱۰۵۴	۱۰۵۵	۱۰۵۶
۱۰۵۷	۱۰۵۸	۱۰۵۹	۱۰۶۰	۱۰۶۱	۱۰۶۲
۱۰۶۳	۱۰۶۴	۱۰۶۵	۱۰۶۶	۱۰۶۷	۱۰۶۸

[illegible]

۱۲۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵
۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

مستطابق
مستطابق

۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰										
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

DATE SLIP

۱۳۱۳

۹۵۴۶۳۳

۱۳ This book may be kept

۲۵ FOURTEEN DAYS

A fine of one anna will be charged for
each day the book is kept over time.

MR. J. J. J.
T 10. 15/39
WMC

RESERVE

۱۰۳۳

